

آداب الصلاة مؤلف امام خمینی ره ص : ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّی
اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ لعنَهُ اللّٰهُ عَلٰی اعدائِهِمْ
اجمعین من الآن اِلٰی قیام یوم الدّین.

خداوندا، قدم سیر ما از وصول به بارگاه قدس تو کوتاه
است و دست طلب ما از دامن انس تو قاصر، حجابهای
شهوت و غفلت بصیرت ما را از جمال جمیل تو محجوب
کرده، و پردههای غلیظ حبّ دنیا و شیطنت قلوب ما را
از توجّه به عزّ جلال تو مهجور نموده، راه آخرت باریک
و طریق انسانیت حدید، و ما بی چاره‌ها چون عنکبوتان
در فکر قدید، متحیرانی هستیم که چون ابریشم از
سلسله‌های شهوات و آمال بر خود تنیده و یکسره از عالم
غیب و محفل انس چشم بریده، جز آن که از بارقه الهیه
چشم دل ما را روشنی بخشی و از جذوه غیبیه ما را از
خود بی خود فرمایی.

الهی هب لی کمال الانقطاع إلیک، و انر ابصار قلوبنا
بضیاء نظرها إلیک

آداب الصلاة ص : ۲

حتّی تخرق ابصار القلوب حجب النّور، فتصل إلی معدن
العظمة، و تصیر ارواحنا معلقه بعزّ قدسک. [۱] و بعد، ایامی
چند پیش از این، رساله‌ای [۲] فراهم آوردم که به قدر
میسور از اسرار صلوة در آن گنجانیدم، و چون آن را با
حال عامّه تناسبی نیست در نظر گرفتیم که شطری از
آداب قلبیه این معراج روحانی را در سلک تحریر در
آورم، شاید برادران ایمانی را از آن تذکّری و قلب
قاسی خود را تأثّری حاصل آید. و به خدای تبارک و
تعالی پناه می‌برم از تصرف شیطان و حصول خذلان آنّه
ولیّ قدیر. و مرتب نمودم آن را بر یک مقدمه و چند
مقاله و یک خاتمه.

اماّ مقدمه

بدان که از برای نماز غیر از این صورت معنایی است و غیر از این ظاهر باطنی است، و چنانچه ظاهر را در آدابی است که مراعات نمودن آنها یا موجب بطلان نماز صوری یا نقصان آن گردد، همینطور از برای باطن آدابی است قلبیه باطنیه که با مراعات نمودن آنها نماز معنوی را بطلان یا نقصان دست دهد، چنانچه با مراعات آنها نماز دارای روح ملکوتی شود. و ممکن است پس از مراقبت و اهتمام به آداب باطنیه قلبیه، شخص مصلی را نصیبی از سرّ الهی نماز اهل معرفت و اصحاب قلوب حاصل شود که آن قرّة العین اهل

[۱] «بار الها، کمال بریدگی (از متعلّقات دنیوی) برای توجه به خودت ارزانیم فرما، و چشم دل‌هایمان را به نور نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده‌های نور را دریده به کان عظمت و جلال برسد و

جانهایمان به عزت قدس تو آویخته گردد (تعلق یابد).»
«مناجات شعبانیّه»، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۹۹.

[۲] - اشاره است به کتاب سرّ الصلوة (معراج السالکین و صلوة العارفین). جناب مؤلف قدس سرّه الشریف در آغاز آن بعد از حمد و صلوة و دعا چنین آورده‌اند: «و بعد، این سرگشته وادی حیرت و جهالت و بسته به تعلقات انیت و انانیت و سرگرم باده خودی و خود پرستی و بی خبر از مقامات معنویّه و ملک هستی ارادت خالص کردم که برخی از مقامات روحیه اولیاء عظام را در این سلوک روحانی و معراج ایمانی به رشته تحریر در آورم...». پایان تألیف این کتاب شریف در بیست و یکم ربیع الثانی ۱۳۵۸ هجری قمری، برابر با ۱۹ خرداد ۱۳۱۸ هجری شمسی، بوده است.

آداب الصلاة ص : ۳

سلوک» و حقیقت معراج قرب محبوب است.» و آنچه گفته شد که برای نماز باطن و صورت غیبیه ملکوتیه است، علاوه بر آن که موافق ضربی از برهان و مطابق مشاهدات اصحاب سلوک و ریاضت است، آیات و اخبار کثیره عموماً و خصوصاً نیز دلالت بر آن دارد، و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را متبرک می‌کنیم.

از آن جمله قول خدای تعالی است: **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَّ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا ۃ: ۳۰.** «آیه شریفه دلالت کند که هر کسی اعمال خوب و بد خود را حاضر می‌بیند و صورت باطنیه غیبیه آنها را مشاهده کند. چنانچه در آیه شریفه دیگر فرماید: **وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ۱۸: ۴۹.**» و در آیه دیگر فرماید: **فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۹۹: ۷.** الخ» دلالت کند بر آن که نفس اعمال را معاینه کند.

و اما احادیث شریفه در این مقام بیشتر از آن است که در این صفحات بگنجد و ما به ذکر بعض آن اکتفا می کنیم.

از آن جمله در وسائل سند به حضرت صادق سلام الله علیه رساند، قال: من صَلَّى الصَّلوات المفروضات في أوَّل وقتها و أقام حدودها، رفعها الملك الى السَّماء بيضاء نقيَّة، تقول: حفظك الله كما حفظني استودعتني ملكا كريما. و من صلاها بعد وقتها من غير علة و لم يقم حدودها، رفعها الملك سوداء مظلمة، و هي تهتف به: ضيِّعتني ضيِّعك الله كما ضيِّعتني و لا رعاك الله كما لم ترعني.

[۱]

[۱] - «کسی که نمازهای واجب را در اوّل وقت ادا کند و حدود آنها را حفظ نماید، فرشته آن را سپید و پاکیزه به

آداب الصلاة ص : ٤

دلالت کند بر آن که نماز را ملائکة الله بالا برند به سوی آسمان یا با صورت پاکیزه سفید. و آن در وقتی است که در اول وقت بجا آورد و ملاحظه آداب آن نماید، و در این صورت دعای خیر به نمازگزار کند. و یا با صورت تاریک سیاه. و آن در وقتی است که آن را بی عذر تأخیر اندازد و اقامه حدود آن نکند، و در این صورت او را نفرین کند. و این حدیث علاوه بر آن که دلالت بر صور غیبیه ملکوتیه کند دلالت بر حیات آنها نیز کند، چنانچه برهان نیز قائم است بر آن و آیات و اخبار دلالت بر آن کند. چنانچه حق تعالی فرماید: **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ۚ ٢٩: ٦٤**» و به مضمون این حدیث شریف احادیث دیگری است که ذکر آنها موجب تطویل است.

و از حضرت صادق سلام الله علیه روایت است که «چون بنده مؤمن داخل قبر شود، نماز در جانب راست

او و زکات در جانب چپ او است، و خوبی او بر او سایه افکند و صبر در گوشه‌ای قرار گیرد، و چون دو ملکی که موکل سؤاَلند داخل شوند، صبر به نماز و زکات و نیکویی گوید: با شما باد یاری رفیقان و اگر شما عاجز شدید من با او هستم.»» و این حدیث شریف را در کافی شریف به دو طریق نقل فرموده و شیخ صدوق رحمه الله در ثواب الاعمال حدیث فرموده. و دلالت آن بر صور غیبیه برزخیه و حیات و شعور آنها واضح است. و احادیث تمثّل قرآن به صورت ملکوتیه و تمثّل نماز بسیار است.

آسمان برد. نماز (به نماز گزار) گوید: خدا تو را نگاه دارد همان گونه که مرا نگاه داشتی، مرا به ملکی بزرگوار سپردی. و کسی که نمازها را بی سبب به تأخیر اندازد و حدود آنها را حفظ نکند، فرشته نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد در حالی که نماز با صدای بلند

به نماز گزار گوید: مرا ضایع کردی، خدای تو را ضایع کند آنچنانکه مرا ضایع کردی، و خدا تو را رعایت نکند، آنچنانکه تو مرا رعایت نکردی.» - وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۰، «کتاب الصلوة»، «أبواب المواقیت»، باب ۳، حدیث ۱۷. (با اختلافی اندک).

آداب الصلاة ص : ۵

و اما آنچه گفته شد که از برای نماز و سایر عبادات جز این آداب صوریّه آداب قلبیه ایست که بدون آن آداب نماز ناقص است یا اصلاً مقبول درگاه نیست، در خلال این اوراق، که شماره آداب قلبیه می شود، مذکور خواهد شد ان شاء الله.

و آنچه در این مقام باید دانست آن است که اکتفا نمودن به صورت نماز و قشر آن و محروم ماندن از برکات و کمالات باطنیه آن، که موجب سعادات ابدیه بلکه باعث جوار ربّ العزّة و مرقاة عروج به مقام وصول

به وصال محبوب مطلق - که غایت آمال اولیاء و منتهای آرزوی اصحاب معرفت و ارباب قلوب بلکه قرّة العین سید رسل صلی الله علیه و آله است - «از اعلی مراتب خسران و زیان کاری است که پس از خروج از این نشأه و ورود در محاسبه الهیه موجب حسرت‌هایی است که عقل ما از ادراک آن عاجز است. ما تا در حجاب عالم ملک و خدر طبیعت هستیم از آن عالم نمی‌توانیم ادراکی نماییم و دستی از دور بر آتش داریم. کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی که وسیله کمال و سعادت انسان و دوی درد نقایص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانیّه است، ما پس از چهل پنجاه سال تعب در راه آن از آن به هیچ وجه استفاده روحیه نکرده سهل است، مایه کدورت قلبیه و حجابهای ظلمانیّه شود، و آنچه قرّة العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است موجب ضعف

بصیرت ما گردد یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب
الله».

پس ای عزیز، دامن همت به کمر زن و دست طلب
بگشای و با هر تعب و زحمتی است حالات خود را
اصلاح کن و شرایط روحیه نماز اهل معرفت را تحصیل
کن، و از این معجون الهی که با کشف تامّ محمدی
صلی الله علیه و آله برای درمان تمام دردها و نقصهای
نفوس فراهم آمده استفاده کن، و خود را

آداب الصلاة ص : ۶

تا مجال است از این منزلگاه ظلمت و حسرت و ندامت
و چاه عمیق بعد از ساحت مقدّس ربوبیت جلّ و علا
کوچ ده و مستخلص کن و به معراج وصال و قرب کمال
خود را برسان، که اگر این وسیله از دست رفت وسایل
دیگر منقطع است: ان قبلت قبل ما سواها، و ان ردّت
ردّ ما سواها. [۱] و ما آداب باطنیه این سلوک روحانی

را به مقدار میسور و مقتضی بیان می‌کنیم، شاید یکی از اهل ایمان را نصیبی از آن اتفاق افتد، و این خود شاید موجب رحمت الهی و توجه غیبی شود نسبت به این باز مانده از طریق سعادت و انسانیت و مغلول در زندان طبیعت و انانیت. انّه ولیّ الفضل و العنایة.

[۱] «اگر (نماز) پذیرفته شد سایر اعمال پذیرفته می‌شود، و اگر ردّ شد کارهای دیگر (نیز) ردّ می‌شود.» فلاح السائل، ص ۱۲۷، به نقل از من لا یحضره الفقیه. در منبع اخیر روایت چنین است: أوّل ما یحاسب به العبد عن الصلوة، فاذا قبلت قبل منه سائر عمله، و اذا ردّت علیه ردّ علیه سائر عمله. ج ۱، «فضل الصلوة»، باب ۲، حدیث ۵.

آداب الصلاة ص : ۷

مقاله اولی در آدابی که در تمام حالات نماز بلکه در تمام عبادات و مناسک ضرور است و در آن چند فصل است.

فصل اوّل یکی از آداب قلبیه در عبادات و وظایف باطنیه سالک طریق آخرت، توجه به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت است،

و آن یکی از منازل مهمّه سالک است، که قوّت سلوک هر کس به مقدار قوّت این نظر است، بلکه کمال و نقص انسانیت تابع کمال و نقص این امر است. و هر چه نظر انیت و انانیت و خودبینی و خودخواهی در انسان غالب باشد، از کمال انسانیت دور و از مقام قرب ربوبیت مهجور است. و حجاب خودبینی و خودپرستی از جمیع حجب ضخیم تر و ظلمانی تر است، و خرق این حجاب از تمام حجب مشکلتر و

آداب الصلاة ص : ۸

خرق همه حجب را مقدمه است، بلکه مفتاح مفاتیح
غیب و شهادت و باب الابواب عروج به کمال روحانیت
خرق این حجاب است. تا انسان را نظر به خویشتن و
کمال و جمال متوهم خود است، از جمال مطلق و
کمال صرف محجوب و مهجور است، و اول شرط
سلوک إلى الله خروج از این منزل است، بلکه میزان
در ریاضت حق و باطل همین است. پس هر سالک که
با قدم انانیت و خودبینی و در حجاب انیت و خود
خواهی طی منزل سلوک کند، ریاضتش باطل و
سلوکش إلى الله نیست، بلکه إلى النفس است: «مادر بتها
بت نفس شما است». [۱] قال تعالى: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ
مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ ۚ: ۱۰۰. [۲] هجرت صوری و صورت هجرت
عبارت است از هجرت به تن از منزل صوری به سوی
کعبه یا مشاهد اولیاء (ع)، و هجرت معنوی خروج از
بیت نفس و منزل دنیا است إلى الله و رسوله، و هجرت

به سوی رسول و ولیّ نیز هجرت إلى الله است. و ما دام که نفس را تعلّقی به خویش و توجّهی به انّیت است مسافر نشده، و تا بقایای انانیت در نظر سالک است و جدران شهر خودی و اذان اعلام خود خواهی مختفی نشده، در حکم حاضر است نه مسافر و مهاجر.

و در مصباح الشریعة است: قال الصادق علیه السلام: العبودیة جوهرة کنها الربویة، فما فقد من العبودیة وجد فی الربویة، و ما خفی من الربویة أصیب فی العبودیة. [۳] کسی که با قدم عبودیت سیر کند و داغ ذلت بندگی را در ناصیه خود

[۱]

«مادر بتها بت نفس شماست زانکه آن بت
مار و این بت اژدهاست.» - مولوی

[۲] - «کسی که از خانه‌اش بیرون شود در حالی که هجرت کننده به سوی خدا و رسول اوست، آن گاه مرگ او را در یابد، پاداش او بر خدا واقع (و لازم) شده.» (نساء - ۱۰۰).

[۳] - «بندگی گوهری است که باطن آن ربوبیت است، پس، هر چه از بندگی به دست نیامده باشد، در ربوبیت یافته می‌شود. و هر چه از ربوبیت پوشیده و پنهان باشد، در بندگی حاصل می‌گردد.» مصباح الشریعة، «فی حقیقة العبودیة»، باب ۱۰۰.

آداب الصلاة ص : ۹

گذارد، وصول به عزّ ربوبیت پیدا کند. طریق وصول به حقایق ربوبیت سیر در مدارج عبودیت است، و آنچه در عبودیت از انیت و انانیت مفقود شود در ظلّ حمایت ربوبیت آن را می‌یابد، تا به مقامی رسد که حق تعالی سمع و بصر و دست و پای او شود، چنانچه در حدیث

صحيح مشهور بين فریقین وارد است. [۱] چون از تصرفات خود گذشت و مملکت وجود خود را یکسره تسلیم حق کرد و خانه را به صاحب خانه واگذار نمود و فانی در عزّ ربوبیت شد، صاحب خانه خود متصرف در امور گردد، پس تصرفات او تصرف الهی گردد، چشم او الهی شود و با چشم حق بنگرد، و گوش او گوش الهی شود و به گوش حق بشنود. و هر چه ربوبیت نفس کامل باشد و عزّ آن منظور خواطر شود، از عزّ ربوبیت به همان اندازه کسر شود و ناقص گردد، چه که این دو مقابل یکدیگرند: الدنیا و الآخرة ضرّتان. «» پس، سالک إلی الله را ضرور است که به مقام ذلّ خود پی برد و نصب العین او ذلّت عبودیت و عزّت ربوبیت باشد. و هر چه این نظر قوّت گیرد عبادت روحانی تر شود و روح عبادت قویتر شود، تا اگر به دستگیری حقّ و اولیای کمال علیهم السلام توانست به حقیقت عبودیت و کنه آن واصل شود، از سرّ عبادت لمحهای در می یابد. و در

جميع عبادات - خصوصا نماز که سمت جامعيت دارد و منزله آن در عبادات منزله انسان کامل است و منزله اسم اعظم بلکه خود اسم اعظم است - اين دو مقام، يعنى مقام عز ربوبيت که حقيقت است و مقام ذل عبوديت که رقيقه آن است، مرموز است. و در اعمال مستحبه «قنوت» و در اعمال واجبه «سجده» را اختصاصي است که پس از اين

[۱] اشاره است به روايت «قرب نوافل»: «و انه ليتقرب إلى بالنافله حتى احبه، فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها، ان دعاني اجبته و ان سألتني اعطيته... اصول كافي، ج ٤، ص ٥٣، «كتاب الايمان و الكفر»، «باب من اذى المسلمين و احتقرهم»، روايت ٧ و ٨.

آداب الصلاة ص : ١٠

ان شاء الله به آن اشاره خواهیم کرد.

و باید دانست که عبودیت مطلقه از اعلی مراتب کمال و ارفع مقامات انسانیت است که جز اکمل خلق الله محمد صلی الله علیه و آله بالاصالة و دیگر اولیای کمل بالتبعیه کسی دیگر را از آن نصیبی نیست، و دیگران را پای عبودیت لنگ است و عبادت و عبودیت آنها معلل است. و جز با قدم عبودیت نتوان به معراج حقیقی مطلق رسید، و لهذا در آیه شریفه فرماید: سُبْحَانَ الَّذِي اسْرَى بِعَبْدِهِ ۱۷: ۱. «قدم عبودیت و جذبه ربوبیت سیر داد آن ذات مقدس را به معراج قرب و وصول. و در «تشهد» نماز که رجوع از فنای مطلق است، که در سجده حاصل شده، باز توجه به عبودیت قبل از توجه به رسالت است. و ممکن است اشاره به آن باشد که مقام رسالت نیز در نتیجه جوهره عبودیت است. و این مطلب را دنباله طویلی است که از وظیفه این اوراق خارج است.

فصل دوم در مراتب مقامات اهل سلوک

بدان که اهل سلوک را در این مقام و سایر مقامات مراتب و مدارجی است بی‌شمار، و ما به ذکر بعض از آن مراتب به طور کلی می‌پردازیم. و اما احاطه به جمیع جوانب و احصاء همه مراتب آن از عهده این ناچیز بیرون است: الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ. [۱] یکی از آن مراتب مرتبه «علم» است. و آن، چنان است که به سلوک

[۱] - «به عدد نفسهای آفریدگان به سوی خدا راههاست.» حدیث منسوب به پیامبر (ص) است. جامع الاسرار و منبع الانوار، سید حیدر آملی، ص ۸، ۹۵، ۱۲۱. و نیز شرح لاهیجی بر گلشن راز، ص ۱۵۳. و نقد النصوص، ص ۱۸۵. و منهاج الطالبین، ص ۲۲۱. و الأصول العشره، ص ۳۱.

آداب الصلاة ص : ۱۱

علمی و برهان فلسفی ثابت نماید ذلت عبودیت و عزت ربوبیت را. و این یکی از لباب معارف است که در علوم عالیه و حکمت متعالیه به وضوح پیوسته که جمیع دار تحقّق و تمام دایره وجود صرف ربط و تعلق و محض فقر و فاقه است. و عزت و ملک و سلطنت مختصّ به ذات مقدّس کبریا است واحدی را از حظوظ عزت و کبریا نصیبی نیست، و ذل عبودیت و فقر در ناصیه هر یک ثبت و در حاقّ حقیقت آنها ثابت است. و حقیقت عرفان و شهود و نتیجه ریاضت و سلوک، رفع حجاب از وجه حقیقت و رؤیت ذلّ عبودیت و اصل فقر و تدلّی است در خود و در همه موجودات. و دعای منسوب به سید کائنات صلی الله علیه و آله: اللهم ارني الأشياء كما هي.

[۱]

شاید اشاره به همین مقام باشد، یعنی، خواهش مشاهده ذلّ عبودیت که مستلزم شهود عزّ ربوبیت است نموده.

پس، اگر سالک راه حقیقت و مسافر طریق عبودیت با قدم سلوک علمی و مرکب سیر فکری این منزل را طی کرد، در حجاب علم واقع شود و به مقام اول انسانیت نائل شود، و لکن این حجاب از حجب غلیظه است که گفته‌اند:

العلم هو الحجاب الاکبر. «» و باید سالک در این حجاب باقی نماند و آن را خرق کند. و شاید به این مقام اگر قناعت کند و قلب را در این قید محبوس نماید، در استدراج واقع شود. و استدراج در این مقام آن است که به تفریعات کثیره علمیّه پرداخته و به جولان فکر برای این مقصد براهین کثیره اقامه کند و از منازل دیگر محروم ماند، و قلبش به این مقام علاقه‌مند شود و از نتیجه مطلوبه که وصول إلى فناء الله است غافل شود، و صرف عمر خود را در حجاب برهان و شعب آن نماید، و هر چه کثرت فروع بیشتر شود، حجاب بزرگتر و

احتجاب از حقیقت افزون گردد. پس، سالک نباید گول شیطان را در این مقام خورده از

[۱] - «خدا یا، اشیا (و امور) را آنچنانکه هستند نشانم بده.» در عوالی اللّالی، ج ۴، ص ۱۳۲، روایت کرده است: اللّهمّ ارنا الحقائق كما هی.

و در تعلیق بر آن، از تفسیر کبیر فخر رازی، ج ۶، ص ۲۶، و مرصاد العباد، ص ۳۰۹، ارنا الأشیاء كما هی نقل گردیده است.

آداب الصلاة ص : ۱۲

حق و حقیقت به واسطه کثرت علم و غزارت آن و قوت برهان محجوب شود و از سیر در طلب بازماند، و دامن همت به کمر زند و از جدیت در طلب مطلوب حقیقی غفلت نورزد و خود را به مقام دیگر که مقام دوم است برساند.

و آن، چنان است که آنچه را عقل با قوت برهان و سلوک علمی ادراک کرده با قلم عقل به صفحه قلب بنگارد و حقیقت ذلّ عبودیت و عزّ ربوبیت را به قلب برساند و از قیود و حجب علمیّه فارغ گردد. و ما اشاره به این مقام در آیه نزدیکی می‌نماییم ان شاء الله. پس نتیجه مقام دوم حصول ایمان به حقایق است.

مقام سوم، مقام «اطمینان و طمأنینه نفس» است که در حقیقت مرتبه کامله ایمان است. قال تعالی مخاطبا لخلیله: **اَوَ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قَالَ بَلَىٰ وَ لٰكِنْ لَّيَطْمَئِنُّ قَلْبِي ۚ** ۲: ۲۶۰.» و شاید اشاره به این مرتبه نیز پس از این بیاید.

مقام چهارم، مقام «مشاهده» است که آن نوری است الهی و تجلی‌ای است رحمانی که تبع تجلیات اسمائیه و صفاتیّه در سرّ سالک ظهور کند و سر تا پای قلب او را به نور شهودی متنور نماید. و در این مقام درجاتی است کثیره که ذکر آنها از حوصله این اوراق خارج است. و

در این مقام نمونه‌ای از قرب نوافل (کنت سمعه و بصره و یده)»

بروز کند و سالک خود را مستغرق بحر لا یتناهی بیند، و پس از آن بحری است بسیار عمیق که از اسرار «قدر» در آن شمه‌ای کشف شود.

و هر یک از این مقامات را استدراجی است خاصّ به خود که سالک را در آن هلاکت عظیم است، و سالک باید در تمام مقامات خود را تخلیص از انانیت و انیت کند و خود بین و خودخواه نباشد که سرچشمه اکثر مفساد است خصوصاً برای سالک. و پس از این اشارتی به این مطلب می‌نماییم، ان شاء الله.

آداب الصلاة ص : ۱۳

فصل سوم در بیان خشوع است

یکی از اموری که از برای سالک در جمیع عبادات خصوصاً نماز که سر آمد همه عبادات است و مقام

جامعیت دارد لازم است، خشوع است. و حقیقت آن عبارت است از خضوع تامّ ممزوج با حبّ یا خوف. و آن حاصل شود از ادراک عظمت و سطوت و هیبت جمال و جلال. و تفصیل این اجمال آن است که قلوب اهل سلوک به حسب جبلّت و فطرت مختلف است:

پاره‌ای از قلوب عشقی و از مظاهر جمالند و به حسب فطرت متوجّه به جمال محبوب هستند، و چون در سلوک ادراک ظلّ جمیل یا مشاهده اصل جمال کنند، عظمت مختفیه در سرّ جمال آنها را محو کند و از خود بی خود نماید. چون در هر جمالی جلالی مختفی و در هر جلالی جمالی مستور است، چنانچه اشاره به این ممکن است فرموده باشد حضرت مولی العارفین و امیر المؤمنین و السالکین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین آنجا که فرماید: سبحان من اتّسعت رحمته لاولیائه فی شدّه نعمته و اشتدّت نعمته لاعدائه فی سعة رحمته. [۱]

پس، هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد و حالت خشوع در مقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد. و این حالت در اوائل امر موجب تزلزل قلب و اضطراب شود، و پس از تمکین حالت انس رخ دهد و وحشت و اضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد، چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن علیه السلام چنین بوده. و پاره‌ای از قلوب خوفی و از مظاهر جلالند. آنها همیشه ادراک عظمت

[۱] «منزه است کسی که عذاب و نقمش شدید است و در همان حال رحمت او دوستانش را فرا گرفته، و با آنکه دایره رحمتش فراگیر است، عذاب و نقمش برای دشمنان شدت گرفته است.» نهج البلاغه، فیض الاسلام، ص ۲۱۵، خطبه ۸۹.

آداب الصلاة ص : ۱۴

و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد، و تجلیات اسماء قهریه و جلالیه بر قلوب آنها شود، چنانچه حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام چنین بوده. پس، خشوع گاهی ممزوج با حب است و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است، گرچه در هر حبی وحشتی و در هر خوفی حبی است.

و مراتب خشوع به حسب مراتب ادراک عظمت و جلال و حسن و جمال است. و چون امثال ماها با این حال از نور مشاهدات محرومیم، ناچار باید در صدد تحصیل خشوع از طریق علم یا ایمان بر آییم. قال تعالی: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.** ۲۳: ۱ - ۲ «خشوع در نماز را از حدود و علائم ایمان قرار داده، پس، هر کس در نماز خاشع نباشد، به حسب فرموده ذات مقدس حق از زمره اهل ایمان خارج است. و نمازهای ماها که مشفوع با خشوع نیست از

نقصان ایمان یا فقدان آن است. و چون اعتقاد و علم غیر از ایمان است، از این جهت این علمی که به حق و اسماء و صفات او و سایر معارف الهیه در ما پیدا می‌شود غیر از ایمان است. شیطان به شهادت ذات مقدس حق علم به مبدأ و معاد دارد، مع ذلك کافر است - خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۷: ۱۲» گوید، پس حق تعالی و خالقیت او را مقرر است، انظرنی الی یوم یبعثون ۷: ۱۴» گوید، پس معاد را معتقد است، علم به کتب و رسل و ملائکه دارد، با این وصف خداوند او را کافر خطاب کرده و از زمره مؤمنین خارج فرموده.

پس، اهل علم و ایمان از هم ممتازند: هر اهل علمی اهل ایمان نیست.

پس، باید پس از سلوک علمی خود را در سلک مؤمنین داخل کند و عظمت و جلال و بهاء و جمال حق جلت عظمته را به قلب برساند تا قلب خاشع شود، و الا مجرد علم خشوع نمی‌آورد، چنانچه می‌بینید در خودتان که

با اعتقاد به مبدأ و معاد و اعتقاد به عظمت و جلال حقّ
قلب شما خاشع نیست.

و اما قول خدای تعالی: **الْمَ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنْ تَخْشَعْنَ
قُلُوْبُهُمْ لَذِكْرِ اللّٰهِ وَ مَا**

آداب الصلاة ص : ۱۵

نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ ۵۷: ۱۶ «شاید ایمان صوری، که همان
اعتقاد بما جاء به النبیّ صلی الله علیه است، مقصود باشد،
و الا ایمان حقیقی ملازم با یک مرتبه از خشوع است، یا
آن که خشوع در آیه شریفه خشوع به مراتب کامله
باشد، چنانچه عالم را گاهی اطلاق کنند بر کسی که از
حدّ علم به حدّ ایمان رسیده باشد، و محتمل است در
آیه شریفه **اِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۳۵:**
۲۸» اشاره به آنها باشد. و در لسان کتاب و سنت علم و
ایمان و اسلام به مراتب مختلفه اطلاق شده و بیان آنها
از وظیفه این اوراق خارج است.

بالجمله، سالک طریق آخرت - خصوصا با قدم معراج
صلوتی - لازم است قلب خود را با نور علم و ایمان
خاشع کند و این رقیقه الهیه و بارقه رحمانیه را در قلب
هر اندازه ممکن است متمکن نماید بلکه بتواند در تمام
نماز حفظ این حالت را بنماید. و حالت تمکن و استقرار
در اول امر گرچه برای امثال ماها قدری صعب و مشکل
است ولی با قدری ممارست و ارتیاض قلب امری است
بسی ممکن.

عزیزم، تحصیل کمال و زاد آخرت طلب و جدیت
می خواهد و هر چه مطلوب بزرگتر باشد جدیت در راه
آن سزاوارتر است، البته معراج قرب الهی و مقام تقرّب
جوار ربّ العزّة با این حال سستی و فتور و سهل انگاری
دست ندهد، مردانه باید قیام کرد تا به مطلوب رسید.
شما که ایمان به آخرت دارید و آن نشئه را نسبت به این
نشئه طرف قیاس نمی دانید، چه در جانب سعادت و
کمال یا در جانب شقاوت و وبال، چه که آن نشئه عالم

ابدی دائمی است که موت و فنا ناپذیر است، سعیدش در راحت و عزّت و نعمت همیشه ایست آن هم راحتی که در این عالم شبیه ندارد، عزّت و سلطنتی الهی که در این نشئه نظیر ندارد، نعمتهایی که در متخیله کسی خطور ننموده است، و همینطور در جانب شقاوت آن که عذاب و نعمت و وبالش در این عالم نظیر و مثل ندارد، و

آداب الصلاة ص : ۱۶

راه وصول به سعادت اطاعت ربّ العزّة است، و در بین اطاعات و عبادات هیچ یک به مرتبه این نماز که معجونی است جامع الهی که متکفل سعادت بشر است و قبولی آن موجب قبولی جمیع اعمال است نمی باشد، پس باید در طلب آن جدّیت تامّ نماید و از کوشش مضایقه نکند و در راه آن تحمل مشاقّ نماید، با آنکه مشقّت هم ندارد بلکه اگر چندی مواظبت کنید و انس قلبی حاصل شود، در همین عالم از مناجات با حق لذّتها

می‌برید که با هیچ یک از لذّات این عالم طرف نسبت نیست، چنانچه از مطالعه احوال اهل مناجات با حق این مطلب روشن شود.

بالجمله، خلاصه مذاکره ما در این فصل آن است که پس از آن که عظمت و جمال و جلال حق را انسان به برهان یا بیان انبیاء علیهم السلام فهمید، قلب را متذکّر آن باید نمود، و کم کم با تذکّر و توجّه قلبی و مداومت به ذکر عظمت و جلال حقّ خشوع را در قلب وارد باید نمود تا نتیجه مطلوبه حاصل آید. و در هر حال سالک نباید قناعت کند به آن مقامی که دارد، که هر مقام برای امثال ماها حاصل شود در بازار اهل معرفت به پیشیزی نیرزد و در سوق اصحاب قلوب با خردلی مقابله نکند. سالک باید در جمیع حالات متذکّر نقص و معایب خود باشد شاید راهی به سعادت از این طریق باز شود.

و الحمد لله.

فصل چهارم و از آداب مهمه قلبیه عبادات، خصوصا عبادات ذکریه، طمانینه است.

و آن غیر از طمانینه ایست که فقهاء رضوان الله علیهم در خصوص نماز اعتبار کرده‌اند. و آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر بجا آورد، زیرا که اگر عبادت را با حال اضطراب قلب و تزلزل بجا آورد، قلب از آن عبادت منفعل نشود و آثاری از

آداب الصلاة ص : ۱۷

عبادت در ملکوت قلب حاصل نشود و حقیقت عبادت صورت باطنیه قلب نگردد.

و یکی از نکات تکرار عبادات و تکتار اذکار و اوراد آن است که قلب را از آنها تأثیری حاصل آید و انفعالی رخ دهد تا کم کم حقیقت ذکر و عبادت تشکیل باطن ذات سالک را دهد و قلبش با روح عبادت متحد گردد. و تا

قلب را اطمینان و سکونت و طمأنینه و وقار نبود، اذکار و نسک را در آن تأثیری نیست و از حدّ ظاهر و ملک بدن به ملکوت و باطن نفس سرایت ننماید و حظوظ قلبی از حقیقت عبادت ادا نشود، و این خود از مطالب واضحه است که محتاج به بیان نیست و با اندک تأمل معلوم شود. و اگر عبادتی چنین باشد که قلب را از آن به هیچ وجه خبری نبود و از آن آثاری در باطن پیدا نشود، در عوالم دیگر محفوظ نماند و از نشئه ملک به نشئه ملکوت بالا نرود، و ممکن است در وقت شدائد مرض موت و سكرات هولناك موت و أهوال و مصیبات پس از موت خدای نخواستہ صورت آن بکلی از صفحه قلب محو و نابود شود و انسان با دست خالی در پیشگاه مقدّس حق برود. مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا اله الا الله، محمد رسول الله (ص) را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود و زبان ظاهر تابع زبان قلب

شود و اوّل قلب ذاكر گردد و پس از آن لسان. و اشاره به این معنی فرموده جناب صادق علیه السلام به حسب روایت مصباح الشریعة، قال: فاجعل قلبك قبله لسانك، لا تحرّكه الا بإشارة القلب و موافقة العقل و رضی الایمان. «»

در اوّل امر که زبان قلب گویا نشده، سالک راه آخرت باید آن را تعلیم دهد و با طمأنینه و سکونت ذکر را به آن القا کند، همین که زبان قلب باز شد، قلب قبله لسان و سایر اعضاء شود، با ذکر آن همه مملکت وجود انسانی ذاكر

آداب الصلاة ص : ۱۸

گردد. و اما اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب و طمأنینه آن و با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت، از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان و گوش

حیوانی ظاهری به باطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد.

پس، اگر أهوال و شدائدی دست دهد، خصوصا مثل أهوال و سكرات موت و شدائد نزع روح انسانی، بکلی آن ذکر را فراموش کند و از صفحه دل آن ذکر شریف محو شود، بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی (ص) و دین شریف اسلام و کتاب مقدس الهی و ائمه هدی (ع) و سایر معارف را که به قلب نرسانده فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد، تلقین را نیز به حال او فایده‌ای نباشد، زیرا که در خود از حقیقت ربوبیت و رسالت و دیگر معارف اثری نمی‌بیند، و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و او را نصیبی از شهادت به ربوبیت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود.

و در حدیث است که یک طایفه از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را که وارد جهنم می کنند، از هیبت مالک جهنم اسم پیغمبر را فراموش می کنند، با آنکه در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورتهای آنها از نور ایمان درخشان و متأللی است.» جناب محدث عظیم الشان مجلسی رحمه الله در مرآت العقول در شرح حدیث شریف کنت سمعه و بصره فرماید: «کسی که چشم و گوش و دیگر اعضای خود را در راه اطاعت حق تعالی صرف نکند، دارای چشم و گوش روحانی نشود و این چشم و گوش ملکی جسمانی در آن عالم نرود و در عالم قبر و قیامت بی گوش و چشم باشد، و میزان سؤال و جواب قبر آن اعضاء روحانی است.» انتهى حاصل ترجمته.»

آداب الصلاة ص : ۱۹

بالجمله، احادیث شریفه درباره این نحو از طمأنینه و آثار آن بسیار است. و قرآن شریف امر به ترتیل قرآن

فرموده و در احادیث شریفه است که «کسی که نسیان کند سوره‌ای از قرآن را، متمثل شود آن سوره در بهشت برای او در صورتی که به آن خوبی صورتی نیست. پس وقتی آن را می‌بیند، می‌گوید به آن که تو چه هستی چقدر نیکوئی کاش تو از من بودی. جواب می‌دهد: آیا تو مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره هستم، اگر مرا فراموش نکرده بودی تو را به این درجه رفیعه می‌رساندم.» «و در حدیث است که «کسی که قرآن را در جوانی بخواند، قرآن با گوشت و خونس مختلط شود.» «و نکته آن آن است که در جوانی اشتغال قلب و کدورت آن کمتر است، از این جهت قلب از آن بیشتر و زودتر متأثر شود و اثر آن نیز بیشتر باقی ماند.

و در این باب احادیث بسیاری است که ما در باب «قرائت» یادی از آنها می‌کنیم ان شاء الله. و در حدیث شریف است که «هیچ چیز پیش خدای تعالی محبوبتر نیست از عملی که مداومت بر آن شود گرچه آن عمل

کم باشد.»» و شاید نکته بزرگ آن آن باشد که عمل صورت باطنیه قلب شود، چنانچه ذکر شد.

فصل پنجم در بیان محافظت عبادت از تصرف شیطان است

یکی از مهمات آداب قلبیه نماز و سایر عبادات که از امهات آداب قلبیه است و قیام به آن از عظام امور و مشکلات دقایق است، محافظت آن است

آداب الصلاة ص : ۲۰

از تصرفات شیطانی، و شاید آیه شریفه که فرماید در وصف مؤمنین: الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۲۳: ۹» اشاره به جمیع مراتب حفظ باشد که یکی از آن مراتب، بلکه اهم مراتب آن، حفظ از تصرف شیطان است.

و تفصیل این اجمال آن است که پیش اصحاب معرفت و ارباب قلوب واضح است که چنانچه ابدان را غذائی

است جسمانی که بدان تغذی کنند و باید آن غذا مناسب حال و موافق نشئه آنها باشد تا بدان تربیت جسمانی و نموّ نباتی دست دهد، همینطور قلوب و ارواح را غذائی است که هر یک به فرا خور حال و مناسب نشئه آنها باید باشد که بدن تربیت شوند و تغذی نمایند و نموّ معنوی و ترقی باطنی حاصل آید. و غذای مناسب با نشئه ارواح معارف الهیه از مبدا مبادی وجود تا منتهی النهایه نظام هستی است، چنانچه در تعریف فلسفه اعظم ارباب صناعت فرمودند: هی صیرورۃ الانسان عالما عقلیاً مضاهیا للعالم العینیّ فی صورته و کماله.» و این اشاره است به همین تغذی معنوی، چنانچه تغذی قلوب از فضایل نفسانیّه و مناسک الهیه است.

و باید دانست که هر یک از این غذاها اگر از تصرف شیطان خالص باشد و با دست ولایت مآبی رسول ختمی و ولیّ الله اعظم صلوات الله علیهما و آلهما فراهم آمده

باشد، روح و قلب از آن تغذی کنند و به کمال لایق
انسانیت و معراج قرب إلی الله نائل شوند. و خلوص از
تصرف شیطان، که مقدمه اخلاص است، به حقیقت
حاصل نشود مگر آن که سالک در سلوکش خدا خواه
شود و خودخواهی و خود پرستی را، که منشأ تمام
مفاسد و امّ الأمراض باطن است، زیر پا نهد، و این به
تمام معنی در غیر انسان کامل و به تبع او در خلص اولیاء
علیهم السلام در دیگر اشخاص میسور نیست. ولی سالک
نباید مأیوس از الطاف باطنه حق باشد که یأس از روح
الله سر آمد همه سردیها و

آداب الصلاة ص : ۲۱

سستیها است و از اعظم کبائر است، و آنچه از برای صنف
رعایا نیز ممکن است قرّة العین اهل معرفت است.
پس، بر سالک طریق آخرت لازم و حتم است که با هر
جدّیتی هست معارف و مناسک خود را از تصرف شیطان

و نفس اماره تخلیص کند و با کمال دقت و تفتیش در حرکات و سکنتات و طلب و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکات باطنیه و تغذیات روحیه را به دست آورد و از حیل‌های نفس و شیطان غفلت نکند و از دامهای نفس اماره و ابلیس غافل نشود، و در جمیع حرکات و افعال سوء ظن کامل به خود داشته باشد و هیچ گاه آن را سر خود و رها نکند، چه بسا باشد که با اندک مسامحه‌ای انسان را مغلوب کند و به زمین زند و سوق به هلاکت و فنا دهد، زیرا که اگر غذاهای روحانی از تصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آمدن آنها دخیل باشد، علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش برای آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلک شیاطین یا بهائم و سباع منسلک نماید و آنچه که مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیت و وصول به مدارج عالیه است نتیجه منعکسه دهد و انسان را به هاویه

مظلّمه شقاوت سوق دهد، چنانچه در بعض اهل عرفان اصطلاحی دیدیم اشخاصی را که این اصطلاحات و غور در آن آنها را به ضلالت منتهی نموده و قلوب آنها را منکوس و باطن آنها را ظلمانی نموده و ممارست در معارف موجب قوّت انانیت و انیت آنها شده و دعاوی ناشایسته و شطحیات ناهنجار از آنها صادر گردیده. و نیز در ارباب ریاضات و سلوک اشخاصی هستند که ریاضت و اشتغال آنها به تصفیه نفس قلوب آنها را منکدرتر و باطن آنها را ظلمانی تر نموده. و اینها از آن است که بر سلوک معنوی الهی و مهاجرت الهی الله محافظت نمودند و سلوک علمی و ارتیاضی آنها با تصرف شیطان و نفس به سوی شیطان و نفس بوده. و همینطور در طلاب علوم نقلیه شرعیّه اشخاصی را دیدیم که علم در آنها تأثیر سوء بخشیده و بر مفسد اخلاقی آنها افزوده، و علم که موجب فلاح و رستگاری آنها باید باشد باعث هلاکت آنها شده و آنها

آداب الصلاة ص : ۲۲

را به جهل و ممارات و استطاله و ختل کشانده. و همینطور در بین اهل عبادت و مناسک و مواظبین به آداب و سنن کسانی هستند که عبادت و نسک، که سرمایه اصلاح احوال و نفوس است، قلوب آنها را کدر و ظلمانی نموده و آنها را به عجب و خودبینی و کبر و تدلّ و تغمّز و سوء خلق و سوء ظنّ به بندگان خدا وادار نموده. و اینها نیز از عدم مواظبت بر این معاجین الهیه است.

البته معجونی که با دست دیو پلید و تصرف نفس سرکش فراهم آمد، جز خلق شیطانی از آن زاییده نشود، و چون قلب در هر حال از آنها تغذی می نماید و آنها صورت باطنیه نفس شوند، پس بعد از چندی مداومت انسان یکی از ولیده های شیطان شود که با دست تربیت و در تحت تصرف او نشو و نما نموده، و چون چشم ملکی بسته شود و چشم ملکوتی باز گردد خود را یکی از

شیاطین می بیند و در آن حال جز خسران نتیجه‌ای نبرد
و حسرتها و افسوس‌ها به حالش سودی نبخشد.

پس، سالک طریق آخرت در هر رشته از رشته‌های دینی
و طریقه‌ای از طریقه‌های الهی هست اوّلاً باید با کمال
مواظبت و دقّت، چون طبیعی با محبت و پرستاری پر
شفقت، از حال خود مواظبت نماید و عیوب سیر و
سلوک خود را تفتیش و مذاقّه کند. و ثانیاً در خلال آن
از پناه بردن به ذات مقدّس حقّ جلّ و علا در خلوات و
تضرّع و زاری به درگاه اقدس ذو الجلال غفلت نورزد.
خداوندا، تو خود حال ضعیف و بیچارگی ما را آگاهی،
می‌دانی که ما بی دستگیری ذات مقدّس تو از دست
دشمنی به این قوّت و قدرت که طمع به انبیاء عظام و
کملّ اولیاء والا مقام بسته راه گریزی نداریم و اگر بارقه
لطف و رحمت تو نباشد، ما را این دشمن قوی پنجه به
خاک هلاکت افکند و به تیه ظلمت و شقاوت گرفتار
کند. تو را به خاصان درگاهت و محرمان بارگاهت قسم

می‌دهم که از ما متحیران وادی ضلالت و افتادگان
بیابان غوایت دستگیری فرما و قلوب ما را از غلّ و غشّ
و شرک و شکّ پاک فرما، انّک ولیّ الهدایه.

آداب الصلاة ص : ۲۳

فصل ششم در بیان نشاط و بهجت است

و دیگر از آداب قلبیه نماز، و سایر عبادات، که موجب
نتایج نیکویی است، بلکه باعث فتح بعضی از ابواب و
کشف بعضی از اسرار عبادات است، آن است که سالک
جدّیت کند که عبادت را از روی نشاط و بهجت قلب و
فرح و انبساط خاطر بجا آورد و از کسالت و ادبار نفس
در وقت عبادت احتراز شدید کند. پس، وقتی را که
برای عبادت انتخاب می‌کند وقتی باشد که نفس را به
عبادت اقبال است و دارای نشاط و تازگی است و
خستگی و فتور ندارد، زیرا که اگر نفس را در اوقات
کسالت و خستگی وادار به عبادت کند ممکن است آثار

بدی به آن مترتب شود که از جمله آنها آن است که انسان از عبادت منضجر شود و تکلف و تعسف آن زیاد گردد و کم کم باعث تنفر طباع نفوس شود. و این علاوه بر آن که ممکن است انسان را بکلی از ذکر حق منصرف کند و روح را از مقام عبودیت که منشأ همه سعادات است برنجاند، از چنین عبادتی نورانیت قلبیه حاصل نگردد و باطن نفس از آن منفعل نگردد و صورت عبودیت صورت باطن قلب نشود. و پیش از این ذکر شد که مطلوب در عبادات آن است که باطن نفس صورت عبودیت شود.

و اکنون چنین گوییم که یکی از اسرار و نتایج عبادات و ریاضات آن است که اراده نفس در ملک بدن نافذ گردد و مملکت یکسره در تحت کبریاء نفس منقهر و مضمحل گردد و قوای منبثه و جنود منتشره در ملک بدن از عصیان و سرکشی و انانیت و خود سری باز مانند و تسلیم ملکوت باطن قلب شوند، بلکه کم کم تمام قوا

فانی شوند در ملکوت، و امر ملکوت در ملک جاری و نافذ شود و اراده نفس قوّت گیرد و زمام مملکت را از دست شیطان و نفس اماره بگیرد و جنود نفس از ایمان به تسلیم و از تسلیم به رضا و از رضا به فنا سوق شوند. و در این حال شمه‌ای از اسرار عبادات را نفس دریابد و از تجلیات

آداب الصلاة ص : ۲۴

فعلیه شمه‌ای حاصل گردد. و آنچه ذکر شد تحقق پیدا نکند مگر آن که عبادات از روی نشاط و بهجت بجا آورده شود و از تکلف و تعسف و کسالت بکلی احتراز شود تا حال محبت و عشق به ذکر حق و مقام عبودیت رخ دهد و انس و تمکن حاصل آید. و انس به حق و ذکر او از اعظم مهماتی است که اهل معرفت را به آن عنایت شدید است و اصحاب سیر و سلوک برای آن تنافس کنند. و چنانچه اطبا را عقیده آن است که اگر غذا را از روی سرور و بهجت میل کنند زودتر هضم

شود، همینطور طبّ روحانی اقتضا می کند که اگر انسان غذاهای روحانی را از روی بهجت و اشتیاق تناول کند و از کسالت و تکلف احتراز کند، آثار آن در قلب زودتر واقع شود و باطن قلب با آن زودتر تصفیه شود.

و اشاره به این ادب در کتاب کریم الهی و صحیفه قویم ربوبی شده است آن جا که در تکذیب کفار و منافقین فرماید: لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۙ: ۹: ۵۴» و آیه شریفه لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ ۙ: ۴: ۴۳» در حدیثی به کسالت تفسیر شده. و در روایات اشاره به این ادب نموده اند و ما به ذکر بعضی از آن این اوراق را مفتخر می نماییم:

محمد بن یعقوب باسناده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تکرهوا الی انفسکم العبادۃ. «».

وعن أبي عبد الله (ع) قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليّ، انّ هذا الدّين متين، فاوغل فيه برفق ولا تبغض إلى نفسك عبادة ربّك.»

آداب الصلاة ص : ۲۵

و در حدیث است از حضرت عسکری سلام الله علیه: اذا نشطت القلوب فاودعوها، و اذا نفرت فودّعوها.»

و این دستور جامعی است که فرموده‌اند که در هنگام نشاط و بهجت قلوب و دایعه به آنها بسپارید، و در وقت نفار و گریز آنها را راحت بگذارید، پس در کسب معارف و علوم نیز این ادب را باید منظور داشت و قلوب را با کراهت و تنفر وادار به کسب نکرد.

و از این احادیث و احادیث دیگر استفاده ادب دیگر شود که آن نیز از مهمّات باب ریاضت است. و آن عبارت از «مراعات» است. و آن، چنان است که سالک

در هر مرتبه که هست، چه در ریاضات و مجاهدات علمیّه یا نفسانیّه یا عملیّه، مراعات حال خود را بکند و با رفق و مدارا با نفس رفتار نماید و زاید بر طاقت و حالت خود تحمیل آن نکند، خصوصا برای جوانها و تازه کارها این مطلب از مهمّات است که ممکن است اگر جوانها با رفق و مدارا با نفس رفتار نکنند و حظوظ طبیعت را به اندازه احتیاج آن از طرق محلّله ادا نکنند، گرفتار خطر عظیمی شوند که جبران آن را نتوانند کرد، و آن خطر آن است که گاه نفس به واسطه سخت گیری فوق العاده و عنان گیری بی اندازه عنان گسیخته شود و زمام اختیار را از دست بگیرد و اقتضاءات طبیعت که متراکم شد و آتش تیز شهوت که در تحت فشار بی اندازه ریاضت واقع شود، ناچار محترق شود و مملکت را بسوزاند. و اگر خدای نخواستہ سالکی عنان گسیخته شود یا زاهدی بی اختیار شود، چنان در پرتگاه افتد که روی نجات را

هرگز نبیند و به طریق سعادت و رستگاری هیچ گاه عود نکند.

پس، سالک چون طیب حاذقی باید نبض خود را در ایام سلوک بگیرد و از روی اقتضات احوال و ایام سلوک با نفس رفتار کند، و در ایام اشتعال شهوت که غرور جوانی است طبیعت را بکلی منع از حظوظش ننماید و با

آداب الصلاة ص : ۲۶

طرق مشروعه آتش شهوت را فرو نشاند که فرو نشاندن شهوت به طریق امر الهی اعانت کامل در سلوک راه حق کند. پس، نکاح و زواج کند که از سنن بزرگ الهی است که علاوه بر آن که مبدأ بقاء نوع انسانی است در سلوک راه آخرت نیز مدخلیت بسزا دارد. و از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که تزویج کند، نصف دینش را احراز نموده.» «» و در

حدیث دیگر است که «کسی که دوست دارد ملاقات کند خدا را پاک و پاکیزه، ملاقات کند او را با زوجه.» و از رسول اکرم نیز منقول است که «اکثر اهل آتش عزیبا هستند.» و در حدیث است که حضرت امیر مؤمنان سلام الله علیه فرمودند: «جماعتی از اصحاب بر خود حرام کردند زنها را و افطار در روز و خواب در شب را. امّ سلمه خبر داد به حضرت رسول اکرم. آن سرور تشریف آوردند نزد آنها فرمودند: آیا شما اعراض می کنید از زنها؟ همانا من نزد زنها می روم و روز تناول می کنم و شب خواب می روم، و کسی که از سنت من اعراض کند از من نیست و خدای تعالی فرو فرستاد: لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ، وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ. ۵: ۸۷ - ۸۸» بالجمله، بر سالک راه آخرت «مراعات» احوال ادبار و اقبال نفس لازم است، و چنانچه از حظوظ نباید مطلقا

جلوگیری کند که منشأ مفسد عظیم است، نباید در
سلوک از جهت عبادات و ریاضات عملیه به نفس سخت
گیری کند و آن را در تحت فشار قرار دهد، خصوصاً
در ایام جوانی و ابتدا سلوک که

آداب الصلاة ص : ۲۷

آن نیز منشأ انضجار و تنفر نفس شود و گاه شود که انسان
را از ذکر حقّ منصرف کند.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنی بسیار است،
چنانچه در کافی شریف است که حضرت صادق
فرمودند: «من در ایام جوانی جدّیت و اجتهاد در
عبادت نمودم، پدرم به من فرمود: ای فرزند کمتر از
این عمل کن، زیرا که خدای عزّ و جلّ وقتی که دوست
داشته باشد بنده‌ای را، راضی شود از او به کم.» و
قریب به این مضمون در حدیث دیگر است.» و نیز در
روایت کافی است که حضرت اُبی جعفر از حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که فرمود: «همانا این دین محکم است، داخل آن شوید با رفق و مدارا، و عبادت خدا را مبعوض بندگان خدا نکنید تا مثل سوار مفرطی باشید که نه سفر را قطع می کند و نه پشت به مرکوب خود باقی می گذارد.»» و در حدیث دیگر است که «عبادت پروردگار را مبعوض نفس خود مکن.»» بالجمله، میزان در باب «مراعات» آن است که انسان ملتفت احوال نفس باشد و با آن به مناسبت قوت و ضعف آن سلوک کند، چنانچه اگر نفس در عبادات و ریاضات قوی است و تاب مقاومت دارد، در عبادت کوشش و جدیت کند. و اشخاصی که ایام غرور جوانی را طی کرده اند و آتش شهوات آنها تا اندازه ای فرو نشسته است، مناسب است قدری ریاضات نفسانیه را بیشتر کنند و با جدیت و کوشش مردانه وارد سلوک و ریاضت شوند، و هر چه نفس را به ریاضات عادت دادند فتح باب دیگر برای او

کنند تا آن که کم کم نفس بر قوای طبیعت چیره شود و قوای طبیعیّه مسخر در تحت کبریای نفس گردند. و آنچه در احادیث شریفه وارد است که جدّیت و کوشش در عبادت

آداب الصلاة ص : ۲۸

کنید و مدح شده است از اشخاصی که اجتهاد و کوشش در عبادت و ریاضت می کنند و در عبادات و ریاضات ائمه هدی سلام الله علیهم وارد است، با این احادیث شریفه که اقتصاد در عبادت را مدح فرموده اند، مبنی بر اختلاف اهل سلوک و درجات و احوال نفوس است، و میزان کلی نشاط و قوت نفس و نفار و ضعف آن است.

فصل هفتم در بیان تفهیم است

یکی از آداب قلبیه عبادات، خصوصا عبادات ذکریه، «تفهیم» است.

و آن چنان است که انسان قلب خود را در ابتدا امر چون طفلی پندارد که زبان باز نکرده و آن را می‌خواهد تعلیم دهد، پس، هر یک از اذکار و اوراد و حقایق و اسرار عبادات را با کمال دقت و سعی به آن تعلیم دهد و در هر مرتبه‌ای از کمال هست، آن حقیقتی را که ادراک نموده به قلب بفهماند. پس، اگر اهل فهم معانی قرآن و اذکار نیست و از اسرار عبادات بی بهره است، همان معنای اجمالی را که قرآن کلام خدا است و اذکار یاد آوری حق است و عبادات اطاعت و فرمانبرداری پروردگار است تعلیم قلب کند و به قلب همین معانی اجمالیّه را بفهماند. و اگر اهل فهم معانی صوریه قرآن و اذکار است، همان معانی صوریه را، از قبیل وعد و وعید و امر و نهی، و از علم مبدأ و معاد به آن مقدار که ادراک نموده به قلب تعلیم دهد. و اگر کشف حقیقتی از حقایق معارف یا سرّی از اسرار عبادات برای او شده، همان را با کمال سعی و کوشش به قلب

تعلیم کند و آن را تفهیم نماید. و نتیجه این تفهیم آن است که پس از مدتی مواظبت زبان قلب گشوده شود و قلب ذاکر و متذکر گردد. در اول امر، قلب متعلم بود و زبان معلم و به ذکر زبان قلب ذاکر می شد و قلب تابع زبان بود، و پس از گشوده شدن زبان قلب عکس گردد: قلب ذاکر گردد و زبان

آداب الصلاة ص : ۲۹

به ذکر آن ذکر گوید و به تبع آن حرکت کند. بلکه گاه شود که در خواب نیز انسان به تبع ذکر قلبی ذکر لسانی گوید، زیرا که ذکر قلبی مختص به حال بیداری نیست و اگر قلب متذکر شود زبان که تابع آن شده ذکر گوید و از ملکوت قلب به ظاهر سرایت نماید: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ ۱۷: ۸۴. «» بالجمله، در اول امر باید انسان این ادب یعنی «تفهیم» را ملحوظ دارد تا زبان قلب که مطلوب حقیقی است گشوده گردد. و علامت آن که زبان قلب گشوده شده آن است که تعب ذکر و

زحمت آن مرتفع شود و نشاط و فرح رخ دهد و خستگی و رنج زایل گردد، چنانچه اگر کسی طفلی را که زبان باز ننموده بخواند تعلیم دهد، تا طفل زبان باز ننموده معلم خسته و ملول شود، همین که طفل زبان گشود و آن کلمه را که تعلیم او می کرد ادا کرد، خستگی معلم رفع شود و معلم به تبع طفل کلمه را ادا کند بی رنج و تعب. قلب نیز در ابتدا امر طفلی است زبان نگشوده که آن را باید تعلیم داد و اذکار و اوراد را باید به زبان آن گذاشت، و پس از باز شدن زبان آن انسان تابع آن گردد و رنج و تعب تعلیم و خستگی ذکر مرتفع گردد. و این ادب برای کسانی که مبتدی هستند خیلی لازم است.

و باید دانست که یکی از نکات تکرار اذکار و ادعیه و دوام ذکر و عبادت همین است که زبان قلب گشوده و قلب ذاکر و داعی و عابد گردد و تا این ادب ملحوظ نشود زبان قلب گشوده نشود.

و در احادیث شریفه اشاره به این معنی شده است، چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق سلام الله علیه حدیث کند که حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه در ضمن بعضی از آداب قرائت فرمودند: و لكن اقرعوا به قلوبکم القاسیة، و لا یکن همّ احدکم آخر السّورة. «»
و در حدیث کافی است که حضرت صادق به ابو اسامه فرمود: یا ابا

آداب الصلاة ص : ۳۰

اسامه، ادعوا (ارعوا) قلوبکم ذکر الله و احذروا النکت. «»

حتی کمال اولیاء علیهم السلام نیز این ادب را ملحوظ می داشتند، چنانچه در حدیث است که حضرت صادق سلام الله علیه را حالتی در نماز دست داد که افتاد غش کرد، چون حالت افاقه دست داد، از سببش سؤال شد.

فرمود: ما زلت اردد هذه الآية على قلبي حتى سمعتها
من المتكلم بها فلم يثبت جسمي لمعاينة قدرته. «».

و از جناب ابو ذر رضی الله عنه نقل شده که قام رسول
الله صلی الله علیه و آله ليله یردد قوله تعالى: ان تُعَذِّبَهُمْ
فَانَّهُمْ عِبَادُكَ وَ ان تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۵:
۱۱۸. «» بالجمله، حقیقت ذکر و تذکر ذکر قلبی است و
ذکر لسانی بدون آن بی مغز و از درجه اعتبار بکلی
ساقط است. چنانچه در احادیث شریفه به این معنی
بسیار اشاره شده. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابي
ذر فرمود: یا ابا ذر، رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من
قیام ليله و القلب لاه [نسخه: ساه] «»

و هم از رسول اکرم صلی الله علیه و آله منقول است
که «خدای تعالی نظر به صورتهای شما نمی کند، بلکه
نظر به قلبهای شما می کند.» «»

آداب الصلاة ص : ۳۱

و در احادیث حضور قلب می آید که نماز به قدر حضور قلب مقبول است و هر چه قلب غفلت داشته باشد به همان اندازه نماز را قبول نمی کنند. و تا این ادب که ذکر شد ملحوظ نشود، ذکر قلبی حاصل نگردد و قلب از سهو و غفلت بیرون نیاید.

و در حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: **فاجعل قلبك قبله للسانك لا تحركه الا بإشارة القلب.** «»

و قبله شدن قلب و تبعیت لسان و سایر اعضاء از آن صورت نگیرد، مگر با ملحوظ داشتن این ادب. و اگر اتفاق افتد حصول این امور بدون این ادب، از نوادر است و انسان نباید به آن مغرور شود.

فصل هشتم در بیان حضور قلب است

یکی از مهمات آداب قلبیه که شاید کثیری از آداب مقدمه آن باشد و عبادت را بدون آن روح و روانی

نیست و خود مفتاح قفل کمالات و باب الأبواب سعادات است و در احادیث شریفه از کمتر چیزی این قدر ذکر شده و به کمتر ادبی این قدر اهمیت داده شده، حضور قلب است. و ما گر چه در رساله سرّ الصلوة «» و هم در کتاب اربعین [۱] از آن مستوفی یاد نمودیم و

[۱] کتاب اربعین (شرح اربعین حدیث) از آثار جناب مؤلف قدّس سرّه الشریف می‌باشد که نوشتن آن در محرم ۱۳۵۸ هجری قمری به انجام رسیده است. در مقدمه این کتاب شریف بعد از حمد و صلوة و دعا آمده است: «و بعد، این بنده بی بضاعت ضعیف مدّتی بود با خود حدیث می‌کردم که چهل حدیث از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در کتب معتبره اصحاب و علماء رضوان الله علیهم ثبت است جمع آوری کرده و هر یک را به مناسبت شرحی کند که با حال عامّه مناسبتی داشته باشد، و از این جهت آن را به

زبان فارسی نگاشته که فارسی زبانان نیز از آن بهره
برگیرند، شاید ان شاء الله مشمول

آداب الصلاة ص : ۳۲

درجات و مراتب آن را بیان نمودیم، لکن در این جا نیز
برای تکمیل فائده و تحرّز از حواله ذکر از آن
می‌نماییم.

چنانچه سابق بر این ذکر شد، عبادات و مناسک و اذکار
و اوراد در وقتی نتیجه کامله دارد که صورت باطنه قلب
شود و باطن ذات انسان به آن مخمّر گردد و دل انسان
صورت عبودیت به خود گیرد و از خودسری و سرکشی
بیرون آید. و نیز مذکور شد که از اسرار و فوائد عبادات
یکی آن است که اراده نفس قوی شود و نفس بر طبیعت
چیره شود و قوای طبیعت مسخر تحت قدرت و سلطنت
نفس گردد و اراده نفس ملکوتی در ملک بدن نافذ
گردد، بطوری که قوا چون ملائکه الله نسبت به حق

تعالی شوند که «عصیان آن نکنند لمحهای، و عمل کنند به آنچه فرمان برای آنها صادر می‌شود.» «و اکنون گوئیم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهمه، که همه مقدمه آن است، آن است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مسخر در تحت اراده الله و متحرک بتحریک الله شود و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند. و این خود یکی از مراتب نازله فنای قوا و ارادات است در اراده حق. و کم کم نتایج بزرگ بر این مترتب شود و انسان طبیعی الهی گردد و نفس ارتیاض بعبادت الله پیدا کند و جنود ابلیس یکسره شکست خورده منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام به بعض مراتب باطنه در آن بروز کند. و نتیجه این تسلیم اراده به حق در دار آخرت آن شود که حق تعالی اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلائی خود قرار دهد، و چنانچه خود ذات مقدس هر

چه را بخواهد ایجاد کند به مجرد اراده موجود شود،
اراده این بنده را هم آن طور قرار دهد،

حدیث شریف ختمی مرتبت (ص) شوم که فرموده
است: من حفظ علی امتی اربعین حدیثا ینتفعون بها بعثه
الله یوم القیامة فقیها عالما.

تا بحمد الله و حسن توفیقه موفق به شروع آن شدم و
از خدای تعالی توفیق اتمام می طلبم - انه ولیّ
التوفیق.»

آداب الصلاة ص : ۳۳

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول
اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بهشت که ملکی
می آید پیش آنها، پس از آن که اذن ورود می طلبد
وارد می شود و نامه ای از جناب ربوبیت به آنها می دهد
بعد از آن که از خدای تعالی به آنها سلام ابلاغ نماید.

و در آن نامه است برای هر انسانی که مخاطب به آن است:

من الحيّ القيوم الذي لا يموت إلى الحيّ القيوم الذي لا يموت. أما بعد، فإني أقول للشّيء كن فيكون، و قد جعلتك تقول للشّيء كن فيكون. فقال صلى الله عليه و آله: فلا يقول احد من اهل الجنّة للشّيء كن الا و يكون.

[۱]

و این سلطنت الهیه ایست که به بنده دهند از برای ترک اراده خود و ترک سلطنت هواهای نفسانیّه و اطاعت ابلیس و جنود او. و هیچیک از این نتایج که ذکر شد حاصل نمی شود مگر با حضور قلب کامل. و اگر قلب در وقت عبادت غافل و ساهی باشد، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است. و البته چنین عبادتی را در نفس به هیچ وجه تأثیری نیست و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود - چنانچه به این معنی در اخبار اشاره شده - و قوای نفس با چنین

عبادتی تسلیم نفس نشوند و سلطنت نفس بر آنها بروز نکند و همینطور قوای ظاهره و باطنه تسلیم اراده الله نگردد و مملکت در تحت کبریای حق منقهر نشود، چنانچه پر واضح است. و از این جهت است که می بینید در ما پس از چهل - پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصی قوا افزوده می شود و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیّه و وساوس شیطانیه افزون گردد. اینها نیست جز آن که عبادات ما بی مغز و شرایط باطنه و آداب قلبیه آن به عمل نمی آید، و الا به نصّ آیه مبارکه کتاب الهی: «نماز نهی از فحشاء و منکر

[۱] «از حیّ قیومی که نمی میرد به [سوی] حیّ قیومی که نمی میرد. اما بعد، من چون به (هر) چیز گویم «باش»، پس (موجود) می شود، تو را (نیز) چنان قرار دادم که به (هر) چیز بگویی «باش» موجود شود.

آن گاه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید «باش» مگر آنکه (موجود) شود. «علم الیقین، ج ۲، ص ۱۰۶۱. (با اندکی اختلاف)

آداب الصلاة ص : ۳۴

می نماید. «» و البته این نهی صوری ظاهری نیست، لا بدّ باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان شود که انسان را هدایت به عالم غیب کند و زاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی باز دارد.

و ما خود را در زمره نمازگزارها محسوب می داریم و سالهای سال است اشتغال به این عبادت بزرگ داریم و در خود چنین نوری ندیدیم و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده، پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به

دست ما دهند و گویند خود حساب خود را بکش،»

بین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت مشوه ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریائی است؟ و آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیاء و اوصیاء باید اینطور سلوک کرد و اینطور دست خیانت شیطان رجیم را، که عدو الله است، به آن راه داد؟ و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقین است» چرا باید شما را از ساحت مقدس تبعید و از درگاه قرب الهی دور کند؟ آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجلت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد، خجلت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد. حسرت‌های این عالم هر چه باشد مشوب به هزار طور امیدها است، و شرمساری‌های اینجا سریع الزوال است، بخلاف آنجا که روز بروز حسرت و ندامت است، چنانچه حق فرماید: **وَ اَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ**

اذ قُضِيَ الْأَمْرَ ۱۹: ۳۹. «» امر گذشته را نتوان جبران نمود و عمر تلف شده را نتوان برگرداند - یا حَسْرَتًا عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ ۳۹: ۵۶. «»

آداب الصلاة ص : ۳۵

ای عزیز، امروز روز مهلت و عمل است، انبیاء آمدند و کتابها آوردند و دعوتها نمودند با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سکر طبیعت هشیار کنند و ما را به عالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمتهای سرمدی و لذتهای جاویدانی رسانند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند، تمام اینها برای خود ما بدون این که برای آنها نتیجه‌ای حاصل شود و آن ذوات مقدّسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما داشته باشند، با این وصف در ما به هیچ وجه اثری نکرد و شیطان مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر ما همچو پیدا کرده که هیچ

یک از مواعظ آنها را در ما اثری حاصل نشود، بلکه هیچ
یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد و از ظاهر
گوش حیوانی تجاوز نکند.

بالجمله، ای قاری محترم که این اوراق را مطالعه
می کنی، مثل نویسنده خالی از همه انوار و تهی دست
از همه اعمال صالحه و گرفتار هواهای نفسانیّه باش، تو
به حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه ای حاصل
کن، دقت در حال انبیاء و اولیاء کمل کن و اشتباهای
کاذب و وعده های شیطان را پشت پا زن، مغرور گول
شیطان مباش و فریب نفس اماره مخور که تدلیس این ها
بسیار دقیق است و هر امر باطلی را به صورت حق به
انسان تعمیم می کنند و انسان را فریب می دهند. گاهی
به امید توبه در آخر عمر انسان را به شقاوت می کشانند،
با آن که توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و
بسیاری مظالم عباد و حقوق الله امری است بسیار صعب
و مشکل. امروز که اراده انسان قوت دارد و قوای

جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الافق به فطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل است، نمی‌گذارند انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعده ایام پیری را می‌دهند که بعکس این، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون کهن و برومند و سلطنت ابلیس

آداب الصلاة ص : ۳۶

در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید و بعد از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و منطقی گردیده و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است، این نیست جز غرور.

و گاهی به وعده شفاعت شافعیین علیهم السلام انسان را از ساحت قدس آنها دور و از شفاعت آنها مهجور می‌نمایند، زیرا که انعمار در گناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند و انسان را به سوء عاقبت منجر نماید. و طمع شیطان از انسان دزدیدن ایمان است، دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می‌دهد تا به نتیجه مطلوبه برسد. انسان اگر طمع شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعی خود را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنها در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود. فرضاً که شما با ایمان از دنیا بروید، ولی اگر بار گناهان و مظالم سنگین باشد ممکن است در عذابهای گوناگون برزخ و قبر از شما شفاعت نشود، چنانچه از حضرت صادق منقول است که «برزخ شما با خودتان است.» «» و عذابهای برزخ طرف قیاس با عذابهای این جا نیست، و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نداند، شاید میلیون

میلیونها سال طول کشد. و ممکن است در قیامت نیز پس از مدتهای طولانی و عذابهای گوناگون طاقت فرسا شفاعت نصیب ما شود، چنانچه در احادیث نیز این معنی وارد است. «» پس، غرور شیطان انسان را از عمل صالح باز دارد و انسان را یا بی ایمان یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و به شقاوت و بدبختی گرفتار کند. و گاهی با وعده رحمت واسعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند، غافل از آن که این همه بعث رسل و ارسال کتب و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیغمبران و راهنمایی طریق حق، از رحمت ارحم الراحمین است. عالم را رحمت واسعه حق فرو گرفته و ما در لب چشمه

آداب الصلاة ص : ۳۷

حیوان از تشنگی به هلاکت می‌رسیم.

بزرگتر رحمت‌های الهی قرآن است، تو اگر به رحمت
ارحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت واسعه
داری، از این رحمت واسعه استفاده کن.

طریق وصول به سعادت را باز نموده و چاه را از راه
روشن فرموده. تو خود به پای خود در چاه می‌افتی و
از راه معوج می‌شوی، رحمت را چه نقصانی است؟ اگر
ممکن بود طریق خیر و سعادت را به مردم به طور دیگر
نشان بدهند، می‌دادند، به موجب وسعت رحمت، و اگر
ممکن بود اکراهها مردم را به سعادت برسانند
می‌رساندند، لکن هیئات راه آخرت راهی است که جز
با قدم اختیار نمی‌توان آن را پیمود، سعادت با زور
حاصل نشود، فضیلت و عمل صالح بدون اختیار فضیلت
نیست و عمل صالح نمی‌باشد، و شاید معنی آیه شریفه لا
اکراهَ فی الدّین ۲: ۲۵۶ نیز همین باشد.

بلی، آنچه در آن، اعمال اکراه و اجبار می‌توان نمود
صورت دین الهی است نه حقیقت آن. انبیاء علیهم

السلام مأمور بودند که صورت را با هر طور ممکن است
تحمیل مردم کنند تا صورت عالم صورت عدل الهی
شود و مردم را ارشاد به باطن نمایند تا مردم به قدم
خود آن را پیمایند و به سعادت برسند.

بالجمله، این نیز از غرور شیطان است که دست انسان را
با طمع رحمت از رحمت کوتاه کند.

فصل نهم در بیان احادیث راجع به حضور قلب

در ذکر شمه‌ای از احادیث اهل بیت عصمت و طهارت
سلام الله عليهم راجع به ترغیب حضور قلب.

و ما در این جا به ترجمه متن بعضی از روایات اکتفا
می‌کنیم:

از حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله روایت
است که «عبادت

آداب الصلاة ص : ۳۸

کن خدای تعالی را چنانچه گویا او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.» «» از این حدیث شریف استفاده دو مرتبه از مراتب حضور قلب می شود: یکی، آنکه سالک مشاهد جمال جمیل و مستغرق تجلیات حضرت محبوب باشد به طوری که جمیع مسامع قلب از دیگر موجودات بسته شده و چشم بصیرت به جمال پاک ذی الجلال گشوده گردیده و جز او چیزی مشاهده نکند. بالجمله، مشغول حاضر باشد و از حضور و محضر نیز غافل باشد.

و مرتبه دیگر، که نازلتر از این مقام است، آن است که خود را حاضر محضر ببیند و ادب حضور و محضر را ملحوظ دارد. جناب رسول اکرم فرماید: «اگر می توانی از اهل مقام اول باشی عبادت خدا را آن طور بجا آور، و الا از این معنا غافل مباش که تو در محضر ربوبیتی.» و البته محضر حق را ادبی است که غفلت از آن از مقام عبودیت دور است. و اشاره به این فرموده است. در

حدیثی که جناب أبو حمزه ثمالی رضی الله عنه نقل می کند، می گوید: «دیدم حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما را که نماز می خواند. عبای آن حضرت از دوشش افتاد. آن را راست و تسویه فرمود تا آن که از نماز فارغ شد. سؤال کردم از سببش، فرمود: وای بر تو، آیا می دانی در خدمت کی بودم؟» «» و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که «دو نفر از امت من به نماز می ایستند در صورتی که رکوع و سجودشان یکی است و حال آن که میان نماز آنها مثل ما بین زمین و آسمان است.» «» و فرمودند: «آیا نمی ترسد کسی که صورت خود را در نماز بر می گرداند صورت او چون روی حمار شود.» «»

آداب الصلاة ص : ۳۹

و فرمودند: «کسی که دو رکعت نماز بجا آورد و در آن به چیزی از دنیا متوجه نشود، خدای تعالی گناهان او را می آمرزد.» «» و فرمودند: «بعضی از نمازها قبول

می‌شود نصفش یا ثلثش یا ربعش یا خمسش - تا عشرش.
و بعضی از نمازها چون جامه کهنه پیچیده می‌شود و به
روی صاحبش زده می‌شود. و از نماز تو مال تو نیست
مگر آن که به قلبت اقبال به آن کنی. «» و حضرت باقر
علیه السلام فرمودند: «رسول خدا فرمود: وقتی بنده
مؤمن به نماز بایستد خدای تعالی نظر به سوی او کند -
یا فرمودند خدای تعالی اقبال به او کند - حتی منصرف
شود. و رحمت از بالای سرش سایه بر او افکند و ملائکه
فرو گیرند اطراف و جوانب او را تا افق آسمان و خدای
تعالی ملکی را موکل او کند که بایستد بالای سر او و
بگوید: ای نمازگزار، اگر بدانی کی نظر می‌کند به
سوی تو و با کی مناجات می‌کنی، توجه به جایی
نمی‌کنی و از موضعت جدا نمی‌شوی هرگز.» و از
حضرت صادق علیه السلام منقول است که «جمع
نمی‌شود اشتیاق و خوف در دلی مگر آن که بهشت بر او
واجب شود. پس وقتی نماز می‌خوانی، اقبال کن به

قلب خود به خدای عزّ و جلّ، زیرا که نیست بنده مؤمنی که اقبال کند به قلبش به خدای تعالی در نماز و دعا مگر آن که قلوب مؤمنین را خدای تعالی به او اقبال دهد و با دوستی آنها او را تأیید کند او را به بهشت برد.»» و از حضرت باقر و صادق علیهما السلام مروی است که فرمودند:

«نیست از برای تو از نمازت مگر آنچه را که اقبال قلبت داشته باشی در آن، پس، اگر به غلط بجا آورد تمام آن را یا غفلت از آداب آن کند، پیچیده شود

آداب الصلاة ص : ۴۰

آن و به روی صاحبش زده شود.»» و از حضرت باقر العلوم علیه السلام روایت شده که «همانا بالا می رود از نماز بنده از برای او نصف یا ثلث یا ربع یا خمسش، پس، بالا نمی رود برای او مگر آنچه را اقبال به قلب نموده است بر آن. و ما مأمور شدیم به نافلة تا تتمیم شود نقص

فرايض به آن.»» و از جناب صادق مروی است که فرمود: «وقتی احرام بستی در نماز، اقبال کن بر آن، زیرا که وقتی اقبال نمودی خداوند به تو اقبال فرماید و اگر اعراض نمایی خداوند از تو اعراض کند. پس گاهی بالا نمی‌رود از نماز مگر ثلث یا ربع یا سدس آن به آن قدر که نمازگزار اقبال به نماز نموده و خداوند عطا نمی‌فرماید به غافل چیزی.»» و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که به ابی ذر فرمودند: «دو رکعت متوسط با فکر بهتر است از ایستادن یک شب در صورتی که قلب غافل باشد.»» احادیث در این باب بسیار است و برای اصحاب اعتبار و قلوب بیدار این قدر کفایت کند.

فصل دهم در دعوت به تحصیل حضور قلب

اکنون که فضیلت و خواص حضور قلب را عقلا و نقلا دانستی و ضررهای ترک آن را فهمیدی، علم تنها

کفایت نکند بلکه حجت را تمام تر نماید، دامن همت به
کمر زن و آنچه را دانستی در صدد تحصیل آن باش و

آداب الصلاة ص : ۴۱

علم خود را عملی کن تا استفاده از آن بری و برخوردار
از آن شوی. قدری تفکر کن که به حسب روایات اهل
بیت عصمت علیهم السلام، که معادن وحی و تمام
فرمایشاتشان و علومشان از وحی الهی و کشف محمدی
صلی الله علیه و آله و سلم است، قبولی نماز شرط قبولی
سایر اعمال است، و اگر نماز قبول نشود، به اعمال دیگر
اصلاً نظر نکنند.» و قبولی نماز به اقبال قلب است که
اگر اقبال قلب در نماز نباشد، از درجه اعتبار ساقط و
لایق محضر حضرت حق نیست و مورد قبول نمی شود،
چنانچه در احادیث سابقه معلوم شد. پس، کلید گنجینه
اعمال و باب الأبواب همه سعادات حضور قلب است که
با آن فتح باب سعادت بر انسان می شود و بدون آن
جمع عبادات از درجه اعتبار ساقط می شود.

الحال قدری با نظر اعتبار اندیشه کن و اهمیت مقام و بزرگی موقف را با دیده بصیرت بنگر و با جدیت تمام قیام به امر کن. کلید در سعادت و درهای بهشت و کلید در شقاوت و درهای جهنم در این دنیا در جیب خود تو است می توانی درهای بهشت و سعادت را به روی خود مفتوح کنی و می توانی بخلاف آن باشی. زمام امر در دست تو است، خدای تبارک و تعالی حجت را تمام و راههای سعادت و شقاوت را نموده و توفیقات ظاهری و باطنی را عطا فرموده، آنچه از جانب او و اولیای او است تمام است، اکنون نوبت اقدام ما است، آنها راهنمایند و ما راهرو. آنها عمل خود را انجام دادند به وجه احسن و عذری باقی نگذاشتند و لمحهای کوتاهی نکردند، تو نیز از خواب غفلت برخیز و راه سعادت خود را طی کن و از عمر و توانایی خود استفاده نما که اگر وقت بگذرد و این نقد عمر و جوانی و گنج قوت و توانائی از دستت برود جبران ندارد. اگر جوانی، مگذار به پیری رسی که

در پیری مصیبت‌هایی داری که پیرها می‌دانند و تو غافلی. اصلاح در حال پیری و ضعف از امور بسیار مشکل است. و اگر پیری، مگذار بقیه عمر از دستت برود که باز هر چه باشد تا در این

آداب الصلاة ص : ۴۲

عالم هستی راهی به سعادت داری و دری از سعادت به رویت باز است، خدا نکند که این در بسته شود و این راه منسدّ گردد که آن وقت اختیار از دستت برود و جز حسرت و ندامت و افسوس از گذاشتن امر نصیبی نداری. پس ای عزیز، اگر ایمان به آنچه ذکر شد که گفته انبیاء علیهم السلام است آوردی و خود را برای تحصیل سعادت و سفر آخرت مهیا نمودی و لازم دانستی حضور قلب را که کلید گنج سعادت است تحصیل کنی، راه تحصیل آن آن است که اولاً رفع موانع حضور قلب را نمایی و خارهای طریق را از سر راه سلوک ریشه کن

کنی و پس از آن اقدام به خود آن کنی. اما مانع حضور قلب در عبادات، تشتت خاطر و کثرت و ارادت قلبیه است. و این گاهی از امور خارجه و طرق حواس ظاهره حاصل می شود، مثل آنکه گوش انسان در حال عبادت چیزی بشنود و خاطر به آن متعلق شده مبدأ تخیلات و تفکرات باطنیه گردد و واهمه و متصرفه در آن تصرف نموده از شاخه‌ای به شاخه‌ای پرواز کند، یا چشم انسان چیزی ببیند و منشأ تشتت خاطر و تصرف متصرفه گردد، یا سایر حواس انسان چیزی ادراک کند و از آن انتقالات خیالیّه حاصل شود.

و طریق علاج این امور را گرچه فرمودند رفع این اسباب است، مثل آن که در بیت تاریکی یا محل خلوتی بایستد و چشم خود را در وقت نماز ببندد و در مواضعی که جلب نظر می کند نماز نخواند، چنانچه مرحوم شهید سعید رضوان الله علیه از بعض متعبّدین نقل فرماید که در خانه کوچک تاریکی که وسعت آن به قدر آن باشد

که ممکن باشد در آن نماز خواندن عبادت می کردند.» ولی معلوم است این، رفع مانع نکند و قلع مادّه ننماید. زیرا که عمدۀ تصرف خیال است که با منشأ جزئی کار خود را انجام می دهد، بلکه گاه شود که در خانه تاریک و کوچک و تنها تصرف واهمه و خیال بیشتر شود و به

آداب الصلاة ص : ۴۳

مبادی دیگر برای دعا به و بازی خود دست آویز شود. پس، قلع مادّه کلی به اصلاح خیال و وهم است و ما پس از این اشاره به آن می کنیم. بلی، گاهی این طور از علاج هم در بعضی از نفوس بی تأثیر و خالی از اعانت نیست، ولی ما دنبال علاج قطعی و قلع سبب حقیقی می گردیم و آن بدین حاصل نشود.

و گاهی تشّت خاطر و مانع از حضور قلب، از امور باطنه است. و آن به طریق کلی دو منشأ بزرگ دارد که عمده امور به آن دو منشأ برگردد:

یکی هرزه گردی و فرّار بودن خود طایر خیال است، زیرا که خیال قوّه‌ای است بسیار فرّار که دائماً از شاخه‌ای به شاخه‌ای آویزد و از کنگره‌ای به کنگره‌ای پرواز کند، و این مربوط به حبّ دنیا و توجّه به امور دنیّه و مال و منال دنیوی نیست، بلکه فرّار بودن خیال خود مصیبتی است که تارک دنیا نیز به آن مبتلا است. و تحصیل سکونت خاطر و طمأنینه نفس و وقوف خیال از امور مهمّه‌ایست که به اصلاح آن علاج قطعی حاصل شود، و پس از این به آن اشاره می‌کنیم.

منشأ دیگر، حبّ دنیا و تعلق خاطر به حیثیات دنیوی است که رأس خطیئات و امّ الأمراض باطنه است که خار طریق اهل سلوک و سرچشمه مصیبات است، و تا دل متعلق به آن و منغم در حبّ آن است، راه اصلاح

قلوب منسدّ و در جمله سعادات به روی انسان بسته است.
و ما در ضمن دو فصل اشاره به رفع این دو منشأ بزرگ
و دو مانع قوی می‌نماییم ان شاء الله.

فصل یازدهم در بیان دواى هرزه گردى خیال
در بیان دواء نافع برای علاج هرزه گردى و فرآر بودن
خیال که از آن تحصیل حضور قلب نیز شود.
بدان که هر یک از قوای ظاهره و باطنه نفس قابل
تربیت و تعلیم است با

آداب الصلاة ص : ۴۴

ارتیاض مخصوص. مثلاً، چشم انسان قادر نیست که به
یک نقطه معینه یا در نور شدید، مثل نور عین شمس،
مدتی طولانی نگاه کند بدون بهم خوردن پلکهای آن،
ولی اگر انسان چشم را تربیت کند، چنانچه بعضی از
اصحاب ریاضات باطله برای مقاصدی عمل می‌کنند،
ممکن است چند ساعت متمادی در قرص آفتاب نظر را

بدوزد بدون آن که چشم بهم خورد یا خستگی پیدا کند و همین طور به نقطه معینی نظر را بدوزد چندین ساعت بدون حرکت، و همینطور سایر قوا حتی حبس نفس که - علی المحکی - در اصحاب ریاضات باطله کسانی هستند که حبس نفس خود کنند مدتهای زائد بر متعارف نوع.

و از قوایی که قابل تربیت است قوه خیال و قوه واهمه است که قبل از تربیت این قوی چون طایری سخت فرار و بی اندازه متحرک از شاخه‌ای به شاخه‌ای و از چیزی به چیزی هستند، به طوری که انسان اگر یک دقیقه حساب آنها را نگه دارد می‌بیند که چندین انتقال متسلسل با تناسبات بسیار ضعیف ناهنجار پیدا نموده، حتی بسیاری گمان می‌کنند که حفظ طایر خیال و رام نمودن آن از حیز امکان خارج و ملحق به محالات عادیّه است، ولی این طور نیست و با ریاضت و تربیت و صرف وقت آن را می‌توان رام نمود و طایر خیال را

می‌توان به دست آورد، به طوری که در تحت اختیار و اراده حرکت کند که هر وقت بخواهد آن را در مقصدی یا مطلبی حبس کند که چند ساعت در همان مقصد حبس شود.

و طریق عمده رام نمودن آن عمل نمودن به خلاف است. و آن چنان است که انسان در وقت نماز خود را مهیا کند که حفظ خیال در نماز کند و آن را حبس در عمل نماید و به مجرد این که بخواهد از چنگ انسان فرار کند آن را استرجاع نماید، و در هر یک از حرکات و سکنات و اذکار و اعمال نماز ملتفت حال آن باشد و از حال آن تفتیش نماید و نگذارد سر خود باشد. و این در اول امر کاری صعب به نظر می‌آید، ولی پس از مدتی عمل و دقت و علاج حتما رام می‌شود و ارتیاض پیدا می‌کند. شما متوقع نباشید که در اول امر بتوانید در

آداب الصلاة ص : ۴۵

تمام نماز حفظ طایر خیال کنید، البته این امری است نشدنی و محال و شاید آنها که مدعی استحاله شدند این توقع را داشتند، ولی این امر باید با کمال تدریج و تائی و صبر و توانی انجام بگیرد. ممکن است در ابتدای امر در عشر نماز یا کمتر آن حبس خیال شده حضور قلب حاصل شود، و کم کم انسان اگر در فکر باشد و خود را محتاج به آن ببیند، نتیجه بیشتر حاصل کند و اندک اندک غلبه بر شیطان و هم و طایر خیال پیدا کند که در بیشتر نماز زمام اختیار آنها را در دست گیرد. و هیچ گاه نباید انسان مأیوس شود، که یأس سرچشمه همه سستیها و ناتوانیها است و برق امید انسان را به کمال سعادت خویش می‌رساند.

ولی عمده در این باب حسّ احتیاج است که آن در ما کمتر است، قلب ما باور نکرده که سرمایه سعادت عالم آخرت و وسیله زندگانی روزگارهای غیر متناهی نماز است. ما نماز را سر بار زندگانی خود می‌شماریم و

تحمیل و تکلیف می‌دانیم. حبّ به شیء از ادراک نتایج آن پیدا می‌شود، ما که حبّ به دنیا داریم برای آنست که نتیجه آن را دریافتیم و قلب به آن ایمان دارد و لهذا در کسب آن محتاج به دعوت خواهی و وعظ و اتّعاظ نمی‌باشیم. آنهایی که گمان کردند نبیّ ختمی و رسول هاشمی صلی الله علیه و آله دعوتش دارای دو جنبه است: دنیائی و آخرتی، و این را مایه سرافرازی صاحب شریعت و کمال نبوتّ فرض کرده‌اند، از دیانت بی‌خبر و از دعوت و مقصد نبوتّ عاری و بری هستند. دعوت به دنیا از مقصد انبیاء عظام بکلی خارج، و حسّ شهوت و غضب و شیطان باطن و ظاهر برای دعوت به دنیا کفایت می‌کنند، محتاج به بعث رسل نیست - اداره شهوت و غضب قرآن و نبیّ لازم ندارد. بلکه انبیاء مردم را از دنیا باز دارند و تقیید اطلاق شهوت و غضب کنند و تحدید موارد منافع نمایند، غافل گمان کند دعوت به دنیا کنند. آنها می‌فرمایند مال را از هر راه تحصیل نکن و شهوت

را با هر طریق فرو نشان - نکاح باید باشد، تجارت و
صناعت و زراعت باید باشد - با آن که در کانون شهوت
و غضب اطلاق است. پس، آنها جلوگیری اطلاق هستند نه
داعی به دنیا. روح دعوت به

آداب الصلاة ص : ۴۶

تجارت تقید و بازداری از به دست آوردن باطل است،
و روح دعوت به نکاح تحدید طبیعت و جلوگیری از
فجور و اطلاق قوه شهوت است. بلی، آنها مخالف مطلق
نیستند چه که آن مخالف نظام اتم است.

بالجمله، ما چون حسّ احتیاج به دنیا نمودیم و آن را
سرمايه حیات و سرچشمه لذات دریافتیم، در توجه به آن
حاضر و در تحصیل آن می کوشیم.

اگر ایمان به حیات آخرت پیدا کنیم و حسّ احتیاج به
زندگانی آنجا نماییم و عبادات و خصوصا نماز را سرمايه
تعیش آن عالم و سرچشمه سعادت آن نشئه بدانیم، البته

در تحصیل آن کوشش می‌نماییم، و در این سعی و کوشش زحمت و رنج و تکلف در خود نمی‌یابیم، بلکه با کمال اشتیاق و شوق دنبال تحصیل آن می‌رویم و شرایط حصول و قبول آن را با جان و دل تحصیل می‌کنیم.

اکنون این سردی و سستی که در ما است از سردی فروغ ایمان و سستی بنیاد آن است، و الا اگر این همه اخبار انبیاء و اولیاء علیهم السلام و برهان حکما و بزرگان علیهم الرضوان در ما ایجاد احتمال کرده بود، باید بهتر از این قیام به امر و کوشش در تحصیل کنیم. ولی جای هزار گونه افسوس است که شیطان سلطنت بر باطن ما پیدا کرده و مجامع قلب و مسامع باطن ما را تصرف نموده نمی‌گذارد فرموده حق و فرستاده‌های او و گفته‌های علما و مواعظ کتابهای الهی به گوش ما برسد. اکنون گوش ما گوش حیوانی دنیوی است و موعظه‌های حق از حدّ ظاهر و از گوش حیوانی ما به

باطن نمی‌رسد - و ذَلِكَ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ
وَ هُوَ شَهِيدٌ ۵۰: ۳۷. «» از وظایف بزرگ سالکِ اِلی اللّٰه
و مجاهد فی سبیل اللّٰه آن است که در خلال مجاهده
و سلوک از اعتماد به نفس بکلی دست کشد و جبَلتا
متوجه به مسبب الاسباب و فطرتاً متعلق به مبدأ المبادی
گردد، و از آن وجود مقدس عصمت و حفظ طلب کند
و به دست گیری آن ذات اقدس اعتماد کند و در

آداب الصلاة ص : ۴۷

خلوات تضرّع به حضرتش ببرد و اصلاح حالش را با
کمال جدّیت در طلب بخواهد که جز ذات مقدّس او
پناهی نیست. و الحمد لله.

فصل دوازدهم در بیان آنکه حبّ دنیا باعث تشّت خیال
است

در اشاره به آن که حبّ دنیا منشأ تشّت خیال و مانع از
حضور قلب است و در بیان علاج آن به قدر میسور.

باید دانست که به حسب فطرت و جبلت قلب به هر چه
علاقه و محبت پیدا کرد، قبله توجه آن همان محبوب
است. و اگر اشتغال به امری مانع از تفکر در حال
محبوب و جمال مطلوب شود به مجرد آنکه آن اشتغال
کم شود و آن مانع از میان برخیزد، فوراً قلب به سوی
محبوب خود پرواز نموده متعلق به دامن آن شود. اهل
معارف و صاحبان جذبه الهیه اگر دارای قوت قلب باشند
و متمکن در جذبه و حب باشند، در هر مرآتی جمال
محبوب و در هر موجودی کمال مطلوب را مشاهده
نموده و ما رایت شیئا الا [و] رایت الله فیه و معه»»

گویند. و اگر سرور آنها فرماید: لیغان علی قلبی و انی
لاستغفر الله فی کلّ یوم سبعین مرّة»»

برای آنست که جمال محبوب را در مرآت، خصوصا
مرآتی کدره چون مرآت بوجهلی، دیدن خود کدورت
برای کمال است. و اگر قلب آنها قوی نباشد و اشتغال
به کثرات مانع از حضور شود، به مجرد آن که آن

اشتغال کم شود طائر قلوب آنها به آشیانه قدس خود پرواز کند و دست آویز جمال جمیل گردد.

آداب الصلاة ص : ۴۸

و طالبان غیر حق، که در نظر اهل معرفت همه طالب دنیا هستند، نیز هر چه مطلوب آنها است به همان متوجه و متعلقند. آنها نیز اگر در حبّ مطلوب خود مفرطند و حبّ دنیا مجامع قلوب آنها را گرفته، هیچگاه از توجه به آن مسلوب نشوند و در هر حال و هر چیز با جمال محبوب خود بسر برند. و اگر حبّ آنها کمتر باشد، در وقت فراغت قلب آنها به محبوب خود رجوع کند. آنان که حبّ مال و ریاست و شرف در دل آنها است، در خواب نیز مطلوب خود را می بینند و در بیداری به فکر محبوب خود بسر می برند، و مادامی که در اشتغال به دنیا بسر می برند با محبوب خود هم آغوشند، و چون وقت نماز شود، دل حالت فراغتی می یابد و فوراً متعلق به محبوب خود می شود، گویی تکبیرة الاحرام کلید در

دگان یا رافع حجاب بین او و محبوب او است، یک وقت به خود می‌آید که سلام نماز را گفته در صورتی که هیچ توجه به آن نداشته و همه‌اش را با فکر دنیا هم آغوش بوده. اینست که چهل - پنجاه سال نماز ما را در دل اثری جز ظلمت و کدورت نیست، و آنچه باید معراج قرب حضرت حق و مایه انس به آن مقام مقدّس باشد، ما را از ساحت قرب مهجور و از عروج به مقام انس فرسنگها دور کرده. اگر نماز ما بویی از عبودیت داشت، ثمره‌اش خاکساری و تواضع و فروتنی بود، نه عجب و خود فروشی و کبر و افتخار که هر یک برای هلاکت و شقاوت انسان سببی مستقلّ و موجبی منفرد است.

بالجمله، دل ما چون با حبّ دنیا آمیخته شده و مقصد و مقصودی جز تعمیر آن ندارد، ناچار این حبّ مانع از فراغت قلب و حضور آن در محضر قدس شود. و علاج این مرض مهلک و فساد خانمان سوز با علم و عمل نافع است.

اما علم نافع برای این مرض، تفکر در ثمرات و نتایج آن و مقایسه کردن بین آنها و مضارّ و مهالك حاصله از آن است. نویسنده در شرح اربعین شرحی در این باب نگاشته و به قدر میسور در بیان آن به تفصیل پرداخته‌ام. در این مقام نیز به شرح بعض احادیث اهل بیت عصمت اکتفا می‌کنم:

آداب الصلاة ص : ۴۹

فی الکافی عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: رأس كل خطيئة حب الدنيا.

و روایات کثیره دیگر نیز به این مضمون با اختلاف تعبیر وارد است. «» و بس است برای انسان بیدار همین حدیث شریف، و کفایت می‌کند برای این خطیئه بزرگ مهلك همین که سرچشمه تمام خطاها و ریشه و پایه جمیع مفاسد است. با قدری تأمل معلوم شود که تقریباً تمام مفاسد اخلاقی و اعمالی از ثمرات این شجره

خبیثه است. هیچ دین و مذهب باطلی تأسیس در عالم نشده و هیچ فسادى در دنیا رخ نداده مگر به واسطه این موبقه عظیمه - قتل و غارت و ظلم و تعدی نتایج این خطیئه است، فجور و فحشاء و دزدی و سایر فجایع زائیده این جرثومه فساد است. انسان دارای این حبّ از جمیع فضائل معنویّه بر کنار است: شجاعت، عفت، سخاوت، عدالت که مبدأ تمام فضائل نفسانیّه است، با حبّ دنیا جمع نمی شود. معارف الهیّه، توحید در اسماء و صفات و افعال و ذات، و حق جویی و حق بینی با حبّ دنیا متضادّند، طمأنینه نفس و سکونت خاطر و استراحت قلب، که روح سعادت دو دنیا است، با حبّ دنیا مجتمع نشود. غنای قلب و بزرگواری و عزّت نفس و حرّیت و آزاد مردی از لوازم بی اعتنایی به دنیا است، چنانچه فقر و ذلّت و طمع و حرص و رقّیت و چاپلوسی از لوازم حبّ دنیا است. عطوفت، رحمت، مواصت، مودّت، محبّت، با حبّ دنیا متخالفند. بغض و کینه و جور و قطع

رحم و نفاق و دیگر اخلاق فاسده از ولیده‌های این امّ
الأمراض است.

وفی مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلام: الدنيا بمنزلة
صورة:

رأسها الکبر، و عینها الحرص، و اذنها الطّمع، و لسانها
الرّیاء، و یدها الشّهوة، و

آداب الصلاة ص : ۵۰

رجلها العجب، و قلبها الغفلة، و کونها الفناء، و حاصلها
الزّوال. فمن احبّها، اورثته الکبر، و من استحسناها، اورثته
الحرص، و من طلبها، اوردته إلى الطّمع، و من مدحها،
البسته الرّیاء، و من ارادها، مکنته من العجب، و من
اطمان [خ ل رکن] اليها، اولته الغفلة، و من اعجبه متاعها،
افنته، و من جمعها و بخل بها، ردّته إلى مستقرّها و هی
النار. [۱]

و دیلمی در ارشاد القلوب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج خدای تعالی فرمود: ای احمد، اگر بنده‌ای نماز اهل آسمان و زمین را بخواند و روزه اهل آسمان و زمین را بگیرد و چون ملائکه طعام نخورد و جامه عابدان را بپوشد پس از آن در قلب او بینم ذره‌ای از حبّ دنیا یا سمعه آن یا ریاست آن یا اشتها آن یا زینت آن، با من مجاورت نمی کند در منزلت و از قلب او محبت خود را بیرون می کنم و قلب او را تاریک می کنم تا مرا فراموش کند و نمی چشانم به او شیرینی محبت خود را.» «» پر واضح است که محبت دنیا با محبت خدای تعالی جمع نشود. و احادیث در این باب بیشتر از آن است که در این اوراق بگنجد.

و چون معلوم شود که حبّ دنیا مبدأ و منشأ تمام مفاسد است، بر انسان عاقل علاقمند به سعادت خود لازم است این درخت را از دل ریشه کن کند. و طریق علاج

عملی آن است که معامله به ضدّ کند: پس اگر به مال و منال علاقه دارد، با بسط ید و صدقات واجبه و مستحبّه ریشه آن را از دل بکند. و یکی از

[۱] - «دنیا بسان اندامی است که سر آن کبر، چشم آن آز، گوش آن ولع، زبان آن ریا و خودنمایی، دست آن شهوت، پای آن عجب، قلب آن غفلت و بی خبری، بودش نیستی و ثمره اش زوال است. پس هر کس آن را دوست گیرد، کبر و خود بینی به او دهد، و به هر که نیکویش پندارد حرص و ولع ارزانی کند، و کسی را که طالب او گردد، به آز و طمع در اندازد، و بر کسی که او را بستاید جامه ریا پوشاند، و کسی را که اراده آن کند گرفتار عجب و خود بینی کند، و کسی را که به او اعتماد کند غافل سازد، و کسی را که متاعهای او پسند وی افتد نابود سازد، و کسی را که متاعهای دنیوی جمع

کند و بخل بورزد به جایگاه و قرارگاهش، آتش، روانه کند.» مصباح الشریعة، باب ۳۲ (فی صفة الدنیا).

آداب الصلاة ص : ۵۱

نکات صدقات همین کم شدن علاقه به دنیا است، و لهذا مستحب است که انسان چیزی را که دوست می دارد و مورد علاقه اش هست صدقه دهد، چنانچه در کتاب کریم الهی می فرماید: لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ۚ: ۹۲. «و اگر علاقه به فخر و تقدّم و ریاست و استتالت دارد، اعمال ضد آن را بکند و دماغ نفس اماره را به خاک بمالد تا اصلاح شود.

و باید انسان بداند که دنیا طوری است که هر چه آن را بیشتر تعقیب کند و در صدد تحصیل آن بیشتر باشد، علاقه اش به آن بیشتر شود و تأسّفش از فقدان آن روز افزون گردد، گوئی انسان طالب چیزی است که به دست او نیست.

گمان می کند طالب فلان حدّ از دنیا است، تا آن را ندارد از آن تعقیب می کند و در راه آن تحمل مشاقّ می کند و خود را به مهالک می اندازد، همین که آن حدّ از دنیا را به دست آورد، برای او یک امر عادی می شود و عشق و علاقه اش مربوط می شود به چیز دیگری که بالاتر از آن است و خود را برای آن به زحمت و مشقّت می اندازد و هیچ گاه عشقش فرو نشیند، بلکه هر دم روز افزون شود و زحمت و تعبش بیشتر گردد. و این فطرت و جبلّت را هرگز وقوفی نیست. و اهل معرفت با این فطرت اثبات بسیاری از معارف کنند که بیان آن از حوصله این اوراق خارج است و اشاره به بعض این مطالب در احادیث شریفه شده، چنانچه در کافی شریف از حضرت باقر العلوم (ع) روایت نموده که «مثل حریص به دنیا مثل کرم ابریشم است که هر چه به دور خود آن را بیشتر می پیچد از خلاص شدن دورتر شود تا آن که از اندوه بمیرد.» و از حضرت صادق علیه

السلام مروی است که «مثل دنیا مثل آب دریا است که هر چه انسان تشنه از آن بخورد تشنه‌تر گردد تا او را بکشد.»»

آداب الصلاة ص : ۵۲

تتمیم در اعراض دادن نفس است از دنیا

پس، ای طالب حق و سالکِ اِلی الله، چون طائر خیال را رام نمودی و شیطان واهمه را به زنجیر کشیدی و خلع نعلین حبّ زن و فرزند و دیگر شئون دنیوی را نمودی و با جذوه نار عشق فطرهٔ الهی مانوس شدی وائی آنستُ نارا ۲۰: ۱۰» گفتی و خود را خالی از موانع سیر دیدی و اسباب سفر را آماده کردی، از جای برخیز و از این بیت مظلّمه طبیعت و عبورگاه تنگ و تاریک دنیا هجرت کن و زنجیرها و سلسله‌های زمان را بگسلان و از این زندان خود را نجات ده و طائر قدس را به محفل انس پرواز ده.

«تو را از کنگره عرش می زنند صغیر ندانمت
که در این دامگه چه افتادست» «پس، «عزم» خود را
قوی کن و اراده خویش را محکم نما که اول شرط
سلوک عزم است و بدون آن راهی را نتوان پیمود و به
کمالی نتوان رسید. و شیخ بزرگوار، شاه آبادی، [۱]
روحي فداه آن را مغز انسانیت تعبیر می کردند.

[۱] - مرحوم آیه الله میرزا محمد علی اصفهانی شاه
آبادی، فقیه، اصولی، عارف و فیلسوف برجسته، فرزند
مرحوم آیه الله میرزا محمد جواد حسین آبادی
اصفهانی، به سال ۱۲۹۲ ه ق در اصفهان متولد گشت.

پس از طی مراحل علمی مقدماتی در اصفهان و تهران
به حوزه‌های مقدّسه نجف و سامراء مشرف شده از
محضر اساتید بزرگی، چون مرحوم صاحب جواهر،
آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی، بهره جست و
بزودی به درجه اجتهاد نایل گردید. وی در فقه، فلسفه

و عرفان به مقام والایی دست یافت و به تدریس این علوم پرداخت و حوزه درس او از قویترین حوزه‌های درسی سامراء گردید. پس از مراجعت از عراق، نخست در تهران اقامت نمود، سپس به قم مشرف شده و مدت هفت سال در شهر مقدس قم رحل اقامت افکند. در طول اقامت ایشان در قم، حضرت امام خمینی رضوان الله و سلامه علیه از درس اخلاق و

آداب الصلاة ص : ۵۳

بلکه توان گفت که یکی از نکات بزرگ تقوی و پرهیز از مشتهیات نفسانیّه و ترک هواهای نفسانیّه و ریاضات شرعیّه و عبادات و مناسک الهیّه، تقویت عزم و انقهار قوای ملکیه در تحت ملکوت نفس است، چنانچه پیش از این ذکر شد. و ما اکنون این مقاله را با تحمید و تسبیح ذات مقدّس کبریا جلّ و علا و نعت و ثنای سید مصطفی و نبیّ مجتبی و آل اطهارش علیهم سلام الله ختم

می‌کنیم و از روحانیت آن ذوات مقدّسه استمداد
می‌کنیم برای این سفر روحانی و معراج ایمانی.

عرفان وی بهره فراوان جستند. امام امت در مواضع
متعدد در این کتاب و کتب و رسالات دیگر با احترام و
تجلیل فراوان از آن استاد عالیقدر یاد نموده و افاضاتش
را نقل فرموده‌اند. مرحوم شاه آبادی علاوه بر تدریس
علوم و فنون مختلف و تربیت شاگردان برجسته، تألیفات
متعددی در زمینه‌های مختلف از خود به جای گذاشته
است. آن بزرگمرد علم و عمل در سال ۱۳۶۹ ه. ق در
سن هفتاد و هفت سالگی در تهران به ملأ اعلی پیوست
و در جوار حضرت عبد العظیم الحسنی، در مقبره
مرحوم شیخ أبو الفتوح رازی، مدفون گردید. حشره
الله مع النبی محمد و آله الطاهرين.

آداب الصلاة ص : ۵۵

مقاله ثانیه در مقدمات نماز است و ذکر بعض آداب قلبیه
آن

و در آن چند مقصد است

مقصد اوّل در طهارت است

و در آن چند فصل است

فصل اوّل در بیان اجمالی طهور است

چنانچه در سابق اشاره به آن شد، از برای نماز غیر از
این صورت حقیقتی است و غیر از این ظاهر باطنی
است، و همانطور که صورت آن را آداب و شرایط
صوریّه ایست، باطن آن را نیز آداب و شرایطی است که

آداب الصلاة ص : ۵۶

شخص سالک باید آنها را مراعات کند. پس، از برای
طهارت صورت و آداب صورتی است که بیان آنها از
وظیفه این اوراق خارج است، و فقهاء مذهب جعفری
اعلی الله کلماتهم و رفع الله درجاتهم بیان آن را

فرموده‌اند. و اما آداب باطنیه و ظهور باطنی را ما به طور
اجمال بیان می‌نماییم:

باید دانست که چون حقیقت نماز عروج به مقام قرب و
وصول به مقام حضور حقّ جلّ و علا است، برای وصول
به این مقصد بزرگ و غایت قصوی طهاراتی لازم است
که ماورای این طهارات است. و خارهای این طریق و
موانع این عروج قذاراتی است که با اتّصاف سالک به
یکی از آنها نتواند صعود به این مرقأه و عروج به این
معراج نمود. و آنچه از قبیل این قذارات باشد موانع
صلوّه و رجز شیطان است، و آنچه معین سالک است در
سیر و از آداب حضور است شرایط این حقیقت است. و
بر سالک إلی الله لازم است که در اوّل امر رفع موانع
و قذارات کند تا اتّصاف به طهارت و حصول ظهور که
از عالم نور است برای او میسر شود، و تا تطهیر جمیع
قذارات ظاهریّه و باطنیه و علنیّه و سریّه نشود، سالک را
حظّی از محضر و حضور نخواهد بود.

پس، اولین مراتب قذارات، قذارات آلات و قوای
ظاهریه نفس است به لوث معاصی و قذارات نافرمانی
حضرت ولیّ النعم، و این دام صوری ظاهری ابلیس
است. و انسان تا در این دام مبتلا است، از فیض محضر
و حصول قرب الهی محروم است. و کسی گمان نکند
که بدون تطهیر ظاهر مملکت انسانیت می توان به مقام
حقیقت انسانیت نایل شود یا می تواند تطهیر باطن قلب
نماید، [که] این غروری است شیطانی و از حيله‌های
بزرگ ابلیس است، زیرا که کدورات و ظلمتهای قلبی
با معاصی، که غلبه طبیعت بر روحانیت است، افزوده
می شود، و تا سالک فتح مملکت ظاهر نکند، از فتوحات
باطنیّه، که مقصد بزرگ است، بکلی محروم است و
راهی به سعادت برای او گشوده نگردد. پس یکی از
موانع بزرگ این سلوک قذارات معاصی است که با آب
پاک و پاکیزه توبه نصوح باید آن را تطهیر کرد.

و باید دانست که تمام قوای ظاهریّه و باطنیّه را که حقّ
تعالی به ما عنایت

آداب الصلاة ص : ۵۷

فرموده و از عالم غیب نازل نموده اماناتی است الهی
که ظاهر از جمیع قذارات و پاک و پاکیزه بوده بلکه
متنوّر به نور فطره اللّهی، و از ظلمت و کدورت تصرف
ابلیس دور بوده، و چون در ظلمتکده عالم طبیعت نازل
و دست تصرف شیطان واهمه و خیانت ابلیس به آنها
دراز شده، از طهارت اصلیّه و فطرت اوّلیّه بیرون آمده
و به انواع قذارات و ارجاس شیطانیه آلوده گردیده
است. پس اگر سالک الی الله با تمسک به ذیل عنایت
ولیّ الله دست تصرف شیطان را دور نمود و مملکت
ظاهر را ظاهر کرد و امانات الهیه را چنانچه تحویل
گرفته بود ردّ نمود، خیانت به امانت ننموده، و اگر کرده
بود، مورد غفران و ستّاریت شود و از جهت ظاهر
آسوده خاطر شود و به تخلیه باطن از ارجاس اخلاق

فاسده قیام کند. و این مرتبه دوم از قذارات است که فسادش بیشتر و علاجش صعبت‌تر است و اهمیتش در نزد اصحاب ارتیاض بیشتر می‌باشد، زیرا که تا خلق باطنی نفس فاسد و قذارات معنوی به آن احاطه نموده، لایق مقام قدس و خلوت انس نشود، بلکه مبدأ فساد مملکت ظاهر نفس اخلاق فاسده و ملکات خبیثه آن است. و تا سالک تبدیل ملکات سیئه را به ملکات حسنه ننماید، از شرور اعمال مأمون نیست، و اگر به توبه موفق شود، استقامت آن که از مهمات است میسر نمی‌شود. پس، تطهیر ظاهر نیز متوقف به تطهیر باطن است، علاوه بر آن که خود قذارات باطنیه موجب حرمان از سعادت و منشأ جهنم اخلاق، که به گفته اهل معرفت بالاتر و سوزنده‌تر است از جهنم اعمال، می‌باشد. و اشاره به این معنی در اخبار اهل بیت عصمت بسیار است.

پس، سالک إلی الله را این طهارت نیز لازم است. و پس از آن که لوث اخلاق فاسده را با آب ظاهر پاکیزه علم

نافع و ارتیاض شرعی صالح از لوح نفس شست و شو نمود، باید اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب، که امّ القری و به صلاح آن همه ممالک صالح، و به فساد آن همه فاسد می‌شوند. و قذارات عالم قلب مبدأ تمام قذارات است. و آن عبارت از تعلق به غیر حق و توجه به خود و عالم است. و منشأ آن حبّ دنیا، که بالاترین خطاها است، و حبّ

آداب الصلاة ص : ۵۸

نفس، که مادر همه امراض است، می‌باشد. و تاریشه این محبّت در قلب سالک است، از محبّت الله اثری در آن حاصل نشود و راهی به سر منزل مقصد و مقصود پیدا نمی‌کند. و تا سالک را بقایائی از این محبّت در قلب است، سیر او إلى الله نیست بلکه إلى النفس و إلى الدنیا و إلى الشیطان است. پس، تطهیر از حبّ نفس و دنیا اول مرتبه تطهیر سلوک إلى الله است حقیقتاً، چون قبل از

این تطهیر سلوکِ اِلَى اللّٰه نیست و به مسامحه گفته شود
سالک و سلوک.

و پس از این منزل، منازلی است که از هفت شهر عشق
عطار پس از آن نمونه‌ای حاصل، و آن قائل سالک در
خم یک کوچه خود را دیده، و ما در پشت سورها و
حجابهای ضخیم واقعیم و آن شهرها و شهریارها را جزء
بافته‌ها گمان می‌کنیم. من با شیخ عطار یا میثم تمار کار
ندارم ولی اصل مقامات را انکار نمی‌کنم و صاحب آنها
را از جان و دل طلبکارم و در این محبت امید فرج
دارم، تو خود هر چه خواهی باش و با هر که خواهی
پیوند.

«مدعی خواست که آید به تماشاگه دوست
دست غیب آمد و بر سینه نا محرم زد» «ولی در اخوت
ایمانی و خلّت روحانی با احبّاء عرفانی خیانت روا ندارم
و از نصیحت، که از حقوق مؤمنین است به یکدیگر، خود
داری ننمایم.

بالاترین قذارات معنویّه، که تطهیر آن را با هفت دریا
نتوان نمود و انبیاء عظام علیهم السلام را عاجز نمود،
قذارات جهل مرکّب است که منشأ داء عضال انکار
مقامات اهل الله و ارباب معرفت است و مبدأ سوء ظنّ
به اصحاب قلوب است. و تا انسان به لوث این قذارات
آلوده است، قدمی به سوی معارف نخواهد برداشت،
بلکه بسا باشد که این کدورت نور فطرت را، که چراغ
راه هدایت است، خاموش کند و آتش عشق را که براق
عروج به مقامات است فرو نشاند و منطقی کند و انسان
را در ارض طبیعت مخدّد نماید.

آداب الصلاة ص : ۵۹

پس، بر انسان لازم است که با تفکّر در حال انبیاء و
اولیای کملّ صلوات الله علیهم و تذکّر مقامات آنها، این
قذارت را از باطن قلب شستشو دهد، و در هر حدّی که
هست به آن حدّ قانع نشود، که این وقوف در حدود و
قناعت از معارف از تلبیسات بزرگ ابلیس و نفس اماره

است، نعوذ بالله منهما. و چون این رساله بر وفق ذوق
عامّه نوشته می‌شود از تطهیرات ثلاثه اولیاء خودداری
نمودم. و الحمد لله.

فصل دوم در اشاره به مراتب ظهور است

بدان که انسان تا در عالم طبیعت و منزلگاه ماده هیولانی
است، در تحت تصرفات جنود الهیه و جنود ابلیسیه
است. و جنود الهیه جنود رحمت و سلامت و سعادت و
نور و طهارت و کمال است، و جنود ابلیس در مقابل آنها
است. و چون جهات ربویّه غلبه بر جهات ابلیسیّه دارد،
در بدو فطرت انسان را نورانیّت و سلامت و سعادت
است فطری الهی، چنانچه در احادیث شریفه صراحتاً و
در کتاب شریف الهی اشارتاً بیان آن شده. «و تا انسان
در این عالم است با قدم اختیار می‌تواند خود را در
تحت تصرف یکی از آن دو قرار دهد.

پس، اگر از اوّل فطرت تا آخر ابلیس را در آن تصرفی نبود، انسان الهی لاهوتی است که سر تا پایش نور و طهارت و سعادت است، قلبش نور حقّ است و جز به حقّ توجّه نکند و قوای باطنه و ظاهره‌اش نورانی و ظاهر است و جز حق در آنها تصرف نکند، ابلیس را از آن حظّی نباشد و جنود او را در او تصرفی نبود. و همچون موجود شریفی ظاهر مطلق و نور خالص است و ما تقدّم

آداب الصلاة ص : ۶۰

و ما تأخّر ذنوب او مغفور است»، و صاحب فتح مطلق است و دارای مقام عصمت کبری است بالاصاله و دیگر معصومین به تبعیت آن ذات مقدّس دارای آن مقامند. و آن حضرت دارای مقام خاتمیت است، که کمال علی الاطلاق است، و چون اوصیاء او از طینت او منفصل و با فطرت او متّصلند، صاحب عصمت مطلقه به تبعیت او هستند و آنها را تبعیت کامله است. و اما بعضی معصومین

از انبیاء و اولیاء علیهم السلام صاحب عصمت مطلقه نیستند و از تصرف شیطان خالی نمی‌باشند، چنانچه توجه آدم علیه السلام به شجره از تصرفات ابلیس بزرگ است که ابلیس الابالسه است، با آنکه آن شجره شجره بهشتی الهی بوده، با این وصف دارای کثرت اسمائی است که منافی با مقام آدمیت کامله است. و این یکی از معانی یا یکی از مراتب شجره منیه است.

و اگر نور فطرت به قذارات صورتیه و معنویّه آلوده شد، به مقدار آلودگی از بساط قرب و حضرت انس مهجور گردد تا آنجا رسد که نور فطرت بکلی منطفی گردد و مملکت یکسره مملکت شیطانی شود و ظاهر و باطن و سرّ و علن او در تصرف شیطان آید. پس، شیطان قلب و سمع و بصر و دست و پای او شود و جمیع اعضای او شیطانی شود. و اگر کسی - و العیاذ باللّه - بدین مقام رسید، شقیّ مطلق شود و روی سعادت هرگز نبیند. و بین این دو مرتبه مقامات و مراتبی است که جز حق

تعالی کس نتواند احصاء آنها را کند. و هر کس به افق نبوت نزدیک باشد، از اصحاب یمین است، و هر کس به افق شیطنت نزدیک است، از اصحاب یسار است.

و باید دانست که پس از آلودگی فطرت، تطهیر آن ممکن است. و تا انسان در این نشأه است، خروج از تصرف شیطان برای او مقدور و میسر است و وارد شدن در حزب ملائکه الله، که جنود رحمانی الهی هستند، میسر است. و حقیقت جهاد نفس، که به فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آداب الصلاة ص : ۶۱

از جهاد اعداء دین افضل است و آن جهاد اکبر است، «همان خارج شدن از تصرف جنود ابلیس و وارد شدن در تحت تصرف جنود الله است.

پس، اول مرتبه طهارت متسنن شدن به سنن الهیه و مؤتمر شدن به اوامر حق است.

و مرتبه دوم، متحلی شدن به فضائل اخلاق و فواضل ملکات است.

و مرتبه سوم، ظهور قلبی است، که آن عبارت است از تسلیم نمودن قلب را به حق. و پس از این تسلیم، قلب نورانی شود، بلکه خود از عالم نور و درجات نور الهی گردد، و نورانیت قلب به دیگر اعضاء و جوارح و قوای باطنه سرایت کند و تمام مملکت نور و نور علی نور شود تا کار به جایی رسد که قلب الهی لاهوتی شود و حضرت لاهوت در تمام مراتب باطن و ظاهر تجلی کند، و در این حال، عبودیت بکلی فانی و مختفی شود و ربوبیت ظاهر و هویدا شود، و در این حال، قلب سالک را طمأنینه و انسی دست دهد و همه عالم محبوب او شود و جذبات الهیه برایش دست دهد و خطایا و لغزشها در نظرش مغفور شود و در ظلّ تجلیات حبّی مستور گردد و بدایای ولایت برای او حاصل شود و لیاقت

ورود در محضر انس پیدا کند. و پس از این منازلی است که ذکر آن مناسب با این اوراق نیست.

فصل سوم در آداب قلبیه سالک است هنگام توجه به آب برای طهارت

و در این باب حدیث شریف مصباح الشریعه را ذکر و ترجمه می‌کنیم تا قلوب صافیه اهل ایمان را از آن نورانیّتی حاصل شود.

فی مصباح الشریعه قال الصادق علیه السلام: اذا اردت الطّهاره

آداب الصلاة ص : ۶۲

و الوضوء، فتقدّم إلى الماء تقدّمك إلى رحمة الله. فانّ الله تعالى قد جعل الماء مفتاح قربته و مناجاته و دلیلا إلى بساط خدمته. و كما انّ رحمة الله تطهّر ذنوب العباد، كذلك النّجاسات الظّاهره يطهّرها الماء لا غیر. قال الله تعالى: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّیَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ

أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. ٢٥: ٤٨ و قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ
 جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا، أَفَلَا يُؤْمِنُونَ. ٢١: ٣٠ فكَمَا
 أَحْيَا بِهِ كُلَّ شَيْءٍ مِنَ نَعِيمِ الدُّنْيَا، كَذَلِكَ بِرَحْمَتِهِ وَ فَضْلِهِ
 جَعَلَ حَيَاةَ الْقُلُوبِ الطَّاعَاتِ. وَ تَفَكَّرْ فِي صِفَاتِ الْمَاءِ وَ
 رَقَّتِهِ وَ طَهْرِهِ وَ بَرَكَتِهِ وَ لَطِيفِ امْتِزَاجِهِ بِكُلِّ شَيْءٍ. وَ
 اسْتَعْمَلِهِ فِي تَطْهِيرِ الْأَعْضَاءِ الَّتِي أَمَرَكَ اللَّهُ بِتَطْهِيرِهَا [خ
 ل: وَ تَعَبَّدَكَ بِأَدَائِهَا]. وَ آتِ بِأَدَائِهَا فِي فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ،
 فَانَّ تَحْتَ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا فَوَائِدٌ كَثِيرَةٌ، فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَهَا
 بِالْحَرَمَةِ، انْفَجَرَتْ لَكَ عَيُونَ فَوَائِدِهِ عَنِ الْقَرِيبِ. ثُمَّ عَاشِرُ
 خَلْقِ اللَّهِ كَامْتِزَاجِ الْمَاءِ بِالْأَشْيَاءِ: يُؤَدِّي كُلُّ شَيْءٍ حَقَّهُ وَ
 لَا يَتَغَيَّرُ عَنْ مَعْنَاهُ، مَعْتَبِرًا لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَ آلِهِ: مِثْلُ الْمُؤْمِنِ الْمَخْلُصِ [خ ل: الْخَاصِّ] كَمِثْلِ الْمَاءِ.
 وَ لَتَكُنْ صَفْوَتَكَ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ طَاعَتِكَ كَصَفْوَةِ
 الْمَاءِ حِينَ أَنْزَلَهُ مِنَ السَّمَاءِ وَ سَمَّاهُ «طَهُورًا». وَ طَهَّرَ قَلْبَكَ
 بِالتَّقْوَى وَ الْيَقِينِ عِنْدَ طَهَارَةِ جَوَارِحِكَ بِالْمَاءِ. «»

در این حدیث شریف لطایف و دقایقی است و اشارات و حقایقی است که قلوب اهل معرفت را زنده کند و ارواح صافیه اصحاب قلوب را حیات بخشد. فرماید:

چون اراده طهارت و وضو کردی، متوجه آب بشو آن سان که متوجه رحمت حق شوی، زیرا که حق تعالی قرار داده آب را کلید تقرّب به خود و مناجات خویش و راهنمای بساط خدمت خود. و چنانچه رحمت خدا پاک می‌کند گناهان بندگان را همانطور نجاسات ظاهره را آب پاک می‌کند نه غیر آن. خدای تعالی فرماید: «اوست آن کس که فرستاد بادها را برای بشارت در جلو رحمتش و نازل نمودیم از آسمان آب پاکیزه را.» و فرمود خدای

آداب الصلاة ص : ۶۳

تعالی: «و قرار دادیم از آب هر چیز زنده را.» و این که در این حدیث آب را به رحمت حق تشبیه، بلکه

تأویل، نموده یکی از نکاتش آن است که آب یکی از مظاهر بزرگ رحمت حق است که در عالم طبیعت آن را نازل فرموده و مایه حیات موجودات آن را قرار داده، بلکه رحمت واسعه الهیه را که از سماء رفیع الدرجات حضرت اسماء و صفات نازل و اراضی تعینات اعیان به آن زنده گردیده، اهل معرفت به «آب» تعبیر نمودند. و چون در آب ملکی ظاهری جلوه رحمت واسعه الهیه از دیگر موجودات دنیائی بیشتر است، حق تعالی آن را برای تطهیر از قذارات صوریه قرار داد و مفتاح باب قرب و مناجات خود مقرر فرمود و راهنمای بساط خدمت خویش، که باب الابواب رحمت‌های باطنیه است، قرار داد. بلکه آب رحمت حق در هر نشئه‌ای از نشئات وجود و در هر مشهدی از مشاهد غیب و شهود نزول و ظهور کند، تطهیر ذنوب عباد الله نماید موافق با آن نشئه و مناسب آن عالم، پس با آب رحمت نازل از اسماء احدیت ذنوب غیبت تعینات اعیان تطهیر شود، و

با آب رحمت واسعه از سماء واحدیت ذنوب عدمیت
مهیّات خارجیّه تطهیر شود، و در هر مرتبه از مراتب
وجود مطابق آن مرتبه. و در مراتب نشئات انسانیّه نیز
آب رحمت را ظهوراتی است مختلفه، چنانچه از آب
نازل از حضرت ذات به تعینات جمعیه برزخیّه ذنوب سرّ
وجودی تطهیر شود (وجودک ذنب لا یقاس به
ذنب). «» و با آب نازل از حضرات اسماء و صفات و
حضرت تجلی فعلی رؤیت صفت و فعل تطهیر شود. و با
آب نازل از سماء حضرت حکم عدل قذارات خلقیه
باطنیّه تطهیر شود. و با آب نازل از سماء غفاریت ذنوب
عباد تطهیر شود. و با آب نازل از سماء ملکوت قذارات
صوریّه تطهیر شود. پس معلوم شد که حق تعالی آب را
مفتاح قرب و دلیل بساط رحمت خویش قرار داده. پس
از آن، در حدیث شریف دستور دیگری دهد و

آداب الصلاة ص : ٦٤

راه دیگری برای اهل سلوک و مراقبه مفتوح فرماید.
می‌فرماید:

و تفکر نما در صفای آب و رقت و طهارت و برکت آن
و لطافت ممزوج شدن آن با هر چیزی. و استعمال کن
آن را در تطهیر آن اعضائی که خداوند امر فرموده تو
را به پاکیزه نمودن آنها. و ادا کن آداب آنها را در
فریضه‌ها و سنت‌های الهی، زیرا که در تحت هر یک از
آنها فایده‌هایی است بسیار که چون استعمال نمائی آنها
را به احترام، منفجر شود از برای تو - در نزدیکی -
چشمه‌های فایده‌های آن.

اشاره فرموده در این حدیث شریف به مراتب طهارت
به طریق کلی. و چهار مرتبه کلی آن را بیان فرموده،
که یکی از مراتب آن این است که تا این جای حدیث
شریف مذکور است و آن تطهیر اعضاء است. و اشاره
فرموده به اینکه اهل مراقبه و سلوک **إلی الله** نباید
واقف به صور و ظواهر اشیاء شوند، بلکه باید ظاهر را

مرآت باطن قرار دهند و از صور حقایق را کشف کنند و به تطهیر صوری قناعت نکنند که آن دام ابلیس است. پس، از صفای آب پی به تصفیه اعضاء برند، و آنها را با ادا نمودن فرائض و سنن الهیه تصفیه کنند و صفا دهند، و از رقت آنها اعضاء را ترقیق کنند و از غلظت تعصی بیرون آورند و ظهور و برکت را در جمیع اعضاء سرایت دهند، و از لطف امتزاج آب با اشیاء کیفیت امتزاج قوای ملکوتیه الهیه را با عالم طبیعت ادراک کنند و نگذارند قذارات طبیعت در آنها اثر کند. و چون اعضاء را به سنن و فرائض الهیه و آداب آنها متلبس نمودند، فوائد باطنیه کم کم ظاهر شود و چشمه‌های اسرار الهیه منفجر شود و لمحهای از اسرار عبادت و طهارت برای او منکشف گردد. و چون از مرتبه اول طهارت و دستور آن فراغت حاصل شد، به دستور ثانوی شروع فرمود، و می‌فرماید:

پس از آن معاشرت کن با خلق خدا مثل ممزوج بودن آب با اشیاء که ادا می کند حق هر چیزی را و از معنای خود تغییر نمی کند، و تأمل کن قول رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می فرماید مثل مؤمن خالص [خ ل: خاص] مثل آب است.

آداب الصلاة ص : ۶۵

دستور اول مربوط بود به معامله انسان سالک با قوای داخلی و اعضای خود، و دستور دوم، که در این فقره از حدیث شریف است، مربوط است به معامله انسان با خلق خدا. و این دستور جامعی است که کیفیت معاشرت سالک را با مخلوق بیان فرموده، و ضمناً از آن، حقیقت خلوت نیز استفاده شود. و آن، چنان است که سالک إلی الله در عین حال که با هر دسته از مردم معاشرت به معروف کند و حقوق خلقیه را ردّ نماید و با هر یک از مردم به طور مناسب حال او مراوده و معامله کند، از حقوق الهیه نگذرد و معنای خود را که عبارت

از عبودیت و توجه به حقّ است از دست ندهد، و در عین حال که در کثرت واقع است در خلوت باشد، و قلب او که منزلگاه محبوب است خالی از اغیار و فارغ از هر نقش و نگار باشد. پس، دستور سوّمی را ذکر فرموده که آن کیفیت معامله سالک است با خدای تعالی، می‌فرماید:

باید صفای تو با خدای تعالی در همه طاعات مثل صفای آب باشد در وقتی [که] نازل نمود آن را از آسمان و نامید آن را «طهور».

یعنی باید سالکِ اِلَى اللّهِ خالص از تصرف طبیعت باشد و کدورت و ظلمت آن را در قلب او راهی نباشد، و جمیع عبادات او خالی از جمیع شرک‌های ظاهری و باطنی باشد. و همانطور که آب در وقت نزول از آسمان ظاهر و پاکیزه است و دست تصرف قذارات به آن دراز نشده، قلب سالک، که از سماء غیب ملکوت ظاهر و پاکیزه نازل شده، نگذارد در تحت تصرف شیطان و

طبیعت واقع شده به قذارات آلوده گردد. و پس از این دستور، آخرین دستور جامع را برای اهل ریاضت و سلوک بیان فرمود، می فرماید:

پاکیزه کن دل خویشان را به پرهیزگاری و یقین در وقت پاکیزه نمودن اعضاء خود را به آب.

و در این، اشاره به دو مقام شامخ اهل معرفت است: یکی تقوا، که کمال آن ترک غیر حق است، و دیگری یقین، که کمال آن مشاهده حضور محبوب است.

آداب الصلاة ص : ۶۶

فصل چهارم در ظهور است

و آن یا آب است، و آن در این باب اصل است، و یا «ارض» است.

بدان که انسان سالک را به طریق کلی دو طریق است برای وصول به مقصد اعلی و مقام قرب ربوبیت: یکی از آن دو، که مقام اولیّت و اصالت دارد، سیر إلى الله است

به توجّه به مقام رحمت مطلقه و خصوصاً رحمت رحیمیّه که رحمتی است که هر موجودی را به کمال لایق خود می‌رساند. و از شعب و مظاهر رحمت رحیمیّه بعث انبیاء و رسل صلوات الله علیهم است که هادیان سبل و دستگیر بازماندگانند، بلکه در نظر اهل معرفت و اصحاب قلوب، دار تحقّق صورت رحمت الهیّه است، و خلایق دائماً مستغرق بحار رحمت حقّند و از آن استفاده نمی‌کنند. این کتاب بزرگ الهی، که از عالم غیب الهی و قرب ربوبی نازل شده و برای استفاده ما مهجوران و خلاص ما زندانیان سجن طبیعت و مغلولان زنجیرهای پیچ در پیچ هوای نفس و آمال به صورت لفظ و کلام در آمده، از بزرگترین مظاهر رحمت مطلقه الهیّه است که ما کور و کرها از آن به هیچ وجه استفاده نکردیم و نمی‌کنیم. آن رسول ختمی و ولیّ مطلق گرامی که از محضر قدس ربوبی و محفل قرب و انس الهی به این سر منزل غربت و وحشت قدم رنجه فرموده و گرفتار

معاشرت و مراودت با ابو جهل‌ها و بدتر از آنها گردیده و ناله لیغان علی قلبی‌اش «» دل اهل معرفت و ولایت را محترق کرده و می‌کند، رحمت واسعه و کرامت مطلقه الهیه است که آمدن در این کلبه‌اش برای رحمت موجودات سکنه عالم اسفل ادنی است و بیرون بردن آنها است از این دار وحشت و غربت - چون کبوتر مطوقه که برای نجات رفقا خود را به دام بلا اندازد.»

آداب الصلاة ص : ۶۷

سالک إلى الله باید تطهیر با آب رحمت را صورت استفاده از رحمت نازله الهیه بداند و تا استفاده از رحمت برای او میسر است، قیام به امر نماید، و چون دستش از آن به واسطه قصور ذاتی یا تقصیر کوتاه شد و فاقد آب رحمت شد، چاره ندارد جز توجه به ذلّ و مسکنت و فقر و فاقه خود. و چون ذلّت عبودیت خود را نصب العین نمود و متوجه به اضطرار و فقر و امکان ذاتی خود شد و از تعزز و غرور و خودخواهی بیرون

آمد، بابتی از رحمت به روی او گشاده گردد و ارض طبیعت مبدل به ارض بیضاء رحمت گردد و تراب احد الطهورین «» گردد و مورد ترّحم و تلطّف حق گردد. و هر چه این نظر، یعنی نظر به ذلّت خود، در انسان قوّت گیرد، مورد رحمت بیشتر گردد. و اگر بخواهد به قدم اعتماد به خود و عمل خود این راه را طیّ کند، هلاک شود، چه که ممکن است از او دستگیری نشود، چون طفلی که تا خود به جسارت راه رود و به قدم خود مغرور شود و به قوّت خود اعتماد کند، مورد عنایت پدر نشود و او را به خود واگذار کند. و چون اضطرار و عجز خود را به پیشگاه پدر مهربان عرضه دارد و از اعتماد به خود و قوّت خود یکسره خارج شود، مورد عنایت پدر گردد و او را دستگیری کند، بلکه او را در آغوش کشد و با قدم خود او را راه برد. پس بهتر آن است که سالک إلی الله پای سلوک خود را بشکند و از اعتماد به خود و ارتیاض و عمل خود یکسره برائت جوید و از خود و

قدرت و قوت خود فانی شود و فنا و اضطرار خود را همیشه در نظر گیرد تا مورد عنایت شود و راه صد ساله را با جذبه ربوبیت یک شبه طی نماید، و لسان باطن و حالش در محضر قدس ربوبیت با عجز و نیاز عرض کند: **اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ۲۷:**
۶۲. «»

آداب الصلاة ص : ۶۸

فصل پنجم در شمه‌ای از آداب وضو است به حسب باطن و قلب

من ذلك ماورد عن الرضا عليه السلام: انما امر بالوضوء ليكون العبد طاهرا اذا قام بين يدي الجبار و عند مناجاته اياه، مطيعا له فيما امره نقيًا من الادناس و النجاسة، مع ما فيه من ذهاب الكسل و طرد النعاس و تزكية الفؤاد للقيام بين يدي الجبار. و انما وجب على الوجه و اليدين و الرأس و الرجلين، لان العبد اذا قام بين يدي الجبار،

فانّما ينكشف من جوارحه و يظهر ما وجب فيه الوضوء،
و ذلك أنّه بوجهه يسجد و يخضع، و بيده يسئل و يرغب
و يرهّب و يتبتّل، و برأسه يستقبله في ركوعه و سجوده،
و برجليه يقوم و يقعد...»

الخبر می فرماید: همانا امر شده است به وضوء تا آن که
بنده پاک باشد هنگامی که می ایستد مقابل خدای جبار
و وقت مناجات نمودن او حق را و برای آن که مطیع
باشد در آنچه او را امر فرموده و پاکیزه باشد از کثافات
و نجاست، با آن که در آن است فوائد دیگر از قبیل بر
طرف شدن کسالت و رفع شدن چرت و پاکیزه شدن
دل برای ایستادن در مقابل خدای جبار.

تا اینجا نکته اصل وضو را بیان فرمود، و اهل معرفت و
اصحاب سلوک را متنبّه نمود به این که در محضر
مقدّس حقّ جلّ و علا ایستادن و مناجات با قاضی

الحاجات نمودن را آدابی است که باید منظور شود، حتی با قذارات صوریه و کثافات ظاهریه و کسالت چشم ظاهر نیز نباید در آن محضر رفت چه جای آن که دل معدن کثافات باشد و قلب مبتلای به قاذورات معنویّه که اصل همه قذارات است باشد. با آن که در روایت است که «خدای تعالی نظر نمی کند به صورتهای شما بلکه نظر می فرماید به قلبهای شما.» و با آن

آداب الصلاة ص : ۶۹

که با آنچه انسان به حق تعالی توجه می کند و آنچه که از عوالم خلقیه لایق نظر به کبریای عظمت و جلال است قلب است و دیگر جوارح و اعضاء را از آن حظّ و نصیبی نیست، معذک طهارت صوریه و نظافت ظاهریه را نیز اهمال ننموده اند: صورت طهارت را برای صورت انسان مقرر فرمودند، و باطن آن را برای باطن او. و از آن که تزکیه قلب را در این حدیث شریف از فوائد وضوء قرار داده، معلوم شود که برای وضوء باطنی است

که به آن تزکیه باطن شود، و نیز رابطه ما بین ظاهر و باطن و شهادت و غیب معلوم شود، و نیز استفاده شود که ظهور ظاهری و وضوء صوری از عبادات است و اطاعت ربّ است، و از این جهت ظهور ظاهر موجب ظهور باطن گردد، و از طهارت صوری تزکیه فؤاد حاصل شود. بالجمله، سالک إلى الله باید در وقت وضوء متوجه شود به اینکه می خواهد متوجه محضر مقدّس حضرت کبریا شود، و با این احوال قلوب که او را است، لیاقت محضر ندارد، بلکه شاید مطرود از درگاه عزّ ربوبیت شود، پس، دامن همت به کمر زند که طهارت ظاهری را به باطن سرایت دهد و قلب خود را، که مورد نظر حق، بلکه منزلگاه حضرت قدس است، از غیر حقّ تطهیر کند و تفرعن خود و خودیّت را، که اصل اصول قذارات است، از سر بیفکند تا لایق مقام مقدّس شود. و پس از آن، حضرت رضا سلام الله علیه وجه اختصاص

اعضای مخصوصه را در وضو بیان می‌فرمایند و می‌گویند:

و همانا واجب شد بر رو و دو دست و سر و دو پا، زیرا که بنده وقتی که ایستاد در حضور حضرت جبار، همانا منکشف می‌شود از جوارح او و ظاهر گردد آنچه که وضوء در آن واجب شود، زیرا که با رویش سجده کند و خضوع نماید، و با دستش سؤال و رغبت و رهبت نماید و منقطع به حق شود، و با سرش استقبال کند حق را در رکوع و سجودش، و با پاهایش بایستد و بنشیند.

حاصل فرموده آن جناب آن است که چون این اعضا را دخالت است در عبودیت حق و از این اعضا ظاهر شود آن، از این جهت تطهیر آنها لازم شده است. پس از آن، چیزهایی که از آنها ظاهر شود بیان فرمودند و راه اعتبار و

آداب الصلاة ص : ۷۰

استفاده را برای اهلش باز نمودند و اهل معارف را به اسرار آن آشنا فرمودند به این که آنچه محل ظهور عبودیت است در محضر مبارک حق باید طاهر و پاکیزه باشد و اعضاء و جوارح ظاهریه، که حظّ ناقصی از آن معانی دارند، بی طهارت لایق مقام نیستند، با آنکه خضوع از صفات وجه بالحقیقه نیست و سؤال و رغبت و رهبت و تبّتل و استقبال هیچ یک از شئون اعضای حسیّه نیستند، ولی چون این اعضاء مظاهر آنها است تطهیر آنها لازم آمد. پس، تطهیر قلب که محل حقیقی عبودیت و مرکز واقعی این معانی است تطهیرش لازم تر است، و بدون تطهیر آن اگر با هفت دریا اعضاء صوریّه را شست و شو نمایند، تطهیر نشود و لیاقت مقام پیدا نکند، بلکه شیطان را در آن تصرف باشد و از درگاه عزّت مطرود گردد.

وصل: و من ذلک ما عن العلل باسناده قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله. فسألوه عن

مسائل، و كان فيما سئلوه: اخبرنا، يا محمد (ص)، لايّ علّة توضع هذه الجوارح الاربع و هي انظف المواضع في الجسد؟ فقال النبيّ صلّى الله عليه و آله: لما ان وسوس الشيطان إلى آدم (ع) و دنا من الشجرة، فنظر إليها، فذهب ماء وجهه، ثمّ قام و مشى إليها، و هي اول قدم مشت الى الخطيئة، ثمّ تناول بيده منها ما عليها و اكل، فتطير الحلّى و الحلل عن جسده.

فوضع آدم يده على امّ رأسه و بكى. فلما تاب الله عليه، فرض الله عليه و على ذريّته تطهير هذه الجوارح الاربع: فامر الله عزّ و جلّ بغسل الوجه، لما نظر إلى الشجرة، و امره بغسل اليدين إلى المرفقين، لما تناول بهما، و امره بمسح الرّأس لما وضع يده على امّ رأسه، و امره بمسح القدمين، لما مشى بهما إلى الخطيئة.»

حاصل ترجمه آن كه: يهودان سؤال كردند از حضرت رسول صلّى الله عليه و آله كه به چه علّت وضوء مختصّ به اين چهار موضع شد، با آن كه اينها

آداب الصلاة ص : ۷۱

از همه اعضاء بدن نظيف ترند. فرمود: چون شيطان وسوسه كرد آدم را و او نزديك آن درخت رفت و نظر به سوي آن كرد، آبرویش ريخت، پس برخاست و به سوي آن درخت روان شد - و آن اول قدمی بود که برای گناه برداشته شد. پس از آن با دست خویش آنچه در آن درخت بود چید و خورد، پس زینت و زیور از جسمش پرواز نمود. و آدم دست خود را بالای سرش گذاشت و گریه نمود. پس چون خداوند توبه او را قبول فرمود، واجب نمود بر او و بر ذریه‌اش پاکیزه نمودن این چهار عضو را، پس امر فرمود خدای عزّ و جل به شستن روی، برای آن که نظر نمود به شجره، و امر فرمود به شستن دستها تا مرفق، چون با آنها تناول نمود، و امر فرمود به مسح سر، چون دست خود را به سر گذاشت، و امر نمود به مسح قدمها، چون که با آنها به سوي گناه رفته بود.

و در باب علّت وجوب صوم نیز در حدیث شریف است که یهودان سؤال نمودند که به چه علّت واجب نمود خداوند بر امت تو سی روز روزه در روزها.

فرمود: همانا آدم علیه السلام چون از آن درخت خورد باقی ماند در شکمش سی روز، پس، واجب فرمود خداوند بر آدم و بر ذریّه‌اش سی روز گرسنگی و تشنگی را، و تفضّل فرمود بر آنها به این که در شبها اجازه خوردن داد به آنها.» از این احادیث شریفه اهل اشارات و اصحاب قلوب را استفاده‌هایی باشد که خطیئه آدم علیه السلام با آن که از قبیل خطیئات دیگران نبوده، بلکه شاید خطیئه طبیعیّه بوده یا خطیئه توجّه به کثرت که شجره طبیعت است بوده یا توجّه به کثرت اسمائی پس از جاذبه فنای ذاتی بوده، لکن از مثل آدم علیه السلام، که صفیّ الله و مخصوص به قرب و فنای ذاتی است، متوقع نبوده. لهذا به مقتضای غیرت حبّی ذات مقدّس حق اعلان عصیان و غوایت او را در همه

عوامل و در لسان همه انبیاء علیهم السلام فرمود. و قال
تعالی:

وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ۚ ۲۰: ۱۲۱. «» با این وصف، این
همه تطهیر و تنزیه لازم است

آداب الصلاة ص : ۷۲

برای خود و ذریه‌اش که در صلب او مستکن بودند و در
خطیئه شرکت داشتند، بلکه پس از خروج از صلب نیز
شرکت نمودند.

پس خطیئه آدم و آدم زادگان را چنانچه مراتب و
مظاهری است - چنانچه اول مرتبه آن توجه به کثرات
اسمائی و آخر مظهر آن اکل از شجره منهیّه است که
صورت ملکوتی آن درختی است که در آن انواع اثمار
و فواکه است، و صورت ملکی آن طبیعت و شئون آن
است و حبّ دنیا و نفس که اکنون در این ذریه است از
شئون همان میل به شجره و اکل آن است - همینطور

از برای تطهیر و تنزیه و طهارت و صلوٰه و صیام آنها، که برای خروج از خطیئه پدر که اصل است مراتب بسیاری است مطابق مراتب خطیئه. و از این بیان معلوم شد که جمیع انواع معاصی قالبی ابن آدم از شئون اکل شجره است و تطهیر آن به طوری است، و جمیع انواع معاصی قلبیه آنها نیز از شئون آن شجره است، و تطهیر آن به طوری است. و جمیع انواع معاصی روحیه از آن، و تطهیر آن به طوری است.

و تطهیر اعضای ظاهریّه «ظلّ» طهارات قلبیه و روحیه است برای کمال، و دستور و «وسیله» آنها است برای اهل سلوک. و انسان تا در حجاب تعین اعضا و طهارات آنها است و در آن حدّ واقف است، از اهل سلوک نیست و در خطیئه باقی مانده، و چون اشتغال به مراتب طهارات ظاهریّه و باطنیه پیدا کرد و طهارات صوریه قشریه را وسیله طهارات معنویّه لبّیه قرار داد و در جمیع عبادات و مناسک حظوظ قلبیه آنها را نیز ملحوظ داشت

و از آنها برخوردار شد بلکه جهات باطنیه را بیشتر اهمیت داد و مقصد اعلاّی مهمّ دانست، داخل در باب سلوک راه انسانیت شده، چنانچه در حدیث شریف کتاب مصباح الشریعه به آن اشاره شده آنجا که فرماید: و طهر قلبک بالتّقوی و الیقین عند طهاره جوارحک بالماء.»»

آداب الصلاه ص : ۷۳

پس، انسان سالک را اول سلوک علمی لازم است که به برکت اهل ذکر سلام الله علیهم مراتب عبادات را تشخیص داده و عبادات صوریه را نازله عبادات قلبیه و روحیه بداند، و پس از آن شروع به سلوک عملی، که حقیقت سلوک است. و غایت این سلوک تخلیه نفس از غیر حق است و تخلیه آن به تجلیات اسمائی و ذاتی است. و چون سالک را این مقام دست دهد، سلوکش به انتهای رسد و غایت سیر کمالی برایش حاصل شود، پس به اسرار نسک و عبادات و به لطایف سلوک نائل شود، و آن تجلیات جلالیه است که اسرار طهارات است

و تجلیات جمالیّه است که غایت عبادات دیگر است. و
تفصیل آن از عهده این اوراق خارج است.

فصل ششم در غسل است و آداب قلبیه آن

اهل معرفت گویند که جنابت خروج از وطن عبودیت
و دخول در غربت است، و اظهار ربوبیت و دعوی
منیت است و دخول در حدود مولا و اتصاف به وصف
سیادت است. و غسل برای تطهیر از این قذارت و
اعتراف به تقصیر است. و بعضی از مشایخ یکصد و پنجاه
حال در ضمن ده فصل ذکر نموده که باید بنده سالک
تطهیر از آنها نماید در خلال غسل، که غالب آنها یا تمام
آنها به عزّت و جبروت و کبریای نفس و خودخواهی و
خودبینی برگردد. «نویسنده گوید که جنابت فنای در
طبیعت و غفلت از روحانیت است و غایه القصوای کمال
سلطنت حیوانیت و بهیمنیت و دخول در اسفل السّافلین
است. و غسل تطهیر از این خطیئه و رجوع از حکم

طبیعت است، و دخول در سلطان رحمانیت و تصرف
الهیّت است به شست و شو نمودن جمیع مملکت

آداب الصلاة ص : ۷۴

نفس را که فانی در طبیعت شده بود و به غرور شیطان
مبتلا شده بود.

پس، آداب قلبیه آن آن است که سالک إلی الله در
وقت غسل و قوف به تطهیر ظاهر و غسل بدن، که قشر
ادنی و حظّ دنیا است، نکند و توجه به جنابت باطن قلب
و سرّ روح کند و غسل از آن را لازمتر شناسد، پس، از
غلبه نفس بهیمیّه و شأن حیوانی بر نفس انسانیّه و شئون
رحمانی پرهیزد و از رجز شیطان و غرور او توبه کند،
و باطن روح را، که نفخه الهیه است و با نفس رحمانی
در او منفوخ شده، از حظوظ شیطانی، که توجه به غیر
که اصل شجره منیه است [می باشد] تطهیر کند تا لایق
جنت پدرش، آدم علیه السلام گردد، و بداند که اکل از

این شجره طبیعت و اقبال به دنیا و توجه به کثرت اصل
اصول جنابت است. و تا طهارت از این جنابت به
انغماس یا تطهیر تامّ به آب رحمت حقّ که از ساق عرش
رحمانی جاری است و خالص از تصرف شیطانی است
نکند، لایق صلوّه، که حقیقت معراج قرب است، نشود،
فانه لا صلوّه الا بطهور.»

و اشاره به آنچه ذکر شد فرموده در حدیث شریف که
در وسایل از شیخ صدوق رضوان الله علیه نقل
نماید. قال: و باسناده قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم. فسئله اعلمهم عن مسائل،
و كان فيما سئله ان قال: لای شیء امر الله تعالی
بالاغتسال من الجنابه، و لم یأمر بالغسل من الغائط و
البول. فقال رسول الله (ص): انّ آدم (ع) لما اكل من
الشجره، دبّ ذلك فی عروقه و شعره و بشره. فاذا جامع
الرجل اهله، خرج الماء من کلّ عرق و شعرة فی جسده،

فاوجب الله عزّ و جلّ على ذرّيته الاغتسال من الجنابة
إلى يوم القيامة... [۱] الخبر.

[۱] - « گروهی از یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند، اعلم آنان پرسشهایی از آن حضرت کرد. از جمله پرسید: برای چه خداوند تعالی به غسل از جنابت امر فرمود ولی بعد از غائط و بول به غسل امر فرمود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چون آدم (ع) از درخت (ممنوع) خورد، آن در رگها و پوست و موی او نفوذ کرد، و چون مرد با همسرش در آمیزد، آب (منی) از همه رگ و موی بدنش خارج

آداب الصلاة ص : ۷۵

و فی روایة اخرى عن الرضا علیه السلام: و انما امروا بالغسل من الجنابة، و لم یؤمروا بالغسل من الخلاء، و هو انجس من الجنابة و اقدر، من اجل ان الجنابة من نفس

الانسان، و هو شیء یرج من جمیع جسده، و الخلاء
لیس هو من نفس الانسان: انما هو غذاء یدخل من باب
و یرج من باب. [۱]

گرچه ظاهر این احادیث نزد اصحاب ظاهر آن است
که چون نطفه از تمام بدن خارج می‌شود، غسل جمیع
بدن لازم شد، و این مطابق با رأی جمعی از اطباء و
حکمای طبیعی است، ولی معلّم نمودن آن را به اکل
شجره چنانچه در حدیث اول است، و نسبت دادن
جنابت را به نفس چنانچه در حدیث دوّم است برای
اهل معرفت و اشارت راهی به معارف باز کند، چه که
قضیه شجره و اکل آدم علیه السلام از آن از اسرار علوم
قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است
که بسیاری از معارف در آن مرموز است، و لهذا در
احادیث شریفه علّت تشریح بسیاری از عبادات را همان
قضیه آدم و اکل شجره قرار داده‌اند. من جمله باب
وضوء و نماز و غسل و صوم شهر رمضان و سی روز بودن

آن و بسیاری از مناسک حجّ و نویسنده را سالها در نظر است که در این باب رساله‌ای تنظیم کنیم و اشتغالات دیگر مانع شده، از خدای تعالی توفیق و سعادت می‌خواهم.

بالجمله، تو آدم زاده که بذر لقائی و برای معرفت مخلوق و خدای تعالی تو را برای خود برگزیده و با دو دست جمال و جلال خود تخمیر فرموده و

شود، از این رو خداوند عزّ و جلّ تا روز قیامت غسل جنابت را بر فرزند آدم واجب فرمود. «وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۶»، «کتاب الطّهارة»، «أبواب الجنابة»، باب ۲، حدیث ۲. به نقل از من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲. و المجالس، ص ۱۱۵. و العلل، ص ۱۰۴.

[۱] - «از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: اینکه به غسل جنابت دستور داده شده اما پس از قضای

حاجت، با اینکه نجستر و پلیدتر است، دستور غسل داده نشده است، از این است که جنابت از نفس آدمی است و از همه بدن چیزی خارج می‌شود، اما خلا (بول و غائط) از نفس آدمی نیست، بلکه غذایی است که از یک در وارد می‌شود و از در دیگر خارج می‌گردد.» منبع پیشین، حدیث ۴. به نقل از العلل، ج ۱، ص ۲۸۱. و عیون اخبار الرضا، ص ۲۹۱.

آداب الصلاة ص : ۲۶

مسجود ملائکه و محسود ابلیس قرار داده، اگر بخواهی از جنابت پدر که اصل تو است خارج شوی و لایق لقای حضرت محبوب شوی و استعداد وصول به مقام انس و حضرت قدس پیدا کنی، باید با آب رحمت حق باطن دل را غسل دهی و از اقبال به دنیا، که از مظاهر شجره منهیّه است، توبه کنی و قلب خود را، که محفل جناب جمیل و جمال جلیل است، از حبّ دنیا و شئون خبیثه آن، که رجز شیطان است، شست و شو دهی که جنت

لقای حقّ جای پاکان است - و لا یدخل الجنّة الا الطّیب.»»

«شست و شویی کن و آنکه به خرابات خرام.»»

فصل هفتم در پاره‌ای از آداب باطنیه ازاله نجاست و تطهیر از اخبث است

بدان که ازاله حدیث - چنانچه گذشت - خروج از انّیت و انانیت و فنای از نفسیت است، بلکه خروج از بیت النّفس است بالکلیه، و تا عبد را بقایایی از خویش باقی است، محدث به حدّث اکبر است و عابد و معبود در او شیطان و نفس است. و منازل سیر اهل طریقت و سلوک اگر برای وصول به مقامات است و حصول معارج و مدارج است، از تصرّف نفس و شیطان خارج نیست و سیر و سلوک معلّل است، پس سلوک در منازل نفس است و سیر در جوف بیت است. و چنین سالکی مسافر و سالک نیست، و مهاجر إلى الله و رسوله نیست، و از حدّث اکبر،

که عین عبد است، پاک نشده، و چون از این حدث
بکلی تطهیر شود، عابد و معبود حقّ شود و کنت سمعه و
بصره»»

که نتیجه

آداب الصلاة ص : ۷۷

قرب نافله است حاصل شود. و از این جهت در طهارت
از حدث غسل جمیع بدن لازم است، زیرا که تا عین
عبد به وجهی از وجوه باقی است، حدث مرتفع
نشده: فانّ تحت کلّ شعرة جنابة.»»

پس تطهیر از حدث تطهیر از حدوث است و فنای در
بحر قدم است. و کمال آن، خروج از کثرت اسمائی
است که باطن شجره است، و با این خروج، از خطیئه
ساریه آدم، که اصل ذریّه است، خارج شود.

پس، حدث از قذارات معنویّه است و تطهیر از آن نیز از
امور غیبیّه باطنیّه است و نور است، لکن وضوء نور

محدود است و غسل نور مطلق است وای وضوء انقی من الغسل.

و اما ازاله خبث و نجاسات ظاهریه را این مکانست، زیرا که آن تنظیف صوری و تطهیر ظاهری است. و آداب قلبیه آن آن است که بنده سالک که اراده حضور به محضر حق دارد بداند که با رجز شیطان و رجس آن خبیث در محضر حق نتوان راه یافت و تا خروج از امّات مذامّ اخلاقی که مبدأ فساد مدینه فاضله انسانیّه است و منشأ خطیئات ظاهریّه و باطنیه است دست ندهد، راهی به مقصد پیدا نکند و طریقی به مقصود نیابد.

شیطان که مجاور عالم قدس و در سلک کرّوین به شمار می‌رفت، آخر الأمر به واسطه ملکات خبیثه از مقام مقرّبین درگاه تبعیدش و به ندای: فَأَخْرَجُ مِنْهَا فَاَنَّكَ رَجِيمٌ ۱۵: ۳۴ «مر جومش نمودند. پس، ما بازماندگان از کاروان عالم غیب و فرو رفتگان در چاه عمیق طبیعت و مردودان به اسفل السافلین چطور می‌توانیم با دارا بودن

ملکات خبیثه شیطانیه لایق محضر قدس گردیم و مجاور
روحانیین و رفیق مقرّبین شویم. شیطان خودبینی کرد و
ناریت خود را دید و انا

آداب الصلاة ص : ۲۸

خَيْرٌ مِنْهُ ۷: ۱۲» گفت، این اعجاب به نفس موجب خود
پرستی و تکبر شد و از آدم علیه السلام تحقیر و توهین
کرد و خَلَقْتَهُ مِنْ طِينِ ۷: ۱۲ گفت و قیاس غلط باطل
نمود، خوبی آدم و کمال روحانیت او را ندید، و ظاهر
آدم و مقام طینیت و ترایت او را دید، و از خود مقام
ناریت را دید و از شرک خودخواهی و خود بینی
خویش غفلت نمود. حبّ نفس پرده رؤیت نقص و
حجاب شهود عیوبش شد، و این خودبینی و
خودخواهی اسباب خودپرستی و تکبر و خودنمایی و
ریا و خود رأیی و عصیان شد و از معراج قدس به تیه
ظلمتخانه طبیعت تبعید شد.

پس، بر سالکِ اِلَى اللّٰه لازم است که در وقت تطهیر از ارجاسِ صوریه، از امّهاتِ رذائل و ارجاسِ باطنیه شیطانیه خود را تطهیر کند، و با آبِ رحمتِ حقّ و ارتیاضِ شرعیِ مدینه فاضله را شست و شو دهد و تصفیه قلب، که محلّ تجلّی حقّ است، نماید و خلعِ نعلینِ حبّ جاه و شرف نماید تا لایقِ دخول در وادی مقدّس «ایمن» گردد و قابلِ تجلّی ربّ شود. و تا تطهیر از ارجاسِ خبیثه حاصل نیاید، تطهیر از احداثِ ممکن نشود، زیرا که تطهیرِ ظاهرِ مقدّمه تطهیرِ باطن است، تا تقوای تامّی دنیائی بر وفقِ دستورِ شریعتِ مطهره حاصل نشود، تقوای قلبی رخ ندهد، و تا تقوای قلبی از اموری که شمرده شد حاصل نشود، تقوای روحی سرّی حقیقی پیدا نشود. و تمامِ مراتبِ تقویِ مقدّمه این مرتبه است که آن، ترکِ غیرِ حقّ است.

تا سالک را بقایائی از انانیت است تجلّی حقّ بر سرّ او نگردد. بلی، گاهی شود که به مقتضای سبقِ رحمت و

غلبه جنبه یلی الهی دستگیری غیبی از سالک شود و با جذوه الهیه بقایایی اگر از انیت مانده بسوزد. و شاید در کیفیت تجلی حق برای جبل و مندک نمودن آن و صعق حضرت موسی اشارتی به آنچه ذکر شد باشد، و بین سالک مجذوب و مجذوب سالک نیز این فرق هست. و اهل حقیقت از آنچه ذکر شد پی می‌برند به یک نکته دانستنی و مطلب مهم، که جهل به آن سر منشأ بسیاری از ضلالتها و غوایتها و بازماندن از

آداب الصلاة ص : ۷۹

راه حق است و بر هیچ طالب حق جهل آن روا نباشد و غفلت از آن جایز نیست، و آن اینست که شخص سالک و طالب حق باید خود را از افراط و تفریط بعضی از جهله اهل تصوف و بعضی غفله اهل ظاهر مبرا کند تا سیر الی الله برای او ممکن شود، چه که بعضی از آن طایفه را عقیده بر آنست که علم و عمل ظاهری قالبی حشو است و برای جهال و عوام است، و اما کسانی که

اهل سرّ و حقیقتند و اصحاب قلوبند و ارباب سابقه حسنی هستند احتیاج به این اعمال ندارند. و اعمال قالبیه برای حصول حقایق قلبیه و وصول به مقصد است، و چون سالک به مقصد خود رسید، پرداختن به مقدمات تبعد است و اشتغال به کثرات حجاب است. و طایفه دوم در مقابل این دسته قیام نمودند و در جانب تفریط افتادند و انکار کلیه مقامات معنویّه و اسرار الهیه را نمودند و جز محض ظاهر و صورت و قشر دیگر امور را بکلی منکر شدند و به تخیلات و اوهام نسبت دادند. و بین این دو طایفه لا زال کشمکش و مجادله و مخاصمه بوده و هر یک دیگری را بر خلاف شریعت می دانستند. و حق آن است که هر دو طایفه قدری از حدّ تجاوز نمودند و افراط و تفریط کردند. ما در رساله سرّ الصلوة در این موضوع اشاره نمودیم، و در این مقام نیز حدّ اعتدال را که صراط مستقیم است می نمایانیم.

باید دانست که مناسک صورتیه و عبادات قالبیه نه فقط برای حصول ملکات کامله روحانیّه و حقایق قلبیه است، بلکه آن یکی از ثمرات آنست.

لکن نزد اهل معرفت و اصحاب قلوب کلیّه عبادات سرایت دادن معارف الهیه است از باطن به ظاهر و از سرّ به علن، و چنانچه نعمت رحمت رحمانیه، بلکه رحیمیّه، منبسط بر تمام نشئات قلبیه و قالبیه انسانیّه است، و هر یک از مراتب را حظّی است از نعم جامعه الهیه، هر یک را حظّ و نصیبی است از اثنای حق و شکر نعمت رحمانی و رحیمی واجب مطلق. و تا از نشئه صورتیه دنیاویّه نفس را حظّی است و از حیات ملکی نصیبی است، بساط کثرت بکلی برچیده نشود و حظوظ طبیعت مرتفع نگردد. و سالک إلی الله چنانچه قلب را نباید به غیر حق مشغول کند، صدر و خیال و ملک طبیعت را نباید در غیر حق

آداب الصلاة ص : ۸۰

صرف کند تا توحید و تقدیس را در تمام نشئات قدم
راسخ باشد. و اگر جذبه روحی را در ملک طبیعت
نتیجه‌ای جز تعبد و تواضع برای حق حاصل شود، از
انانیت نفس بقایائی مانده و سیر سالک در جوف بیت
نفس است نه سیرِ اِلی الله.

و غایت سیر اهل الله آن است که طبیعت و ملک بدن
را منصبغ به صبغة الله کنند. و یکی از مراتب و بواطن
حدیث شریف که فرماید از لسان حق تعالی شأنه: انا الله،
و انا الرحمن. خلقت الرحم و شققت لها اسما من اسمی،
فمن وصلها وصلته، و من قطعها قطعته.»

شاید همین قطع طبیعت، که امّ الأرواح است، از موطن
اصلی باشد، و وصلش ارتیاض آن و ارجاع آن به موطن
عبودیت باشد. وفي الحديث عن أبي عبد الله (ع)
قال: استوصوا بعمتكم النخلة خيرا، فانها خلقت من طينه
آدم.»

و این حدیث شریف اشاره به همان «رحمیت» است که مذکور شد.

بالجمله، اخراج مملکت ظاهر را از موطن عبودیت و سر خود نمودن آن را، از غایت جهل از مقامات اهل معرفت است، و از تسویلات شیطان رجیم است که هر طایفه را به طریقی از حق تعالی باز دارد، چنانچه انکار مقامات و سدّ طریق معارف که قرّة العین اولیاء خدا علیهم السلام، و تحدید نمودن شرایع الهیه را به ظاهر، که حظّ دنیا و ملک نفس و مقام حیوانیت آن است، و غفلت از اسرار و آداب باطنیه عبادات که موجب تطهیر سرّ و تعمیر قلب و ترقّی باطن است، از غایت جهالت و غفلت است. و هر یک از این دو طایفه از طریق سعادت و صراط مستقیم انسانیت دور و از مقامات اهل معارف مهجورند. و عارف باللّه و عالم به مقامات باید همه حقوق باطنیه و ظاهریه را

آداب الصلاة ص : ۸۱

مراعات کند و هر صاحب حقی را به حق و حظّ خود برساند، و از غلوّ و تقصیر و افراط و تفریط خود را تطهیر کند، و ازاله قذارت انکار صورت شریعت، که فی الحقیقه تحدید است، و ازاله خباثت انکار باطن شریعت، که تقیید است، و هر دو از وساوس شیطانیه و اخبث آن لعین است، بنماید تا طریق سیر إلى الله و وصول به مقامات معنویّه برای او آسان شود.

پس، یکی از مراتب ازاله خبث، ازاله اخبث اوهام فاسده است که مانع از قرب إلى الله و معراج مؤمنین است. و یکی از معانی و مقامات جامعیت نبوت ختمیه، بلکه دلایل بر خاتمیت، آن است که در جمیع مقامات نفسیه تمام حقوق و حظوظ آن را از جمیع شئون شریعت استیفا فرموده، و چنانچه در معرفت شئون ربوبیت جلّت عظمته حق را در علوّ اعلا و دنوّ ادنی به مقام جامعیت معرفی فرموده وهو الاول و الآخر و

الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ ٥٧: ٣» وَاللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ...
٢٤: ٣٥» الخ. و لو دَلَّيْتُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْاَرْضِينَ السَّفْلَى
لَهَبَطْتُمْ عَلَى اللَّهِ.» وَايْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ ٢:
١١٥» إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ فَرَمُودَهُ، كَمَا عَارَفَ بِهِ مَعَارِفَ الْهَيْهَةِ وَ
مَجْذُوبِ جَذَبَاتِ رَحْمَانِيَّةٍ رَا مِنْهَا طَرَبِ مَلَكُوتِي
حَاصِلِ وَ وَجَدَ لَاهُوتِي پِيدَا شُودَ، هَمِينَطُورِ تَوْحِيدِ عَمَلِي
قَلْبِي رَا تَا آخِرِينَ مَرَاتِبِ افقِ طَبِيعَتِ وَ مَلِكِ بَدَنِ
سَرَايَتِ دَادَهُ وَ هَيْچِ مَوْجُودِي رَا مِنْ حَظِّ مَعْرِفَتِ اللَّهِ
مَحْرُومِ نَكْرَدَهُ.

بِالْجَمَلَةِ، اَهْلِ تَصَوُّفِ مِنْ حِكْمَتِ عَيْسُويَّةِ، مِنْ حَيْثُ لَا
يَشْعُرُونَ، دَمِ مِيزْنَنْدِ وَ اَهْلِ ظَاهِرِ مِنْ حِكْمَتِ مُوسُويَّةِ، وَ
مُحَمَّدِيَّوْنَ مِنْ هَرِ دُوْ اَيْنِهَا بِهِ طَرِيقِ تَقْيِيدِ بَرِي هَسْتَنْدِ.
وَ تَفْصِيلِ اَيْنِ اَجْمَالِ مِنْ عَهْدِهِ اَيْنِ مَقَامِ خَارِجِ وَ دَرِ خُورِ
اَيْنِ اَوْرَاقِ نَيْسْتِ.

آداب الصلاة ص : ٨٢

وصل: عن مصباح الشريعة قال الصادق عليه السلام: سمى المستراح مستراحا لاستراحة النفوس من اثقال النجاسات و استفراغ الكثافات و القدر فيها. و المؤمن يعتبر عندها ان الخالص من حطام الدنيا كذلك يصير عاقبته، فيستريح بالعدول عنها و تركها، و يفرغ نفسه و قلبه عن شغلها، و يستنكف عن جمعها و اخذها استنكافه عن النجاسة و الغائط و القدر. و يتفكر في نفسه المكرمة في حال كيف تصير ذليلة في حال، و يعلم ان التمسك بالقناعة و التقوى يورث له راحة الدارين، و ان الراحة في هوان الدنيا و الفراغ من التمتع بها و في ازالة النجاسة من الحرام و الشبهة، فيغلق عن نفسه باب الكبر بعد معرفته اياها، و يفر من الذنوب، و يفتح باب التواضع و الندم و الحياء، و يجتهد في اداء اوامره و اجتناب نواهيه طلبا لحسن المآب و طيب الزلفى، و يسجن نفسه في سجن الخوف و الصبر و الكف عن الشهوات إلى ان

يَتَّصِلُ بِإِمَانِ اللَّهِ فِي دَارِ الْقَرَارِ، وَ يَذُوقُ طَعْمَ رِضَاهِ. فَانَّ
الْمَعْوَلُ ذَلِكَ، وَ مَا عَدَاهُ لَا شَيْءَ. [۱]

انتهی کلامه الشریف.

در این کلام شریف دستور جامعی است برای اهل
معرفت و سلوک که باید انسان بیدار سالکِ اِلَى دَارِ
الْآخِرَةِ در هر حالی از حالات حظوظ روحانیّه

[۱] - «مستراح را مستراح نامیده‌اند چون نفسها در آنجا
از سنگینی نجاسات آسوده می‌گردند و پلیدیها (از بدن)
خارج می‌شود، و شخص مؤمن عبرت می‌آموزد که
خالصترین متاع دنیا (غذا) در پایان بدان صورت تبدیل
می‌گردد، آن گاه به آسانی از مال دنیا روی گردان
شود و به سویش نرود و جان و دل را از مشغولی بدان
آزاد کند و همچنانکه از نجاست و پلیدی خویش
اجتناب می‌ورزد از گرفتن و جمع مال خودداری

جوید. و درباره نفس خود می‌اندیشد که چگونه در یک حال عزیز و گرامی است و در حالی دیگر ذلیل و خوار. و خواهد دانست که التزام به قناعت و تقوا آسایش دو سرای وی را به دنبال دارد. و داند که راحتی در سبک گرفتن دنیا و فارغ بودن از تمتعات آن و پاک شدن از نجاست حرام و شبهه است.

پس، بعد از آنکه نفس خود را شناخت، در تکبر را بر روی آن می‌بندد و از گناهان می‌گریزد، و در تواضع و پشیمانی و شرم را (به روی آن) می‌گشاید و در طلب حسن عاقبت و لذت قرب به حق در انجام دستورات خدا و اجتناب از نواهی او می‌کوشد. و نفس خود را در حصار خوف، صبر و خودداری از شهوات زندانی می‌کند تا اینکه در دارالقرار به امن خدا پیوندد و طعم رضای او را بچشد، که همین شایسته اعتماد است و بس و جز آن هیچ نیست.» مصباح الشریعة، «الباب التاسع، فی المبرز».

آداب الصلاة ص : ۸۳

را استیفاء نماید و در هیچ حالی از ذکر مرجع و مال خود غافل نباشد. و لهذا حکماء فرمودند: النبی خادم القضاء كما ان الطیب خادم البدن. «انبياء عظام و اولیاء کرام علیهم السلام را چون جز بر قضای الهی و جنبه یلی الّهی نظری نیست و ملکوت قضای الهی بر قلوب آنها حکومت می کند، جریان جمیع امور را به دست ملائکه الله، که جنود الهیه می باشند، می دانند و می بینند، و طیب طبیعی چون از این مرحله دور و از این وادی مهجور است، جریان امور طبیعیّه را به قوای طبیعیّه نسبت می دهد.

بالجمله، انسان سالک در جمیع احوال و از همه امور حظوظ سلوکی خود را باید استفاده کند. پس، چون حطام دنیا و لذائذ عالم ملک را رو به زوال و تغیر دید و عواقب امر آنها را فساد و افول دید، به راحتی قلب از آنها اعراض کند و از اشتغال و جمع آنها قلب خود را

فارغ کند و مستنکف شود از آنها چنانچه از قذارات استنکاف کند. باطن عالم طبیعت قذارت است، و تعبیر کثافت و قذارت در نوم - که بابی از مکاشفه است - دنیا و مال است، و در مکاشفه علویّه علیه السلام دنیا جیفه و مردار است.» پس مؤمن همانطور که از اثقال و فضولات طبیعت خود را فارغ کند و مدینه طبیعیّه را از اذیت آن راحت کند، قلب را از تعلق و اشتغال به آن مستریح کند و ثقل حبّ دنیا و جاه را از دل بردارد و مدینه فاضله روحانیّه را از آن فارغ و راحت کند. و تفکر کند در این که اشتغال به دنیا نفس شریف را چگونه پس از چند ساعت ذلیل و خوار کند و او را محتاج به بدترین و فضحیتترین حالات کند، بفهمد که اشتغال قلبی به عالم پس از چندی که پرده ملک برداشته شد و حجاب طبیعت مرتفع گردید، انسان را ذلیل و خوار کند و به حساب و عقاب گرفتار کند. و بداند که تمسک به تقوی و قناعت موجب راحتی دو دنیا است، و راحتی

در آن است که دنیا را خوار و ناچیز شمارد و از آن لذت و تمتع نبرد، و چنانچه خود را از

آداب الصلاة ص : ۸۴

نجاسات صوریه پاکیزه کرد، از نجاسات حرام و شبهه نیز پاکیزه نماید، و چون خود را شناخت و ذلّ احتیاج خود را دریافت، باب کبر و بزرگی را بر خود فرو بندد و از سرکشی و گناه فرار نماید، و بر خود در فروتنی و ندامت و خجالت را مفتوح کند و جدّ و جهد در فرمانبرداری حق و دوری از نافرمانی کند تا با نیکوئی و خوبی به حق رجوع کند و با پاکیزگی و صفای نفس متقرّب به مقام قدس شود، و خود به نفس خود خویش را در زندان خوف و صبر و نگاهداری از خواهشهای نفسانی مسجون کند تا از زندان عذاب الهی در امان باشد و به دار قرار حق در پناه ذات مقدّسش ملحق گردد، و در این حال طعم رضای حق را بچشد. و این غایت آمال اهل سلوک است و غیر آن را ارزشی نیست.

آداب الصلاة ص : ۸۵

مقصد دوم در شمه‌ای از آداب لباس است

و در آن دو مقام است

مقام اوّل در آداب مطلق لباس است

بدان که نفس ناطقه انسانیّه حقیقتی است که در عین وحدت و کمال بساطت دارای نشأتی است که عمده آن به طریق کلی سه نشئه است: اوّل، نشئه ملکیه دنیاویّه ظاهره، که مظهر آن حواسّ ظاهره، و قشر ادنای آن بدن ملکیه است.

دوم، نشئه برزخیّه متوسطه، که مظهر آن، حواسّ باطنه و بدن برزخی و قالب مثالی است.

سوم، نشئه غیبیه باطنیه است که مظهر آن، قلب و شئون قلبیه است.

آداب الصلاة ص : ۸۶

و نسبت هر یک از این مراتب به دیگری نسبت ظاهریّت و باطنیّت و جلوه و متجلی است، و از این جهت است که آثار و خواصّ و انفعالات هر مرتبه‌ای به مرتبه دیگر سرایت می‌کند، چنانچه اگر مثلاً حاسّه بصری چیزی را ادراک کند، از آن اثری در حسّ بصر برزخی واقع شود به مناسبت آن نشئه، و از آن اثری در بصر قلبی باطنی واقع شود به مناسبت آن نشئه. و همینطور آثار قلبیه در دو نشئه دیگر نیز ظاهر گردد. و این مطلب علاوه بر آنکه مطابق برهان قویّ متین است مطابق با وجدان نیز هست. و از این جهت است که جمیع آداب صوریّه شرعیّه را در باطن اثر بلکه آثاری است، و هر یک از اخلاق جمیله را، که از حظوظ مقام برزخیّت نفس است، نیز در ظاهر و باطن آثاری است، و هر یک از معارف الهیه و عقاید حقّه را در دو نشئه برزخیّه و ظاهره آثاری است.

مثلاً، ایمان به این که متصرف در مملکت وجود و عوالم غیب و شهود حق تعالی است و دیگر موجودات را تصرفی نیست مگر تصرف اذنی ظلی، موجب بسیاری از کمالات نفسانیّه و اخلاق فاضله انسانیّه گردد، مثل توکل و اعتماد به حق و قطع طمع از مخلوق که امّ الکمالات است، و موجب بسیاری از اعمال صالحه و افعال حسنه و ترک بسیاری از قبایح شود. و همینطور سایر معارف که تعداد هر یک و تأثیرات آن از حوصله این اوراق و قلم شکسته نویسنده خارج است، و محتاج به تحریر کتابی ضخیم است که از قلم توانای اهل معرفتی یا از نفس گرم اهل حالی فراهم شود: «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل». «» و همینطور مثلاً خلق رضا، که یکی از اخلاق کمالیّه انسانیّه است، در تصفیه و تجلیّه نفس تأثیرات بسیاری دارد که قلب را مورد تجلیات خاصّه الهیّه قرار می‌دهد و ایمان را به کمال ایمان، و کمال ایمان را به طمأنینه، و طمأنینه را به کمال آن، و کمال

آن را به مشاهده، و آن را به کمال مشاهده، و کمال آن را به معاشقه، و معاشقه را به کمال آن، و کمال آن را به مراوده، و مراوده را به

آداب الصلاة ص : ۸۷

کمال آن، و کمال آن را به مواصله، و مواصله را به کمال آن، و آنچه در وهم من و تو ناید ترقی دهد، و در ملک بدن و آثار و افعال صوریه که شاخ و برگ است تأثیرات غریبی دارد: سمع و بصر و دیگر قوی و اعضا را الهی کند و سرّ کنت سمعه و بصره» را تا اندازه‌ای ظاهر گرداند. و چنانچه آن مراتب را در ظاهر تأثیر بلکه تأثیرات است، هیأت ظاهر و جمیع حرکات و سکناات عادیّه و غیر عادیّه و تمام تروک و افعال را در آنها نیز تأثیراتی است بس عجیب، که گاه شود که با یک نظر از روی حقارت به یکی از بندگان خدا سالک را از اوج اعلیٰ به اسفل سافلین پرتاب کند و جبران آن را به سالهای دراز نتواند بنماید.

و چون قلبهای بیچاره ما ضعیف و ناتوان است و چون بید مجنون از نسیم ملایمی به لرزه در آید و حال سکونت خود را از دست بدهد، پس لازم است که حتی در امور عادیّه، که یکی از آنها اتخاذ لباس است، ملاحظه حالات قلبیه نموده نگاهداری قلب را بکنیم. و چون نفس و شیطان را دامهایی بس محکم و تسویلاتی بس دقیق است که احاطه به آن از طاقت ما خارج است، ناچار تا اندازه قدرت و نطاق وسع خود در مقابل آنها قیام و از حق تعالی در همه حالات طلب توفیق و تأیید نماییم.

پس، گوییم که پس از آن که واضح شد که باطن را در ظاهر و ظاهر را در باطن تأثیر است، انسان طالب حق و ترقی روحانی باید در انتخاب ماده و هیأت لباس آنچه را که در روح تأثیر بد دارد و قلب را از استقامت خارج و از حق غافل می کند و وجهه روح را دنیایی می نماید احتراز کند. و گمان نشود که تسویل شیطان و تدلیس

نفس اماره فقط در لباس فاخر زیبا و تجمل و تزین است، بلکه گاه شود که انسان را به واسطه لباس مندرس و بی ارزش از درجه اعتبار ساقط نماید، و از این جهت انسان باید از لباس شهرت، بلکه مطلق مشی بر خلاف معمول و متعارف، احتراز نماید. چنانچه از لباس‌های فاخر که ماده و جنس آن سنگین قیمت و هیأت و برش آن جالب توجه و انگشت نما

آداب الصلاة ص : ۸۸

است باید احتراز کند، زیرا قلب ما بسیار ضعیف و سخت بی ثبات است، به مجرد فی الجمله امتیاز و تعین می لغزد و از اعتدال منحرف می شود. چه بسا باشد انسان بی چاره ضعیفی که از تمام مراحل شرف و انسانیت و عزت نفس و کمال آدمیت عاری و بری است به واسطه دو سه زرع پارچه ابریشمی و یا پشمی که در برش و دوخت آن تقلید از اجانب کرده یا آن که با چندین ننگ و شرف فروشی آن را تحصیل نموده بر بندگان

خدا به نظر حقارت و کبر و ناز نگاه و هیچ موجودی را به چیزی نشمرد، و این نیست جز از کمال ضعف نفس و کوچکی ظرفیت که فضلات کرم و لباس گوسفند را مایه اعتبار و شرف خود پندارد.

ای بیچاره انسان، چقدر مخلوق ضعیف بی مایه‌ای هستی، تو باید فخر عالم امکان و خلاصه کون و مکان باشی، تو آدم زاده‌ای، باید معلم اسماء و صفات باشی، تو خلیفه زاده‌ای، باید از آیات با هرات باشی - «تو راز کنگره عرش می‌زنند صغیر».» بدبخت ناخلف، یک مشت فضلات و ملبوسات حیوانات بیچاره را غصب نمودی و با آن افتخار فروشی می‌کنی، این افتخار از کرم ابریشم و گوسفند و شتر و سنجاب و روباه است، چرا با لباس دیگران فخریه می‌کنی و با افتخار دیگران ناز و تکبر می‌نمایی.

بالجمله، همانطور که ماده و جنس لباس و پر قیمت و پر زینت بودن آن را در نفوس تأثیر است، از این جهت

حضرت امیر فرموده - چنانچه قطب راوندی علیه
الرحمة روایت کرده :- «کسی که لباس عالی بپوشد لا
بد است از تکبر و لا بد است برای متکبر آتش.» «در
هیأت و طرز برش و دوخت آن آثاری است، که گاه
شود که انسان به واسطه آن که لباس خود را شبیه به
اجانب نموده، عصبیت جاهلانه پیدا کند نسبت به آنها و
از دوستان خدا و رسول منضجر و متنفر گردد و دشمنان
آنها محبوب او گردد. و از این جهت

آداب الصلاة ص : ۸۹

است که به حسب روایت، که از حضرت صادق وارد
است، خدای تبارک و تعالی به یکی از انبیاء وحی
فرموده که «به مؤمنین بگو نپوشید لباس اعدای مرا، و
نخورید همچون دشمنان من، و مشی نکنید همچون
دشمنان من، تا دشمن من شوید چنانچه آنها دشمن
منند.» «و همانطور که لباسهای خیلی فاخر را در نفوس
تأثیر است، لباسهای خیلی پست را چه در ماده و جنس

و چه در هیئت و شکل در نفوس تأثیر است، و چه بسا باشد که فساد این به مراتب بالاتر از آن لباسهای فاخر باشد، زیرا که نفس را مکایدی است بسیار دقیق، همین که خود را از نوع ممتاز دید به اینکه خود لباس خشن و کرباس پوشیده و دیگران لباسهای نرم و لطیف پوشیدند، از معایب خود به واسطه حبّ به خود غفلت می‌کند، و این امر عرضی غیر مربوط به خود را مایه افتخار شمارد، و بسا باشد که به خود اعجاب کند و تکبر بر بندگان خدا کند و سایرین را از ساحت قدس حق دور داند و خود را از مقرّبین و خلّص عباد الله داند، و چه بسا مبتلا به ریا و دیگر مفاصد بزرگ شود. بیچاره از همه مراتب معرفت و تقوی و کمالات نفسانیّه به لباس خشن و ژنده پوشی قناعت نموده، و از هزاران عیب خود که بزرگترین آنها همین است که از سوء تأثیر این لباس پیدا شده غافل است، و خود را که از اولیای شیطان است اهل الله محسوب دارد و بندگان خدا را

ناچیز و بی ارزش داند. و همینطور بسا باشد که هیئت و طرز لباس انسان را مبتلا به مفسد کند، چنانچه طوری لباس را ترتیب دهد که به زهد و قدس مشهور شود.

بالجمله، لباس شهرت، چه در جانب افراط یا در جانب تفریط، از اموری است که قلوب ضعیفه را متزلزل و از مکارم اخلاق منخلع می نماید و موجب عجب و ریا و کبر و افتخار شود که هر یک از آنها از امّات رذائل نفسانیّه بلکه موجب رکون به دنیا و دل بستگی به آن گردد که آن رأس کلّ خطیئات و سر چشمه جمیع قبایح است. و در احادیث نیز اشاره به بسیاری از

آداب الصلاة ص : ۹۰

امور مذکوره گردیده، چنانچه در کافی شریف از حضرت صادق نقل کند که فرمود: «خدای تعالی خشناک می باشد به شهرت لباس.» «» و هم از آن حضرت نقل نموده که فرمود: «شهرت، خوب و بدش،

در آتش است.»»» و هم از آن حضرت منقول است که
«خداوند از دو شهرت خشمناک می‌شود: یکی شهرت
لباس، و یکی شهرت نماز.»»» و از رسول خدا صلی الله
علیه و آله حدیث شده که فرمود: «کسی که در دنیا
لباس شهرت بپوشد، خداوند در آخرت لباس ذلت به او
می‌پوشاند.»»»

مقام دوم در پاره‌ای از آداب لباس مصلی است

و در آن دو باب است

باب اوّل در سرّ طهارت لباس است

بدان که نماز مقام عروج به مقام قرب و حضور در محضر
انس است، و سالک را مراعات آداب حضور در محضر
مقدّس ملک الملوک لازم است. و چون از ادنی مراتب
و مراحل ظهور نفس، که قشر قشر و بدن صوری ملکی
آن است، تا اعلی مقامات و حقایق آن، که لبّ لباب و

مقام سرّ قلب است، در محضر مقدّس حق چنانچه حاضر است، سالک نیز باید استحضار کند و

آداب الصلاة ص : ۹۱

جميع جنود باطنه و ظاهره ممالک سرّ و علن را به محضر حق جلّ و علا باید ارائه دهد، و اماناتی را که ذات مقدّسش با کمال طهارت و صفا و بدون تصرف احدی از موجودات به ید قدرت جمال و جلال به او مرحمت فرموده باید تقدیم محضر مقدّس کند و ردّ امانات را چنانچه به او لطف شده بنماید.

پس، در ادب حضور بسی خطرات است که سالک نباید از آن لحظه‌ای غفلت کند. و طهارت لباس را، که ساتر قشر بلکه قشر قشر است، باید وسیله طهارت لباسهای باطنی قرار دهد، و بداند که چنانچه این لباس صوری ساتر و لباس بدن ملکی است، خود بدن ساتر بدن برزخی [است]، و بدن برزخی الآن موجود است ولی

در ستر و حجاب بدن دنیائی است و این بدن ساتر او است، و بدن برزخی ساتر و لباس و حجاب نفس است، و آن ساتر قلب است، و قلب ساتر روح است، و روح ساتر سرّ است، و آن ساتر لطیفه خفیه است، الی غیر ذلک از مراتب. هر مرتبه نازله ساتر مرتبه عالیّه است. و جمیع این مراتب گرچه در خلص اهل الله موجود و دیگران از آنها محرومند، ولی بعضی از آن مراتب را چون همه دارند لهذا اشاره به همان می‌شود.

پس، باید دانست که چنانچه صورت نماز به طهارت لباس و بدن محقق نشود و قذارت که رجز شیطان و مبعّد محضر رحمان است، از موانع ورود در محضر است و مصّلی را با لباس و بدن آلوده به رجز شیطان از محضر قدس تبعید و به مقام انس بار ندهند، قذارات معاصی و نافرمانی حق که از تصرفات شیطان و از رجز و قاذورات آن پلید است از موانع ورود در محضر است. پس متلبّس به معاصی، تنجیس ساتر بدن برزخی نموده و با این

قذارت نتواند به محضر حق وارد شود، و تطهیر این لباس از شرایط تحقق و صحت نماز باطنی است. و انسان تا در حجاب دنیا است، از آن بدن غیبی و طهارت و قذارت لباس آن و شرطیت طهارت و مانعیت قذارت در آن اطلاعی ندارد، روزی که از این حجاب بیرون آمد و سلطنت باطن و یوم الجمع بساط تفرقه ظاهر را در هم پیچید و شمس حقیقت از وراء حجب مظلمه دنیائی طالع گردید و چشم باطن ملکوتی باز و چشم حیوانی ملکی بسته شد، با عین بصیرت دریابد که تا

آداب الصلاة ص : ۹۲

آخر امر نماز او طهارت نداشته و مبتلای به هزاران موانع بوده که هر یک از آنها برای تبعید از محضر مقدّس حق، سببی مستقلّ بودند. و هزاران افسوس که در آن روز راهی برای جبران و حیلای برای انسان نیست و فقط چیزی که می ماند حسرتها و ندامتها است - ندامتهایی که آخر ندارد، حسرتهایی که پایانش

نیست: وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ۙ: ۱۹: ۳۹. «» و چون لباس بدن باطنی را طهارت حاصل شد، طهارت خود بدن ملکوتی از رجز شیطان نیز لازم است. و آن تطهیر از ارجاس اخلاق ذمیمه است، که هر یک تلویث باطن کند و انسان را از محضر دور و از بساط قرب حق مهجور نماید، و آنها نیز از رجز شیطان بعید از رحمت است. و اصول و مبادی همه ذمائم خود بینی و خود خواهی و خود فروشی و خود نمایی و خود رأیی است که هر یک از آنها مبدأ بسیاری از ذمائم اخلاقیه و رأس کثیری از خطیئات است.

و چون که سالک از این طهارت فارغ شد و لباس تقوی را به آب توبه نصوح و ریاضت شرعی تطهیر کرد، لازم است که اشتغال پیدا کند به تطهیر قلب که سائر حقیقی است و تصرف شیطان در آن بیشتر است و قذارت آن ساری به سایر لباسها و ساترها است، و تا تطهیر آن نشود طهارات دیگر میسر نگردد. و از برای تطهیر آن مراتبی

است که به بعضی از آن به مناسبت این اوراق اشاره می‌شود.

یکی، تطهیر از حبّ دنیا است، که رأس کلّ خطیئات و منشأ تمام مفاسد است، و تا انسان را این محبّت در قلب است، ورود در محضر حق برایش میسر نشود و محبّت الهیه، که امّ الطّهارات است، با این قذارت صورت نگیرد. و شاید در کتاب خدا و وصیتهای انبیاء و اولیاء علیهم السلام، و خصوصاً حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه به کمتر چیزی مثل ترک دنیا و زهد در آن و پرهیز از آن، که از حقایق تقوی است، اهمیت داده باشند. و این

اب‌الصلاة ص : ۹۳

مرتبه از تطهیر حاصل نشود جز به علم نافع و ریاضات قویّه قلبیه و صرف همت در تفکر در مبدأ و معاد و مشغول نمودن قلب به اعتبار در افول و خراب دنیا و

کرامت و سعادت عوالم غیبیه: رحم الله امرأ علم من این
و فی این و الی این.» و دیگر تطهیر از اعتماد به خلق
است که آن شرک خفی، بلکه نزد اهل معرفت شرک
جلی است. و آن تطهیر حاصل شود به توحید فعلی حق
جلّ و علا که سرچشمه جمیع طهارات قلبیه است. و باید
دانست که مجرد علم برهانی و قدم تفکری در باب
توحید فعلی نتیجه مطلوبه ندارد، بلکه گاه شود که
کثرت اشتغال به علوم برهانیّه سبب ظلمت و کدورت
قلب شود و انسان را از مقصد اعلی باز دارد، و در این
مقام گفته اند: العلم هو الحجاب الاکبر.» به عقیده
نویسنده جمیع علوم عملی است حتی علم توحید. شاید
از کلمه «توحید» که «تفعیل» است عملی بودن آن نیز
استفاده شود، چه که به حسب مناسبت اشتقاق، توحید
از کثرت رو به وحدت رفتن و جهات کثرت را در عین
جمع مستهلک و مضمحلّ نمودن است، و این معنی با
برهان حاصل نیاید، بلکه به ریاضات قلبیه و توجه غریزی

به مالک القلوب باید قلب را از آنچه برهان افاده نموده آگاه نمود تا حقیقت توحید حاصل شود. بلی، برهان به ما می گوید: لا مؤثر فی الوجود الا الله. «» و این یکی از معانی لا اله الا الله است، و به برکت این برهان دست تصرف موجودات را از ساحت کبریای وجود کوتاه می کنیم و ملکوت و ملک عوالم را به صاحبش رد می کنیم و حقیقت له ما فی السموات و الأرض ۲: ۱۱۶ «وَبَيِّدَهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ۳۶: ۸۳» و هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي

آداب الصلاة ص : ۹۴

الأرضِ إِلَهُ ۴۳: ۸۴» را اظهار می کنیم، ولی تا این مطلب برهانی به قلب نرسیده و صورت باطنی قلب نشده، ما از حد علم به حد ایمان نرسیدیم و از نور ایمان که مملکت باطن و ظاهر را نورانی کند بهره و نصیبی نداریم. و از این جهت است که با داشتن برهان بر این مطلب شامخ الهی، باز در تکثیر واقعیم و از توحید، که قرّة العین اهل

الله است، بی خبریم، کوس لا مؤثر فی الوجود الا الله
می‌زنیم و چشم طمع و دست طلب پیش هر کس و
ناکس داریم:

«پای استدالیان چوبین بود پای چوبین
سخت بی تمکین بود» «و این تطهیر از مقامات بزرگ
سالکین است. و پس از این مقام مقامات دیگری است
که از حدّ ما خارج است، و شاید در خلال این اوراق به
مناسبت ان شاء الله ذکری از آن پیش آید.

باب دوم در اعتبارات قلبیه ستر عورت است

چون سالک إلى الله خود را حاضر در محضر مقدّس
حق جلّ و علا دید، بلکه باطن و ظاهر و سرّ و علن خود
را عین حضور یافت، چنانچه از کافی و توحید روایت
شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: انّ روح
المؤمن لاشدّ اتّصالاً بروح الله من اتّصال شعاع الشمس
بها. «»

بلکه به برهان قوی

آداب الصلاة ص : ۹۵

متین در علوم عالیہ پیوستہ است کہ جمیع دائرہ وجود از اعلیٰ مراتب غیب تا ادنیٰ منازل شہود عین تعلق و ربط و محض تدلیٰ و فقر است بہ قیوم مطلق جلّت عظمتہ، و شاید اشارہ بہ این معنی باشد آیہ مبارکہ یا ایہا الناس انتم الفقراء الی اللہ و اللہ هو الغنی الحمید. ۳۵:

۱۵» چه اگر موجودی از موجودات در حالی از حالات و آنی از آنات و حیثیتی از حیثیات تعلق بہ عزّ قدس ربوبی نداشته باشد از بقعہ امکان ذاتی و فقر خارج و در حریم وجوب ذاتی و غنا داخل گردد. و عارف باللہ و سالک الی اللہ باید این مطلب حقّ برہانی و این لطیفہ الہیہ عرفانیہ را بہ واسطہ ریاضات قلبیہ از حدّ عقل و برہان در لوح قلب نگاشته بہ سر حدّ عرفان رساند تا آن کہ حقیقت ایمان و نور آن در دلش جلوہ کند. و اصحاب قلوب و اہل اللہ از حدّ ایمان بہ منزل کشف و

شهود قدم گذارند. و آن با شدت مجاهده و خلوت مع
الله و عشق بالله حاصل شود، چنانچه در مصباح الشریعة
گوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله. لو سهی قلبه عن
الله طرفه عین، لمات شوقا إلیه. و العارف امین ودائع
الله، و کنز اسراره، و معدن نوره، و دلیل رحمته علی
خلقه، و مطیة علومه، و میزان فضله و عدله. قد غنی عن
الخلق و المراد و الدنیا، و لا مونس له سوی الله، و لا
نطق و لا اشاره و لا نفس الا بالله لله من الله مع الله. [۱]
بالجملة، سالک چون خود را به جمیع شئون عین حضور
دید، ستر جمیع عورات ظاهریه و باطنیه کند برای حفظ
محضر و ادب حضور. و چون

[۱] - «عارف جسمش در میان خلق است و دلش با
خداست. اگر یک چشم بهم زدن دلش از خدا غافل

شود از شدت شوق به خدا هلاک گردد. و عارف امین امانتهای الهی، گنجینه اسرار خدا، معدن نور او، راهنمای رحمت او بر خلقش، حامل علوم او و میزان فضل و عدل اوست. عارف از خلق، مرادهای دنیوی، و از دنیا بی نیازی جسته و جز خدا همدمی ندارد، و سخنی نمی گوید، اشاره‌ای نمی کند و دنیوی، و از دنیا بی نیازی جسته و جز خدا همدمی ندارد، و سخنی نمی گوید، اشاره‌ای نمی کند و نفسی نمی کشد جز به خدا، برای خدا، از خدا و با خدا. «مصباح الشریعة، «الباب الخامس و التسعون، فی المعرفة».

آداب الصلاة ص : ۹۶

دریافت که کشف عورات باطنه در محضر حق قباحت و فضاحتش بیشتر از کشف عورات ظاهره است به مقتضای حدیث انّ الله لا ینظر إلی صورکم، و لکن ینظر إلی قلوبکم.»

و عورات باطنه ذمائم اخلاق و خبائث عادات و احوال
ردیه خلقیه است که انسان را از لیاقت محضر و ادب
حضور ساقط می کند. و این اول مرتبه از هتک ستور و
کشف عورات است.

و باید دانست که اگر با پرده ستّاریت و غفّاریت حق
جلّ و علا انسان خود را مستور نکند و در تحت اسم
«ستّار» و «غفّار» با طلب غفّاریت و ستّاریت واقع نشود،
چه بسا شود که پرده ملک که بر چیده شد و حجاب دنیا
که بر افکنده شد هتک ستور او در محضر ملائکه مقرّبین
و انبیاء مرسلین علیهم السلام گردد، و خدا می داند که
آن عورات باطنیه که مکشوف شود قباحت و فضاحت و
گند و رسوائیش چقدر است.

ای عزیز، اوضاع عالم آخرت را با این عالم قیاس مکن
که این عالم را گنجایش ظهور یکی از نعمتها و نعمتهای
آن عالم نیست. این عالم با همه پهناوری آسمانها و
عوالمش گنجایش ظهور پردهای از پردههای ملکوت

سفلی، که عالم قبر هم از همان است، ندارد، چه رسد به ملکوت اعلی که عالم قیامت نمونه آن است. و در حدیث مفصّلی که شیخ شهید ثانی رضوان الله علیه در منیة المرید از حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها نقل می‌فرماید وارد است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا علمای شیعیان ما محشور می‌شوند، و بر آنها خلعت می‌پوشند از خلعت‌های کرامت به قدر کثرت علومشان و جدّیت کردن آنها در ارشاد بندگان خدا، حتی آن که به بعضی آنها هزار هزار خلعت از نور داده شود - تا آن که می‌فرماید - یک رشته از آن خلعت‌ها افضل است از آنچه شمس بر آن طلوع می‌کند هزار هزار مرتبه.» «این راجع به نعیمش. و اما راجع به عذابش، جناب فیض

آداب الصلاة ص : ۹۷

رحمه الله در علم الیقین از مرحوم صدوق حدیث کند که به اسناد خود از حضرت صادق سلام الله علیه روایت

کند در ضمن حدیثی که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد که «اگر یک حلقه از آن سلسله‌ای که طولش هفتاد ذراع است بر دنیا نهاده شود، همانا دنیا ذوب شود از حرارت آن.

و اگر قطره‌ای از زقوم و ضریح آن بچکد در آب‌های اهل دنیا، می‌میرند اهل آن از گند آن.» «نعوذ بالله من غضب الرحمن.

پس، سالکِ اِلَى اللّٰهِ را لازم است که اوصاف خبیثه و اخلاق سیئه خود را تبدیل به اوصاف کامله و فانی در بحر متلاطم بی پایان اوصاف کمالیه حق، و ارض مظلومه طبیعیّه شیطانیه را تبدیل به ارض بیضاء مشرقه نماید، و اشْرَقَتْ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ۳۹: ۶۹ را در خود در یابد، و مقام اسماء جمال و جلال ذات مقدّس را در مملکت وجود خود متحقّق نماید، و در این مقام در ستر جمال و جلال واقع شود و تخلّق به اخلاق الله پیدا کند و مقابح تعینات نفسیه و ظلمات و همیه بکلی مستور گردد.

و اگر بدین مقام متحقق شد، مورد عنایات خاصه حق جلّ جلاله واقع گردد و با لطف خفیّ خاص خود از او دستگیری فرماید و در تحت پرده کبریای خود او را به طوری مستور گرداند که جز خودش او را کسی نشناسد و او نیز جز حق کسی را نشناسد: انّ اولیائی تحت قبایی لا یرفهم غیری. «»

و در کتاب مقدّس الهی برای اهلش اشارات بسیار در این خصوص دارد، چنانچه فرماید: اللهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ ۲: ۲۵۷. «» اهل معرفت و اصحاب سابقه حسنی می‌دانند که جمیع تعینات خلقیه و کثرات عینیّه ظلمات و نور مطلق حاصل نشود مگر به اسقاط اضافات و

آداب الصلاة ص : ۹۸

شکستن تعینها که بتهای طریق سالک است. و چون ظلمات کثرات فعلیه و و صفیه مضمحل و منطمس در

عين جمع شد، ستر جميع عورات گردیده و حضور مطلق و وصول تامّ تحقق یافته، و مصلى در اين مقام چنانچه مستور به حق است، مصلى به صلوة حق است. و شايد صلوة معراج ختم رسل صلى الله عليه و آله بدین طريق بوده در بعض مقامات و مدارج. و الله العالم.

وصل: عن مصباح الشريعة، قال الصادق عليه السلام: ازین اللباس للمؤمنين لباس التقوى، و انعمه الايمان. قال الله عزّ و جلّ: «و لباس التقوى ذلك خير.» و اما اللباس الظاهر، فنعمة من الله، يستر عورات بنى آدم. و هي كرامة اكرم الله بها عباده ذرية آدم (ع) لم يكرم غيرهم. و هي للمؤمنين آله لاداء ما افترض الله عليهم. و خير لباسك ما لا يشغلك عن الله عزّ و جلّ، بل يقربك من شكره و ذكره و طاعته، و لا يحملك فيها إلى العجب و الرّياء و التّزيّن و المفاخرة و الخيلاء، فانّها من آفات الدّين، و مورثة القسوة في القلب، فاذا لبست ثوبك،

فاذكر ستر الله تعالى عليك ذنوبك برحمته. و البس باطنك بالصدق، كما البست ظاهر ك بثوبك.

و ليكن باطنك في ستر الرّهبة و ظاهر ك في ستر الطّاعة، و اعتبر بفضل الله عزّ و جلّ حيث خلق اسباب اللّباس لتستر العورات الظّاهرة، و فتح أبواب التّوبة و الانابة لتستر بها عورات الباطن من الذنوب و اخلاق السّوء. و لا تفضح احدا حيث ستر الله عليك اعظم منه. و اشتغل بعيب نفسك، و اصفح عمّا لا يعينك حاله و امره.

و احذر ان تفنى عمر ك لعمل غير ك، و يتّجر برأس مالك غير ك و تهلك نفسك. فانّ نسيان الذّنوب من اعظم عقوبة الله تعالى في العاجل، و اوفر اسباب العقوبة في الآجل. و ما دام العبد مشتغلا بطاعة الله تعالى و معرفة عيوب نفسه و ترك ما يشين في دين الله، فهو بمعزل عن الآفات خائض في بحر رحمة الله عزّ و جلّ، يفوز بجواهر الفوائد من الحكمة و البيان. و ما دام ناسيا لذنوبه جاهلا لعيوبه راجعا إلى حوله و قوّته، لا يفلح اذا ابدا. «»

اگر چه از مراجعه به بیانات سابقه تا اندازه‌ای

آداب الصلاة ص : ۹۹

مقاصد حدیث شریف روشن گردد، ولی به عنوان شبه ترجمه اشارت به بعضی اشارات آن نمودن موجب صفای قلوب است. می‌فرماید:

مزین‌ترین لباسها برای مؤمنین لباس تقوی است، و نرمترین لباس برای آنها لباس ایمان است، چنانچه خدای تعالی فرماید: «لباس تقوی بهترین لباس است.» «و اما لباس ظاهر، از نعمتهای خداست که ستر عورت بنی آدم کند. و این کرامت خاص ذریه آدم علیه السلام [است] و به دیگر موجودات عطا نفرموده، ولی مؤمنین نیز این نعمت را صرف اداء واجبات الهیه نمایند. و نیکوترین لباس تو آن است که تو را از یاد خدا غافل نکند و مشغول به غیر ننماید، بلکه به شکر و ذکر و طاعتش نزدیک کند. پس باید در ماده و هیئت

لباس از آنچه موجب غفلت و بعد از ساحت قدس حق است احتراز کنی، و بدانی که در لباسها بلکه در کلیه امور عادیّه اموری است که انسان را از حق غافل و به دنیا مشغول کند و در قلب ضعیف تو تأثیرات بدی نماید و به عجب و ریا و تزین و فخریه و کبر مبتلا کند که همه آفات دین است و باعث قساوت قلب است.

و چون لباس ظاهر را پوشیدی، به یاد بیاور که حق تعالی با پرده رحمت خود گناهان تو را ستر فرموده. و چنانچه ظاهر را به لباس ظاهر ملبس نمودی، از لباسهای باطنی غفلت مکن و باطن خود را به لباس راستی ملبس نما. و باید باطن خویش را در ستر خوف و رعبت و ظاهر خود را در ستر طاعت قرار دهی، و از فضل حق تعالی عبرت گیری که لباس ظاهر را لطف فرموده که عیوب ظاهره خود را به آن مستور کنی، و ابواب توبه و انابه را به روی تو مفتوح فرموده تا عورت‌های باطنیه را که گناهان و خلقهای بد است به آن

پیوشانی. و رسوا مکن احدی را، چنانچه حق تو را رسوا
نفرموده در چیزهایی که اعظم است. و اشتغال به عیب
خود پیدا کن تا در اصلاح به تو باز شود، و صرف نظر
کن از چیزهایی که اعانت نکند تو را. و بر حذر باش از
اینکه عمر

آداب الصلاة ص : ۱۰۰

خود را فانی کنی برای عمل دیگران، و نتیجه اعمال تو
به دفتر دیگران نوشته شود، و با رأس المال تو دیگران
تجارت نمایند، و خود را به هلاکت اندازی، زیرا که
فراموشی گناه خویش از بزرگترین عقوباتی است که
حق تعالی در دنیا انسان را مبتلا کند، چه که به اصلاح
نفس قیام نکند، و از وافرتر اسباب عذاب است در
آخرت. و مادامی که بنده اشتغال به طاعت حق جلّ و
علا دارد و مشغول به شناختن عیبهای خویش است و
تارک چیزهایی است که عیب است در دین خدا، از
آفات بر کنار است و در دریای رحمت حق غوطه‌ور

است، و فائز شود به گوهرهای حکمت و بیان. و مادامی که فراموش کند گناهان خود را و عیوب خود را نداند و به حول و قوه خود اعتماد کند، رستگاری برای او هرگز حاصل نشود.

آداب الصلاة ص : ۱۰۱

مقصد سوم در آداب قلبیه مکان مصلی است

و در آن دو فصل است

فصل اوّل در معرفت مکان است

بدان که سالک إلى الله را به حسب نشأت وجودیه مکان‌هایی است که از برای هر یک از آنها آداب مخصوصه ایست که تا سالک بدانها محقق نشود به صلوة اهل معرفت نائل نگردد.

اوّل، نشئه طبیعیه و مرتبه ظاهره دنیاویّه است که مکان آن ارض طبیعت است. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: جعلت لی الارض مسجدا و طهورا. «»

سالک را در این مرتبه ادب آنست که به قلب خود
بفهماند

آداب الصلاة ص : ۱۰۲

که نزول او از نشئه غیبیه و هبوط نفس از محلّ اعلای
ارفع به ارض سفلی طبیعت و ردّ او به أسفل سافلین از
احسن تقویم برای سلوک اختیاری إلی الله و عروج به
معراج قرب و وصول به فناء الله و جناب ربوبیت است،
که غایت خلقت و نهایت مقصد اهل الله است، می باشد
- رحم الله امرأ علم من این و فی این و إلی این. «»
سالک باید بداند از دار کرامت الله آمده و در دار
عبادت الله واقع است و به دار جزاء الله خواهد رفت.
عارف گوید: من الله و فی الله و إلی الله. پس، سالک
باید به خود بفهماند و به ذائقه روح بچشاند که دار
طبیعت مسجد عبادت حق است و او برای همین مقصد

در این نشئه آمده، چنانچه حق تعالی جلّت عظمته فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». ۵۱: ۵۶» و چون دار طبیعت را مسجد عبادت یافت و خود را معتکف در آن دانست، باید به آداب آن قیام و از غیر تذکر حق صائم شود، و از مسجد عبودیت خارج نشود مگر به قدر حاجت، و چون قضای حاجت شد، عود کند و با غیر حق انس نگیرد و دل بستگی به غیر پیدا نکند که اینها خلاف آداب عکوف بباب الله است. و عارف بالله را در این مقام حالاتی است که به نوشتن درست نیاید. و چون نویسنده خارج از فطرت انسانیت و مستغرق در بحر مسجور ظلمانی طبیعت و عاری از حق و حقیقت از همه مقامات سالکان و عارفان عاری است، بهتر آن است که بیش از این خود را در محضر حق جلّت قدرته و خاصان او مفتضح نکند و از این مقام بگذرد، و شکوای نفس اماره را به درگاه مقدّس ذی الجلال برد، شاید به لطف عمیم و رحمت شامله دستگیری از او شود و بقیه

عمر جبران ما سبق گردد. رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ
لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۷: ۲۳.»

آداب الصلاة ص : ۱۰۳

مقام دوم، مرتبه قوای ظاهره و باطنه که جنود ملکیه و ملکوتیه نفس است که محل آنها ارض طبیعت انسان است که این بنیه و کالبد باشد. و سالک را در این مقام ادب آن است که به باطن قلب بفهماند که ارض طبیعت خود مسجد ربوبیت است و سجده گاه جنود رحمانیه است، پس، مسجد را به قاذورات تصرف ابلیس پلید ننماید و جنود الهیه را در تحت تصرف ابلیس قرار ندهد تا ارض طبیعت به شروق نور ربّ روشن گردد و از ظلمت و کدورت بعد از ساحت ربوبیت بیرون آید. پس، قوای ملکیه و ملکوتیه خود را معتکف در مسجد بدن داند، و با بدن به نظر مسجدیت معامله کند، و با قوا به نظر عکوف بفناء الله رفتار نماید. و در این مقام تکلیف سالک بیشتر است، زیرا که تنظیف مسجد و طهارت آن

نیز به عهده خودش است، چنانچه آداب معتکفان در این مسجد را نیز خود متکفل است.

و مقام سوّم، نشئه غیبیه قلبیه سالک است که محلّ آن، بدن برزخی غیبی نفس است که به انشاء و خلاقیت خود نفس پیدا شود. و سالک را در این مقام ادب آن است که به خود بچشاند که این مقام با مقامات دیگر بسیار متفاوت است و حفظ این مقام از مهمّات سلوک است، زیرا که قلب امام معتکفان درگاه است و با فساد او همه آنها فاسد شوند - اذا فسد العالم فسد العالم. «قلب عالم عالم صغیر است، و عالم قلب عالم کبیر است. و در این مقام تکلیف سالک بیشتر گردد از آن دو مقام، زیرا که بنای مسجد نیز به خودش تکلیف شده، و ممکن است خدای نخواستہ مسجدش مسجّد ضرار و کفر و تفریق بین مسلمین باشد، و در چنین مسجد عبادت حق جایز نباشد و تخریب آن لازم باشد. و چون سالک مسجد ملکوتی الهی را با دست تصرف رحمانی و ید ولایت

مأبی تأسیس کرد و خود آن مسجد را از جمیع قذارات
و

آداب الصلاة ص : ۱۰۴

تصرفات شیطانی تطهیر نمود و در آن معتکف گردید،
باید مجاهده کند که خود را از عکوف به مسجد خارج
کند و عکوف به فناء صاحب مسجد پیدا کند. و چون از
علاقه به خود پاک شد و از قید خودی بیرون رفت،
خود منزلگاه حق شود، بلکه مسجد ربوبیت گردد و حق
به تجلیات فعلیه، ثم اسمائیه، ثم ذاتیه در آن مسجد از
خود ثنا کند، و این ثنا نماز ربّ است، یقول: سُبُّوح
قُدُّوس ربّ الملائکة و الروح. «»

و سالک إلى الله را در همه مقامات سلوک مهمّ دیگر
است که غفلت از آن به هیچ وجه روا نباشد بلکه غایت
سلوک و لبّ لباب آن همین مهمّ است، و آن آن است
که در جمیع حالات و مقامات از ذکر حق غافل نشود،

و از جمیع مناسک و عبادات معرفه الله را طلب کند و در همه مظاهر خداجو باشد و نعمت و کرامت او را از صحبت و خلوت باز ندارد که این یک نوع استدراج است.

بالجمله، روح و باطن عبادات و مناسک را معرفت الله داند و در آنها جستجوی محبوب کند تا بلکه علقه محبت و محبوبیت در قلبش مستحکم گردد و مورد عنایات خفیه و مراودات سرّیه گردد.

وصل: فی مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: اذا بلغت باب المسجد، فاعلم انک قد قصدت باب ملک عظیم، لا یطأ بساطه الا المطهرون، و لا یؤذن لمجالسته الا الصّدیقون. فهب القدوم إلی بساط خدمة الملك هيبة، فانک علی خطر عظیم ان غفلت. فاعلم، انه قادر علی ما یشاء من العدل و الفضل معک و بک: فان عطف علیک برحمته و فضله، قبل منک یسیر الطاعة و اجزل لک علیها ثوابا کثیرا، و ان طالبک باستحقاق الصّدق و الاخلاص

عدلاً بك، حجبك ورد طاعتك و ان كثر، و هو فعّال
لما يريد. و اعترف بعجزك و تقصيرك و انكسارك و
فقرك بين يديه. فانك قد توجهت للعبادة و المؤانسة به،
و اعرض اسرارك عليه، و لتعلم انه لا يخفى عليه اسرار
الخلق اجمعين و علانيتهم. و كن

آداب الصلاة ص : ١٠٥

كافقر عباده بين يديه. و اخل قلبك عن كل شاغل
يحجبك عن ربك، فانه لا يقبل الا الاطهر و الاخلص. و
انظر من اي ديوان يخرج اسمك. فان ذقت حلاوة
مناجاته و لذيد مخاطباته و شربت بكأس رحمته و
كراماته من حسن اقباله عليك و اجابته، فقد صلحت
لخدمته، فادخل، فلك الاذن و الامان، و الافق و وقوف
من انقطع عنه الحيل و قصر عنه الامل و قضى عليه
الاجل. فان علم الله عزّ و جلّ من قلبك صدق الالتجاء
إليه، نظر إليك بعين الرأفة و الرحمة و اللطف، و وفقك
لما يحبّ و يرضى، فانه كريم يحبّ الكرامة لعباده

المضطرّين إليه المحترقين على بابهِ لطلب مرضاته. قال
تعالی: اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ. « ۲۷:
۶۲»

و چون این کلام شریف دستوری جامع است برای
اصحاب معرفت و ارباب سلوکِ اِلی اللّٰه، بتمامه نقل
نمودم تا از تدبّر در آن حالی حاصل آید.

محصل فرموده آن است که چون به در مسجد رسیدی،
به خود آی که در چه بارگاهی رسیدی و قصد چه
درگاهی نمودی. بدان که در درگاه سلطان عظیم
الشّانی رسیدی که به بساط قرب او کسی پای نگذارد
مگر آن که از ارجاس عالم طبیعت و اخبث شیطانیه
پاک و پاکیزه باشد، و اذن مجالست با او را ندهند مگر
به کسانی [که] از روی صدق و صفا و خلوص از جمیع
انواع شرک ظاهر و باطن با او قدم زده باشند. پس،

عظمت موقف و هیبت و عزّت جلال الهی را در نظر آور، سپس قدم به بارگاه قدس و بساط انش گذار که در مخاطره بزرگی واقعی «با خبر باش که سر می شکند دیوارش» در بارگاهی وارد شدی که قادر مطلق است و هر چه بخواهد در مملکتش اجرا می کند: یا به عدالت با تو رفتار می کند و مناقشه در حساب فرماید و مطالبه صدق و اخلاص نماید، محجوب درگاه شوی و طاعات هر چه بسیار باشد ردّ شود، و اگر عطف توجّهی فرماید به فضل و رحمتش، طاعت ناچیز بی قیمت تو را قبول فرماید و ثواب بزرگ مرحمت کند.

آداب الصلاة ص : ۱۰۶

پس، اکنون که عظمت موقف را دانستی، اعتراف کن به عجز و تقصیر و فقر خویش. و اکنون که متوجه عبادت او شدی و خیال مؤانست با او داری، قلب خود را از اشتغال به غیر که تو را از جمال جمیل محجوب می کند فارغ کن، که این اشتغال به غیر قذارت و شرک است

و حق تعالی قبول فرماید مگر قلب پاکیزه خالص را. و اگر در خود یافتی حلاوت مناجات حق را و شیرینی ذکر خدا را چشیدی و از جام رحمت و کراماتش نوشیدی و حسن اقبال و اجابتش را در خود دیدی، بدان که سزاوار خدمت مقدّسش شدی، پس داخل شو که مأذونی و در امانی. و اگر در خود این حالات را ندیدی، به درگاه رحمتش وقوف کن همچون مضطری که تمام چاره‌ها از او منقطع است و از آرزوها دور و به اجل نزدیک است. و چون عرض ذلت و مسکنت خود را کردی و به باب او التجاء پیدا نمودی و از تو صدق و صفا دید، به چشم رحمت و رأفت به تو نظر کند و از تو دستگیری فرماید و تو را موفق به تحصیل رضای خویش فرماید، زیرا که آن ذات مقدّس کریم است و کرامت را به بندگان بیچاره‌اش دوست دارد، چنانچه فرماید: **اَمِّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ. ۲۷:**

«۶۲»

فصل دوم در بعض آداب اباحه مکان است

سالك إلى الله چون مراتب مکان را به حسب مقامات و نشآت وجودیّه خود فهمید، در آداب قلبیّه اباحه آنها باید بکوشد تا نماز او از تصرفات غاصبانه ابلیس پلید خارج شود. پس، در مرتبه اولی به آداب صوریّه عبودیت و بندگی قیام کند و وفا به عهد سابقه عالم ذرّ و یوم الميثاق بنماید و دست

آداب الصلاة ص : ۱۰۷

تصرف ابلیس را از ملک طبیعت خود دور کند تا با صاحب بیت مراوده و محابّه پیدا نماید و تصرفاتش در عالم طبیعت غاصبانه نباشد. بعضی از اهل ذوق گوید که معنی آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمه الانعام. ۵: ۱ «به حسب باطن، آن است که حلّیت بهیمه انعام موقوف به وفاء به عهد ولایت است. و در احادیث شریفه وارد است که جمیع ارض از امام

است و غیر شیعیان غاصب آن هستند.» و اهل معرفت ولیّ امر را مالک جمیع ممالک وجود و مدارج غیب و شهود دانند و تصرف کسی را در آن بی اذن امام روا ندارند.

نویسنده گوید: ابلیس لعین عدوّ الله است و تصرفات او و هر تصرف ابلیسی در عالم طبیعت جائزانه و غاصبانه است، پس، سالکِ اِلی الله اگر خود را از تحت تصرفات آن پلید بیرون کرد، تصرفش رحمانی گردد و مکان و ملبس و مطعم و منکح او مباح و پاکیزه شود. و به هر اندازه که در تحت تصرف ابلیس واقع شود، از حلیّت بیفتد و شرک شیطان در آن دست یابد: پس اگر اعضاء ظاهره انسان در تصرف ابلیس واقع شد، اعضاء ابلیسیّه شود و غاصب مملکت حق شود، چنانچه عکوف قوای ملکوتیه در مسجد بدن وقتی مباح و عادلانه است که آن قوا از جنود رحمانی باشد، و الا جنود ابلیس را حقّ تصرف در مملکت بدن انسانی، که ملک حق تعالی

است، نمی‌باشد. و چون دست تصرف شیطان را از مملکت قلب، که منزلگاه خاص حق است، کوتاه نمود و قلب خود را خالص برای تجلیات حق نمود و غیر حق را که ابلیس راه است در آن راه نداد، مساجد ظاهره و باطنه و امکانه ملکیه و ملکوتیه مباح برای او گردد و صلوة او صلوة اهل معرفت گردد. و بدین وزان طهارت مسجد نیز معلوم گردد.

آداب الصلاة ص : ۱۰۸

مقصد چهارم در آداب قلبیه وقت است

و در آن دو فصل است

فصل اوّل

بدان که اهل معرفت و اصحاب مراقبه را به قدر قوت معرفت آنها به مقام مقدّس ربوبیت و اشتیاق آنها به مناجات حضرت باری عزّ اسمه، از اوقات صلوات، که

میقات مناجات و میعاد ملاقات با حق است، مراقبت و مواظبت بوده و هست.

آنان که مجذوب جمال جمیل و عاشق و دلباخته حسن ازلند و از جام محبت سرمست و از پیمانہ الست بیخودند، از هر دو جهان رسته و چشم از اقالیم وجود بسته و به عزّ قدس جمال اللّٰه پیوسته‌اند، برای آنها دوام حضور است و لحظه‌ای از ذکر و فکر و مشاهدت و مراقبت مهجور نیستند.

آداب الصلاة ص : ۱۰۹

و آنان که اصحاب معارف و ارباب فضائل و فواضلند و شریف النفس و کریم الطّینة‌اند، چیزی را به مناجات حق اختیار نکنند و از خلوت و مناجات حق خود او را طالبند و عزّ و شرف و فضیلت و معرفت را همه در تذکر و مناجات با حق دانند. اینان اگر توجه به عالم کنند و نظر به کونین اندازند، نظر آنها عارفانه باشد، و در عالم

حق جو و حق طلبند و تمام موجودات را جلوه حق و جمال جمیل دانند - «عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.»» اینان اوقات صلوات را به جان و دل مواظبت کنند و از وقت مناجات با حق انتظار کشند، و خود را برای میقاتگاه حق حاضر و مهیا کنند. دل آنها حاضر است و از محضر حاضر را طلبند و احترام محضر را برای حاضر کنند، و عبودیت را مراودت و معاشرت با کامل مطلق دانند و اشتیاق آنها برای عبادت از این باب است.

و آنان که مؤمن به غیب و عالم آخرت و شیفته کرامات حضرت حق جلّ جلاله‌اند و نعمتهای ابدی بهشتی و لذتها و بهجت‌های دائمی سرمدی را با حظوظ دایره دنیاویّه و لذائذ ناقصه موقّته مشوبه مبادله نکنند، نیز در وقت عبادات که بذر نعم اخرویّه است قلوب خود را حاضر نمایند و از روی دلچسبی و اشتیاق قیام به امر کنند، و از اوقات صلوات، که وقت حصول نتایج و

کسب ذخایر است، انتظار کشند، و چیزی را به نعم جاویدان اختیار نکنند. اینان نیز چون قلب آنها از عالم غیب با خبر است و ایمان قلبی به نعم همیشگی و لذات دائمه عالم آخرت آوردند، اوقات خود را غنیمت شمارند و تزییع اوقات خود نکنند. **اولئک اصحاب الجنة** ۲: ۸۲ و **ارباب النعمه هم فیها خالدون**. ۲: ۸۲ این طوایف که ذکر شد، و بعض دیگر که ذکر نشد، خود عبادات نیز برای آنها لذاتی است به حسب مراتب آنها و معارف آنان، و کلفت تکلیف برای آنها به هیچ وجه نیست. ولی ما بیچاره‌های گرفتار آمال و امانی و بسته

آداب الصلاة ص : ۱۱۰

زنجیرهای هوی و هوس و فرو رفتگان در بحر مسجور ظلمانی عالم طبیعت که نه بویی از محبت و عشق به شامه روحمان رسیده و نه لذتی از عرفان و فضیلت را ذائقه قلبمان چشیده، نه اصحاب عرفان و عیانیم و نه ارباب ایمان و اطمینان. عبادات الهیه را تکلیف و کلفت

دانیم و مناجات با قاضی الحاجات را سربار و تکلف
شماریم. جز دنیا، که معلف حیوانات است، رکون به
چیزی نداریم و جز به دار طبیعت، که معتکف ظالمان
است، تعلق نداریم.

چشم بصیرت قلبمان از جمال جمیل کور و ذائقه روح
از ذوق عرفان مهجور است.

بلی، سر حلقه اهل معرفت و خلاصه اصحاب محبت و
حقیقت ایت عند ربی یطعمنی و یسقینی» فرماید.
خدایا، این چه بیتوته است که در دار الخلوت انس
محمد (ص) را با تو بوده. و این چه طعام و شراب است
که با دست خود این موجود شریف را چشاندی و از
همه عوالم وارھاندی. آن سرور را رسد که فرماید: لی
مع اللّٰه وقت لا یسعه ملک مقرب و لا نبی مرسل.»

آیا این وقت از اوقات عالم دنیا و آخرت است؟ یا وقت
خلوتگاه «قاب قوسین» و طرح الکونین است؟ چهل روز

موسی کلیم صوم موسوی گرفت و به میقات حق نایل شد و خدا فرمود: **تَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ۷: ۱۴۲.** «» با این وصف به میقات محمدی نرسد و با وقت احمدی تناسب پیدا نکند. به موسی علیه السلام در میعادگاه **فَاَخْلَعُ نَعْلَيْكَ ۲۰: ۱۲** «» خطاب رسید، و آن را به «محبت اهل» تفسیر کردند، و به رسول ختمی امر به **حَبَّ عَلِيٍّ** شد. در قلب از این سرّ جذوهای است که دم از او نزنم، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

آداب الصلاة ص : ۱۱۱

فصل دوم در مواظبت از وقت

ای عزیز، تو نیز به قدر میسور و مقدار مقدور این وقت مناجات را غنیمت شمار و به آداب قلبیه آن قیام کن، و به قلب خود بفهمان که مایه حیات ابدی و اخروی و سرچشمه فضائل نفسانیّه و رأس المال کرامات غیر متناهیّه به مراودت و مؤانست با حق است و مناجات با

او، خصوصا نماز که معجون روحانی ساخته شده با دست جمال و جلال حق است و از جمیع عبادات جامعتر و کاملتر است. پس، از اوقات آن حتی الامکان محافظت کن. و اوقات فضیلت آن را انتخاب کن که در آن نورانیّتی است که در دیگر اوقات نیست. و اشتغالات قلبیه خود را در آن اوقات کم کن بلکه قطع کن. و این حاصل شود به اینکه اوقات خود را موظّف و معین کنی و برای نماز، که متکفل حیات ابدی تو است، وقتی خاصّ تعیین کنی که در آن وقت کارهای دیگری نداشته باشی و قلب را تعلّقاتی نباشد، و نماز را با امور دیگر مزاحم قرار مده تا بتوانی قلب را راحت و حاضر کنی.

اکنون احادیث وارده در احوال معصومین علیهم السلام را به قدر اقتضا ذکر می‌کنم تا آن که به تدبّر در حالات آن بزرگواران بلکه تنبّهی حاصل آید، و شاید عظمت

موقف و اهمیت و خطر مقام را قلب ادراک کند و از خواب غفلت برخیزد.

از بعضی از زنهاى رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما صحبت می کرد و ما با او صحبت می کردیم، چون وقت نماز حاضر می شد، گویی او ما را نمی شناخت و ما او را نمی شناختیم، برای اشتغالی که به خدا پیدا می کرد از هر چیز. «» و از

آداب الصلاة ص : ۱۱۲

حضرت امیر صلوات الله علیه روایت شده که چون وقت نماز می شد، به خود می پیچید و متزلزل می شد. عرض کردند به آن حضرت این چه حالی است تو را یا امیر المؤمنین. می فرمود: «آمد وقت امانتی که خدای تعالی عرضه داشت آن را بر آسمانها و زمینها و ابا کردند از حمل آن و ترسیدند از آن.» «» و سید بن

طاوس [قدّس سرّه] در فلاح السائل نقل فرموده که حضرت امام حسین علیه السلام وقتی وضو می گرفت رنگش تغییر می کرد و مفاصلش می لرزید.

سبب از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «سزاوار است برای کسی که وقوف کرد بین دو دست صاحب عرش این که رنگش زرد شود و مفاصلش بلرزد.» و از حضرت امام حسن علیه السلام همین طور منقول است. «و از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده که وقتی وقت وضو می شد، رنگش زرد می شد. گفته شد این چه حال است که عارض شما می شود وقت وضو می فرمود: «نمی دانید بین دو دست کی ایستاده ام؟»» ما نیز اگر قدری تفکر کنیم، و به قلب محجوب مهجور خود بفهمانیم که اوقات صلوات اوقات حضور در بارگاه قدس حضرت ذی الجلال است، اوقاتی است که حق تعالی که مالک الملوک و عظیم مطلق است بنده ضعیف ناچیز را به مناجات خود دعوت فرموده و به دار الکرامه

خود اذن دخول داده تا فوز به سعادهای ابدی و سرور و بهجت‌های دائمی پیدا کند، از دخول وقت صلوة به مقدار معرفت خود بهجت و سرور داشتیم. و اگر قلب استشعار عظمت و خطر مقام کند به مقدار فهم عظمت، خوف و خشیت حاصل می‌شود. و چون قلوب اولیاء مختلف و حالات آنها متفاوت است به حسب

آداب الصلاة ص : ۱۱۳

تجلیات لطفیه و قهریه و استشعار عظمت و رحمت، گاهی اشتیاق ملاقات و استشعار رحمت و جمال آنها را به سرور و بهجت وادار کند و ارحنا یا بلال» گویند. و گاهی تجلیات به عظمت و قهر و سلطنت آنها را از خود بی خود کند و رعشه و رعهده برای آنها دست دهد.

بالجمله، ای ضعیف، آداب قلبیه اوقات آنست که خود را مهیا کنی برای ورود به حضور مالک دنیا و آخرت و مخاطبه و مکالمه با حضرت حق جلّ و علا، پس، با نظری

توجه به ضعف و بیچارگی و ذلت و بی نوائی خود کن
و عظمت و بزرگی و جلال و کبریای ذات مقدّس جلّت
عظمته که انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین در بارگاه
عظمتش از خود بی خود شوند و اعتراف به عجز و
مسکنت و ذلت کنند، و چون این نظر را کردی و به دل
فهماندی، دل استشعار خوف کند و خود و عبادات خود
را ناچیز شمارد. و با نظری توجه به سعه رحمت و کمال
عطوفت و احاطه رحمانیت آن ذات مقدّس کن که
بنده ضعیفی را به بارگاه قدس خود با همه آلودگی و
بیچارگی که دارد بار داده، و او را با همه تشریفات فرو
فرستادن فرشتگان و نازل نمودن کتابهای آسمانی و
فرستادن انبیاء مرسلین علیهم السلام دعوت به مجلس
انس خود فرموده بدون آن که سابقه استعدادی از برای
ممکن بیچاره باشد، یا در این دعوت و حضور برای
حضرتش - نعوذ باللّه - یا ملائکه اللّه و انبیاء علیهم السلام
سودی تصوّر بشود.

البته قلب را با این توجه انسی حاصل شود و استشعار رجاء و امیدواری می کند. پس، با قدم خوف و رجاء و رغبت و رهبت خود را مهیای حضور کن، و عده و عده حضور را مهیا کن، که عمده آن آنست که با قلب خجل و دل و جل و استشعار انکسار و ذلت و ضعف و بیچارگی وارد محضر شوی، و خود را به هیچ وجه لایق محضر ندانی و لایق عبادت و عبودیت نشماری، و اذن دخول در عبادت و عبودیت را فقط از شمول رحمت و عمیم لطف حضرت

آداب الصلاة ص : ۱۱۴

احدیت جلّت قدرته بدانی، که اگر ذلت خود را نصب عین خود کردی و به جان و دل تواضع برای ذات مقدّس حق نمودی و خود و عبودیت خود را ناچیز و بی ارزش دانستی، حق تعالی با تو تلطّف فرماید و تو را مرتفع کند و به کرامات خود مخلّع فرماید.

آداب الصلاة ص : ۱۱۵

مقصد پنجم در بعض آداب استقبال است

و در آن دو فصل است

فصل اول در سرّ جملی استقبال است

بدان که ظاهر استقبال متقوم از دو امر است:

یکی، مقدّمی. و آن صرف وجه ظاهر است از جمیع
جهات متشّته.

و دیگر، نفسی. و آن استقبال به وجه است به کعبه که امّ
القری و مرکز بسط ارض است.

و این صورت را باطنی و باطن را سرّی بلکه اسراری
است. و صاحبان اسرار غیبیه باطن روح را از جهات
متشّته کثرات غیب و شهادت منصرف کنند، و وجهه سرّ
روح را احدی التّعلّق کنند و جمیع کثرات را فانی در
سرّ

آداب الصلاة ص : ۱۱۶

احدیّت جمع نمایند. و این سرّ روحی در قلب که تنزل کرد، حق به ظهور اسم اعظم، که مقام جمع اسمائی است، در قلب ظهور کند و کثرات اسمائی در اسم اعظم فانی و مضمحلّ گردد، و وجهه قلب در این مقام به حضرت اسم اعظم شود، و از باطن قلب که به ظاهر ملک ظهور نمود، نقشه افناء غیر انصراف از غرب و شرق عالم ملک است، و نقشه توجه به حضرت جمع توجه به مرکز بسط ارض - که ید الله است در ارض - می باشد. و اما برای سالک إلى الله، که از ظاهر به باطن سیر می کند و از علن به سرّ ترقّی می نماید، باید این توجه صوری را به مرکز برکات ارضیه، و ترک جهات متشّته متفرّقه را وسیله حالات قلبیه قرار دهد و به صورت بی معنی قناعت نکند، و دل را، که مرکز توجه حضرت حقّ است، از جهات متشّته متفرّقه، که بتهای حقیقی است، منصرف کرده متوجه قبله حقیقت، که اصل اصول

برکات سموات و ارض است، نماید، و راه و رسم غیر و غیریت را از بین بردارد تا به سرّوَجَهَّتْ وَجْهِي لِذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۳۰: ۳۰» تا اندازه‌ای برسد، و از تجلیات و بوارق عالم غیب اسمائی در قلبش نمونه‌ای حاصل آید و جهات متشکته و کثرات متفرقه با بارقه الهیه سوخته شود، و حق تعالی از او دستگیری فرماید، و از باطن قلب بتهای اصغر و اعظم به دست ولایت مآبی ریخته شود. و این داستان پایان ندارد، بگذارم و بگذرم.

فصل دوم در بعضی از آداب قلبیه استقبال است

بدان ای سالکِ إلی الله که چون وجه ظاهرت را از جهات متشکته عالم طبیعت منصرف کردی و به نقطه واحده متوجه نمودی، ادّعی دو فطرت از

آداب الصلاة ص : ۱۱۷

فطرت‌های الهیه را، که به ید غیب در خمیره ذات تو پنهان است و حق تعالی با دست جلال و جمال طینت

تو را بدان مخمّر فرموده، نمودی، و این دو حالت فطری را به صورت ظاهر دنیائی ظاهر و مشهود کردی، و برای محتجب نبودن از نور آن دو فطرت الهیه اقامه بینه نمودی به صرف ظاهر از غیر و توجه به قبله که محلّ ظهور ید الله و قدرت الله می باشد. و آن دو فطرت الهیه یکی تنفر از نقص و ناقص است، و دوم عشق به کمال و کامل است. و این دو، که یکی اصلی ذاتی و دیگری تبعی ظلی است، از فطرت‌هایی است که تمام عائله بشری بدون استثنای احدی بدان مخمّرند، و در جمیع سلسله بشر، با اختلاف عقاید و اخلاق و طبایع و امزجه و امکانه و عادات در بدوی و حضری و وحشی و متمدّن و عالم و جاهل و الهی و طبیعی، این دو فطرت مخمّر است، گرچه خود آنها از آن محجوب باشند و در تشخیص کمال و نقص و کامل و ناقص مختلف باشند. آن وحشی خونخوار آدم کش کمال را به آن داند که غلبه پیدا کند به جان و عرض مردم، و خونخواری و آدم کشی

را کمال تشخیص داده و بدان صرف عمر کند. و آن دنیا طلب جاه و مال خواه کمال را به مال و جاه داند و عشق به آن دارد. بالجمله، صاحب هر مقصدی مقصد خویش را کمال و صاحب آن مقصد را کامل داند، و عشق به آن دارد و از غیر آن متنفر است. انبیاء علیهم السلام و علماء باللّه و اصحاب معرفت آمدند تا مردم را از احتجاب بیرون آورند و نور فطرت آنها را از ظلمات جهل خلاصی دهند و به آنها کامل و کمال را بفهمانند. و پس از تشخیص کمال و کامل، توجه به آن و ترک غیر محتاج به دعوت نیست، بلکه نور فطرت خود بزرگترین راهنماهای الهی است که در تمام سلسله بشر موجود است.

در این معجون الهی یعنی نماز، که معراج قرب الهی است، استقبال به قبله و توجه به نقطه مرکزیه و دست کشیدن و رو برگرداندن از جهات متفرقه، دعوی بیدار شدن فطرت است و خارج شدن نور فطرت از

احتجابات است، و این برای کمال و اصحاب معرفت
حقیقت دارد. و برای ما، اصحاب حجاب، ادبش آنست
که به دل بفهمانیم که در جمیع دار تحقق کمال و
کاملی

آداب الصلاة ص : ۱۱۸

نیست جز ذات مقدّس کامل علی الاطلاق که آن ذات
مقدّس کمالی است بی نقص، و جمالی است بی عیب،
و فعلیتی است بی شوب، قوه و خیریتی است بی اختلاط
به شرّیت، و نوری است بی شوب ظلمت. و در تمام دار
تحقق هر چه کمال و جمال و خیر و عزّت و عظمت و
نوریت و فعلیت و سعادت یافت شود، از نور جمال آن
ذات مقدّس است، و احدی را در کمال ذاتی با آن
ذات مقدّس شرکت نیست، و موجودی را جمال و
کمال و نور و بهاء نیست جز به جمال و کمال و نور و
بهای آن ذات مقدّس. بالجمله، جلوه نور جمال مقدّس
او عالم را نورانی فرموده و حیات و علم و قدرت

بخشوده، و الا همه دار تحقق در ظلمت عدم و کمون
نیستی و بطون بطلان بودند، بلکه کسی که به نور معرفت
دلش روشن باشد، جز نور جمال جمیل همه چیز را
باطل و ناچیز و معدوم داند ازلا و ابداء. در حدیث است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون این شعر لبید
را استماع فرمود که

ألا كلَّ شيءٍ ما خلا الله باطلٌ و كلَّ نعیمٍ لا

محاله زائل» فرمود: «این شعر راست ترین شعرها است
که عرب گفته.» «و چون به قلب خود فهماندی بطلان
همه دار تحقق و کمال ذات مقدس را، در توجه قلب
به قبله حقیقی و عشق به جمال جمیل علی الاطلاق و
تنفر از جمیع دار تحقق جز جلوه ذات مقدس محتاج
به اعمال رویه نیست، بلکه خود فطره الله انسان را
دعوت جبلی فطری به آن می نماید و وَجَّهَتْ وَجْهِي
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ ۳۰: ۳۰» لسان ذات و قلب

و حال انسان شود، و انّی لا احبُّ الّا فلین ۶: ۷۶» لسان
فطری انسان گردد.

پس ای فقیر، بدان که عالم به وجهه سوائت زائل و دائر
و فانی و باطل

آداب الصلاة ص : ۱۱۹

است، هیچ یک از موجودات را از خود چیزی نیست و
در ذات خود جمال و بهائی و نور و سنائی نمی باشد، و
جمال و بهاء منحصر به ذات حق است. و آن ذات
مقدس چنانچه متفرد در الوهیت و وجوب وجود است،
متفرد به جمال و بهاء و کمال، بلکه متفرد به وجود است،
و در ناصیه دیگران ذلّ عدم ذاتی و بطلان ثبت است.
پس، دل را که مرکز نور فطرت الله است، از جهات
متشکته اباطیل و اعدام و نواقص منصرف کن و به مرکز
جمال و کمال متوجه نما، و در ضمیر صافی خود لسان
فطرت این باشد که عارف شیراز می فرماید:

«در ضمیر ما نمی‌گنجد به غیر از دوست کس
هر دو عالم را به دشمن ده که ما را دوست
بس» وصل: عن الصادق علیه السلام: اذا استقبلت القبلة،
فأيس من الدنيا و ما فيها و الخلق و ما هم فيه، و استفرغ
قلبك عن كل شاغل يشغلك عن الله تعالى، و عاين
بسرک عظمة الله تعالى، و اذكر وقوفك بين يديه
يوم «تبلو كل نفس ما اسلفت و ردوا إلى الله مولیهم
الحق.» وقف على قدم الخوف و الرجاء.»»

و این دستور شریف دستوری است برای امثال ما
محبوبین که نمی‌توانیم حالات قلبیه خود را دائماً حفظ
کنیم و جمع بین وحدت و کثرت و توجه به حق و خلق
نماییم. پس، در این صورت هنگام توجه به حق و
استقبال قبله، از دنیا و آنچه در او است باید مأیوس
گردیم، و از خلق و شئون آنها طمع خود را ببریم، و
مشاغل قلبیه و شواغل روحیه را از جان و دل بیرون

کنیم، تا آن که لایق حضور حضرت گردیم و جلوه‌ای از جلوه‌های عظمت در سرّ روح ما تجلّی کند. و چون نور عظمت را به مقدار استعداد خود دریافتیم، متذکّر شویم رجوع خود را به حق و وقوف خویش را در محضر مقدّسش در روزی که «ظاهر شود اعمال هر کس در نزدش و به مولای خود که حق است همه رجوع

آداب الصلاة ص : ۱۲۰

کنند» و خط بطلان بر همه هواهای نفسانیه و معبودهای باطله کشند.

پس، در محضر چنین عظیم الشانی که تمام دار تحقّق جلوه‌ای از جلوات فعل او است چون تو و من مسکینی باید به قدم خوف و رجاء تردّد کنیم و بایستیم. چون ضعف و فتور و بیچارگی و فقر و ذلت خود و عظمت و حشمت و جلال و کبریای ذات مقدس را دیدیم، از خطر مقام در خوف و خشیت باشیم، و چون رحمت و

عطوفت و الطاف غیر متناهیة و کرامات بی پایان را
در یافتیم، امیدوار گردیم.

آداب الصلاة ص : ۱۲۱

مقاله ثالثه در مقارنات نماز است

و در آن چند باب است

باب اول در بعض آداب اذان و اقامه است

و در آن پنج فصل است

فصل اول در سرّ جملی و آداب اجمالیّه آنها است

بدان که سالک إلی الله در اذان باید قلب، که سلطان

قوای ملکوتیه و ملکیه است، و دیگر جنود منتشره در

جهات متشتته ملک و ملکوت را اعلان

آداب الصلاة ص : ۱۲۲

حضور در محضر دهد. و چون وقت حضور و ملاقات

نزدیک گردیده، آنها را مهیا نماید تا اگر از مشتاقان و

عاشقان است به جلوه ناگهانی دامن از دست ندهد، و اگر از محبوبان است، بی تهيّه اسباب و آداب وارد محضر مقدس نگردد. پس، سرّ اجمالی اذان اعلان قوای ملکوتیه و ملکيه و جیوش الهیه برای حضور است. و ادب اجمالی آن، تنبّه به بزرگی مقام و خطر آن و عظمت محضر و حاضر، و تذلل و فقر و فاقه و نقص و عجز ممکن از قیام به امر و قابلیت حضور در محضر است اگر لطف و رحمت حقّ جلّ و علا دستگیری نکند و جبر نقص نفرماید.

و «اقامه» بپا داشتن قوای ملکوتیه و ملکيه است در محضر، و حاضر نمودن آنها است در حضور. و ادب آن، خوف و خشیت و حیا و خجالت و رجاء واثق به رحمت غیر متناهی است. و سالک باید در جمیع فصول اذان و اقامه به قلب عظمت محضر و حضور و حاضر را بفهماند، و ذلّ و عجز و قصور خود را نصب العین قرار دهد تا خوف و خشیت حاصل آید، و از طرفی رحمت واسعه و

الطاف کریمانه را به قلب وانمود کند تا رجاء و شوق حاصل آید.

پس، قلوب عشقیّه شوق و جذبه بر آنها غالب آید و با قدم حبّ و عشق قدم در محضر انس گذارند، و قلوب آنها بدان جذبه غیبیه تا آخر نماز به عشق محضر و حاضر با ذکر و فکر حقّ معاشقه و معانقه کند.

وفی الحدیث عن علی بن ابی طالب علیه السلام، قال: افضل الناس من عشق العبادۀ و عانقها و احبها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها، فهو لا یبالی علی ما اصبح من الدنیا علی یسر امّ علی عسر. [۱]

و قلوب خوفیه سلطان عظمت بر آنها تجلی کند و جذبه قهاریت بر آنها

[۱] - «برترین مردم کسی است که به عبادت خدا عشق بورزد و برای آن آغوش باز کند و از جان آن را دوست

بدارد و با بدن خود بدان پردازد و به چیز دیگر اشتغال نیابد. چنین کسی را اندیشه آن نخواهد بود که دنیایش با آسایش و راحتی بگذرد یا با سختی و مشقت. « وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۶۱، « کتاب الطّهارة»، « ابواب مقدّمه العبادات»، باب ۱۹، حدیث ۲. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

آداب الصلاة ص : ۱۲۳

غلبه نماید و آنها را از خود بی خود نماید و خوف و خشیت قلوب آنها را ذوب نماید، و قصور ذاتی خود و استشعار به ذلت و عجز خویش آنها را از هر چیز باز دارد.

وفی الحدیث عن موسی بن جعفر علیهما السلام، قال: قال امیر المؤمنین علیه السلام: انّ لله عبادا کسرت قلوبهم خشیته، فاسکتهم عن المنطق... الحدیث «»

و برای اولیای کمال حق تعالی گاه به تجلی لطفی تجلی فرماید، و عشق و جذبه حبیه رهنمون آنها گردد، چنانچه در حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتظار وقت نماز را می کشیدند و عشق و شوقشان اشتداد پیدا می کرد و به بلال مؤذن می فرمودند: ارحنا یا بلال. «»

و گاه به تجلی عظمت و سلطنت تجلی فرماید، و خوف و خشیت در آنها حاصل آید، چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ائمه هدی علیهم السلام حالات خوفیه منقول است. و گاه به تجلی جمعی احدی تجلی فرماید به حسب طاقت قلوب و بزرگی وعاء آن. و ما محجوبان مشتغل به دنیا و محبوسان به سجن طبیعت و زنجیرهای شهوات و آرزوها و محرومان از سعادات عقلیه الهیه، که سکر طبیعت ما را تا صبح ازل به خود نیاورد و از خواب گران بر نینگیزاند، از حساب این تقسیمات خارج و از نطاق این بیان مستثنی هستیم.

پس، برای ما آداب حضور طور دیگری است و قیام به وظایف قلبیه به شکل دیگر. ولی مقدم بر همه چیز آن است که یأس از روح الله و قنوط از رحمت الله را، که از جنود بزرگ ابلیس و از القائنات شیاطین انسی و جنی است، از قلب بیرون کنیم، و گمان نکنیم که این مقاماتی است به قامت اشخاص خاصی بریده شده و دست آمال ما از آن کوتاه و پای سیر بشر از آن راجل است، پس

آداب الصلاة ص : ۱۲۴

یکسره دست از پا خطا نکنیم و با سردی و سستی مخلّد در ارض طبیعت بمانیم. نه، چنین نیست که توهم شده است. بلی، من نیز گویم که مقام خاص کمال اهل الله برای احدی میسر نیست، ولی از برای مقامات معنویّه و معارف الهیّه مدارجی بی پایان و مراتبی فراوان است که بسیاری از آن مقامات و معارف و حالات و مدارج را برای نوع میسر است اگر سردی و سستی خود آنها

بگذارد و عناد و تعصب اهل جهل و عناد دست از قلوب
بندگان خدا بردارد و شیطان راه سلوک آنها نگردد.

پس، ادب حضور برای ما آن است که در اول امر چون
از مرتبه حسّ و ظاهر تجاوز ننمودیم و جز عظمت و
جلالت دنیایی چیزی در نظر نداریم و از عظمت‌های غیبیه
الهیّه بی خبر هستیم، محضر حق را باید چون محضر
سلطانی عظیم الشان که قلب عظمت او را ادراک کرده
بدانیم، و به قلب خود بفهمانیم که همه عظمتها و جلال
و کبریاها جلوه‌ای از عظمت عالم ملکوت است که تنزل
کرده در این عالم، و عالم ملکوت در جنب عوالم غیبیه
قدر محسوسی ندارد. پس به قلب بفهمانیم که عالم
محضر مقدّس حق است و حق تعالی حاضر در جمیع
امکنه و احیاز است، و خصوصا نماز که اذن خاصّ حضور
است و میعاد مخصوص ملاقات و مراوده با حضرت
احدیّت است. پس، چون قلب را مستشعر به عظمت و
حضور کردیم و لو اینکه در اول امر با تکلف باشد، ولی

کم کم قلب انس می‌گیرد و این مجاز حقیقت پیدا می‌کند. پس، چون به آداب صوریه معامله با مالک الملوک و سلطان السلاطین قیام نمودیم و ادبهای حضور ظاهری را به جا آوردیم، در دل نیز تأثیر حاصل شود و قلب استشعار عظمت نماید و کم کم به نتایج مطلوبه انسان برسد. و همینطور راجع به اثاره حبّ و عشق که آن نیز با تحصیل و ریاضت حاصل شود.

پس، در اول امر رحمتهای صوریه و الطاف حسیه حق تعالی را به قلب وانمود باید کرد و مقام رحمانیت و رحیمیت و منعمیت را به قلب رساند تا کم کم قلب انس گیرد و از ظاهر به باطن اثر حاصل آید و مملکت باطن از آثار جمال نورانی گردد و نتایج مطلوبه حاصل شود. و انسان اگر قیام به امر کند و

آداب الصلاة ص : ۱۲۵

جهاد در راه خدا نماید، حق تعالی از او دستگیری فرماید و او را از ظلمات عالم طبیعت به ید غیبی نجات دهد، و ارض مظلومه قلب او را به نور جمال خود روشن فرماید و او را مبدل به سموات روحیه فرماید. و مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ. ۴۲:»

فصل دوم در بعضی از آداب و اسرار تکبیرات اذان و اقامه است

بدان که چون اذان اعلام حضور قوای ظاهره و باطنه نفس است در محضر ربوبیت برای ثنای ذات مقدس به حسب جمیع اسماء و صفات و شئون و آیات زیرا که نماز، چنانچه اشاره به آن شد، ثنای جامع است و مورد این ثناء ذات مقدس است به حسب جلوه به اسم اعظم که مقام احدیت جمع اسماء است در حضرت واحدیت، و مقام تجلی به جمع و تفریق و ظهور و بطون است در حضرات اعیان و اسماء عینیّه، پس، سالک در اول امر

متوجه به کبریای ذات مقدس شود به حسب این شأن جامع، پس، اعلان عظمت و کبریای آن را کند اوّلاً به قوای ملکوتیه و ملکیه مملکت خود، و ثانياً به ملائکه الله موکله به ملکوت قوای منتشره در مملکت نفس، و ثالثاً به موجودات عوالم غیب و شهادت، و رابعاً به ملائکه الله موکله به ملکوت سموات و ارضین.

پس، به حسب چهار تکبیر، کبریای اسم اعظم را به جمیع سکنه عوالم غیب و شهادت مملکت داخلی و خارجی اعلان کند، و این خود، اعلان عجز خود از قیام به ثنای ذات مقدس است و اعلام قصور خود از اقامه نماز است، و این خود از امور شامله سلوک و آداب محیطه ثنا و عبادت است که در تمام احوال

آداب الصلاة ص : ۱۲۶

نماز نصب العین سالک باید باشد. و از این جهت در اذان و اقامه مکرر ذکر شود و در نماز دائماً تکرار شود،

در انتقال از هر حالی به حال دیگر اعاده آن شود که در قلب سالک قصور ذاتی خود و عظمت و کبریای ذات مقدس تمکین پیدا کند.

و از این جا ادب آن نیز معلوم شود که باید سالک در هر تکبیری قلب و قوای خود را متذکر کند به عجز خود و کبریای حق. و به وجه دیگر ممکن است که این تکبیرات اولیّه اذان هر یک اشاره به مقامی باشد: پس اول، اشاره باشد به تکبیر از توصیف ذاتا. و دوم، به تکبیر از توصیف وصفا. و سوم، به تکبیر از توصیف اسما. و چهارم، تکبیر از توصیف فعلا. پس گویی که سالک گوید:

الله اکبر از توصیف ذات یا تجلیات ذاتیه و از توصیف صفات و اسماء و افعال یا تجلیات به حسب آنها.

وفي حديث طويل عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال: و الوجه الآخر «الله اكبر» فيه نفي كیفیته، كانه

يقول (ای المؤمن): الله اجلّ من ان يدرك الوصفون
قدر صفته الذي هو موصوف به، و انما يصفه الوصفون
صفته على قدرهم لا قدر عظمته و جلاله. تعالى الله عن
ان يدرك الوصفون صفته علواً كبيراً... الحديث [۱]

و از آداب مهمه تکبيرات آن است که سالک مجاهده
نماید و با رياضات قلبیه قلب را محلّ کبريای حقّ جلّ
جلاله قرار دهد، و کبر شأن و عظمت و سلطان و جلال
را به ذات مقدّس حقّ جلّ و علا منحصر کند و سلب
کبریا از ديگر موجودات نماید، و اگر در دل از کبريای
احدی اثری باشد که آن را پرتو کبريای حق نبیند و
نداند، قلبش مریض و معلل است و مورد تصرف شیطان

[۱] - «وجه دیگر «الله اکبر» این است که کیفیت و
چگونگی را از او نفی می کند، گویی اذان گوینده
می گوید: خدا والاتر از آن است که وصف کنندگان
صفت او را (آنچنانکه هست) ادراک کنند.

وصف کنندگان به قدر ادراک خود او را وصف می‌کنند نه به قدر عظمت و جلال او. خدا بسیار برتر از آن است که وصف گویان صفت او را دریابند...». بحار الانوار، ج ۸۱ ص ۱۳۱، «کتاب الصلوة»، «باب الاذان و الاقامة»، حدیث ۲۴.

آداب الصلاة ص : ۱۲۷

است، و چه بسا باشد که تصرفات شیطانیه سبب شود که غیر حق را در قلب سلطان کبریا از حق بیشتر شود و قلب او را اکبر از حق شناسد، و در این صورت انسان در زمره منافقان محسوب گردد. و علامت این مرض مهلک آن است که انسان رضای مخلوق را مقدم بر رضای حق دارد و برای خوشنودی مخلوق خالق را به سخط آورد.

وفي الحديث، قال الصادق عليه السلام: إذا كبرت، فاستصغر ما بين العلاء والثرى دون كبريائه، فإن الله إذا

اطَّلَع عَلَى قَلْبِ الْعَبْدِ وَ هُوَ يَكْبُرُ وَ فِي قَلْبِهِ عَارِضٌ عَنِ حَقِيقَةِ تَكْبِيرِهِ، قَالَ: يَا كَاذِبُ، أَ تَخْدَعُنِي؟ وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي لَا حَرَمَنَّكَ حَلَاوَةَ ذِكْرِي وَ لَا حَجَبَنَّكَ عَنِ قُرْبِي وَ الْمَسَارَةَ بِمَنَاجَاتِي.»

می‌فرماید: چون تکبیر گفتی، کوچک شمار در محضر کبریای آن ذات مقدس از عرش تا فرش را، زیرا که خداوند تبارک و تعالی اگر بنده‌ای را ببیند که تکبیر گوید ولی در قلبش علتی است از حقیقت تکبیر، یعنی آنچه به زبان آورده قلب موافقت نکند، فرماید: ای دروغگو، با من خدعه میکنی؟ به عزت و جلالم قسم است که از شیرینی ذکر خود تو را محروم می‌کنم و از قرب خود تو را محجوب نمایم و از سرور به مناجات خویش تو را محتجب کنم.

ای عزیز، این که قلوب بیچاره ما از حلاوت ذکر حق تعالی محروم است و لذت مناجات آن ذات مقدس در ذائقه روح ما وارد نشده و از وصول به قرب درگاه محتجب و از تجلیات جمال و جلال محرومیم، برای آن است که قلوب ما معلل و مریض است و توجه به دنیا و اخلاص به ارض و احتجاب به حجب مظلمه طبیعت ما را از معرفت کبریای حق و انوار جمال و جلال محجوب نموده. تا نظر ما به موجودات نظر ابلیسی استقلالی است، از شراب وصل نخواهیم چشید و به لذت مناجات نایل نخواهیم شد. تا در عالم وجود عزت و کبریا و عظمت و جلال برای کسی می بینیم و در حجاب بتهای

آداب الصلاة ص : ۱۲۸

تعیّنات خلقیه هستیم، سلطان کبریای حق جلّ جلاله در قلب ما تجلی نکند.

پس، از آداب تکبیر آن است که سالک واقف در صورت آن نشود و به لفظ تنها و لقلقه لسان اکتفا نکند، بلکه در اوّل امر، به قوّت برهان و نور علوم الهیه قلب را از کبریای حقّ و قصر عظمت و جلال به ذات مقدّس جلّت عظمته و به فقر و ذلّت و مسکنت کافّه سکنه امکانی و قاطبه موجودات جسمانی و روحانی با خبر کند، و پس از آن، به قوّت ریاضت و کثرت مراودت و انس تامّ قلب را زنده به این لطیفه الهیه نماید و سعادت و حیات عقلی روحانی بخشد. و چون فقر و ذلّت ممکن و عظمت و کبریای حقّ جلّت قدرته نصب العین سالک شد و تفکّر و تذکّر به حدّ نصاب رسید و قلب را انس و سکونت حاصل شد، در همه موجودات آثار کبریا و جلال حق را به عین بصیرت مشاهده کند و علل و امراض قلبیه علاج شود، پس، لذت مناجات و حلاوت ذکر الله را در یابد و قلب مقرّ سلطان کبریای حقّ جلّ جلاله شود، و در ظاهر و باطن مملکت آثار کبریا ظاهر گردد و قلب

و لسان و سرّ و علن با هم موافق شوند، پس، تمام قوای باطن و ظاهر و ملک و ملکوت تکبیر گویند و یکی از حجب غلیظه مرتفع شود، و یک مرحله به حقیقت نماز که معراج قرب است نزدیک شود.

و اشاره به بعض از آنچه ذکر شد نموده در حدیثی که از علل منقول است از حضرت صادق سلام الله علیه در حدیث طویلی که در آن حدیث وصف معراج را فرموده:

قال: انزل الله العزيز الجبار عليه محملا من نور، فيه اربعون نوعا من انواع النور كانت محدقة حول العرش، عرشه تبارك و تعالی تغشى ابصار الناظرين. اما واحد منها فاصفر، فمن اجل ذلك اصفرت الصفرة. و واحد منها احمر، فمن اجل ذلك احمرت الحمرة. الى ان قال: فجلس فيه ثم عرج به إلى السماء الدنيا. فنفرت الملائكة إلى اطراف السماء، ثم خرّت سجّدا، فقالت:

سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبَّنَا وَ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ، مَا اشْبَهَ هَذَا
النُّورِ بِنُورِ رَبَّنَا فَقَالَ جِبْرِئِيلُ: اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ. فَسَكَتَ
الْمَلَائِكَةُ، وَ فَتَحَتِ السَّمَاءُ، وَ اجْتَمَعَتِ

آداب الصلاة ص : ۱۲۹

الْمَلَائِكَةُ، ثُمَّ جَاءَتْ وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ أَفْوَاجًا... الْحَدِيثُ. [۱]

و در این حدیث شریف اسراری بزرگ است که دست
آمال ما از آن کوتاه است. و آنچه ذکر کردنی است
اکنون از مقصد ما خارج است، مثل سرّ تنزل محمل از
نور، و سرّ کثرت انوار، و سرّ کثرت نوعیه، و سرّ عدد
اربعین، و سرّ تنزیل خدا آن را، و سرّ احاطه آنها حول
عرش، و حقیقت عرش در این مقام، و سرّ اصفرار صفره
و احمرار حمره به واسطه آنها، و سرّ نفور فرشتگان، و
سجده کردن آنها و تسبیح و تقدیس آنها، و تشبیه کردن
آنها آن را به نور پروردگار، الی غیر ذلک که بیان در

اطراف هر یک طولانی است. و آنچه تناسب با این مقام دارد و شهادت بر مطلب ما می‌دهد، آن است که ملائکه الله به واسطه تکبیر جبرئیل ساکت و مطمئن شدند، و اجتماع بر گرد شمع جمع ولیّ مطلق کردند، و به واسطه تکبیر فتح آسمان اول گردید و یکی از حجب، که بین راه عروج إلى الله بود، خرق گردید. و باید دانست که این حجب که در اذان خرق و رفع شود غیر از حجبی است که در تکبیرات افتتاحیه است، و شاید پس از این اشاره به این معنی بیاید ان شاء الله.

و شاید این که در اقامه دو تکبیر وارد است، برای آن است که سالک قوای خود را در محضر اقامه نموده و از کثرت تا اندازه‌ای رو به وحدت رفته تکبیر ذات و اسماء و یا اسماء و صفات کند، و شاید در تکبیر ذات و اسماء تکبیر صفات و افعال منطوی باشد.

[۱] - خداوند عزیز جبار بر پیامبر محملی از نور فرستاد که چهل نوع از انواع نور در آن بود که بر اطراف عرش خداوند تبارک و تعالی حلقه زده بودند چنانکه چشم هر بیننده را خیره می‌ساخت. یکی از آنها نور زرد بود، پس به این جهت زردی زرد شد. و یکی از آنها سرخ بوده، برای آن سرخی سرخ شد. - تا اینکه فرمود: پس پیامبر در آن نشست، سپس به آسمان دنیا عروج کرد، پس ملائکه به اطراف آسمان گریختند و سپس به سجده افتاده و گفتند: منزّه و مقدّس است پروردگار ما و پروردگار ملائکه و روح، این نور چقدر شبیه به نور پروردگار ماست پس جبرئیل گفت: الله اکبر، الله اکبر. پس ملائکه ساکت شدند و آسمان باز شد و ملائکه مجتمع گشته و سپس آمدند و گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کردند..». *علل الشرائع*، ج ۲، ص ۳۱۲، «باب علل الوضوء و الاذان و الصلوة»، حدیث ۱.

آداب الصلاة ص : ۱۳۰

فصل سوم در بعض آداب شهادت به الوهیت است و بیان ارتباط آن با اذان و نماز

بدان که از برای الوهیت مقاماتی است که به حسب جمع به دو مقام تعبیر شود: یکی، مقام الوهیت ذاتیه، و دیگر، مقام الوهیت فعلیه است. و اگر مقصود از شهادت بر قصر الوهیت در حق الوهیت ذاتیه باشد، حقیقت آن با تکبیر قریب به هم می‌شود اگر مشتق از «اله فی الشیء» ای، تحیر فیه باشد، یا مشتق از «لاه» به معنای «ارتفع» باشد، یا مشتق از «لاه، یلوه» به معنای «احتجب» باشد. و در این صورت، ربط آن به اذان و صلوة معلوم شود پس از مراجعه به باب تکبیر، و ادب آن نیز معلوم گردد. و اعاده آن گر چه خالی از بعض فوائد نیست ولی منافی با اختصار است. و اگر از «اله» به معنی «عبد» باشد و مراد «مألوه» به معنای «معبود» باشد، پس سالک باید شهادت صوری به قصر معبودیت را به حق تعالی جلت عظمته منطبق کند به شهادت قلبی باطنی،

و بداند که اگر در قلب معبود دیگری باشد، در این شهادت منافق است.

پس، با هر ریاضتی است شهادت به الوهیت را به قلب برساند، و از کعبه دل بتهای بزرگ و کوچک را که به دست تصرف شیطان و نفس اماره تراشیده شده در هم شکند و فرو ریزد تا لایق حضور حضرت قدس گردد. و تا بتهای حب دنیا و شئون دنیویّه در کعبه دل است، سالک را راه به مقصد نیست. پس، شهادت به الوهیت برای اعلان به قوای ملکیه و ملکوتیه است که معبودهای باطله و مقصودهای معوجه را زیر پا نهند تا بتوانند به معراج قرب عروج کنند.

و اگر مقصود از قصر الوهیت الوهیت فعلیه باشد، که عبارت اخرای تصرف و تدبیر و تأثیر است، پس چنین شود معنی شهادت که شهادت می‌دهم که متصرفی در دار تحقق و مؤثری در غیب و شهادت نیست جز ذات مقدس

آداب الصلاة ص : ۱۳۱

حق جلّ و علا. و اگر در قلب سالک اعتماد به موجودی از موجودات و اطمینان به احدی از آحاد باشد، قلبش معلّل و شهادتش زور و مختلق است.

پس، سالک باید حقیقت لا مؤثر فی الوجود الا الله را اول با برهان حکمی مستحکم کند، و از معارف الهیه، که غایت بعثت انبیاء است، فرار نکند، و از تذکر حق و شئون ذاتیه و صفاتیّه اعراض نکند که سرچشمه تمام سعادتها تذکر حق است: وَمَنْ اَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا ۲۰: ۱۲۴. «» و پس از آن که به حقیقت این لطیفه الهیه که سر چشمه معارف الهیه و باب الابواب حقایق غیبیه است با قدم تفکر و برهان رسید، به قدم تذکر و ریاضت قلب را با آن مانوس کند تا قلب ایمان آورد به آن. و این اول مرتبه صدق مقاله او است، و علامت آن، انقطاع به حق و چشم طمع و امید از جمیع موجودات پوشیدن است، و نتیجه آن توحید فعلی است

که از مقامات بزرگ اهل معرفت است. و چون سالک
إلی الله قصر جمیع تأثیرات را در حق کرد و چشم طمع
را از جمیع موجودات جز ذات مقدّسش بست، لایق
محضر مقدّس شود، بلکه قلبش فطرتا و ذاتا متوجه به آن
محضر شود. و شاید تکرار شهادت برای تمکین باشد و
مقصود از شهادت یکی از دو شهادت باشد. و شاید تکرار
نباشد و یکی اشاره به الوهیت ذاتیه، و دیگر اشاره به
الوهیت فعلیه باشد، در این صورت ممکن است اعاده
آن در آخر برای تمکین باشد، و از این جهت به لفظ
شهادت آنجا ذکر نشده.

تنبيه عرفانی

بدان که از برای شهادت مراتبی است که ما به بعض
مراتب آن اکتفا می کنیم به حسب مناسبت این اوراق.

اول، شهادت قولیه است. و آن معلوم است. و این شهادت قولیه اگر مشفوع با شهادت قلبیه نشود، و لو به بعض مراتب نازله آن، شهادت نخواهد

آداب الصلاة ص : ۱۳۲

بود، بلکه خدعه و نفاق خواهد بود، چنانچه در باب تکبیر از حضرت صادق حدیث شد. «دوم، شهادت فعلیه است. و آن چنان است که انسان به حسب عملهای جوارحی شهادت دهد، مثلاً، در طرز اعمال و جریان افعال خود حقیقت لا مؤثر فی الوجود الا الله را داخل کند، و چنانچه لازمه شهادت قولیه اش آن است که کسی را مؤثر نداند، نقشه اعمالش نیز چنان باشد، پس، دست احتیاج خود را جز در محضر مقدس حق جلّ و علا دراز نکند و چشم امید خود را به موجودی از موجودات باز ننماید، و پیش بندگان ضعیف اظهار غنا و استغنا کند و از ضعف و ذلت و عجز کناره گیرد. و این مطلب در احادیث شریفه بسیار است، چنانچه در روایت

کافی شریف است که «عزّ مؤمن استغناء اوست از مردم.» «و اظهار نعمت و غنی نمودن خود یکی از مستحبات شرعیّه است و طلب حوائج از مردم از مکروهات است. بالجمله، انسان باید لطیفه الهیه لا مؤثّر فی الوجود الا الله را در مملکت ظاهر خود اجرا کند. سوم، شهادت قلبیه است. و آن سرچشمه شهادت افعالیّه و اقوالیه است، و تا آن نباشد، اینها صورت نگیرد و حقیقت پیدا نکند. و آن، چنان است که توحید فعلی حق در قلب تجلی کند و قلب به سرّ باطنی خود در یابد حقیقت این لطیفه را و از دیگر موجودات منقطع و منفصل شود. و عمده اخباری که از اهل بیت عصمت راجع به ترک طمع از دست مردم و یأس از بندگان و ثقّه و اعتماد به خدای تبارک و تعالی وارد شده، راجع به این مقام است.

عن الکافی باسناده عن علی بن الحسین علیهما السلام، قال: رایت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطّمع عمّا فی

ایدی النَّاسِ، و من لم یرج النَّاسِ فی شیءٍ و ردَّ امره
إلی الله تعالی فی جمیع اموره، استجاب الله تعالی له
فی کلِّ

آداب الصلاة ص : ۱۳۳

شیء. [۱]

و از این قبیل احادیث بسیار است.

چهارم، شهادت ذاتیه است، و مقصود شهادت وجودیه
است. و آن در کمال اولیاء تحقق یابد. و در نظر اولیاء
در جمیع موجودات به یک معنی این شهادت هست. و
شاید آیه شریفه شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو
الْعِلْمِ. ۳: ۱۸ [۲] اشاره به شهادت ذاتیه باشد، زیرا که حق
تعالی در مقام احدیت جمع شهادت ذاتیه به وحدانیت
خود دهد، زیرا که صرف وجود احدیت ذاتیه دارد و
در طلوع یوم القيمة ظهور به وحدانیت تامه کند. و این

احدیّت اول در مرآت جمع، و پس از آن در مرآت
تفصیل ظهور کند، و لهذا فرموده:

وَ الْمَلَائِكَةُ وَ اُولُوا الْعِلْمِ ۃ: ۱۸ و در اینجا مقاماتی از
معارف است که از عهده این اوراق خارج است.

وصل:

عن محمد بن مسعود العیاشی فی تفسیره عن عبد الصمد
بن بشیر، قال: ذکر عند اَبی عبد الله بدء الاذان إلى ان
قال: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله كان نائما في ظلّ
الكعبة، فاتاه جبرئيل، و معه طاس فيه ماء من الجنة،
فايقظه و امره ان يغتسل به. ثمّ وضع في محمل له الف
الف لون من نور، ثمّ صعد به حتى انتهى الى ابواب
السّماء. فلما راته الملائكة، نفرت عن ابواب السّماء و
قالت: الهين:

اله في الارض و اله في السّماء. فامر الله جبرئيل، فقال:
الله اكبر، الله اكبر.

فتراجعت الملائكة نحو أبواب السماء، ففتحت الباب،
فدخل حتى انتهى إلى السماء الثانية، فنفرت الملائكة عن
أبواب السماء، فقال: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله
الا الله. فتراجعت الملائكة، و علمت انه مخلوق، ثم فتح
الباب، فدخل... الحديث [۳]

[۱] - «دیدم هر چه نیکی است جمع آمده در بریدن
طمع از آنچه در دست مردم است. و کسی که در هیچ
چیز امید به مردم نبندد و همه امور خود را به خداوند
تعالی واگذارد، خدای تعالی در همه چیز حاجت او را
بر آورد.» منبع پیشین، حدیث ۳.

[۲] - «خدا گواهی داد که خدایی نیست جز او، و ملائکه
و صاحبان دانش (نیز چنین شهادت دادند).» (آل عمران
- ۱۸)

[۳] - «در محضر امام صادق (ع) از آغاز اذان سخن می‌راندند، تا اینکه آن حضرت علیه السلام فرمود:

آداب الصلاة ص : ۱۳۴

و در حدیث علل نیز قریب به این مضمون وارد است. «و از این حدیثها معلوم شود که شهادت به الوهیت موجب فتح ابواب سماء و خرق حجاب است، و باعث اجتماع ملائکه الله می‌باشد. و این حجاب که به واسطه شهادت به الوهیت و قصر آن در ذات مقدس خرق می‌شود، از حجب غلیظه ظلمانیه است که تا سالک در آن حجاب است، راهی به حضور محضر ندارد، و تا فتح این باب بر او نشده، طریقی بر سلوک نخواهد داشت.

و آن، حجاب کثرت افعالی است، و وقوع در احتجاب تکثیری است که نتیجه آن رؤیت فاعلیت و مؤثریت موجودات است، که ثمره آن رؤیت استقلال آنها است در فاعلیت، و تفویض محال و شرک اعظم است،

چنانچه نتیجه شهادت به الوهیت و حصر آن در حق تعالی، توحید افعالی و افناء کثرات در فعل حق و نفی تأثیر و فاعلیت از غیر و طرد استقلال از غیر حق تعالی است، و از این جهت ملکوتیین از حجاب کثرت اله فی السّماء و اله فی الارض بیرون آمدند به واسطه این شهادت، و از نفور و تفرقه به انس و اجتماع برگشتند و فتح ابواب آسمان گردید. پس، سالک نیز باید با این شهادت خرق حجاب ظلمانی خویش نماید و ابواب آسمان را به روی خود مفتوح کند، و از حجاب بزرگ استقلال قدمی بردارد تا راه عروج به معراج قرب نزدیک شود. و این حقیقت با لقلقه لسان و ذکر قولی حاصل نشود، و از

رسول الله صلی الله علیه و آله در سایه کعبه خوابیده بود، جبرئیل با طاسی محتوی آبی از بهشت نزد او آمد، بیدارش کرد و دستورش داد با آن آب غسل کند. آن

گاه رسول الله در محملی که هزار هزار رنگ از نور داشت قرار گرفت، سپس به آسمان برده شد تا به ابواب آسمان رسید. چون ملائکه او را دیدند، از اطراف بابهای آسمان گریختند و گفتند: دو خدای هست، یکی در زمین و یکی در آسمان. پس جبرئیل به امر خداوند گفت: الله اکبر، الله اکبر. پس ملائکه به طرف درهای آسمان بازگشتند. آن گاه در آسمان باز شد و رسول الله داخل گشت تا اینکه به آسمان دوم رسید. پس ملائکه از اطراف درهای آن گریختند. پس جبرئیل گفت: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله. پس ملائکه بازگشتند و دانستند که رسول الله مخلوق است. پس در باز شد و پیامبر داخل گشت...». تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۵۷.

تفسیر سوره «بقره»، روایت ۵۳۰.

آداب الصلاة ص : ۱۳۵

این جهت، عبادات ما از حدّ صورت و دنیا تجاوز نکند و فتح باب و رفع حجاب به روی ما نکند.

فصل چهارم در بعض آداب شهادت به رسالت است و در آن اشاره به شهادت به ولایت است

بدان که طی این سفر روحانی و معراج ایمانی را با این پای شکسته و عنان گسسته و چشم کور و قلب بی نور نتوان نمود: وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۲۴: ۴۰. «» پس، در سلوک این طریق روحانی و عروج این معراج عرفانی تمسک به مقام روحانیت هادیان طرق معرفت و انوار راه هدایت، که و اصلان إلى الله و عاکفان علی الله‌اند، حتم و لازم است، و اگر کسی با قدم انانیت خود بی تمسک به ولایت آنان بخواهد این راه را طی کند، سلوک او إلى الشیطان و الهاویة است. و به بیان علمی، چنانچه در ربط حادث به قدیم و متغیر به ثابت، محتاج به واسطه و رابطه‌ای است که وجهه ثبات و تغیر و قدم و حدوث داشته باشد که اگر آن

واسطه نباشد فیض قدیم ثابت عبور به متغیر حادث در سنت الهیه نکند و رابطه کونیّه وجودیّه حاصل نشود - و در رابط بین این دو، انظار علمی ارباب علوم برهانی مختلف است، چنانچه ذوق عرفانی را اقتضای دیگری است که تفصیل آن از عهده این اوراق خارج است، و در ذوق عرفانی رابط فیض مقدّس و وجود منبسط است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی را دارد و آن بعینه مقام روحانیت و ولایت رسول ختمی که متحد با مقام ولایت مطلقه علویّه است می باشد و تفصیل آن

آداب الصلاة ص : ۱۳۶

در رساله مصباح الهدایه [۱] نویسنده داده شده - همینطور، در رابطه روحانیّه عروجیّه، که عکس رابطه کونیّه نزولیّه است و بعبارة آخری قبض وجود و رجوع الی ما بدء است، محتاج به واسطه است که بدون آن واسطه صورت نگیرد، و ارتباط قلوب ناقصه مقیده و ارواح نازله محدوده به تامّ فوق التّمام و مطلق من

جميع الجهات بي واسطه‌هاى روحانى و رابطه‌هاى
غيبى تحقق پيدا نكند.

و اگر كسى گمان كند كه حق تعالى با هر موجودى
قيوم و به هر يك از اكوان محيط است بي واسطه
وسايط، چنانچه اشاره به آن شده در آيه شريفه ما مِنْ
دَابَّةٍ اِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا ۱۱: ۵۶، «اختلاط بين مقامات
و اشتباه بين اعتبارات نموده و مقام كثر مراتب وجود
را با فناى تعينات به هم خلط نموده. و اين بحث را بدین
رساله چندان ارتباطى نيست و اين قدر نيز از طغيان قلم
واقع شد.

بالجمله، تمسك به اولياء نعم كه خود راه عروج به معارج
را يافته و سير الى الله را به اتمام رسانده‌اند از لوازم سير
إلى الله است، چنانچه در احاديث شريفه به آن بسيار
اشاره شده و در وسائل بابى منعقد فرموده در بطلان
عبادت بدون ولايت ائمه و اعتقاد امامت آنان. و از كافي
شريف حديث نموده به سند خود از محمد بن مسلم كه

گفت: «شنیدم حضرت باقر العلوم علیه السلام می فرمود:
بدان ای محمد، همانا امامان جور و اتباع آنها از دین
خداوند معزولند و گمراهند و گمراه کنند، پس، اعمالی
که می کنند مثل خاکستری

[۱] - مصباح الهدایة کتابی است به زبان عربی از حضرت
امام خمینی، قدس سره الشریف، در بیان حقایق و
معارفی راجع به خلافت و ولایت. در مقدمه این کتاب
شریف چنین مرقوم فرموده‌اند: انی احببت ان اکشف
لك فی هذه الرّسالة، بعون الله ولیّ الهدایة فی البدایة
و النّهایة، طلیعة من حقیقة الخلافة المحمّدیة و رشحة من
حقیقة الولاية العلویة علیهما التّحیّات الازلیة الابدیة، و
کیفیة سریانهما فی عوالم الغیب و الشّهادة... و بالحریّ
ان نسّمیها «مصباح الهدایة إلى الخلافة و الولاية». و
أرجوا من الله التّوفیق فانه خیر معین و رفیق و استمدّد
من اولیائه الطّاهرة فی الدّنیا و الآخرة... نوشتن این

کتاب در شوال ۱۳۴۹ هجری قمری به انجام رسیده است.

آداب الصلاة ص : ۱۳۷

است که در روز طوفانی باد سخت به او وزد و او را متفرق کند.»» و در روایت دیگر است که حضرت باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی شبها را به عبادت قیام کند و روزها را روزه بگیرد و تمام مالش را تصدق دهد و در تمام عمر حج به جا آورد و شناسد ولایت ولی الله را تا موالات او کند جمیع اعمالش به دلالت او باشد، برای او پیش خداوند ثوابی نیست و نیست او از اهل ایمان.»» و شیخ صدوق به سند خود از ابو حمزه ثمالی حدیث کند که گفت:

«حضرت علی بن الحسین علیهما السلام به ما فرمود: کدام یک از بقعه‌ها افضل است؟ گفتیم: خداوند و رسول او و پسر رسول او بهتر می‌دانند.

فرمود: افضل بقعه‌ها برای ما، بین رکن و مقام است. اگر کسی عمر کند چندان که نوح عمر کرد در قومش هزار سال، الا پنجاه سال روزه بگیرد روز را و شبها به عبادت بایستد در آن مکان، پس از آن ملاقات کند خدا را بی ولایت ما، نفع نرساند او را چیزی از آن.»» و اخبار در این باب بیش از این است که در این مختصر بگنجد.

و اما آداب شهادت به رسالت آن است که شهادت به رسالت از حق را به قلب برساند و عظمت مقام رسالت، خصوصا رسالت ختمیه را که تمام دائره وجود از عوالم غیب و شهود تکوینا و تشریعا وجودا و هدایتا ریزه خوار خوان نعمت آن سرور هستند، و آن بزرگوار واسطه فیض حق و رابطه بین حق و خلق است. و اگر مقام روحانیت و ولایت مطلقه او نبود، احدی از موجودات لایق استفاده از مقام غیب احدی نبود و فیض حق عبور به موجودی از موجودات نمی‌کرد و نور هدایت در هیچ یک از عوالم ظاهر و باطن نمی‌تایید.

آداب الصلاة ص : ۱۳۸

و آن سرور نوری است که در آیه نور وارد است که الله نور السموات و الارض ۲۴: ۳۵» و چون عظمت مشرع دین و رسول رب العالمین در قلب انسان وارد شد، اهمیت و عظمت احکام و سنن او در قلب وارد شود، و چون قلب عظمت آن را ادراک کرد، سایر قوای ملکیه و ملکوتیه خاضع آن شود و شریعت مقدسه در جمیع مملکت انسانی نافذ گردد. و علامت صدق شهادت آن است که در جمیع قوای غیبیه و ظاهره آثار آن ظاهر گردد و تخلف از آن نکنند، چنانچه اشاره به آن در سابق شده است.

و از آنچه تا کنون ذکر شد ارتباط شهادت به رسالت به اذان و اقامه و نماز معلوم گردید، چه که سالک در این طریق روحانی محتاج به تمسک به آن وجود مقدس است تا به وسیله مصاحبت و دستگیری او این عروج روحانی را بنماید.

و وجه دیگر آنکه در این شهادت اعلان به قوای ملکیه و ملکوتیه است که نماز، که حقیقت معراج مؤمنین و سرچشمه معارف اصحاب عرفان و ارباب ایقان است، نتیجه کشف تامّ محمدی صلی الله علیه و آله است که خود به سلوک روحانی و جذبات الهیه و جذوات رحمانیه به وصول به مقام «قاب قوسین او ادنی» ۵۳: ۹» کشف حقیقت آن را به تبع تجلیات ذاتیه و اسمائیه و صفاتیّه و الهامات انسیّه در حضرت غیب احدی فرموده. و فی الحقیقه، این سوغات و ره آوردی است که از این سفر معنوی روحانی برای امت خود، که خیر امم است، آورده و آنها را قرین منت و مستغرق نعمت فرموده. و چون این عقیدت در قلب مستقرّ شد و به تکرار متمکن گردید، البته سالک عظمت مقام و بزرگی محل را ادراک می کند و با قدم خوف و رجاء طیّ این مرحله را می نماید. و امید است ان شاء الله اگر به مقدار مقدور قیام به امر کند، آن

آداب الصلاة ص : ۱۳۹

سرور دستگیری از او بنماید و او را به مقام قرب احدی که مقصد اصلی و مقصود فطری است برساند. و در علوم الهیه به ثبوت پیوسته که معاد همه موجودات به توسط انسان کامل تحقق پیدا کند: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۷: ۲۹ «بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ آيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ.»»

نکته عرفانیه

در حدیث شریف علل، که صلوة معراج را تفصیل می دهد و توصیف می کند، وارد است که پس از آن که رسول خدا با محمل نوری که از جانب ربّ العزّة نازل شده بود به مصاحبت جبرئیل عروج کردند و به آسمان سوم رسیدند، ملائکه فرار کردند و سجده نمودند و تسبیح گفتند و جبرئیل گفت:

اشهد انّ محمّدا رسول الله، اشهد انّ محمّدا رسول الله. ملائکه مجتمع شدند و سلام بر رسول خدا کردند، و از

حال حضرت امیر المؤمنین سؤال کردند. و درهای آسمان گشوده شد و حضرت عروج به آسمان چهارم فرمودند، و در آنجا ملائکة الله چیزی نگفتند. پس، ابواب آسمان گشوده شد و ملائکة مجتمع شدند و جبرئیل بقیه اقامه را گفت... الحدیث. «» و از تفسیر عیاشی نیز قریب به این مضمون وارد شده. و از این حدیث معلوم شود که ملائکة هیچ یک از آسمانها طاقت مشاهده جمال احمدی ندارند. و به رؤیت آن نور مقدس به سجده بیفتند و متفرق شوند و توهم نور حق مطلق کنند، و با فصول اذان و اقامه به انس رجوع کنند، و ابواب سماوات مفتوح گردد و رفع حجب شود. پس، سالک باید به واسطه این شهادت از احتجابات بیرون آید، و در شهادت به رسالت از احتجاب تعیین خلقی بکلی خارج شود، چه که مقام

آداب الصلاة ص : ۱۴۰

رسالت را که برای اشرف الخلیقه ثابت نمود، مقام فنای مطلق و لا استقلالی تامّ است، زیرا که رسالت مطلقه ختمیه خلافت کبرای الهیه برزخیه است، و این خلافت خلافت در ظهور و تجلّی و تکوین و تشریح است، و خلیفه را از خود به هیچ وجه استقلالی و تعینی نباید باشد، و الا خلافت به اصالت برگردد، و این برای احدی از موجودات امکان ندارد.

پس، سالکِ اِلَى اللّهِ باید مقام خلافت کبرای احمدیه را به باطن قلب و روح برساند، و به واسطه آن، کشف حجاب و خرق ستور نماید و از حجب تعین خلقی بکلی خارج شود، پس، ابواب جمیع سماوات برای او مفتوح شود و به مقصد خود بی حجاب نائل گردد.

فرع فقهی و اصل عرفانی

در بعضی از روایات غیر معتبره وارد شده است که پس از شهادت به رسالت در اذان بگویند: اشهد انّ علیاً ولیّ

اللّه. مرتّین. و در بعضی روایات است که اشهد انّ علیاً
امیر المؤمنین حقّاً. مرتّین. و در بعض دیگر است:

محمد و آل محمد خیر البریّه. و شیخ صدوق رحمه الله
این روایات را از موضوعات مفوضه قرار دادند و تکذیب
آنها را کردند. «» و مشهور بین علماء رضوان الله علیهم
عدم اعتماد به این روایات است. و بعضی از محدّثین
آن را جزء مستحبّی قرار دادند و به واسطه تسامح در
ادله سنن. و این قول بعید از صواب نیست، گر چه به
قصد قربت مطلقه گفتن اولی و احوط است، زیرا پس
از شهادت به رسالت، مستحب است شهادت به ولایت و
امارت مؤمنین.

چنانچه در حدیث «احتجاج» وارد است که قاسم بن
معاویه گفت که به حضرت صادق عرض کردم که اهل
سنت حدیثی در معراج نقل کنند که چون رسول خدا
را به معراج بردند، دید بر عرش لا اله الا الله، محمد
رسول الله،

آداب الصلاة ص : ۱۴۱

ابو بکر الصدیق. فرمود: «سبحان الله، تغییر دادند هر چیز را حتی این را!» گفت: آری، فرمود: «خدای عزّ و جلّ چون خلق فرمود عرش را، نوشت بر اولا اله الا الله، محمد رسول الله، علیّ امیر المؤمنین. پس ذکر فرمود کتابت این کلمات را بر آب و کرسی و لوح و جبهه اسرافیل و دو جناح جبرائیل و اکتاف آسمانها و زمینها و سر کوهها و بر شمس و قمر.» پس فرمود: «وقتی یکی از شما گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، بگوید: علیّ امیر المؤمنین.»» «بالجمله، این ذکر شریف مطلقا پس از شهادت به رسالت مستحب است، و در فصول اذان، بالخصوص، بعید نیست که مستحب باشد، گرچه به واسطه تکذیب علماء اعلام این روایات را احتیاط اقتضا کند که به قصد قربت مطلقه گویند نه خصوصیت در اذان.

و اما نکته عرفانیّه برای «نوشتن این کلمات بر جمیع موجودات از عرش اعلا تا منتهای ارضین» آن است که حقیقت خلافت و ولایت ظهور الوهیت است، و آن اصل وجود و کمال آن است. و هر موجودی که حظّی از وجود دارد، از حقیقت الوهیت و ظهور آن که حقیقت خلافت و ولایت است حظّی دارد، و لطیفه الهیه در سرتاسر کائنات از عوالم غیب تا منتهای عالم شهادت بر ناصیه همه ثبت است. و آن لطیفه الهیه حقیقت «وجود منبسط» و «نفس الرحمن» و «حقّ مخلوق به» است که بعینه باطن خلافت ختمیه و ولایت مطلقه علویّه است. و از این جهت است که شیخ عارف شاه آبادی دام ظلّه می فرمود که شهادت به ولایت در شهادت به رسالت منطوی است، زیرا که ولایت باطن رسالت است. و نویسنده گوید که در شهادت به الوهیت شهادتین منطوی است جمعا، و در شهادت به رسالت آن دو شهادت نیز منطوی است، چنانچه در شهادت به ولایت

آن دو شهادت دیگر منظوی است. و الحمد لله اولاً و
آخراً.

آداب الصلاة ص : ۱۴۲

فصل پنجم در بعضی از آداب «حیعات» است

و چون سالک إلى الله با تکبیرات اعلان عظمت حق
تعالی را از توصیف نمود و با شهادت به الوهیت قصر
توصیف و تحمید بلکه هر تأثیر را در حق نمود و خود
را از لیاقت قیام به امر انداخت و با شهادت به رسالت و
ولایت اختیار رفیق و مصاحب کرد و تمسک به مقام
قدس خلافت و ولایت پیدا نمود - كما قيل: الرفیق ثم
الطریق»

- پس از آن، باید به صراحت لهجه قوای ملکیه و
ملکوتیه را مهیا نماید برای نماز و اعلان حضور را به آنها
بدهد بقوله: حیّ علی الصلوة. و تکرار آن برای تنبیه
کامل و ایقاز تام است، یا یکی به قوای مملکت داخل

است، و دیگر به قوای مملکت خارج است، چه که آنها نیز در این سفر با انسان سالکند، چنانچه اشاره به آن گردید و بیاید.

و در این مقام ادب سالک آن است که قلب و قوای خود را تفهیم کند و به باطن قلب بفهماند قرب حضور را تا خود را مهیا کند برای آن، و آداب صوریّه و معنویّه را کاملا مراقبت نماید. پس از آن، سرّ صلوة و نتیجه آن را اجمالا اعلان کند بقوله: **حیّ علی الفلاح و حیّ علی خیر العمل تا فطرت را بیدار نماید، زیرا که فلاح و رستگاری سعادت مطلقه است، و فطرت همه بشر عاشق سعادت مطلقه است، زیرا که فطرت کمال طلب و راحت طلب است و حقیقت سعادت کمال مطلق و راحت مطلق است. و آن در نماز که خیر الاعمال است قلبا و قالبا و ظهورا و بطونا حاصل آید، زیرا که صلوة به حسب صورت و ظاهر، ذکر کبیر و جامع است و ثنای به اسم اعظم است که مستجمع**

آداب الصلاة ص : ۱۴۳

جميع شئون الهیه است، و از این جهت اذان و اقامه مفتوح است به «الله» و مختتم است به آن، و الله اکبر در جميع حالات و انتقالات نماز تکرار شود و توحیدات ثلاثه، که قرء العین اولیاء است، در نماز حاصل شود، و صورت فناء مطلق و رجوع تام در آن آمیخته است. و به حسب باطن و حقیقت، معراج قرب حق است و حقیقت وصول به جمال جمیل مطلق است و فنای در آن ذات مقدس است، که فطرت بر آن عاشق است، و طمأنینه تامه و راحت مطلقه و سعادت عقلیه تامه به آن حاصل آید - الا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۱۳: ۲۸. «» پس، کمال مطلق، که وصول بفناء الله و اتصال به بحر غیر متناهی وجوبی است و شهود جمال ازل و استغراق در دریای نور مطلق است، در نماز حاصل شود، و راحتی مطلق و استراحت تام و طمأنینه کامله نیز در آن پیدا شود، و دو رکن سعادت حاصل آید. پس، نماز فلاح

مطلق است، و آن خیر الاعمال است. و سالک باید این لطیفه الهیه را با تکرار و تذکر تامّ به قلب بفهماند و فطرت را بیدار کند، و پس از ورود به قلب، فطرت از جهت کمال و سعادت طلبی به آن اهمیت دهد و از آن محافظت و مراقبت نماید. و در تکرار آنها نیز همان نکته است که گفته شد.

و چون سالک بدین مقام رسید، اعلان حضور دهد ف قد قامت الصلوة.

پس، باید خود را در حضور مالک الملوك عوالم وجود و سلطان السلاطين و عظیم مطلق ببیند، و به قلب خود خطرهای حضور را که همه‌اش به قصور و تقصیر امکانی رجوع کند، بفهماند، و با کمال شرمندگی و خجالت از عدم قیام به امر و قدم خوف و رجا وارد شود، و وفود به کریم کند و خود را دارای زاد و راحله نبیند و قلب خود را از سلامت تهی بیند و عمل خویش را از حسنات نداند و به پیشیزی نشمرد. و اگر این حال در قلبش

مستحکم شد، امید است که مورد عنایت گردد: اَمَّنْ
يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ ۲۷: ۶۲. «»

آداب الصلاة ص : ۱۴۴

وصل و تتمیم

محمد بن یعقوب، باسناده عن أبي عبد الله عليه السلام،
قال: إذا اذنت و اقامت، صلى خلفك صفان من الملائكة،
و اذا اقامت، صلى خلفك صف من الملائكة. «»

و احادیث به این مضمون زیاد است. و در بعض اخبار
است که حد صف بین مشرق و مغرب است. «» و در
ثواب الاعمال است که حضرت صادق فرمود: «کسی که
نماز کند با اذان و اقامه، دو صف از ملائکه پشت سرش
نماز کند، و کسی که نماز کند با اقامه بدون اذان، پشت
سرش یک صف از ملائکه نماز کند.» راوی سؤال
می کند که مقدار هر صفی چقدر است. فرمود: «اقلش

ما بین مشرق و مغرب است، و اکثرش ما بین آسمان و زمین است.»» و در بعضی روایات است که اگر اقامه به غیر اذان گفت، از طرف راست او یک ملک و از طرف چپش یک ملک بایستد» - الی غیر ذلک من الاخبار. و اختلاف اخبار شاید به واسطه اختلاف معارف و خلوص نماز گزاران باشد، چنانچه از بعضی روایات باب استفاده شود، مثل روایتی که وارد شده راجع به نماز با اذان و اقامه در بیابان یا ارض قفراء.»» بالجمله، چون سالک خود را پیشوای ملائکه الله دید و قلب خود را پیشوای قوای ملکیه و ملکوتیه دید و به اذان و اقامه مجتمع کرد قوای ملکیه و ملکوتیه خود را بر او اجتماع نمودند ملائکه الله، قلب را که افضل قوای ظاهر و باطن است و شفیع قوای دیگر است امام باید قرار دهد. و چون قلب ضامن

آداب الصلاة ص : ۱۴۵

قرائت مأمومین است و وزر دیگران به عهده او است، باید محافظه تامّه و مراقبه جمیله از آن کند که حفظ حضرت و حضور نماید و به ادب مقام مقدّس قیام کند، و این اجتماع مقدس را غنیمت شمارد، و توجه ملائکه الله و تأیید آنها را بزرگ داند و از نعم ولی نعمت حقیقی شناسد و عجز و قصور خود را از شکر این نعم بزرگ تقدیم مقام مقدس نماید. انه ولیّ النعم.

آداب الصلاة ص : ۱۴۶

باب دوم در قیام است

و در آن دو فصل است

فصل اول در سرّ جملی قیام است

بدان که اهل معرفت قیام را اشاره به توحید افعال دانند، چنانچه رکوع را به توحید صفات، و سجود را به توحید ذات اشاره دانند. و بیان این دو در محل خود بیاید. و اما بیان آن که قیام اشاره به توحید فعلی است

آن است که در خود قیام و ضعا، و قرائت لفظاً، اشارت به آن مقام است:

اما این که قیام و ضعا اشارت به آن است این است که در آن اشارت به قیام عبد به حق و مقام قیومیت حق است که آن تجلی به فیض مقدس و تجلی

آداب الصلاة ص : ۱۴۷

فعلی است، و در این تجلی مقام فاعلیت حق ظاهر شود و همه موجودات مستهلک در تجلی فعلی و مضمحل در تحت کبریای ظهوری شود. و ادب عرفانی سالک در این مقام آن است که این لطیفه الهیه را به یاد قلب آورد و ترک تعینات نفسیه را هر چه بتواند بکند و حقیقت فیض مقدس را به قلب تذکر دهد و نسبت قیومیت حق و تقوّم خلق به حق را به باطن قلب برساند. و چون این حقیقت در قلب سالک متمکن شد، قرائت او به لسان حق واقع شود و ذاکر و مذکور خود حق

گردد، و بعضی از اسرار قدر بر قلب عارف کشف گردد و
أنت كما اثنت على نفسك
و اعوذ بك منك»

به بعض مراتب برای او مکشوف شود و بعضی از اسرار
صلوة را قلب عارف دریابد، چنانچه در نظر نمودن به
محل سجود، که تراب است و نشئه اصلیه است، و در
خاضع نمودن رقبه و سر به زیر انداختن که لازمه آن
است، اشاره به ذلّ و فقر امکانی و فنای تحت عزّ و
سلطان کبریا است - یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و
الله هو الغنی الحمید ۳۵: ۱۵. «و اما آن که در قرائت
لفظا اشارت به مقام توحید فعلی است، در تفسیر سوره
مبار که حمد تفصیل آن بیاید ان شاء الله.

فصل دوم در آداب قیام است

و آن، چنان است که سالک خود را حاضر در محضر
حق ببیند و عالم را

آداب الصلاة ص : ۱۴۸

محضر ربوبیت بداند و خود را از حضار مجلس و مقیم بین یدی الله محسوب کند، و عظمت حاضر و محضر را به قلب برساند و اهمّیت مناجات با حق تعالی و خطر آن را به قلب بفهماند، و با تفکر و تدبّر، قبل از ورود در صلوّه، قلب را حاضر کند و به او بزرگی مطلب را بفهماند و آن را ملتزم کند به خضوع و خشوع و طمأنینه و خشیت و خوف و رجا و ذلّ و مسکنت تا آخر نماز. و با قلب مشارطه کند که از این امور مراقبت و محافظت کند، و تفکر و تدبّر در احوال بزرگان دین و هادیان سبل کند که برای آنها چه حالاتی دست می‌داده و آنها چه معامله‌ای با مالک الملوک می‌کردند، و از احوال ائمه هدی سر مشق اتخاذ کند و تأسی به آن بزرگواران کند و از تاریخ بزرگان دین و ائمه معصومین اکتفا به سال و روز وفات و تولّد و مقدار عمر شریف و امثال این امور، که چندان فائده بزرگی ندارد، نکند، بلکه عمده

سیر او در سیر و سلوک ایمانی و عرفانی آنها باشد، که معاملات آنها در عبودیت چه بوده و در سیر إلى الله چه مشیی داشتند و مقامات عرفانی آنها، که از کلمات معجز آیات آنها به دست می آید، چه اندازه بوده.

افسوس که ما اهل غفلت و سکر طبیعت و مغروران بی مایه در تمام امور دست نشانده شیطان پلید هستیم و هیچ گاه از خواب گران و نسیان بی پایان بیرون نمی آییم، و استفادات ما از مقامات و معارف ائمه هدی علیهم السلام به قدری کم و ناچیز است که به حساب درست نیاید، و از تاریخ حیات آنها به قشر و صورت اکتفا کردیم و از آنچه غایت بعثت انبیاء علیهم السلام است بکلی صرف نظر کرده و در حقیقت مشمول مثل معروف استسمن ذا ورم «» هستیم. و ما اکنون در این مقام بعضی از روایاتی که در این باب وارد است ذکر می کنیم شاید بعض از اخوان مؤمنین را تذکری حاصل آید. و الحمد لله و له الشکر.

آداب الصلاة ص : ١٤٩

عن محمد بن يعقوب باسناده عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كان عليّ بن الحسين عليهما السلام إذا قام إلى الصلوة، تغيّر لونه. فإذا سجد لم يرفع رأسه حتى يرفض عرقاً. [١]

وباسناده عنه عليه السلام، قال: كان أبي يقول كان عليّ بن الحسين إذا قام إلى الصلوة، كأنه ساق شجر لا يتحرك منه شيء إلا ما حركت الريح منه. [٢]

وعن محمد بن علي بن الحسين في العلل باسناده عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أني رأيت عليّ بن الحسين إذا قام إلى الصلوة، غشى لونه لون آخر، فقال لي: والله إن عليّ بن الحسين كان يعرف الذي يقوم بين يديه. [٣]

وعن السيّد عليّ بن طاوس في فلاح السائل في حديث، فقال أبو عبد الله عليه السلام: لا تتمّ الصلوة إلا لذي طهر

سابغ و تمام بالغ غیر نازغ و لا زائغ، عرف فوقف، و
اخبث فثبت، فهو واقف بين اليأس و الطّمع و الصّبر و
الجزع كأنّ الوعد له صنع و الوعيد به وقع، يذلّ عرضه
و يمثّل غرضه، و بذل في الله المهجّة، و تنكّب إليه
المحجّة غير مرتغم بارتغام، يقطع علائق الاهتمام بعين
من له قصد، و إليه وفد و منه استرفد. فاذا اتى بذلك،
كانت هي الصّلوّة التي بها امر و عنها اخبر. و أنّها هي
الصّلوّة التي تنهى عن الفحشاء و المنكر... الحديث. [٤]

[١] - «علي بن الحسين عليهما السلام وقتي به نماز
می ایستاد رنگش دگرگون می شد، و چون به سجده
می رفت سر بر نمی داشت تا آنکه عرق از وی
می ریخت.» فروع کافی، ج ٣، ص ٣٠٠، «کتاب
الصّلوّة»، «باب الخشوع فی الصّلوّة و کراهیة العبث»،
حدیث ٥.

[۲] - «پدرم (امام باقر علیه السلام می گفت: علی بن الحسین وقتی به نماز می ایستاد گویی شاخه درخت بود که جز آنچه باد از او به حرکت در آورد چیزی از او تکان نخورد.» منبع پیشین، حدیث ۴.

[۳] - «ابان بن تغلب گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: علی بن الحسین را دیدم که هنگامی که به نماز ایستاد، چهره‌اش را رنگی دیگر پوشاند. امام صادق به من فرمود: به خدا قسم علی بن الحسین کسی را که برای او نماز می کرد می شناخت.» *علل الشرائع*، ص ۸۸. به نقل وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۶۸۵، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۴.

[۴] - نماز به کمال نرسد مگر برای کسی که طهارتی همه جانبه و تمامی رسا داشته باشد و حق آن را کامل ادا کند، و از وسوسه و انحراف به دور باشد، خدای را بشناسد و برای او خشوع نماید و ثبات ورزد در حالی

آداب الصلاة ص : ١٥٠

وعن محمد بن يعقوب باسناده إلى مولانا زين العابدين عليه السلام أنه قال: واما حقوق الصلوة، فان تعلم أنّها وفادة إلى الله، و أنّك فيها قائم بين يدي الله. فاذا علمت ذلك، كنت خليقا ان تقوم فيها مقام العبد الذليل الرّاعب الرّاهب الخائف الرّاجي المسكين المتضرّع المعظم مقام من يقوم بين يديه بالسكون و الوقار و خشوع الاطراف و لين الجناح و حسن المناجات له في نفسه و الطلب إليه في فكاك رقبتة التي احاطت به خطيئته و استهلكتها ذنوبه، و لا قوة الا بالله. [١]

وعن النبي صلى الله عليه و آله: اعبد ربك كأنك تراه، فان لم تكن تراه، فانه يراك. [٢]

وعن فقه الرضا عليه السلام: فاذا اردت ان تقوم إلى الصلوة، فلا تقم إليها متكاسلا و لا متناعسا و لا مستعجلا و لا متلاهايا، و لكن تأتيها على السكون و الوقار و التؤدة. و

عليك بالخشوع و الخضوع متواضعا لله عزّ و جلّ
متخاشعا، عليك

که میان نومیدی و امید و شکیبایی و بیتابی ایستاده باشد، گویی وعده‌ها برای او ساخته آمده و وعیدها بر او واجب گردیده است، دارایی خود بذل کرده و مقصود خویش برابر نظر آورده و جان در راه خدا نهاده و طریق او را برگزیده است در بینی بر خاک نهادن (در سجده) کمترین کراهتی به دل راه ندهد، و پیوند علایق را از هر که جز او بریده و تنها به او متوجه گردیده و به حضور او آمده و عطای او را خواسته است. پس اگر چنین نمازی به جای آورد، همان نمازی خواهد بود که به آن امر شده و از آن خبر داده شده، و این همان نمازی است که از فحشا و منکر باز می‌دارد...» فلاح السائل، ص ۲۳، «الفصل الثانی، فی صفة الصلوة».

[۱] - «اما حقوق نماز (که باید رعایت شود) عبارت از این است که بدانی نماز ورود به محضر خداست، و بدانی که در نماز در پیشگاه خدا ایستاده‌ای. چون این را دانستی، شایسته خواهی بود که به نماز بایستی آنچنان که به نماز می‌ایستد بنده ذلیل، طالب و راغب، بیمناک (از عذاب خدا)، امیدوار (به رحمت خدا)، درمانده و زاریگری که با آرامش و وقار، خشوع در اعضا و جوارح، فروتنی، و با مناجات نیکوی قلب و با طلب رهایی نفس خود که خطایایش او را فرا گرفته و گناهانش او را هلاک ساخته، مقام آن را که در پیشگاهش ایستاده بزرگ می‌دارد. و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.» مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۳.

[۲] - «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: پروردگار خود را عبادت کن چنانکه گویی او را می‌بینی، که اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.»

بحار الانوار، ج ٧٤، ص ٧٤، «كتاب الروضة»، «مواعظ
النبي»، باب ٤، حديث ٣. مكارم الاخلاق، ص ٤٥٩.

آداب الصلاة ص : ١٥١

الخشية و سيماء الخوف راجيا خائفا بالطمأنينة على
الوجل و الحذر، فقف بين يديه كالعبد الأبق المذنب
بين يدي مولاه. فصف قدميك، و انصب نفسك، و لا
تلتفت يمينا و شمالا، و تحسب كأنك تراه، فان لم تكن
تراه، فإنه يراك... الحديث. [١]

وفي عدّة الداعي: روى ان إبراهيم عليه السلام كان
يسمع تأوّهه على حدّ ميل، حتّى مدحه الله بقوله: «ان
إبراهيم لحليم اوّاه منيب.» و كان في صلوته يسمع له
أزيز كأزيز المرجل. و كذلك يسمع من صدر سيّدنا
رسول الله صلّى الله عليه و آله مثل ذلك. و كانت فاطمة
عليها السلام تنهج في الصلوة من خيفة الله. [٢]

الى غير ذلك من الاخبار.

و در این موضوعات اخبار شریفه بیش از این است که در این مختصر بگنجد. و تفکر در همین چند حدیث نیز برای اهل تذکر و تفکر کفایت می کند - هم راجع به آداب صوریه و هم راجع به آداب قلبیه و معنویه و کیفیت قیام بین یدی الله.

قدری تفکر کن در حالات علی بن الحسین، و مناجات آن بزرگوار با

[۱] «از فقه الرضا نقل شده است: چون خواستی به نماز بایستی با حال کسالت، خواب آلودگی، شتاب و لهو و بازی مایست، بلکه با آرامش و وقار نماز را به جای آور. و بر تو باد که (در نماز) خاشع و خاضع باشی و برای خدا تواضع کنی و خشوع و خوف را بر خود هموار سازی در آن حال که بین بیم و امید ایستاده باشی و پیوسته نگران و محترز باشی. پس، بسان بنده‌ای گریخته و گنهکار که (بازگشته) در محضر مولایش ایستاده، در

پیشگاه خدا بایست، پاهای خود را کنار هم نه و قامت را راست نگهدار و به راست و چپ روی مگردان، و چنین بدان که گویی خدا را می بینی، که اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند...» مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»، «ابواب افعال الصلوة»، باب ۱، حدیث ۷. به نقل از فقه الرضا، ص ۱۰۱، «باب الصلوات المفروضة».

[۲] - «روایت شده که صدای آه و زاری ابراهیم علیه السلام از فاصله یک میلی (چهار هزار ذراع) شنیده می شد تا آن حد که خداوند او را به این کلام ستود که فرمود: «همانا ابراهیم، بردبار، بسیار آه کشنده و انابه کننده به سوی خدا بود. [هود - ۷۵]، در نماز صدایی مانند صدای دیگ جوشان از سینه او شنیده می شد. چنین صدایی از سینه سرور ما، رسول الله صلی الله علیه و آله، نیز شنیده می شد. و فاطمه علیها السلام در نماز از خوف خدا از حال عادی خارج می گردید و نفس وی

به شماره می افتاد.» مستدرک الوسائل، «کتاب الصلوة»،
«ابواب افعال الصلوة»، باب ۲، حدیث ۱۵.

آداب الصلاة ص : ۱۵۲

حضرت حق، و دعاهاى لطيف آن سرور که کیفیت
آداب عبودیت را به بندگان خدا تعلیم می کند. من
نمی گویم مناجات آن بزرگواران برای تعلیم عباد است،
زیرا که این کلام بی مغز باطلی است که صادر شده از
جهل به مقام ربوبیت و معارف اهل البیت، خوف و
خشیت آنها از همه کس بیشتر بوده و عظمت و جلال
حق در قلب آنها از هر کس بیشتر تجلی نموده، لکن
می گویم باید بندگان خدا از آنها کیفیت عبودیت و
سلوک إلى الله را تعلم کنند، وقتی ادعیه و مناجات‌های
آنها را می خوانند لقلقه لسان نباشد، بلکه تفکر کنند در
چگونگی معامله آنها با حق و اظهار تذلل و عجز و نیاز
نمودن آنها با ذات مقدس.

و لعمر الحبيب که جناب علی بن الحسین از بزرگترین نعمتهایی است که ذات مقدس حق بر بندگان خود به وجودش منت گزارده و آن سرور را از عالم قرب و قدس نازل فرموده برای فهماندن طرق عبودیت به بندگان خود وَلْتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ. ۱۰۲: ۸ «و اگر از ما سؤال شود که قدر این نعمت را چرا ندانستید و استفادت از این بزرگوار چرا نکردید، جوابی نداریم جز آن که سر خجلت به پیش افکنیم و به نار پشیمانی و تأسف بسوزیم، و در آن وقت پشیمانی نتیجه ندارد.

در موعظه‌ای حسنه

ای عزیز، اکنون که فرصت است و سرمایه عمر عزیز در دست است و طریق سلوکِ اِلَى اللّٰهِ مفتوح است و درهای رحمت حق باز است و سلامتی و قوت اعضاء و قوا برقرار است و دار الزرع عالم ملک بر پا است، همتی کن و قدر این نعم الهیه را بفهم و از آنها استفاده نما و کمالات روحانیه و سعادات ازلیه ابدیه را تحصیل کن، و

از این همه معارف که قرآن شریف آسمانی و اهل بیت عصمت علیهم السلام در بسیط ارض طبیعت مظلومه بسط دادند و عالم را

آداب الصلاة ص : ۱۵۳

به انوار ساطعه الهیه روشن فرمودند تو نیز بهره‌ای بردار، و ارض طبیعت مظلومه خود را به نور الهی روشن کن و چشم و گوش و لسان و دیگر قوای ظاهره و باطنه را به نور حق تعالی منور کن و تبدیل این ارض ظلمانی را به ارض نورانی بلکه آسمان عقلانی کن: **يَوْمَ تَبْدَلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ ۱۴: ۴۸** «و اَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ۳۹: ۶۹» در آن روز اگر ارض تو غیر ارض نشده باشد و به نور رب نورانی نگردیده باشد، ظلمتها و سختیها و وحشتها و فشارها و ذلتها و عذابها داری.

اکنون قوای ظاهره و باطنه ما مظلومه به ظلمتهای شیطانی است، و از آن ترسم که اگر با این حال باقی

بمانیم، کم کم ارض هیولانی دارای نور فطرت متبدل شود به ارض سجّینی مظلّمه خالی از نور فطرت و محجوب از همه احکام فطرت اللّهی. و این شقاوتی است که سعادت در دنبالش نیست و ظلمتی است که نورانیّت در عقب ندارد و وحشتی است که روی اطمینان نبیند و عذابی است که راحت در پی آن نیاید. فَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ۲۴: ۴۰. «پناه می‌برم به خدای تعالی از غرورهای شیطانی و نفس اماره بالسّوء».

عمده مقصد و مقصود انبیاء عظام و تشریح شرایع و تأسیس احکام و نزول کتابهای آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع که صاحب و مکاشف آن نور مطهّر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دویینی و دو پرستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالبیه ساری و جاری است. بلکه شیخ عارف کامل، شاه

آبادی، روحی فداه می فرمودند: عبادات اجراء توحید
است در ملک بدن از باطن قلب.

آداب الصلاة ص : ۱۵۴

بالجمله، نتیجه مطلوبه از عبادات تحصیل معارف و
تمکین توحید و دیگر معارف است در قلب. و این مقصد
حاصل نشود مگر آنکه حظوظ قلبیه عبادات را سالک
استیفاء کند، و از صورت و قالب به حقیقت و لب عبور
نماید، و واقف نشود در دنیا و قشر که وقوف در این امور
خار راه سلوک انسانیت است. و کسانی که دعوت به
صورت محض می کنند و مردم را از آداب باطنیه باز
می دارند و گویند شریعت را جز این صورت و قشر معنی
و حقیقتی نیست، شیاطین طریق الی الله و خارهای راه
انسانیتند، و از شر آنها باید به خدای تعالی پناه برد که
نور فطرت الله را که نور معرفت و توحید و ولایت و
دیگر معارف است در انسان منطقی می کنند و حجابهای
تقلید و جهالت و عادت و اوهام را به روی آن می کشند،

و بندگان خدای تعالی را از عکوف به درگاه او و وصول به جمال جمیل او باز می‌دارند و سدّ طریق معارف می‌نمایند، و قلوب صافی بی آرایش بندگان خدا را که حق تعالی با دست جمال و جلال خود تخم معرفت در خمیره آنها پنهان فرموده و انبیاء عظام و کتب آسمانی را فرستاده برای تربیت و تنمیه آن، به دنیا و زخارف آن و جهات مادی و جسمانی و عوارض آن متوجه می‌کنند و از روحانیات و سعادات عقلیه منصرف می‌کنند، و حصر عوالم غیب و جتتهای موعوده را می‌نمایند به همان مآکولات حیوانیه و مشروبات و منکوحات و دیگر از مشتهیات حیوانی.

این‌ها گمان کنند که حق تعالی این همه بسط بساط رحمت فرموده و با این همه تشریفات کتابها نازل فرموده و ملائکه الله معظم فرو فرستاده و انبیاء عظام مأمور فرموده برای اداره کردن بطن و فرج، غایت معارفشان این است که بطن و فرج را در دنیا حفظ کن

تا به شهوات آن در آخرت بررسی. آن قدری که اهمیت به جماع پانصد ساله می‌دهند به توحید و نبوات نمی‌دهند، و تمام معارف را مقدمه تعمیر بطن و فرج می‌دانند. و اگر حکیمی الهی یا عارفی ربّانی به روی بندگان خدا بخواهد دری از رحمت باز کند و ورقی از حکمت الهی بخواند، از هیچ نسبت و بدگویی و فحش و تکفیری به او خودداری نمی‌کنند. این‌ها به طوری منمغر در دنیا شدند و به شهوات بطن و فرج اهمیت

آداب الصلاة ص : ۱۵۵

می‌دهند - من حیث لا یسعون ۱۶ : ۲۶ - که میل ندارند سعادت دیگری در دار تحقّق موجود باشد جز شهوات حیوانی، با آن که اگر سعادت عقلیه هم در عالم باشد به بطن و فرج آنها ضرری نمی‌رساند.

امثال ماها که از حد حیوانیت تجاوز نکردیم، جز بهشت جسمانی و اداره بطن و فرج چیز دیگر نداریم، و به آن هم با فضل خدای تعالی امید است برسیم، لکن گمان نکنیم که سعادت منحصر به آن است و بهشت حق تعالی محصور به همین بهشت حیوانی است، بلکه برای حق تعالی عوالمی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطور در قلب هیچ کس نکرده. و اهل محبت الهیه و معرفت الله را اعتنائی به هیچ یک از بهشتها نیست و توجهی به عالم غیب و شهادت نمی‌باشد، و برای آنها جنت لقاء است.

و اگر آیات قرآنیّه و احادیث وارده از اهل بیت عصمت را بخواهم در این باب ذکر کنم، مخالف با وضع این اوراق است، و این مقدار نیز از طغیان قلم ذکر شد. و مقصود عمده ما توجه دادن قلوب بندگان خدا است به آنچه برای آن خلق شدند که آن معرفت الله است که از همه سعادات بالاتر است و هیچ چیز جز مقدمه آن

نیست. و مقصود ما از کسانی که خار راه سلو کند علماء بزرگ اسلام و فقهاء کرام مذهب جعفری علیهم رضوان الله نیست، بلکه بعضی از اهل جهل و منتحلین به علم از راه قصور و جهل، نه تقصیر و عناد، راهزن بندگان خدا شدند. و به خدای تعالی پناه می‌برم از شر طغیان قلم و نیت فاسده و مقصود باطل و الحمد لله اوّلا و آخراً و ظاهراً و باطناً.

آداب الصلاة ص : ۱۵۶

باب سوم در سرّ نیت و آداب آن است

و در آن پنج فصل است

فصل اول در حقیقت نیت است در عبادات

بدان که نیت عبارت است از تصمیم عزم به اتیان شیء و اجماع نفس بر آوردن آن پس از تصور آن و تصدیق به فائده آن و حکم به لزوم اتیان آن. و آن حالتی است نفسانی وجدانی که پس از این امور پیدا شود، که از آن

تعبیر به همت و تصمیم عزم و اراده و قصد می‌کنیم. و این در جمیع افعال اختیاری موجود است و هیچ فعل اختیاری ممکن التّخلف از آن نیست. و این امر در تمام عمل حقیقتاً موجود است بدون شائبه مجاز. و لازم نیست در اثناء آن یا

آداب الصلاة ص : ۱۵۷

در اوّل آن تفصیلاً در ذهن حاصل باشد، یا این قصد و تصمیم را تفصیلاً تصور نماید فاعل، بلکه گاه شود که انسان به همان تصمیم عزم اتیان می‌کند عمل را در صورتی که از صورت تفصیلیّه عمل و تصمیم بکلی ذاهل و غافل است، ولی آن حقیقت موجود است و عمل به تحریک آن در خارج موجود شود، چنانچه در افعال اختیاریّه وجدانا این امر واضح است.

بالجمله، این تصمیم عزم، که عبارت از نیت است در لسان فقها رضوان الله علیهم در هر عملی موجود است

بدون تخلف، که اگر کسی بخواهد عمل اختیاری را بدون آن ایجاد کند امکان ندارد. با این وصف وسوسه شیطان پلید و دعابه واهمه عقل را محکوم خود می کند و امر ضروری را بر انسان بیچاره تعمیم می کند، و به جای آن که انسان عمر گران بهای خود را صرف در تجوید و تخلیص عمل کند و آن را از مفسد باطنیه تخلیص کند و به جای آن که آن را صرف در معارف توحید و حق شناسی و حق طلبی کند، ابلیس پلید او را وسوسه کند و نصف عمر را صرف در امری ضروری و شیئی واجب الحصول کند. شیطان را دامها و مکاید بسیار است: یکی را به ترک اصل عمل وادار کند، و دیگری را که مأیوس شود از آن که ترک عمل کند، به ریا و عجب و دیگر مفسدات وادار کند، و اگر به این امر موفق نشد، عملش را از راه مقدس ما بی باطل کند - عبادات همه مردم را در نظر انسان خوار کند و مردم را نسبت به عدم مبالغات دهد، آن وقت وادار کند که در

نیت مثلا، که امری است ملازم با عمل، یا تکبیر یا قرائت، که از اموری است عادی و بی مایه، جمیع عمر را صرف کند. و بالأخره راضی نشود از انسان مگر آن که عملش را به یکی از این طرق باطل کند.

وسواس را شئون بسیار و طرق بی شمار است که اکنون نتوان در جمیع آن بحث کرد و تمام شئون آن را استقصا نمود، ولی در بین همه، وسوسه در نیت شاید از همه مضحکتر و عجیبتر باشد، زیرا که اگر کسی بخواهد با تمام قوا قیام کند در همه عمر به اتیان یک امر اختیاری بدون نیت، ممکن نیست از عهده بر آید، معدلک، یک نفر بیچاره مریض النفس ضعیف العقل را

آداب الصلاة ص : ۱۵۸

می بینی که در هر نماز مدت های مدید خود را معطل می کند که نمازش با نیت و عزم موجود شود. و این شخص به آن ماند که مدتها تفکر کند که برای بازار

رفتن یا نهار خوردن نیت و عزم تهیه کند. بیچاره‌ای که باید نماز معراج قرب و مفتاح سعادت او باشد و با تأدب به آداب قلبیه و اطلاع بر اسرار این لطیفه الهیه تکمیل ذات و تأمین نشئه حیات خود کند، از همه این امور غفلت کرده، بلکه این امور را لازم نداند سهل است، همه را باطل شمارد و سرمایه عزیز خود را صرف در خدمت شیطان و اطاعت وسواس خناس کند و عقل خدا داد را که نور هدایت است محکوم حکم ابلیس کند.

عبدالله بن سنان گفت: «ذکر کردم پیش حضرت صادق مردی را که مبتلا بود به وضوء و نماز (یعنی وسواسی بود) و گفتم: او مرد عاقلی است.

فرمود: چه عقلی دارد، با آنکه اطاعت شیطان می‌کند. گفتم: چگونه اطاعت شیطان می‌کند؟ فرمود: سؤال کن از او این که می‌آید او را از چه چیز است، می‌گوید از عمل شیطان است.» «بالجمله، قطع این ریشه را انسان

باید با هر ریاضت و زحمتی است بکند، که از همه سعادات و خیرات انسان را باز می‌دارد. ممکن است چهل سال انسان جمیع عباداتش حتی به حسب صورت نیز صحیح به جا نیاید و اجزای صوری فقهی هم نداشته باشد، فضلا از آداب باطنیه و شرعیّه.

مضحک‌تر آنکه بعضی از این اشخاص وسواسی عمل جمیع مردم را باطل می‌دانند و تمام مردم را بی‌مبالات به دین محسوب می‌کنند. با آنکه خود اگر مقلد است، مرجع تقلیدش نیز چون متعارف مردم می‌باشد، و اگر اهل فضل است، به اخبار رجوع کند ببیند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نیز در این امور متعارف بودند. فقط در تمام مردم این طایفه وسواسیه هستند که به خلاف رسول خدا و ائمه معصومین علیهم السلام و فقهاء مذهب و علماء ملت عمل می‌کنند، و اعمال همه را ناچیز می‌شمارند و

آداب الصلاة ص : ۱۵۹

عمل خود را موافق با احتیاط و خود را مبالی به دین می‌دانند. مثلاً، در باب وضو اخباری که وضوی رسول خدا را بیان کرده‌اند متواتر است. علی‌الظاهر، حضرت رسول صلی الله علیه و آله یک مشت [آب] به صورت می‌زدند و یک مشت به دست راست و یک مشت به دست چپ. «و اجماع فقهاء امامیه قائم است علی التّحقیق که این وضوء صحیح است. و ظاهر کتاب خدا نیز همین است. در شستن دوم، بلکه غرفه دوم، بعضی اشکال کردند، ولی غرفه دوم، بلکه شستن دوم نیز، ضرر ندارد، گرچه در استحبابش کلامی است. ولیکن شستن سوم بدعت و مبطل وضوء است بلا اشکال روایتاً و فتوی. اکنون عملی وسواسی بیچاره را بین که به بیست غرفه که هر یک از آن غرفه‌ها فرا می‌گیرد تمام دست را و غسله تامّه محسوب می‌شود اکتفا نمی‌کند، در این صورت وضوئش بی اشکال باطل است. این بدبخت ضعیف العقل این عمل را که از اطاعت شیطان و وسوسه

او بجا آورده صحیح می‌داند و موافق احتیاط، آن وقت عمل سایرین را باطل می‌شمارد.

اکنون وجه صدق حدیث شریف که او را بی عقل شمرده است معلوم می‌شود. کسی که عمل مخالف با عمل رسول خدا را صحیح بداند و عمل موافق با آن حضرت را باطل بداند، یا از دین خدا خارج است یا بی عقل. و چون این بیچاره از دین خارج نیست، پس بی عقل است و مطیع شیطان و مخالف رحمن.

و برای علاج این مصیبت و داء عضال چاره‌ای نیست جز آن که قدری تفکر کند در این امور که ذکر شد و مقایسه کند عمل خود را با عمل نوع متدینین و علماء و فقهاء رضوان الله علیهم، و اگر خود را مخالف با آنها دید ارغام انف شیطان کند و بی اعتنائی به آن پلید نماید. و چند مرتبه که شیطان وسوسه کرد که عملت باطل است، جواب دهد که اگر عمل همه فقهاء امت

باطل شد، عمل من نیز باطل باشد. امید است چندی که
مخالفت شیطان نمود و در ضمن

آداب الصلاة ص : ۱۶۰

به حق تعالی با عجز و نیاز از شرّ او پناه برد، این مرض
رفع شود و شیطان چشم طمعش از او بریده گردد،
چنانچه برای دفع کثرت شک، که آن نیز از القائنات
شیطان است، در روایات شریفه همین دستور را دادند:

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم علیه السلام
رساند که گفت: «وقتی که زیاد شد شکّت در نماز،
ممضی دار نماز را، یعنی اعتنا به آن مکن، امید است که
رها کند تو را، همانا این نیست مگر از شیطان.» «» و در
روایت دیگر است که حضرت باقر یا حضرت صادق
علیهما السلام می فرمایند: «عادت ندهید شیطان را به
خودتان به شکستن نماز، پس به طمع بیندازید او را، زیرا

که شیطان پلید است معتاد است به آنچه عادت داده شد.»

زراره گوید که فرمود: «همانا می‌خواهد آن خبیث که اطاعت شود، پس وقتی که عصیان شد، عود نمی‌کند به کسی از شماها.» و این از معالجات مهمه است در جمیع اموری که از القائنات شیطان است و از دعابه‌های واهمه شیطانیه است. و در احادیث شریفه ادعیه نیز دستور داده‌اند، هر کس خواهد به وسائل و مستدرک آن در اواخر کتاب خلل رجوع کند.

فصل دوم یکی از مهمات آداب نیت، که از مهمات جمیع عبادات است و از دستورات کلیه شامله است، «اخلاص» است.

و حقیقت آن، تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا، و صافی نمودن سرّ است از رؤیت غیر حق تعالی

در جمیع اعمال صوریّه و لبّیه و ظاهریّه و باطنیه. و
کمال آن، ترک غیر

آداب الصلاة ص : ۱۶۱

است مطلقا و پانهادن بر انیت و انانیت و غیر و غیریت
است یکسره. قال تعالی: **الَا لِلّٰهِ الدّٰیْنُ الْخَالِصُ ۳۹: ۳.** «
(خدای تعالی اختیار فرموده برای خویش دین خالص
را.) و اگر یکی از حظوظ نفسانیّه و شیطانیه در دین باشد،
خالص نخواهد بود، و آنچه خالص نیست، حق تعالی
اختیار نفرموده، و آنچه شائبه غیریت و نفسانیت دارد از
حدود دین حق خارج است.

و قال تعالی: **وَمَا امْرُؤًا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدّٰیْنَ.**
۹۸: ۵ «و قال تعالی: **مَنْ كَانَ يُرِيْدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهٖ مِنْهَا**
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَّصِيْبٍ ۴۲: ۲۰ «و قال رسول الله
صلى الله عليه و آله - على ما نقل: **انما لكل امرء ما نوى:**

فمن كان هجرته إلى الله ورسوله، فهجرته إلى الله ورسوله، و من كان هجرته إلى دنيا يصيبها أو امرأة ينكحها، فهجرته إلى ما هاجر إليه. [۱]

و قال تعالى: وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. ٤: ١٠٠ «و این آیه شریفه ممکن است متکفل جمیع مراتب اخلاص باشد: یکی هجرت صوری که به بدن واقع شود. و این هجرت اگر خالص برای خدا و رسول نباشد، بلکه برای حظوظ نفسانی باشد، هجرت الی الله و رسوله نیست. و این مرتبه اخلاص صوری فقهی است.

و دیگر، هجرت معنوی و مسافرت باطنی است که مبدأ آن، بیت مظلومه

[۱] «بنابر آنچه نقل شده رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر کس همان چیزی است که نیت کرده

است، پس هر کس مقصدش خدا و رسول او باشد، هجرتش به سوی خدا و رسول اوست، و کسی که هجرت او برای رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی باشد، هجرتش به سوی همان چیز است.» مستدرک الوسائل، «ابواب مقدمه العبادات»، باب ۵، حدیث ۵.

آداب الصلاة ص : ۱۶۲

نفس است، و غایت آن، خدای تعالی و رسول او است که آن هم به حق برگردد، زیرا که رسول بما هو رسول استقلال ندارد، بلکه آیت و مرآت و نماینده است، پس هجرت به او هجرت به حق است (حبّ خاصان خدا حبّ خدا است.)» پس، محصل معنای آیه شریفه، به حسب این احتمال، آن است که کسی که به مهاجرت معنوی و سفر قلبی عرفانی از بیت نفس و منزل انانیت خارج شد و مهاجرت إلى الله کرد بدون دیدن خود و نفسانیت و حیثیت خود، جزای او با حق تعالی است. و اگر سالک در سلوک إلى الله یکی از حظوظ نفسانیه را

طالب باشد، و لو وصول به مقامات بلکه گرچه وصول به قرب حق که برای رسیدن خود به قرب حق باشد، این سلوکِ اِلَى اللّٰهِ نیست، بلکه سالک خارج از بیت نشده، بلکه مسافر در جوف بیت است از گوشه‌ای به گوشه‌ای و از زاویه‌ای به زاویه‌ای.

پس، سفر اگر در مراتب نفس شد و برای رسیدن به کمالات نفسانیّه، سفر اِلَى اللّٰهِ نیست بلکه من النّفس اِلَى النّفس است، ولی سالک را برای سفر الی اللّٰهِ این سفر ناچار پیش آمد کند. و جز کمال از اولیاء علیهم السلام نتواند کسی سفر ربّانی بی سفر نفسانی کند، فقط این شأن برای کمال است، و شاید آیه شریفه سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ ۹۷: ۵ «اشاره به این سلامت از تصرفات شیطانی و نفسانی باشد در جمیع مراتب سیر در لیالی مظلمه طبیعت، که برای کمال لیلۃ القدر است تا طلوع فجر یوم القیمه، که برای کمال رؤیت جمال احدیت است و اما غیر آنها، در جمیع مراتب سیر به سلامت

نیستند، بلکه در اوائل امر هیچ سالکی از تصرفات شیطانیه خارج نیست.

پس، معلوم شد که این مرتبه از اخلاص - که سلامت از اول مرتبه سیر الی الله تا آخر مراتب آن که حصول موت حقیقی است بلکه تا پس از حیات

آداب الصلاة ص : ۱۶۳

ثانوی حقانی که صحو بعد المحو است - برای اهل السلوک و متعارف از اصحاب معرفت و ریاضت دست ندهد. و علامت این نحو از خلوص آن است که غوایت شیطان را در آنها راهی نیست و طمع شیطان از آنها یکسره بریده است، چنانچه در آیه شریفه فرماید از قول آن پلید: فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. ۳۸: ۸۲ - ۸۳» و در اینجا اخلاص به عین عبد نسبت داده شده نه به فعل عبد، و این مقامی است بالاتر از اخلاص در عمل. و شاید حدیث معروف نبوی

که می‌فرماید: من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه.»»

مراد جمیع مراتب اخلاص باشد، یعنی، اخلاص عملی و
صفتی و ذاتی. و شاید هم ظهور در اخلاص ذاتی داشته
باشد که مراتب اخلاص دیگر از لوازم او است.

و شرح این حدیث شریف و بیان مقصود از «ینابیع
الحکمة» و کیفیت جریان آن از قلب به لسان، و
مدخلیت خلوص در این جریان، و خصوصیت «اربعین
صباح»، از نطق بیان در این رساله خارج است و محتاج
به رساله‌ای جداگانه است. و رساله معروف به تحفة
الملوک فی السیر و السلوک منسوب به عارف بالله
مرحوم بحر العلوم است که عمده نظرش شرح این
حدیث شریف است. و آن رساله لطیفه‌ای است، گرچه
خالی از بعض مناقشات نیست، و لهذا بعضی آن را از آن
بزرگوار نمی‌دانند، بعید هم نیست.

آداب الصلاة ص : ۱۶۴

فصل سوم در بیان بعضی مراتب اخلاص است

به طریق اجمال به طوری که مناسب با وضع این اوراق است یکی از مراتب آن، تصفیه عمل است - چه عمل قلبی یا قالبی - از شائبه رضای مخلوق و جلب قلوب آنها، چه برای محمّدت یا برای منفعت یا غیر آن. و در مقابل این، اتیان عمل است ریاء. و این ریاء فقہی، و از همه مراتب ریاء پست تر و صاحب آن از همه مرئی‌ها بی ارزشتر و خسیستر است.

مرتبہ دوم، تصفیه عمل است از حصول مقصودهای دنیوی و مآرب زائله فانیه، گرچه داعی آن باشد که خدای تعالی به واسطه این عمل عنایت کند، مثل، خواندن نماز شب برای توسعه روزی، و اتیان صلوة اول ماه مثلاً برای سلامت از آفات آن ماه، و دادن صدقات برای سلامتی، و دیگر مقصودهای دنیوی. و این مرتبہ از

اخلاص را بعضی از فقهاء علیهم الرحمة شرط صحت عبادات شمرده‌اند در صورتی که اتیان عمل برای رسیدن به آن مقصود باشد. و این، خلاف تحقیق است به حسب قواعد فقهیه، گرچه پیش اهل معرفت این نماز را به هیچ وجه ارزشی نیست و مثل سایر کسبهای مشروعه است، بلکه شاید از آن نیز کمتر باشد.

مرتبه سوم، تصفیه آن است از رسیدن به جنات جسمانیّه و حور و قصور و امثال آن از لذات جسمانیّه. و مقابل آن، عبادت اجیران است، چنانچه در روایات شریفه است. و این نیز در نظر اهل الله چون سایر کسبها است، الا آن که عمل این کاسب اجرتش بیشتر و بالاتر است در صورتی که قیام به امر کند و از مفسدات صورتیه عمل را تخلیص کند.

مرتبه چهارم، آن است که عمل را تصفیه کند از خوف عقاب و عذابها [ی] جسمانی موعود. و مقابل آن، عبادت عبید است، چنانچه در

آداب الصلاة ص : ۱۶۵

روایات است. «» و این عبادت نیز در نظر اصحاب قلوب قیمتی ندارد و از نطاق عبودیت الله خارج است. و در نظر اهل معرفت فرق نکند که انسان عملی را بکند از خوف حدود و تعزیرات در دنیا، یا خوف عقاب و عذاب آخرتی، یا برای رسیدن به زندهای دنیائی، یا برای رسیدن به زندهای بهشتی، در این که هیچ یک برای خدا نیست، و داعی بر داعی امری است که مطابق قواعد فقهیه عمل را از بطلان صوری خارج کند، ولی در بازار اهل معرفت این متاع را ارزشی نباشد.

مرتبہ پنجم، تصفیه عمل است از رسیدن به سعادات عقلیه و لذات روحانیّه دائمه ازلیّه ابدیه و منسلک شدن در سلک کروبیین و منخرط شدن در جرگه عقول قادسه و ملائکه مقرّبین. و در مقابل آن، عمل نمودن برای این مقصد است. و این درجه گرچه درجه بزرگ و مقصد عالی مهمی است، و حکماء و محققین به این

مرتبه از سعادت خیلی اهمّیت دادند و برای او ارزش قائل شدند، ولی در مسلک اهل الله این مرتبه نیز از نقصان سلوک و سالک آن نیز کاسب و از اجیران به شمار می‌رود، گرچه در متجر و مکسب با سایرین فرقها دارد.

و در ازاء این مرتبه که مرتبه ششم است تصفیه آن است از خوف عدم وصول به این لذّات و حرمان از این سعادات. و در مقابل، عمل برای این مرتبه از خوف است. و این نیز گرچه مرتبه عالی‌های است و از حدّ اشتهای امثال نویسندة خارج است، ولی در نظر اهل الله این نیز عبادت عبید است و عبادت معلّ است.

مرتبه هفتم، تصفیه آن است از وصول به لذّات جمال الهی و رسیدن به بهجت‌های انوار سبحات غیر متناهی که عبارت از جنّت لقاء، است. و این مرتبه، یعنی جنّت لقاء از مهمّات مقاصد اهل معرفت و اصحاب قلوب است

آداب الصلاة ص : ۱۶۶

و دست آمال نوع از آن کوتاه است، و اوحدی از اهل معرفت به سعادت این شرف مشرفند، و اهل حبّ و جذبه از کمال اهل الله و اصفیاء الله هستند، و لکن این کمال مرتبه کمال اهل الله نیست، بلکه از مقامات معمولی سرشار آنها است. و این که در ادعیه، مثل مناجات شعبانیه، حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش این مرتبه را خواسته یا اشاره به داشتن آن نموده، نه آن که مقامات آنها منحصر به همین مرتبه است، چنانچه مرتبه هشتم که در ازاء این مرتبه است و آن عبارت است از تصفیه عمل از خوف فراق نیز از کمال مقامات کمال نیست، و این که جناب امیر المؤمنین کیف اصبر علی فراقک»

گوید از مقامات معمولی سرشار او و مثل او است.

بالجمله، تصفیه عمل از این دو مرتبه نیز در نزد اهل الله لازم است، و عمل با آن معلل و از حظوظ نفسانیّه خارج نیست، و این کمال خلوص است.

و پس از این، مراتب دیگری است که از حدود خلوص خارج و در تحت میزان توحید و تجرید و ولایت است که بیان آن اینجا مناسب نیست.

فصل چهارم

اکنون که مراتب اخلاص و مقامات عبادات را تا اندازه‌ای دانستی، خود را مهیا کن برای تحصیل آن، که علم بدون عمل را ارزشی نیست و بر عالم حجت تمامتر و مناقشه بیشتر است. افسوس که ما از معارف الهیه و از مقامات معنویّه اهل الله و مدارج عالیّه اصحاب قلوب بکلی محرومیم. یک طایفه از ما به کلی مقامات را منکر و اهل آن را به خطا و باطل و عاطل دانند، و کسی که ذکری از آنها کند یا دعوتی به مقامات آنها نماید، او

را بافنده و دعوت او را شطح محسوب دارند. این دسته
از مردم را امید نیست که بتوان متنبه به

آداب الصلاة ص : ۱۶۷

نقص و عیب خویش کرد و از خواب گران بیدار نمود
- اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ. ۲۸: ۵۶» و ما انتَ بِمُسْمِعٍ
مَنْ فِي الْقُبُورِ. ۳۵: ۲۲» آری، آنهایی که چون نویسند
بیچاره از همه جا بی خبر دلشان زنده به حیات معرفت
و محبت الهیه نیست مردگانی اند که غلاف بدن قبور
پوسیده آنها است، و این غبار تن و تنگنای بدن مظلّم
آنها را از همه عوالم نور و نور علی نور محجوب
نموده: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ ۲۴:
۴۰.» این طایفه هر چه حدیث و قرآن از محبت و
عشق الهی و حبّ لقاء و انقطاع به حق بر آنها فرو
خوانند، به تأویل و توجیه آن پردازند و مطابق آراء
خود تفسیر کنند - آن همه آیات لقاء و حبّ الله را به
لقاء درختهای بهشتی و زنجیر خوشگل توجیه نمایند.

نمی‌دانم این گروه با فقرات مناجات شعبانیه چه می‌کنند که عرض می‌کنند: الهی، هب لی کمال الانقطاع إليك، و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصیر ارواحنا معلقهً بعزّ قدسک. الهی، و اجعلنی ممّن نادیته فاجابک، و لا حظته فصعق لجلالک.»

آیا این «حجب نور» چیست؟ آیا «نظر به حق»، مقصود گلابیهای بهشت است؟ آیا «معدن عظمت» قصرهای بهشتی است؟ آیا «تعلق ارواح به عزّ قدس»، یعنی تعلق به دامن حور العین برای قضای شهوت؟ آیا این «صعق و محو از جلال»، یعنی محو در جمال زندهای بهشتی است؟ آیا این جذبه‌ها و غشوه‌ها که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز معراج دست می‌داده و آن انوار عظمت و بالاتر از آن را که مشاهده می‌کرده در آن محفلی که اعظم ملائکة الله که جبرئیل امین علیه

السلام است محرم سرّ نبود و جرأت پیش رفت انمله‌ای
نداشت، جذبه برای یکی از زنهای خیلی خوب بوده؟ یا

آداب الصلاة ص : ۱۶۸

انواری مثل نور شمس و قمر و بالاتر از آن می‌دید؟ آیا
آن قلب سلیمی که معصوم علیه السلام در ذیل آیه
شریفه الا مَنْ اَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۲۶: ۸۹» فرمود:

«سلیم آن است که ملاقات کند حق تعالی را در صورتی
که در آن غیر حق نباشد.» «مقصود از آن که غیر حق
نباشد، یعنی غیر کرامت حق نباشد؟ که برگشت به آن
کند که غیر از گلابی و زردآلو نباشد؟ خاک بر فرق من
که عنان قلم از دستم رها شد و به شطحیات مشغول شد.
ولی لعمر الحبيب که مقصودی از این کلام نیست جز
آن که برای برادران ایمانی، خصوصاً اهل علم، تنبیهی
حاصل آید و لا اقلّ منکر مقامات اهل الله نباشند، که
این انکار سر منشأ تمام بدبختیها و شقاوتها است. مقصود

ما آن نیست که اهل الله کیانند، بلکه مقصود آن است که مقامات انکار نشود، اما صاحب این مقامات کیست، خدا می‌داند. و این امری است که کسی را بر آن اطلاعی نیست - «آن را که خبر شد خبری باز نیامد.»» و یک طائفه دیگر آنانند که مقامات اهل معرفت را منکر نیستند و عناد با اهل الله ندارند، ولی اشتغال به دنیا و تحصیل آن و اخلاص به لذات فانیه آنها را از کسب علمی و عملی و ذوقی و حالی بازداشته. اینها مریضانی را مانند که تصدیق مرض خویش را دارند، ولی شکم آنها را نمی‌گذارد که پرهیز و خوردن دواى تلخ اقدام کنند، چنانچه طائفه اول مریضانی را مانند که اصل وجود چنین مریضی و مرضی را در دار تحقق تصدیق نکنند، با آن که خود مبتلا هستند، اصل وجود مرض را انکار کنند.

و یک طایفه آنانند که به کسب علمی پرداختند و اشتغال به تحصیل معارف علما پیدا کردند، ولی از

حقایق معارف و مقامات اهل الله به اصطلاحات و الفاظ و به زرق و برق عبارات اکتفا نموده خود و عده‌ای بیچاره را در رشته الفاظ و اصطلاحات به زنجیر کشیده و از جمیع مقامات قناعت به

آداب الصلاة ص : ۱۶۹

گفتار نموده‌اند. در اینان یکدسته پیدا شود که خود خود را می‌شناسند، ولی برای ترأس بر یک دسته بیچاره این اصطلاحات بی مغز را مایه کسب معیشت قرار داده‌اند و با الفاظ فریبنده و اقوال جالب توجه صید قلوب صافیه بندگان خدا را می‌کنند. این‌ها شیاطینی هستند انسی که ضررشان از ابلیس لعین کمتر نیست بر عباد الله. بیچارگان ندانند که قلوب بندگان خدا منزلگاه حق است و کسی را حق تصرف در آن نیست. این‌ها غاصب منزلگاه حقند و مخرب کعبه حقیقی هستند، بتهایی تراشند و در دل بندگان خدا که کعبه بلکه بیت المعمور است جای گزین کنند، این‌ها

مريضانی هستند که به صورت طیب خود را در آورده و آنها را به مرضهای گوناگون مهلك گرفتار کنند.

و علامت این طایفه آنست که به ارشاد اغنیاء و بزرگان بیشتر علاقه دارند تا ارشاد فقراء و درویشان. بیشتر مریدان اینان از صاحبان جاه و مال است، و خود آنها به زیّ اغنیاء و صاحبان جاه و مال هستند. اینها سخنانی بسیار فریبنده دارند، که خود را در عین حال که به قذارات دنیاویّه هزار گونه آلودگی دارند، در نظر مریدان تطهیر کنند و از اهل الله قلم دهند. آن بیچارگان ابله نیز چشم خود را از همه معایب محسوسه آنها پوشیده و به اصطلاحات و الفاظی بی مغز دل خوش داشته‌اند.

اکنون که کلام بدینجا رسید، سزاوار باشد که یکی دو حدیث که در این موضوع وارد شده ذکر کنم، گرچه از رشته سخن خارج است، ولی تبرک به کلام اهل البیت نیکو است.

عن كتاب الخصال للشيخ الصدوق رحمه الله باسناده إلى
أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن من العلماء من يحب
أن يجمع علمه و لا يحب أن يؤخذ عنه: فذاك في
الدرك الأول من النار. و من العلماء من اذا وعظ انف،
و اذا وعظ عنف، فذاك في الدرك الثاني من النار. و
من العلماء من يرى أن يضع العلم عند ذوى الثروة و
الشرف، و لا يرى له فى المساكين و ضعاً، فذاك فى
الدرك الثالث من النار. و من العلماء من يذهب فى
علمه مذهب الجابرة و السلاطين: فان ردّ عليه و قصر فى
شئ من امره، غضب، فذاك فى الدرك الرابع من
النار. و من العلماء

آداب الصلاة ص : ١٧٠

من يطلب احاديث اليهود و النصارى ليغزر به علمه و
يكثر به حديثه، فذاك فى الدرك الخامس من النار. و
من العلماء من يضع نفسه للفتيا و يقول: سلونى.

و لعلّه لا يصيب حرفا واحدا، و الله لا يحب المتكلفين،
فذاك في الدرّك السّادس من النّار. و من العلماء من
يتّخذ العلم مروّة و عقلا، فذاك في الدرّك السّابع من
النّار. [١]

وعن الكليني رحمه الله في جامعه الكافي باسناده إلى
الباقر عليه السّلام: من طلب العلم ليباهي به العلماء او
يمارى به السّفهاء او يصرف (به - خ) وجوه النّاس إليه،
فليتبوء مقعده من النّار - انّ الرّئاسة لا تصلح الا لاهلها.
[٢]

وعن الصّادق عليه السّلام: اذا رأيتم العالم محبّا للدنيا
فاتّهموه على دينكم. فانّ كلّ محبّ بشيء يحوط ما
احبّ و قال: اوحى الله تعالى إلى داود عليه السلام: لا
تجعل بيني و بينك عالما مفتونا بالدنيا، فيصدّك عن
طريق محبّتي. فانّ أولئك قطاع طريق عبادى
المرّيدين. انّ ادنى ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة

[۱] - «امام صادق علیه السلام فرمود: گروهی از علما دوست دارند دانش فراهم آورند و دوست ندارند آن را به دیگران یاد دهند، این دسته در اولین طبقه زیرین جهنم می‌باشند. گروهی دیگر کسانی هستند که چون پند دهند نخوت و مباحثات کنند، و چون دیگران به آنان پند دهند شدت و خشم نشان دهند، اینان در دومین طبقه آتش‌اند. طایفه‌ای دیگر کسانی‌اند که علم را در اختیار اشراف و ثروتمندان قرار دهند و در میان بینوایان جایی برای علم نمی‌بینند، این‌ها در طبقه سوم آتش هستند. جمعی دیگر از دانشمندان روش گردنکشان و پادشاهان را در پیش گرفته‌اند: اگر جواب ردّی به آنها داده شود و یا در خدمت به آنها قصور و تقصیری روی دهد، خشمگین می‌گردند، این دسته در طبقه چهارم دوزخ‌اند. عده‌ای دیگر کسانی‌اند که در پی گفتار یهود و نصاری می‌روند تا علم و حدیث خود را با آن انبوه سازند، اینان در طبقه پنجم جهنم‌اند.

گروهی دیگر عالمانی هستند که به مسند فتوی تکیه می‌زنند و می‌گویند: (هر چه می‌خواهید) از من پرسید. و چه بسا کلمه‌ای هم نمی‌فهمند - و خدا کسانی را که ناشایسته امری را به خود ببندد دوست ندارد - و این گروه در طبقه ششم آتش جای دارند. طایفه‌ای دیگر کسانی هستند که علم را وسیله نخوت و فضل فروشی قرار می‌دهند، جای اینان در طبقه هفتم دوزخ است.» الخصال، ج ۲، ص ۳۵۲، باب ۷، حدیث ۳۳.

[۲] - «امام باقر علیه السلام فرمود: کسی که دانش بجوید تا با آن بر دانشمندان فخر بفروشد یا با نادانان مجادله کند یا توجه مردم را به خود جلب کند، منزلگاه او آتش است. ریاست جز برای اهل آن شایسته نیست.» اصول کافی. ج ۱، ص ۵۹، «کتاب فضل العلم»، «باب المستأکل بعلمه...»، حدیث ۶.

آداب الصلاة ص : ۱۷۱

مناجاتی من قلوبهم. [۱]

و آنان که در این طایفه شیاد و کلاه بردار نیستند و خود سالک طریق آخرت و در صدد تحصیل معارف و مقامات هستند، گاهی اتفاق افتد که از شیطان قاطع طریق گول خورده مغرور شوند و معارف و مقامات را حقیقه عبارت از اصطلاحات علمیّه که خود تراشیده یا از تراشیدن دیگران استفاده کرده اند می دانند. اینان نیز تا آخر عمر نقد جوانی و روزگار زندگانی را صرف در تکثیر اصطلاح و ضبط کتب و صحف کنند، مثل یک طایفه از علماء تفسیر قرآن که استفادت از قرآن را منحصر به ضبط و جمع اختلاف قرائات و معانی لغات و تصاریف کلمات و محسنات لفظیه و معنویّه و وجوه اعجاز قرآن و معانی عرفیه و اختلاف افهام ناس در آنها دانند، و از دعوات قرآن و جهات روحیه و معارف الهیه آن بکلی غافلند. اینان نیز به مریضی مانند که رجوع به طبیب نموده نسخه او را گرفته، و معالجه خود را به ضبط نسخه

و حفظ آن و کیفیت ترکیبات آن دانند. اینان را مرض خواهد کشت و علم به نسخه و مراجعه به طبیب برای آنها بکلی بی نتیجه است.

عزیزا، جمیع علوم عملی است حتی علم التوحید را نیز اعمالی است قلبیه و قالبیه. توحید تفعیل است، و آن، کثرت را به وحدت برگرداندن است، و این از اعمال روحیه و قلبیه است. تا در کثرات افعالیه واقعی و سبب حقیقی را نشناختی و دیده حق بین پیدا نکردی و خدا را در طبیعت ندیدی و جهات کثرات طبیعیه و غیر طبیعیه را فانی در حق و افعال او نکردی و سلطان وحدت فاعلیت حق در قلبت علم نیفراشته، از خلوص و اخلاص و صفا و

[۱] - «از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر گاه دیدید عالمی دوستدار دنیاست، در دینتان متهمش دارید (در امور دین به آنها اعتماد نکنید). همانا دوست

دارنده هر چیزی پیرامون محبوب خود می‌گردد. و فرمود علیه السلام: خداوند تعالی به داود علیه السلام وحی فرمود: بین من و خودت عالم شیفته و فریفته دنیا را واسطه قرار مده که تو را از دوستی من باز می‌دارد. اینان راهزنان بندگان حق طلب من هستند. همانا کمترین کاری که با آنها می‌کنم این است که شیرینی مناجات خود را از قلبهایشان می‌گیریم.» منبع پیشین، حدیث ۴.

آداب الصلاة ص : ۱۷۲

تصفیه بکلی دور و از توحید مهجوری. تمام ریا‌های افعالیّه و اکثر ریا‌های قلبیه از نقصان توحید افعالی است. آن که مردم ضعیف بی‌چاره بیکاره را مؤثر در دار تحقق می‌داند و متصرف در مملکت حق می‌شمارد، از کجا می‌تواند خود را از جلب قلوب آنها بی‌نیاز داند و عمل خود را از شرک شیطان تصفیه و تخلیص کند؟ تو سر چشمه را باید صافی کنی تا آب صافی از آن بیرون

آید، و الا با سرچشمه گل آلود توقع صفای آب نداشته باش. تو اگر قلوب بندگان خدا را در تحت تصرف حق بدانی و معنی «یا مقلب القلوب» را به ذائقه قلب بچشانی و به سامعه قلب برسانی، خود با این همه ضعف و بیچارگی در صدد صید قلوب بر نیایی. و اگر حقیقت بیده ملکوت کلّ شیء و له الملك و بیده الملك را به قلب بفهمانی، از جلب قلوب بی نیاز شوی، و به قلوب ضعیفه این مخلوق ضعیف خود را محتاج ندانی، و غنای قلبی برای تو رخ دهد. تو در خود حسّ احتیاج کردی و مردم را کار گشا دانستی، پس محتاج به جلب قلوب شدی، و خود را به قدس فروشی متصرف در قلوب انگاشتی، پس محتاج به ریا شدی، اگر کار گشا را حق می‌دید و خود را نیز متصرف در کون نمی‌دید، بدین شرکها احتیاج پیدا نمی‌کردی.

ای مشرک مدعی توحید و ای ابلیس در صورت
آدمزاده، تو این ارث را از شیطان لعین بردی که خود
را متصرف می‌بیند و فریاد لاغوینهم» می‌زند.

آن بدبخت و شقیّ در حجابهای شرک و خودبینی
است، و آنان که عالم و خود را مستقل دانند نه مستظلم
و متصرف دانند نه مملوک، از شیطنت ابلیس ارث
برده‌اند. از خواب گران برآی، و به قلب خود برسان
آیات شریفه کتاب الهی و صحیفه نورانی ربوبی را، این
آیات با عظمت برای بیدار کردن من و تو فرو فرستاده
شده، و ما جمیع حظوظ خود را منحصر به تجوید و
صورت آن کردیم و از معارف آن غفلت ورزیدیم تا
شیطان بر ما حکومت کرد و حکمفرما شد و در تحت
سلطه شیطان واقع شدیم.

آداب الصلاة ص : ۱۷۳

عجالتاً مطلب را اینجا ختم کنم و این سخن را بگذارم
برای جای دیگر.

ان شاء الله در آداب قرائت به شمه‌ای از این مطلب
خواهم پرداخت و راه استفاده قرآن شریف را بر خود
و بر بندگان خدا باز خواهم کرد باذن الله و حسن
توفیقه. والسلام.

فصل پنجم اکنون که رشته سخن بدینجا رسید ناچارم
از ذکر بعض درجات دیگر اخلاص به طوری که مناسب
این مقام است.

یکی از درجات اخلاص، تصفیه عمل است از رؤیت
استحقاق ثواب و اجر. و در مقابل آن، شوب آن است
به طلب اجر و رؤیت استحقاق مزد و ثواب. و این از
یک مرتبه اعجاب به عمل خالی نیست، که سالک باید
خود را از آن تخلیص کند. و این رؤیت استحقاق از
نقصان معرفت به حال خود و حق خالق تعالی شأنه

است، و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه است که به رؤیت خود و عمل خود و ائیت و انائیت برگردد. بیچاره انسان تا در حجاب رؤیت اعمال خویش است و آن را از خود می‌داند و خود را متصرف در امر می‌داند، از این مرض نجات پیدا نکند و به این تصفیه و تخلیص نائل نگردد. پس، سالک باید جهد کند و با ریاضات قلبیه و سلوک عقلی و عرفانی به قلب بفهماند که جمیع اعمال از موهبات و نعمتهای الهیه است که حق تعالی به دست بنده اجرا فرموده. و چون توحید فعلی در دل سالک جای‌گزین شد، عمل را از خود نداند، پس طلب ثواب نکند بلکه ثواب را فضل و نعم را ابتدایی داند.

و در کلمات ائمه اطهار علیهم السلام، خصوصا صحیفه سجّادیّه همان صحیفه نورانیّه الهیه که از سماء عرفان عارف بالله و عقل نورانی سید ساجدین نازل شده برای خلاص بندگان خدا از سجن طبیعت و فهماندن ادب

عبودیت و قیام در خدمت ربوبیت، این لطیفه الهیه بسیار
مذکور است، چنانچه در

آداب الصلاة ص : ۱۷۴

دعای سی و دوم عرض کند: فلك الحمد على ابتدائك
بالنعم الجسم و الهامك الشكر على الاحسان.»»

و در جای دیگر گوید: نعمك ابتدا و احسانك التفضل.»»

و در مصباح الشریعة فرماید: و ادنی حدّ الاخلاص بذل
العبد طاقته، ثمّ لا يجعل لعمله عند الله قدرا فيوجب به
على ربه مكافأه لعمله.»»

درجه دیگر اخلاص، تصفیه عمل است از استکثار و
خوشنودی به آن و اعتماد و دلبستگی بدان. و این نیز
از مهمّات سلوک سالک است که او را از قافله سالکان
إلی الله باز دارد و به سجن مظلّم طبیعت محبوس کند.
و این نیز از شجره خبیثه شیطانیه روید، و از خود
خواهی است که از ارث شیطانی می باشد که خلقتنی من

نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۷: ۱۲» گفت و این از جهل انسانی است به مقام خود و مقام معبود جلّت عظمته.

اگر بیچاره ممکن، مقام نقص و عجز و ضعف و بیچارگی خود را بداند و مقام عظمت و بزرگواری و کمال حق را بشناسد، هرگز عمل خود را بزرگ نبیند و خود را قائم به امر محسوب ندارد. بیچاره، عملی را که در بازار دنیا برای یک سال او بیش از چند تومان ارزش قائل نیستند اگر از صحت و اجزاء آن مأمون باشند، از دو رکعت آن توقعهای غیر متناهی دارد. این خوشنودی و استکثار عمل است که مبدأ بسیاری از مفاسد اخلاقی و اعمالی است که ذکرش به طول انجامد.

در احادیث شریفه بدینمطلب اشاره فرموده‌اند، چنانچه در کافی شریف

آداب الصلاة ص : ۱۷۵

سند به حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما رساندانه
قال لبعض ولده: یا بنی، علیک بالجدّ، و لا تخرجنّ نفسک
من حدّ التّقصیر فی عبادۀ الله عزّ و جلّ و طاعته، فانّ
الله لا یعبّد حقّ عبادته. «»

وقال علیه السلام فی حدیث آخر: کلّ عمل ترید به الله
عزّ و جلّ فکن فیہ مقصّراً عند نفسک، فانّ النّاس کلّهم
فی اعمالهم فیها بینهم و بین الله مقصّرون الا من عصمه
الله عزّ و جلّ. «»

وعنه علیه السلام: لا تستکثروا کثیر الخیر. «»

و در صحیفه کامله در وصف ملائکة الله فرماید: الذین
یقولون اذا نظروا إلى جهنّم تزفر إلى اهل معصیتک:
سبحانک، ما عبدناک حقّ عبادتک. «»

ای ضعیف، جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله که اعرف خلق الله است و عمل او از همه کس نورانی تر و با عظمت تر است اعتراف به عجز و تقصیر کند و ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک»»

گوید و ائمه معصومین علیهم السلام آن طور در محضر مقدس اظهار قصور و تقصیر

آداب الصلاة ص : ۱۷۶

کنند، از پشه لاغری چه خیزد؟! «آری، آنها مقام معرفتشان به عجز ممکن و عزت و عظمت واجب تعالی شأنه اقتضا می کرد آن اظهارات و اعترافات را.

ما بیچارگان از جهل و حجابهای گوناگون به گردن فرازی برخاستیم و خود فروشی و عمل فروشی کنیم. سبحان الله چه کلام صادقی است فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام که می فرماید: عجب المرء بنفسه احد حساد عقله.»»

این از بی عقلی نیست که شیطان امر ضروری را بر ما
تعمیه کند و ما در میزان عقل به سنجش آن برنخیزیم؟
ما خود بالضروره می‌دانیم که اعمال ما و همه بشر عادی
بلکه همه ملائکه الله و روحانیین در میزان مقایسه با
اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه هدی سلام
الله علیهم قدر محسوسی ندارد و به هیچ وجه در حساب
نیاید، آنگاه، اعتراف به تقصیر و اظهار عجز از قیام به امر
از آن بزرگواران متواتر بلکه فوق حد تواتر است. این
دو قضیه ضروریّه به ما نتیجه می‌دهد که باید به هیچ یک
از اعمال خود خوشنود نباشیم، بلکه اگر به قدر عمر دنیا
به عبادت و اطاعت قیام کنیم، خجل و شرمسار باشیم و
منفعل و سر افکنده باشیم، مع الوصف، چنان شیطان در
قلب ما متمکن شده و حکومت بر عقول و حواس ما
می‌کند که از این مقدمات ضروریّه نتیجه نگرفته بلکه
احوال قلوب ما به عکس است.

آن سروری که یک ضربت یوم الخندقش به تصدیق رسول الله (ص) افضل از جمیع عبادات جن و انس است» با آن همه عبادات و ریاضات که علی بن الحسین، که ابد خلق الله است، اظهار عجز می کند که مثل او باشد، «اظهار عجز و تذللش و اعتراف به قصور و تقصیرش از ما بیشتر و

آداب الصلاة ص : ۱۷۷

بالا تر است. رسول خدا که علی مرتضی و جمیع ما سوی الله بنده درگاه اویند و ذره خور خوان نعمت معارفش هستند و متعلم به تعلیم او هستند، آن طور قیام به امر می کند. پس از خلعت نبوت ختمیه، که تمام سیر دایره کمال و لبنة اخرای معرفت و توحید است، ده سال در کوه حرا بر پا می ایستد و قیام به اطاعت می کند تا آن که قدمهای مبارکش ورم می کند و خدای تعالی بر او آیه فرو می فرستد: طه، ما انزلنا علیک القرآن لتشقی ۲۰:
۱ - ۲. «ای طاهر هادی، ما قرآن بر تو فرو نفرستادیم

که به مشقت بیفتی، تو پاکیزه و هادی هستی، اگر مردم اطاعت تو نکنند، از نقص و شقاوت آنها است نه نقصان سلوک یا هدایت تو، معذک، عجز و قصور خود را اعلان می‌فرماید.

سید بن طاوس قدس سرّه از جناب علیّ بن الحسین حدیثی نقل کنند که ما این رساله را متبرک به آن می‌کنیم، گر چه قدری طولانی است، ولی چون شرح بعضی حالات آن سرور است، شامه ارواح از آن متعطرّ شود و ذائقه قلوب از آن متلذّ گردد.

عنه قدس سرّه فی فتح الابواب باسناده عن الزّهری، قال: دخلت مع علیّ بن الحسین علیهما السلام علی عبد الملك بن مروان. قال: فاستعظم عبد الملك ما رأی من اثر السّجود بین عینی علیّ بن الحسین علیهما السلام. فقال:

يا ابا محمد، لقد بين عليك الاجتهاد، و لقد سبق لك من
الله الحسنی، و أنت بضعة من رسول الله صلى الله عليه و
آله، قريب النسب، و كيد السبب، و أنك لذو فضل عظيم
على اهل بيتك و ذوى عصرك، و لقد أوتيت من الفضل
و العلم و الدين و الورع ما لم يؤت احد مثلك و لا قبلك
الا من مضى من سلفك. و اقبل يثنى عليه و يطريه. قال:
فقال على بن الحسين عليهما السلام: كلما ذكرته و
وصفته، من فضل الله سبحانه و تأييده و توفيقه، فاين
شكره على ما انعم يا امير المؤمنين؟ كان رسول الله صلى
الله عليه و آله يقف فى الصلوة حتى ترمّ قدماه، و يظماً
فى الصيام حتى يعصب فوه. ف قيل له: يا رسول الله، أ لم
يغفر الله لك ما تقدم من ذنبك و ما

آداب الصلاة ص : ١٧٨

تأخر؟ فيقول (ص): أ فلا اكون عبدا شكورا. الحمد لله
على ما اولى و ابلى و له الحمد فى الآخرة و الاولى. و
الله، لو تقطعت اعضاءى و سالت مقلتاى على صدرى ان

اقوم لله جلّ جلاله بشكر عشر العشر من نعمة واحدة من جميع نعمه التي لا يحصيها العادون و لا يبلغ حدّ نعمة منها على جميع حمد الحامدين، لا و الله، أو يرانى الله لا يشغلنى شيء عن شكره و ذكره فى ليل و لا نهار و لا سرّ و لا علانية.

و لو لا انّ لاهلى علىّ حقاً و لسائر الناس من خاصّهم و عامّهم علىّ حقوقاً لا يسعنى الا القيام بها حسب الوسع و الطّاقة حتّى أودّيها إليهم، لرميت بطرفى إلى السّماء و بقلبى إلى الله، ثمّ لم ارددهما حتّى يقضى الله علىّ نفسى، و هو خير الحاكمين.

و بكى عليه السّلام و بكى عبد الملك... الخبر [1].

[1] - «زهري گوید: همراه علی بن الحسین علیهما السلام بر عبد الملك بن مروان وارد شدیم. چون چشم عبد الملك بر پیشانی آن جناب افتاد و اثر سجده را بر

پیشانی آن حضرت دید اعجاب نموده گفت: ای ابا محمد، آثار کوشش (در عبادت) بر تو آشکار است حالی که از پیش خداوند خیر و نیکویی برایت مقرر و مقدر کرده است، تو پاره تن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هستی، نسبت (به او) نزدیک و پیوندت محکم است و تو در میان افراد خانواده و مردم زمانه‌ات فضیلت و برتری عظیمی داری و فضل و دانش و دین و تقوایی که تو راست برای احدی جز گذشتگان از خاندانت در گذشته و اکنون نبوده است. و همچنان آن حضرت را بسیار ستود. آن گاه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: آنچه در باره فضل و تأیید و توفیق خدای سبحان (نسبت به ما) گفתי، شکر این نعمتها چگونه توان کرد ای امیر مؤمنان؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز می‌ایستاد تا پاهایش متورم می‌شد و در ایام روزه دهانش از تشنگی خشک می‌شد. به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا مگر خدا گناهان گذشته و آینده تو را

نیامرزیده است؟ [اشاره به آیه ۲ سوره مبارکه فتح]
فرمود: آیا نباید بنده‌ای سپاسگزار باشم؟ حمد خدای را
بر آنچه انعام فرمود و ما را بدان آزمود و سپاس او
راست در دنیا و آخرت. به خدا قسم اگر اعضای بدنم
پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه‌ام فرو غلطند
تا مگر شکر ده یک از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا
را که شمارندگان شمارش از نتوانند کرد و حمد همه
حامدن حق یکی از آنها را ادا نتواند کرد به جای آورم،
به خدا سوگند، نمی‌توانم، جز آنکه خدا مرا چنان بیند
که در شب و روز و خلوت و آشکار چیزی مرا از شکر و
ذکر او باز نمی‌دارد. و اگر نبود که خانواده‌ام بر من
حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که
ناگزیر باید در حدّ توان خویش آن حقوق را ادا کنم،
همانا چشم به آسمان می‌دوختم و دل خود را به سوی
خدا متوجه می‌ساختم و دیده و دل بر نمی‌گرفتم تا
خدا جانم را بگیرد. و اوست بهترین حکم‌کنندگان.

آنگاه حضرتش به گریه افتاد و عبد الملک (نیز) گریست...». بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۷، «فتح الابواب».

آداب الصلاة ص : ۱۷۹

و ما از ترجمه حدیث شریف خود داری کردیم، چنانچه از بعض مراتب اخلاص که مناسب مقام و وضع رساله نیست صرف نظر نمودیم که موجب طول کلام و ملالت خاطر نگردد.

آداب الصلاة ص : ۱۸۰

باب چهارم در ذکر شمه‌ای از آداب قرائت و پاره‌ای از اسرار آن

و در این باب است تفسیر سوره مبارکه «حمد» و شمه‌ای از تفسیر سوره مبارکه «توحید» و سوره مبارکه «قدر» و این از اعزّ ابواب این رساله است و در آن چند مصباح است.

مصباح اول در آداب مطلقه قرائت قرآن شریف است

و در آن چند فصل است

فصل اوّل

یکی از آداب مهمّه قرائت کتاب الهی، که عارف و عامی
در آن شرکت

آداب الصلاة ص : ۱۸۱

دارند و از آن نتایج حسنه حاصل شود و موجب نورانیت
قلب و حیات باطن شود، «تعظیم» است. و آن موقوف
به فهم عظمت و بزرگی و جلالت و کبریای آن است. و
این معنی گرچه به حسب حقیقت از نطق بیان خارج و
از طاقت بشر بیرون است، زیرا که فهم عظمت هر چیز
به فهم حقیقت آن است و حقیقت قرآن شریف الهی
قبل از تنزل به منازل خلقیه و تطوّر به اطوار فعلیه از
شئون ذاتیه و حقایق علمیه در حضرت واحدیت است
و آن حقیقت «کلام نفسی» است که مقارعه ذاتیه در
حضرات اسمائیه است. و این حقیقت برای احدی

حاصل نشود به علوم رسمیّه و نه به معارف قلبیّه و نه به مکاشفه غیبیّه مگر به مکاشفه تامّه الهیّه برای ذات مبارک نبیّ ختمی صلی الله علیه و آله در محفل انس «قاب قوسین» بلکه در خلوتگاه سرّ مقام «او ادنی». و دست آمال عائله بشریّه از آن کوتاه است مگر خلص از اولیاء الله که به حسب انوار معنویّه و حقایق الهیّه با روحانیت آن ذات مقدس مشترک و به واسطه تبعیت تامّه فانی در آن حضرت شدند، که علوم مکاشفه را بالوراثه از آن حضرت تلقی کنند و حقیقت قرآن به همان نورانیت و کمال که در قلب مبارک آن حضرت تجلّی کند به قلوب آنها منعکس شود بدون تنزّل به منازل و تطوّر به اطوار، و آن قرآن بی تحریف و تغییر است و از کتاب وحی الهی کسی که تحمل این قرآن را می‌تواند کند وجود شریف ولی الله مطلق، علی بن ابی طالب، علیه السلام [است]، و سایرین نتوانند اخذ این حقیقت کنند

مگر با تنزل از مقام غیب به موطن شهادت و تطور به اطوار ملکیه و تکسی به کسوه الفاظ و حروف دنیاویّه.

و این یکی از معانی «تحریف» است که در جمیع کتاب الهی و قرآن شریف واقع شده و تمام آیات شریفه با تحریف بلکه تحریفات بسیار، به حسب منازل و مراحل که از حضرت اسماء تا اخیره عوالم شهادت و ملک طی نموده، در دسترس بشر گذاشته شده. و عدد مراتب تحریف مطابق با عدد مراتب بطون قرآن است مطابق النعل بالنعل، الا آن که تحریف تنزل از غیب مطلق به شهادت مطلقه است به حسب مراتب عوالم، و بطون رجوع از شهادت مطلقه به غیب مطلق است. پس، مبدأ تحریف و مبدأ بطون متعاکس

آداب الصلاة ص : ۱۸۲

است. و سالک إلى الله به هر مرتبه از مراتب بطون که نائل شد، از یک مرتبه تحریف تخلص پیدا کند، تا به

بطون مطلق، که بطن سابع است به حسب مراتب کلیه که رسید، از تحریف مطلقا متخلص شود. پس، ممکن است قرآن شریف برای کسی محرف به جمیع انواع تحریف باشد، و برای کسی به بعض مراتب، و برای کسی محرف نباشد، و ممکن است برای یک نفر در حالی محرف و در حالی غیر محرف باشد، و در حالی محرف به بعض انواع تحریف باشد.

و چنانچه دانستی، فهم عظمت قرآن خارج از طوق ادراک است، لکن اشاره اجمالی به عظمت همین کتاب متنزل، که در دسترس همه بشر است، موجب فوائد کثیره است.

بدان ای عزیز که عظمت هر کلام و کتابی یا به عظمت متکلم و کاتب آن است، و یا به عظمت مطالب و مقاصد آن است، و یا به عظمت نتایج و ثمرات آن است، و یا به عظمت رسول و واسطه آن است، و یا به عظمت مرسل الیه و حامل آن است، و یا به عظمت حافظ و نگاهبان

آن است، و یا به عظمت شارح و مبین آن است، و یا به عظمت وقت ارسال و کیفیت آن است. و بعضی از این امور ذاتا و جوهررا در عظمت دخیل است، و بعضی عرضا و بالواسطه، و بعضی کاشف از عظمت است. و جمیع این امور که ذکر شد، در این صحیفه نورانیّه به وجه اعلی و اوفی موجود بلکه از مختصات آن است، که کتاب دیگری را در آن یا اصلا شرکت نیست و یا به جمیع مراتب نیست.

اما عظمت متکلم آن و منشی و صاحب آن: پس آن، عظیم مطلق است که جمیع عظمت‌های متصوره در ملک و ملکوت و تمام قدرتهای نازل در غیب و شهادت رشحه‌ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدّس است. و حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی ممکن نیست تجلی کند، و از پس هزاران حجب و سراقادت تجلی کند، چنانچه در حدیث است: انّ لله سبعین الف حجاب

[من نور و ظلمه. لو کشف، لاحت سبحات وجهه
دونه].»

و

آداب الصلاة ص : ۱۸۳

پیش اهل معرفت این کتاب شریف از حق تعالی به
مبدئیت جمیع شئون ذاتیه و صفاتیّه و فعلیه و به جمیع
تجلیات جمالیّه و جلالیه صادر شده، و دیگر کتب سماویّه
را این مرتبت و منزلت نیست.

و اما عظمت آن به واسطه محتویات و مقاصد و مطالب
آن: پس آن، عقد فصلی علی حدّه بلکه فصول و ابوابی
و رساله و کتابی جداگانه لازم دارد تا شمه‌ای از آن در
رشته بیان و تحریر در آید. و ما به طریق اجمال در
فصلی مستقلّ به کلیات آن اشاره می‌کنیم، و در آن فصل
ان شاء الله اشاره به عظمت آن از حیث نتایج و ثمرات
می‌نمائیم.

و اما عظمت رسول وحی و واسطه ایصال: پس آن، جبرئیل امین و روح اعظم است که پس از خروج رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از جلاباب بشریت و توجه دادن شطر قلب را به حضرت جبروت، متصل به آن روح اعظم شود. و آن یکی از ارکان اربعه دار تحقق، بلکه اعظم ارکان و اشرف انواع آن است، چه که آن ذات شریف نورانی ملک موکل علم و حکمت و صاحب ارزاق معنویّه و اطعمه روحانیّه است. و از کتاب خدا و احادیث شریفه تعظیم جبرئیل و تقدّم او بر دیگر ملائکه استفاده شود. «و اما عظمت مرسل إلیه و متحمل آن: پس آن، قلب تقیّ نقیّ احمدی احدی جمعی محمدی است که حق تعالی به جمیع شئون ذاتیه و صفاتیّه و اسمائیّه و افعالیّه بر آن تجلی نموده، و دارای ختم نبوت و ولایت مطلقه است، و اکرم بریه و اعظم خلیقه و خلاصه کون و جوهره وجود و عصاره دار

تحقق و لبنة اخيره و صاحب برزخيت كبرى و خلافت
عظمى است.

و اما حافظ و نگاهبان آن، ذات مقدس حق جل جلاله
است، چنانچه

آداب الصلاة ص : ۱۸۴

فرمايد در كريمه مبارك كه: اَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ
لِحَافِظُونَ ۱۵: ۹. «» و اما شارح و مبين آن، ذوات مطهره
معصومين از رسول خدا تا حجت عصر عجل الله فرجه،
كه مفاتيح وجود و مخازن كبريا و معادن حكمت و
وحى و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و
تفصيلند.

و اما وقت وحى، ليلة القدر است، كه اعظم ليالى و «خير
من الف شهر» و نورانى ترين ازمنه و فى الحقيقة وقت
وصول ولى مطلق و رسول ختمى صلى الله عليه و آله
است.

و اما کیفیت وحی و تشریفات آن از نطق بیان در این مختصر خارج است و محتاج به فصلی است جداگانه که به واسطه طول آن از آن صرف نظر می کنیم.

فصل دوم در بیان مقاصد و مطالب و مشتملات کتاب شریف الهی به طریق اجمال و اشاره

بدان که این کتاب شریف، چنانچه خود بدان تصریح فرموده، کتاب هدایت و راهنمای سلوک انسانیت و مربی نفوس و شفای امراض قلبیه و نور بخش سیر الی الله است.

بالجمله، خدای تبارک و تعالی به واسطه سعه رحمت بر بندگان، این کتاب شریف را از مقام قرب و قدس خود نازل فرموده و به حسب تناسب عوالم تنزل داده تا به این عالم ظلمانی و سجن طبیعت رسیده و به کسوه الفاظ و صورت حروف در آمده برای استخلاص مسجونین در این زندان تاریک دنیا و رهایی مغلولین

در زنجیرهای آمال و امانی، و رساندن آنها را از حسیض
نقص و ضعف و حیوانیت به اوج کمال و قوت و انسانیت،
و از مجاورت

آداب الصلاة ص : ۱۸۵

شیطان به مرافقت ملکوتیین بلکه به وصول به مقام قرب
و حصول مرتبه لقاء الله که اعظم مقاصد و مطالب اهل
الله است. و از این جهت، این کتاب کتاب دعوت به
حق و سعادت است و بیان کیفیت وصول بدین مقام
است، و مندرجات آن اجمالا آن چیزی است که در
این سیر و سلوک الهی مدخلیت دارد و یا اعانت
می کند سالک و مسافر إلى الله را. و به طور کلی یکی
از مقاصد مهمه آن، دعوت به معرفت الله و بیان معارف
الهیّه است از شئون ذاتیه و اسمائیه و صفاتیّه و افعالیّه، و
از همه بیشتر در این مقصود، توحید ذات و اسماء و
افعال است که بعضی از آن به صراحت و بعضی به
اشارت مستقصی مذکور است.

و باید دانست که در این کتاب جامع الهی به طوری این معارف، از معرفه الذات تا معرفه الافعال، مذکور است که هر طبقه به قدر استعداد خود از آن ادراک می کنند، چنانچه آیات شریفه توحید، و خصوصا توحید افعال، را علماء ظاهر و محدثین و فقها رضوان الله علیهم طوری بیان و تفسیر می کنند که بکلی مخالف و مباین است با آنچه اهل معرفت و علماء باطن تفسیر می کنند، و نویسندگان هر دو را در محل خود درست می داند، زیرا که قرآن شفای دردهای درونی است و هر مریض را به طوری علاج می کند. چنانچه کریمه هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ. ۵۷: ۳» و کریمه اللهُ نُوْرُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ ۲۴: ۳۵» و کریمه هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلَهٌ وَ فِي الْاَرْضِ اِلَهٌ ۴۳: ۸۴» و کریمه هُوَ مَعَكُمْ ۵۷: ۴.» و کریمه اینما تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللهِ ۲: ۱۱۵» «إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ در توحید ذات، و آیات کریمه آخر سوره «حشر» و غیر

آنها در توحید صفات، و کریمه و ما رمیت اذ رمیت و
لکن الله

آداب الصلاة ص : ۱۸۶

رمی ۸: ۱۷. «و کریمه الحمد لله رب العالمین ۱: ۲. و
کریمه یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض ۶۴: ۱.»
در توحید افعال، که بعضی به وجه دقیق و بعضی به وجه
ادق عرفانی دلالت دارد، برای هر یک از طبقات علماء
ظاهر و باطن طوری شفای امراض است. و در عین حال
که بعضی آیات شریفه، مثل آیات اول «حدید» و سوره
مبارک «توحید»، به حسب حدیث شریف کافی «» برای
متعمقان از آخر الزمان وارد شده، اهل ظاهر را نیز از
آن بهره کافی است. و این از معجزات این کتاب شریف
و از جامعیت آن است.

و دیگر از مقاصد و مطالب آن، دعوت به تهذیب نفوس
و تطهیر بواطن از ارجاس طبیعت و تحصیل سعادت، و

بالجمله، کیفیت سیر و سلوک إلى الله [است]. و این مطلب شریف به دو شعبه مهمه منقسم است: یکی تقوا به جمیع مراتب آن، که مندرج در آن است تقوی از غیر حق و اعراض مطلق از ما سوی الله. و دیگر، ایمان به تمام مراتب و شئون، که در آن مندرج است اقبال به حق و رجوع و انابه به آن ذات مقدس. و این از مقاصد مهمه این کتاب شریف است که اکثر مطالب آن بلا واسطه یا مع الواسطه به این مقصد رجوع کند.

و دیگر از مطالب این صحیفه الهیه، قصص انبیاء و اولیاء و حکماء است، و کیفیت تربیت حق آنها را، و تربیت آنها خلق را، که در این قصص فوائد بی شمار و تعلیمات بسیار است. و در آن قصص به قدری معارف الهیه و تعلیمات و تربیتهای ربویّه مذکور و مرموز است که عقل را متحیر کند.

سبحان الله و له الحمد و المنه. در همین قصه خلق آدم علیه السلام و امر به سجود ملائکه و تعلیمات اسماء و

قضایای ابلیس و آدم (ع) که در کتاب خدا مکرر ذکر شده، به قدری تعلیم و تربیت و معارف و معالم است برای کسی که

آداب الصلاة ص : ۱۸۷

له قلب او القی السّمع و هو شهید» که انسان را حیران کند. و اینکه قصص قرآنیّه، مثل قصه آدم و موسی و ابراهیم و دیگر انبیاء علیهم السلام، مکرر ذکر شده، برای همین نکته است که این کتاب، کتاب قصه و تاریخ نیست، بلکه کتاب سیر و سلوک إلى الله و کتاب توحید و معارف و مواعظ و حکم است. و در این امور، مطلوب تکرار است تا در نفوس قاسیه تأثیری کند و قلوب از آن موعظت گیرد. و به عبارت دیگر، کسی که بخواهد تربیت و تعلیم و انذار و تبشیر کند، باید مقصد خود را با عبارات مختلفه و بیانات متشّته - گاهی در ضمن قصه و حکایت و گاهی در ضمن تاریخ و نقل و گاهی به صراحت لهجه و گاهی به کنایت و امثال و رموز -

تزریق کند تا نفوس مختلفه و قلوب متشتته هر یک بتوانند از آن استفادت کنند.

و چون این کتاب شریف برای سعادت جمیع طبقات و قاطبه سلسله بشر است، و این نوع انسانی در حالات قلوب و عادات و اخلاق و ازمنه و امکانه مختلف هستند، همه را نتوان به یک طور دعوت کرد، ای بسا نفوسی که برای اخذ تعالیم به صراحت لهجه و القاء اصل مطلب به طور ساده حاضر نباشند و از آن متأثر نگردند، اینها را باید به طور ساختمان دماغ آنها دعوت کرد و مقصد را به آنها فهمانید. و بسا نفوسی که با قصص و حکایات و تواریخ سر و کار ندارند و علاقمند به لبّ مطالب و لباب مقاصدند، اینها را نتوان با دسته اول در یک ترازو گذاشت. ای بسا قلوب که با تخویف و انذار متناسبند، و قلبی که با وعده و تبشیر سر و کار دارند. از این جهت است که این کتاب شریف به اقسام مختلفه و فنون متعدده و طرق متشتته مردم را دعوت فرموده، و چنین

کتابی را تکرار حتم و لازم است. دعوت و موعظه بی تکرار و تفنّن، از حدّ بلاغت خارج، و آنچه متوقّع از آن است، که تأثیر در نفوس باشد، بی تکرار از آن حاصل نشود.

مع الوصف، در این کتاب شریف قضایا به طوری شیرین اتفاق افتاده

آداب الصلاة ص : ۱۸۸

که تکرار آن انسان را کسل نکند، بلکه در هر دفعه که اصل مطلب را تکرار کند، خصوصیات و لواحق در آن مذکور است که در دیگران نیست، بلکه در هر دفعه یک نکته مهمّ عرفانی یا اخلاقی را مورد نظر قرار داده و قضیه را در اطراف آن چرخ می‌دهد. و بیان این مطلب استقصای کامل از قصص قرآنیّه لازم دارد که در این مختصرات نگنجد. و در آرزوی این ضعیف بی مایه ثبت است که با توفیق الهی کتابی در خصوص قصص قرآنیّه

و حل رموز و کیفیت تعلیم و تربیت آنها فراهم آورم به قدر میسر. گرچه قیام به این امر از مثل نویسنده آرزویی است بسی خام و خیالی است بس باطل.

بالجمله، ذکر قصص انبیاء علیهم السلام، و کیفیت سیر و سلوک آنها، و چگونگی تربیت آنها از بندگان خدا، و حکم و مواعظ و مجادلات حسنه آنها از بزرگترین ابواب معارف و حکم و بالاترین درهای سعادت و تعالیم است که حق تعالی جلّ مجده به روی بندگان خود مفتوح فرموده. و چنانچه ارباب معرفت و اصحاب سلوک و ریاضت را از آنها حظّی وافر و بهره کافی است، کسان دیگر را نیز نصیبی وافی و قسمتی بی پایان است، چنانچه از کریمه شریفه فلما جنّ علیه اللیل رءاً کوکبا... ۶:

۷۶ «الخ، مثلاً، اهل معرفت کیفیت سلوک و سیر معنوی حضرت ابراهیم علیه السلام را ادراک می کنند، و راه سلوک الی الله و سیر الی جنابه را تعلّم می نمایند، و حقیقت سیر انفسی و سلوک معنوی را از منتهای ظلمت

طبیعت، که به جنّ علیه اللّیل در آن مسلک تعبیر شده، تا القاء مطلق اِنّیت و انانیت و ترک خودی و خود پرستی و وصول به مقام قدس و دخول در محفل انس، که در این مسلک اشارت به آن است وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ ۙ ۳۰: ۳۰ «... الخ، از آن دریابند. و دیگران از آن، سیر آفاقی و کیفیت تربیت و تعلیم جناب خلیل الرحمن امت خود را، ادراک کنند.

و بدین منوال، سایر قصص و حکایات، مثل قصه آدم و ابراهیم و موسی و

آداب الصلاة ص : ۱۸۹

یوسف و عیسی و ملاقات موسی و خضر، که استفادات اهل معارف و ریاضات و مجاهدات و دیگران هر یک با دیگری فرق دارد. و در این قسمت داخل است، یا مقصدی مستقل است، حکم و مواعظ ذات مقدّس حق، که هر جا مناسب شده خود به لسان قدرت بندگان را

دعوت فرموده، یا به معارف الهیه و توحید و تنزیه، چون سوره مبارکه «توحید» و اواخر سوره «حشر» و اوائل «حدید»، و دیگر موارد کتاب شریف الهی. و اصحاب قلوب و سوابق حسنی را از این قسمت حظوظی است بی شمار. مثلاً، اصحاب معارف از کریمه مقدسه و مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ: ۱۰۰» قرب نافله و فریضه را استفادات کنند، در عین حال که دیگران خروج به بدن و هجرت، مثلاً به مکه یا مدینه، را می فهمند. و یا دعوت فرموده به تهذیب نفوس و ریاضات باطنیه چون کریمه شریفه قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا ۙ: ۹۱ - ۹۰. «إلى غير ذلك. و یا دعوت به عمل صالح است، چنانچه معلوم است. و یا تحذیر از مقابلات هر یک از اینها است. و در این قسمت نیز داخل است حکم لقمانی و دیگر بزرگان و مؤمنین که در موارد مختلفه

این صحیفه الهیه مذکور است، چون قضایای اصحاب کهف.

و دیگر از مطالب این صحیفه نورانیّه، بیان احوال کفار و جاحدین و مخالفان با حقّ و حقیقت و معاندین با انبیاء و اولیاء علیهم السلام، و بیان کیفیت عواقب امور آنها و چگونگی بوار و هلاک آنها، چون قضایای فرعون و قارون و نمرود و شدّاد و اصحاب فیل، و دیگر از کفره و فجره، که در هر یک از آنها موعظتها و حکم بلکه معارفی است برای اهلش. و در این قسمت داخل است قضایای ابلیس ملعون. و در این قسمت نیز داخل است - یا قسمتی مستقل است - قضایای غزوات رسول خدا صلی الله علیه و آله، که در آنها نیز مطالب شریفه مذکور است، که یکی از آنها کیفیت مجاهدات اصحاب

آداب الصلاة ص : ۱۹۰

رسول خدا صلی الله علیه و آله است برای بیدار کردن مسلمین از خواب غفلت و برانگیختن آنها است برای مجاهدت فی سبیل الله و تنفیذ کلمه حق و امامت باطل. و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، بیان قوانین ظاهر شریعت و آداب و سنن الهیه است، که در این کتاب نورانی کلیات و مهمات آن ذکر شده. و عمده در این قسم دعوت به اصول مطالب و ضوابط آن است، مثل باب صلاه، و زکات، و خمس، و حج، و صوم، و جهاد، و نکاح، و ارث، و قصاص، و حدود، و تجارت، و امثال آن. و چون این قسم، که علم ظاهر شریعت است، عام المنفعه و برای جمیع طبقات از حیث تعمیر دنیا و آخرت مجعول است و تمام طبقات مردم از آن به مقدار خود استفادت کنند، از این جهت در کتاب خدا دعوت به آن بسیار است و در احادیث و اخبار نیز خصوصیات و تفصیل آنها به حدّ وافر است و تصانیف علماء شریعت در این قسمت بیشتر و بالاتر از سایر قسمتها است.

و یکی دیگر از مطالب قرآن شریف، احوال معاد و براهین بر اثبات آن، و کیفیت عذاب و عقاب و جزا و ثواب آن، و تفصیل جنت و نار و تعذیب و تنعیم. و در این قسمت حالات اهل سعادت و درجات آنها از اهل معرفت و مقربین و از اهل ریاضت و سالکین و از اهل عبادت و ناسکین، و همین طور حالات و درجات اهل شقاوت از کفار و محجوبین و منافقین و جاحدین و اهل معصیت و فاسقین مذکور است. ولی آنچه به حال عموم بیشتر فایده داشته بیشتر مذکور و با صراحت لهجه است، و آنچه برای یک طبقه خاصه مفید است، به طریق رمز و اشاره مذکور است، مثل **وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ** ۹: ۷۲ «و آیات لقاء الله برای آن دسته. و مثل **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ** ۸۳: ۱۵» برای دسته دیگر. و در این قسمت، یعنی در قسم تفصیل معاد و رجوع الی الله،

آداب الصلاة ص : ۱۹۱

معارفی بی شمار و اسراری بس دشوار مذکور است که اطلاع بر کیفیت آنها جز به سلوک برهانی یا نور عرفانی نتوان پیدا کرد.

و یکی دیگر از مطالب این صحیفه الهیه کیفیت احتجاجات و براهینی است که ذات مقدس حق تعالی یا خود اقامه فرموده بر اثبات مطالب حقه و معارف الهیه، مثل احتجاج بر اثبات حق و توحید و تنزیه و علم و قدرت و دیگر اوصاف کمالیه، که در این قسمت گاهی براهین دقیقه‌ای پیدا شود که اهل معرفت از آن استفاده کامل نمایند، مثل شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۃ: ۱۸. «و گاهی براهینی است که حکماء و دانشمندان طوری از آن استفاده کنند، و اهل ظاهر و عامه مردم از آن طوری بهره بردارند، مثل کریمه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۃ: ۲۱: ۲۲. مثل کریمه إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ آلِهٍ بِمَا خَلَقَ ۃ: ۲۳: ۹۱. «و مثل آیات اول سوره «حدید» و سوره مبارکه «توحید»، و غیر آن. و مثل احتجاج بر اثبات معاد

و رجوع ارواح و انشاء نشئه اخری، و احتجاج بر اثبات ملائکة الله و انبیاء عظام، که در موارد مختلفه این کتاب شریف موجود است. این حال احتجاجات خود ذات مقدس. و یا آن که حق تعالی نقل براهین انبیاء و دانشمندان را فرموده بر اثبات معارف، مثل احتجاجات جناب خلیل الرحمن سلام الله علیه و غیر آن.

اینها مهمات مطالب این کتاب است، و الا دیگر مطالب متفرقه نیز موجود است که احصاء آن وقتی کافی لازم دارد.

فصل سوم

اکنون که مقاصد و مطالب این صحیفه الهیه را دانستی، یک مطلب مهمی را باید در نظر بگیری که با توجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو

آداب الصلاة ص : ۱۹۲

باز شود و ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد. و آن، آن است که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم و افاده بدانی، و خود را موظف به تعلّم و استفاده بدانی. و مقصود ما از تعلیم و تعلّم و افاده و استفاده آن نیست که جهات ادبیّت و نحو و صرف را از آن تعلیم بگیری، یا حیث فصاحت و بلاغت و نکات بیانیّه و بدیعیّه از آن فراگیری، یا در قصص و حکایات آن به نظر تاریخی و اطلاع بر امم سالفه بنگری، هیچ یک از اینها داخل در مقاصد قرآن نیست و از منظور اصلی کتاب الهی به مراحل دور است.

و این که استفاده ما از این کتاب بزرگ بسیار کم است، برای همین است که یا به آن نظر تعلیم و تعلّم نداریم - چنانچه غالباً این طوریم - فقط قرائت قرآن می‌کنیم برای ثواب و اجر، و لهذا جز به جهت تجوید آن اعتنائی نداریم. می‌خواهیم قرآن را صحیح بخوانیم که ثواب به ما عنایت شود، و در همین حد واقف می‌شویم و به

همین امر قناعت می‌کنیم، و لهذا چهل سال قرآن شریف را می‌خوانیم و به هیچ وجه از آن استفاده‌ای حاصل نشود جز اجر و ثواب قرائت. و یا اگر نظر تعلیم و تعلّم داشته باشیم، با نکات بدیعیّه و بیانیّه و وجوه اعجاز آن، و قدری بالاتر، جهات تاریخی و سبب نزول آیات، و اوقات نزول، و مکی و مدنی بودن آیات و سور، و اختلاف قرائات و اختلافات مفسرین از عامّه و خاصه، و دیگر امور عرضیه خارج از مقصد که خود آنها موجب احتجاب از قرآن و غفلت از ذکر الهی است، سر و کار داریم. بلکه مفسرین بزرگ ما نیز عمده همّ خود را صرف در یکی از این جهات یا بیشتر کرده و باب تعلیمات را به روی مردم مفتوح نکرده‌اند.

به عقیده نویسندگان تا کنون تفسیر برای کتاب خدا نوشته نشده. به طور کلی معنی «تفسیر» کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید، و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب کتاب باشد. این کتاب شریف، که به

شهادت خدای تعالی کتاب هدایت و تعلیم است و نور
طریق سلوک انسانیت است، باید مفسّر در هر قصه از
قصص آن، بلکه هر آیه از آیات آن، جهت

آداب الصلاة ص : ۱۹۳

اهتداء به عالم غیب و حیث راه نمایی به طرق سعادت
و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلّم بفهماند.
مفسّر وقتی «مقصد» از نزول را بما فهماند مفسر است، نه
«سبب» نزول به آن طور که در تفاسیر وارد است. در
همین قصه آدم و حوا و قضایای آنها با ابلیس از اوّل
خلقت آنها تا ورود آنها در ارض، که حق تعالی مکرّر
در کتاب خود ذکر فرموده، چقدر معارف و مواعظ
مذکور و مرموز است و ما را به چقدر از معایب نفس و
اخلاق ابلیسی و کمالات آن و معارف آدمی آشنا می کند
و ما از آن غافل هستیم.

بالجمله، کتاب خدا کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است، کتاب تفسیر نیز باید کتاب عرفانی اخلاقی و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. مفسری که از این جهت غفلت کرده یا صرف نظر نموده یا اهمیّت به آن نداده، از مقصود قرآن و منظور اصلی انزال کتب و ارسال رسل غفلت ورزیده. و این یک خطائی است که قرن‌ها است این ملت را از استفاده از قرآن شریف محروم نموده و راه هدایت را به روی مردم مسدود کرده. ما باید مقصود از تنزیل این کتاب را قطع نظر از جهات عقلی برهانی، که خود به ما مقصد را می‌فهماند، از خود کتاب خدا اخذ کنیم. مصنف کتاب مقصد خود را بهتر می‌داند. اکنون به فرموده‌های این مصنف راجع به شئون قرآن نظر کنیم، می‌بینیم خود می‌فرماید: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲: ۲. «این کتاب را کتاب هدایت خوانده.

می بینیم در یک سوره کوچک چندین مرتبه
می فرماید: وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ۝۴:
۱۷. «» می بینیم می فرماید: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ
لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۱۶: ۴۴. «»
می فرماید: كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ

آداب الصلاة ص : ۱۹۴

و لِيَتَذَكَّرَ أُولَئِكَ الْأَنْبَاءُ ۳۸: ۲۹. «» إلى غير ذلك از آیات
شریفه که ذکرش به طول انجامد.

بالجمله، مقصود ما از این بیان نه انتقاد در اطراف تفاسیر
است، چه که هر یک از مفسرین زحمتهای فراوان
کشیده و رنجهای بی پایان برده تا کتابی شریف فراهم
آورده فَلِلَّهِ دَرَّهْمٌ وَ عَلَى اللَّهِ أَجْرُهُمْ، بلکه مقصود ما آن
است که راه استفاده از این کتاب شریف را، که تنها
کتاب سلوک إلى الله و یکتا کتاب تهذیب نفوس و
آداب و سنن الهیه است و بزرگتر وسیله رابطه بین خالق

و خلق و عروۃ الوثقی و حبل المتین تمسک به عزّ ربوبیت است، باید به روی مردم مفتوح نمود. علماء و مفسّرین تفاسیر فارسی و عربی بنویسند و مقصود آنها بیان تعالیم و دستورات عرفانی و اخلاقی و بیان کیفیت ربط مخلوق به خالق و بیان هجرت از دار الغرور به دار السّرور و الخلود باشد، به طوری که در این کتاب شریف به ودیعت گذاشته شده. صاحب این کتاب سکاکی و شیخ نیست که مقصدش جهات بلاغت و فصاحت باشد، سیبویه و خلیل نیست تا منظورش جهات نحو و صرف باشد، مسعودی و ابن خلّکان نیست تا در اطراف تاریخ عالم بحث کند، این کتاب چون عصای موسی و ید بیضای آن سرور، یا دم عیسی که احیاء اموات می کرد نیست که فقط برای اعجاز و دلالت بر صدق نبیّ اکرم آمده باشد، بلکه این صحیفه الهیه کتاب احیاء قلوب به حیاة ابدی علم و معارف الهیه است، این کتاب خدا است و به شئون الهیه جلّ و علا دعوت می کند. مفسّر

باید شئون الهیه را به مردم تعلیم کند، و مردم باید برای
تعلّم شئون الهیه به آن رجوع کنند تا استفادت از آن
حاصل شود - وَ نُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ
لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الْاِخْسَارًا ۱۷: ۸۲. «چه
خسارتی بالاتر از این که سی - چهل سال کتاب الهی
را قرائت کنیم و به

آداب الصلاة ص : ۱۹۵

تفاسیر رجوع کنیم و از مقاصد آن باز مانیم. رَبَّنَا ظَلَمْنَا
اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْاٰخْسِرِينَ ۷:
۲۳. «»

فصل چهارم

اکنون که عظمت کتاب خدا از جمیع جهات مقتضیه
عظمت معلوم شد و راه استفادت مطالب آن مفتوح
گردید. بر متعلّم و مستفید از کتاب خدا لازم است که
یکی دیگر از آداب مهمّه را به کار بندد تا استفاده حاصل

شود، و آن رفع موانع استفاده است که ما از آنها تعبیر کنیم به حجب بین مستفید و قرآن. و این حجابها بسیار است که ما به بعضی از آن اشاره نمائیم:

یکی از حجابهای بزرگ حجاب خود بینی است که شخص متعلم خود را به واسطه این حجاب مستغنی بیند و نیازمند به استفاده نداند. و این از شاهکارهای مهم شیطان است که همیشه کمالات موهومه را بر انسان جلوه دهد و انسان را به آنچه که دارد راضی و قانع کند و ماوراء آنچه پیش او است هر چیز را از چشم او ساقط کند. مثلاً، اهل تجوید را به همان علم جزئی قانع کند و آن را در نظر آنها جلوه‌های فراوان دهد و دیگر علوم را از نظر آنها بیفکند. و حمله قرآن را پیش آنها به خود آنها تطبیق کند و آنها را از فهم کتاب نورانی الهی و استفاده از آن محروم نماید. و اصحاب ادبیت را به همان صورت بی مغز راضی کند و تمام شئون قرآن را در همان که پیش آنها است نمایش دهد. و اهل تفاسیر

به طور معمول را سرگرم کند به وجوه قرائات و آراء
مختلفه ارباب لغت و وقت نزول و شأن نزول و مدنی و
مکی بودن و تعداد آیات و حروف و امثال این امور. و
اهل علوم را نیز قانع کند فقط به دانستن فنون دلالات
و وجوه احتجاجات و امثال آن. حتی فیلسوف و حکیم
و عارف

آداب الصلاة ص : ۱۹۶

اصطلاحی را محبوس کند در حجاب غلیظ اصطلاحات
و مفاهیم و امثال آن. شخص مستفید باید تمام این
حجب را خرق کند و از ماوراء این حجب به قرآن نظر
کند و در هیچ یک این حجابها توقف نکند که از قافله
سالکان إلی الله باز ماند و از دعوت‌های شیرین الهی
محروم می‌شود. از خود قرآن شریف دستور عدم وقوف
و قانع نشدن به یک حدّ معین استفاده شود. در قصص
قرآنیّه اشارت به این معنی بسیار است. حضرت موسی
کلیم با مقام بزرگ نبوت قناعت به آن مقام نکرد و به

مقام شامخ علم خود وقوف نفرمود، به مجرد آن که شخص کاملی را مثل خضر ملاقات کرد با آن تواضع و خضوع گفت: هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ۱۸: ۶۶. «و ملازم خدمت او شد تا علمی که باید استفاده کند فرا گرفت. حضرت ابراهیم علیه السلام به مقام بزرگ ایمان و علم خاصّ به انبیاء علیهم السلام قناعت نکرد، عرض کرد: رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ۲: ۲۶۰. «از ایمان قلبی خواست ترقّی کند به مقام اطمینان شهودی.

بالا تر آن که خدای تبارک و تعالی به جناب ختمی مرتبت - اعراف خلق الله علی الاطلاق - دستور می دهد به کریمه شریفه وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا ۲۰: ۱۱۴. «این دستورات کتاب الهی، این نقل قصه های انبیاء، برای آن است که ما از آنها تنبّه حاصل کنیم و از خواب غفلت بر انگیزته شویم.

یکی دیگر از حجب، حجاب آراء فاسده و مسالک و مذاهب باطله است، که این گاهی از سوء استعداد خود شخص است و اغلب از تبعیت و تقلید پیدا شود. و این از حجبی است که مخصوصا از معارف قرآن ما را محجوب نموده. مثلا، اگر اعتقاد فاسدی به مجرد استماع از پدر و مادر یا بعض از جهله از اهل منبر در دل ما راسخ شده باشد، این عقیده حاجب شود ما بین ما و آیات شریفه الهیه، و اگر هزاران آیه و روایت وارد شود که مخالف

آداب الصلاة ص : ۱۹۷

آن باشد، یا از ظاهرش مصروف کنیم و یا به آن به نظر فهم نظر نکنیم. راجع به عقاید و معارف مثل بسیار است ولی من از تعداد آن خودداری می کنم، زیرا که می دانم این حجاب با گفته مثل منی خرق نشود، ولی از باب نمونه به یکی از آنها اشاره می کنم که فی الجملة سهل المأخذتر است. این همه آیاتی که راجع به لقاء

اللّٰه و معرفة اللّٰه وارد شده و اين همه روايات كه در اين موضوع است و اين همه اشارات و كنايات و صراحتات كه در ادعيه و مناجاتهاي ائمه عليهم السلام موجود است، به مجرد اين عقیده، كه از اشخاص عامي در اين ميدان ناشي و منتشر شده، كه راه معرفة اللّٰه بكلي مسدود است، و باب معرفة اللّٰه و مشاهده جمال را به باب تفكر در ذات، به آن وجه ممنوع بلكه ممتنع قياس نموده‌اند، تأويل و توجيه كنند، و يا اصلا در اين ميدان وارد نشوند و خود را با معارف كه قرّة العين انبياء و اولياء است آشنا نكنند. خيلي مايه تأسّف است براي اهل اللّٰه كه يك باب از معرفت را كه مي‌توان گفت غايت بعثت انبياء و منتهاي مطلوب اولياء است، به طوري به روي مردم مسدود کرده‌اند كه دم زدن از آن كفر محض و زندقه صرف است. اينها معارف انبياء و اولياء را با معارف عوام و زنها در خصوص ذات و اسماء و صفات حق مساوي مي‌دانند، بلكه گاهي از آنها بالاتر نيز بروز كند:

می‌گویند: فلان، یک عقاید عامیانه خوبی دارد، ای کاش ما به همان عقیده عامیانه بودیم. این مطلب درست است زیرا که این بیچاره که به این کلام متفوه می‌شود خود عقاید عامیانه را از دست داده و دیگر معارف را، که معارف خواصّ و اهل الله است، باطل می‌شمرد. این آرزو درست مثل آرزوی کفار است که در کریمه الهیه نقل از آنها شده: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ۷۸: ۴۰.» ما اگر بخواهیم آیات و اخبار لقاء الله را به تفصیل ذکر کنیم تا رسوایی این عقیده فاسده که از جهل و غرور شیطانی پیدا شده واضح شود، کتابی جداگانه لازم دارد، فضلا اگر بخواهیم معارفی را که به واسطه این حجاب

آداب الصلاة ص : ۱۹۸

غلیظ شیطانی در پس پرده نسیان مانده، تا معلوم شود که یکی از مراتب مهجوریت از قرآن و مهجور گذاشتن قرآن، که از همه شاید تأسّفش بیشتر است، این است.

چنانچه در کریمه شریفه فرماید: وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ۲۵: ۳۰. «مهجور گذاردن قرآن مراتب بسیار و منازل بی شمار دارد که به عمده آن شاید ما متّصف باشیم. آیا اگر ما این صحیفه الهیه را مثلاً جلدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسیدیم و به دیده نهادیم، آن را مهجور نگذاشتیم؟ آیا اگر غالب عمر خود را صرف در تجوید و جهات لغویّه و بیانیّه و بدیعیّه آن کردیم، این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آوردیم؟ آیا اگر قرائات مختلفه و امثال آن را فرا گرفتیم، از ننگ هجران از قرآن خلاصی پیدا کردیم؟ آیا اگر وجوه اعجاز قرآن و فنون محسنات آن را تعلّم کردیم، از شکایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مستخلص شدیم؟ هیئات که هیچ یک از این امور مورد نظر قرآن و منزل عظیم الشان آن نیست. قرآن کتاب الهی است و در آن شئون الهیّت است، قرآن حبل متّصل بین خالق و مخلوق است

و به وسیله تعلیمات آن باید رابطه معنویّه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و مربّی آنها پیدا شود، از قرآن باید علوم الهیّه و معارف لدنیّه حاصل شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسب روایت کافی شریف فرموده: انما العلم ثلاثة: آیه محکمه، و فریضه عادله، و سنه قائمه. «»

قرآن شریف حامل این علوم است، اگر ما از قرآن این علوم را فرا گرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم. اگر دعوت‌های قرآن را پذیرفتیم و از قصّه‌های انبیاء علیهم السلام که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است تعلیمات گرفتیم، اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیاء و حکماء که در

آداب الصلاة ص : ۱۹۹

قرآن مذکور است موعظت گرفتیم، قرآن را مهجور نگذاشتیم، و الا غور در صورت ظاهر قرآن نیز اخلاص الی

الارض است، و از وساوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد.

یکی دیگر از حجب که مانع از استفاده از این صحیفه نورانیّه است اعتقاد به آن است که جز آن که مفسّرین نوشته یا فهمیده‌اند کسی را حقّ استفاده از قرآن شریف نیست. و تفکّر و تدبّر در آیات شریفه را به تفسیر به رأی، که ممنوع است، اشتباه نموده‌اند، و به واسطه این رأی فاسد و عقیده باطله قرآن شریف را از جمیع فنون استفاده عاری نموده و آن را بکلی مهجور نموده‌اند، در صورتی که استفادات اخلاقی و ایمانی و عرفانی به هیچ وجه مربوط به تفسیر نیست تا تفسیر به رأی باشد. مثلاً، اگر کسی از کیفیت مذاکرات حضرت موسی با خضر و کیفیت معاشرت آنها و شدّ رحال حضرت موسی، با آن عظمت مقام نبوّت، برای به دست آوردن علمی که پیش او نبوده، و کیفیت عرض حاجت خود به حضرت خضر - به طوری که در کریمه شریفه هَلْ اتَّبِعْكَ عَلَيَّ انْ

تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ۱۸: ۶۶.» مذکور است - و کیفیت جواب خضر، و عذر خواهی‌های حضرت موسی، بزرگی مقام علم، و آداب سلوک متعلم با معلم را که شاید بیست ادب در آن هست، استفاده کند، این چه ربط به تفسیر دارد تا تفسیر به رأی باشد. و بسیاری از استفادات قرآن از این قبیل است. و در معارف، مثلاً، اگر کسی از قول خدای تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱: ۲ که حصر جمیع محامد و اختصاص تمام اثنیه است به حق تعالی، استفاده توحید افعالی کند و بگوید از آیه شریفه استفاده شود که هر کمال و جمال و هر عزت و جلالی که در عالم است و چشم احوال و قلب محجوب به موجودات نسبت می‌دهد از حق تعالی است و هیچ موجودی را از خود چیزی نیست، و لهذا محمّدت و ثنا خاصّ به حق است و کسی را در آن شرکت نیست، این چه مربوط به تفسیر است تا اسمش تفسیر به رأی باشد یا نباشد.

آداب الصلاة ص : ۲۰۰

إلی غیر ذلک از اموری که از لوازم کلام استفاده شود که مربوط به تفسیر به هیچ وجه نیست. علاوه بر آن که در تفسیر به رأی نیز کلامی است، که شاید آن غیر مربوط به آیات معارف و علوم عقلیه که موافق موازین برهانیه است و آیات اخلاقیه که عقل را در آن مدخلیت است باشد، زیرا که این تفاسیر مطابق با برهان متین عقلی یا اعتبارات واضح عقلیه است، که اگر ظاهری بر خلاف آنها باشد لازم است آن را از آن ظاهر مصروف نمود. مثلاً، در کریمه شریفه وَ جَاءَ رَبُّكَ ۸۹: ۲۲ «وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۲۰: ۵» که فهم عرفی مخالف با برهان است، ردّ این ظاهر و تفسیر مطابق با برهان تفسیر به رأی نیست و به هیچ وجه ممنوع نخواهد بود.

پس، محتمل است، بلکه مظنون است، که تفسیر به رأی راجع به آیات احکام باشد که دست آراء و عقول از آن

کوتاه است، و به صرف تعبّد و انقیاد از خزّان وحی و مهابط ملائکة الله باید اخذ کرد، چنانچه اکثر روایات شریفه در این باب در مقابل فقهاء عامّه که دین خدا را با عقول خود و مقایسات می خواستند بفهمند وارد شده است. و این که در بعضی روایات شریفه است که لیس شیء أبعد من عقول الرّجال من تفسیر القرآن.»»

و هم چنین روایت شریفه که می فرماید: دین الله لا یصاب بالعقول،»»

شهادت دهد بر اینکه مقصود از «دین الله» احکام تعبّدیه دین است، و الا باب اثبات صانع و توحید و تقدیس و اثبات معاد و نبوت، بلکه مطلق معارف، حقّ طلق عقول و از مختصّات آن است. و اگر در کلام بعضی محدثین عالی مقام وارد شده است که در اثبات توحید اعتماد بر دلیل نقلی است، از غرائب امور بلکه از مصیباتی

آداب الصلاة ص : ۲۰۱

است که باید به خدای تعالی از آن پناه برد، و این کلام محتاج به تهجین و توهین نیست. و اِلَى اللّٰهِ الْمَشْتَكَى.

یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله از طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق. و باید دانست که از برای هر یک از اعمال صالحه یا سیئه چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه آن در باطن ملکوت نفس یا نورانیت حاصل شود و قلب مطهر و منور گردد، و در این صورت نفس چون آئینه صقیل صافی گردد که لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن شود، و یا ملکوت نفس ظلمانی و پلید شود، و در این صورت قلب چون آئینه زنگار زده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن عکس نیفکند. و چون قلب

در این صورت کم کم در تحت سلطه شیطان واقع شود و متصرف مملکت روح ابلیس گردد، سمع و بصر و سایر قوا نیز به تصرف آن پلید در آید، و سمع از معارف و مواعظ الهی بکلی بسته شود، و چشم آیات باهره الهیه را نبیند و از حق و آثار و آیات او کور گردد، و دل تفقه در دین نکند و از تفکر در آیات و بینات و تذکر حق و اسماء و صفات محروم گردد، چنانچه حق تعالی فرموده:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ۗ: ۱۷۹. «نظر آنها به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبّر خالی است، و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکر بی بهره است، بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف حالت غفلت و استکبار آنان روز افزون شود، پس، از حیوان پست تر و گمراه ترند.

یکی دیگر از حجب غلیظه، که پرده ضخیم است بین ما و معارف و

آداب الصلاة ص : ۲۰۲

مواعظ قرآن، حجاب حبّ دنیا است که به واسطه آن قلب تمام همّ خود را صرف آن کند و وجهه قلب یکسره دنیاوی شود، و قلب به واسطه این محبت از ذکر خدا غافل شود و از ذکر و مذکور اعراض کند. و هر چه علاقمندی به دنیا و اوضاع آن زیادت شود، پرده و حجاب قلب ضخیمتر گردد. و گاه شود که این علاقه به طوری بر قلب غلبه کند و سلطان حبّ جاه و شرف به قلب تسلط پیدا کند که نور فطرت الله بکلی خاموش شود و درهای سعادت به روی انسان بسته شود. و شاید قفلهای قلب که در آیه شریفه است که می فرماید: «فَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۷۷: ۲۴»، همین قفل و بندهای علایق دنیوی باشد. و کسی که بخواهد از معارف قرآن استفاده کند و از مواعظ الهیه بهره

بردارد، باید قلب را از این ارجاس تطهیر کند و لوث
معاصی قلبیه را، که اشتغال به غیر است، از دل براندازد،
زیرا که غیر مطهر محرم این اسرار نیست. قال تعالی:

أَنَّهُ لَقَرَّآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
۵۶: ۷۷ - ۷۹. «چنانچه از ظاهر این کتاب و مس آن
در عالم ظاهره غیر مطهر ظاهری ممنوع است تشریعا و
تکلیفا، از معارف و مواعظ آن و باطن و سر آن ممنوع
است کسی که قلبش متلوث به ارجاس تعلقات دنیویّه
است. و قال تعالی: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى
لِّلْمُتَّقِينَ... ۲: ۲. «الخ. غیر متقی و غیر مؤمن به حسب
تقوی و ایمان عامه، از انوار صوریّه مواعظ و عقاید حقّه
آن محروم است، و غیر متقی و مؤمن به حسب مراتب
دیگر تقوا، که تقوای خاصّ و خاصّ الخاصّ و اخصّ
الخواصّ است، از دیگر مراتب آن محروم است. و
تفصیل در اطراف آن و ذکر آیات دیگر که دلالت بر
مقصود دارد موجب تطویل است ولی ما این فصل را

ختم کنیم به ذکر یک آیه شریفه الهیه که برای اهل
یقظه کفایت کند به شرط تدبّر در آن. قال تبارک و
تعالی: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ
مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ

آداب الصلاة ص : ۲۰۳

وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ۵: ۱۵ - ۱۶. «» خصوصیات آیه شریفه بسیار است،
و بیان در اطراف نکات آن رساله علی حده لازم دارد
که اکنون مجال آن نیست.

فصل پنجم یکی از آداب قرائت قرآن حضور قلب
است،

که آن را در آداب مطلقه عبادات در همین رساله
مذکور داشتیم و اعاده آن لزومی ندارد.

و دیگر از آداب مهمّه آن، تفکّر است. و مقصود از تفکّر
آن است که از آیات شریفه جستجوی مقصد و مقصود

کند. و چون مقصد قرآن، چنانچه خود آن صحیفه نورانیّه فرماید، هدایت به سبل سلامت است و اخراج از همه مراتب ظلمات است به عالم نور و هدایت به طریق مستقیم است، باید انسان به تفکر در آیات شریفه مراتب سلامت را از مرتبه دانیه آن، که راجع به قوای ملکیه است، تا منتهی النّهایه آن، که حقیقت قلب سلیم است - به تفسیری که از اهل بیت وارد شده که ملاقات کند حق را در صورتی که غیر حق در آن نباشد - «» به دست آورد. و سلامت قوای ملکیه و ملکوتیه گم شده قاری قرآن باشد، که در این کتاب آسمانی این گم شده موجود است و باید با تفکر استخراج آن کند. و چون قوای انسانیه سالم از تصرف شیطانی شد و طریق سلامت را به دست آورد و بکار بست، در هر مرتبه سلامت که حاصل شد از ظلمتی نجات یابد و قهرا نور ساطع الهی در آن تجلی کند، تا آن که اگر از جمیع انواع ظلمات که اول آن ظلمات عالم طبیعت است به جمیع شئون

آن و آخر آن ظلمت توجه به کثرت است به تمام شئون
آن خالص شد، نور مطلق

آداب الصلاة ص : ۲۰۴

در قلبش تجلی کند و به طریق مستقیم انسانیت، که در
این مقام طریق ربّ است، انسان را هدایت کند: ان ربّی
علی صراطٍ مُسْتَقِیمٍ ۱: ۵۶. «و در قرآن شریف دعوت
به تفکر و تعریف و تحسین از آن بسیار شده.

قال تعالی: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۱۶: ۴۴. «در این کریمه مدح بزرگی
است از تفکر، زیرا که غایت انزال کتاب بزرگ آسمانی
و صحیفه عظیمه نورانی را احتمال تفکر قرار داده، و
این از شدت اعتناء به آن است که بس احتمال آن
موجب یک همچو کرامتی عظیم شده. و در آیه دیگر
فرماید: فَأَقْصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۷: ۱۷۶. «و از
این قبیل یا قریب به آن، آیات بسیار است و روایات

درباره تفکر نیز بسیار است. از حضرت ختمی مرتبت
صلی الله علیه و آله منقول است که چون این آیه شریفه
نازل شد که می فرماید: **انَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ... ۳: ۱۹۰ الخ**»
فرمود: **وَيْلٌ لِمَنْ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا.**»

عمده در این باب آن است که انسان بفهمد تفکر
ممدوح کدام است، و الا در این که تفکر در قرآن و
حدیث ممدوح است شک نیست. بهترین تعبیرها از
برای آن، آن است که خواجه عبد الله انصاری قدس
سره می کند، قال: **اعلم، انَّ التَّفَكَّرَ تَلَمَّسُ البصيرةِ**
لاستدراک البغية.» یعنی تفکر جستجو نمودن
«بصیرت» است - که چشم قلب است - برای رسیدن به
مقصود و نتیجه، که غایت کمال آن است. و معلوم است
مقصد و مقصود سعادت مطلقه است که به کمال علمی
و عملی حاصل آید.

آداب الصلاة ص : ۲۰۵

پس، انسان در آیات شریفه کتاب الهی و در قصص و حکایات آن باید مقصود و نتیجه انسانیّه، که سعادت است، به دست آورد. و چون سعادت رسیدن به سلامت مطلقه و عالم نور و طریق مستقیم است، انسان باید از قرآن شریف سبل سلامت و معدن نور مطلق و طریق مستقیم را طلب کند، چنانچه در آیه شریفه سابقه اشاره به آن شد. و چون شخص قاری مقصد را یافت، در تحصیل آن بینا شود و راه استفاده از قرآن شریف بر او گشوده و ابواب رحمت حق بر او مفتوح گردد، و عمر کوتاه عزیز خود و سرمایه تحصیل سعادت خویش را صرف در اموری که مقصود به رسالت نیست نکند و از فضول بحث و کلام در چنین امر مهمّی خودداری کند. و چون مدّتی چشم دل را به این مقصود افکند و از دیگر امور صرف نظر کرد، چشم دل بینا گردد و حدید شود، و تفکر در قرآن برای نفس عادی شود و طرق استفاده باز گردد، و ابوابی بر او مفتوح شود که تاکنون نبوده و

مطالب و معارفی از قرآن استفاده کند که تاکنون به هیچ وجه نمی کرده، آن وقت شفا بودن قرآن را برای امراض قلبیه می فهمد، و مفاد آیه شریفه وَ نُزِّلَ مِنْ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الا خَسَارًا ۱۷: ۸۲.» و معنی قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که می فرماید: و تعلموا القرآن، فانه ربيع القلوب. و استشفوا بنوره، فانه شفاء الصدور»

ادراک می کند. و از قرآن شریف فقط شفاء امراض جسمانیه را طلب نمی کند، بلکه عمده مقصد را شفاء امراض روحانیه که مقصد قرآن است قرار می دهد. قرآن برای شفاء امراض جسمیه نازل نشده، گرچه شفاء امراض جسمیه به او حاصل شود، چنانچه انبیاء علیهم السلام نیز برای شفاء جسمانی نیامده بودند گرچه شفاء می دادند، آنها اطباء نفوس و شفا دهندگان قلوب و ارواحند.

آداب الصلاة ص : ۲۰۶

فصل ششم یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفادات بی شمار نائل کند، «تطبیق» است.

و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند، مفاد آن را با حال خود منطبق کند، و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع کند و امراض خود را بدان شفا دهد. مثلاً، در قصه شریفه حضرت آدم علیه السلام ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده ها و عبادتهای طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند، زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است، با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه قدس نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس خود بینی و عجب بوده که کوس انا خیر منه خلقتنی من نارٍ و خلقته من طینٍ ۷: ۱۲ «زد، و این خودبینی اسباب خودخواهی و خود فروشی - که استکبار است - شد، و آن، اسباب خود

رأیی - که استقلال و سر پیچی از فرمان است - شد، پس مطرود درگاه شد. ما از اول عمر شیطان را ملعون و مطرود خواندیم و خود به اوصاف خبیثه او متّصف هستیم. و در فکر آن بر نیامدیم که آن چه سبب مطرودیت درگاه قدس است در هر کسی باشد مطرود است، شیطان خصوصیتی ندارد، آنچه او را از درگاه قرب دور کرد ما را نگذارد که به آن درگاه راه یابیم. می ترسم لعن هایی که به ابلیس می کنیم خود نیز در آن شریک باشیم.

و نیز تفکر کنیم در همین قصه شریفه و سبب مزیت آدم و برتری او را از ملائکه الله ببینیم چه بوده، خود نیز به مقدار طاقت به آن متّصف شویم.

می بینیم «تعلیم اسماء» سبب آن بوده، چنانچه فرماید: وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ۲: ۳۱. «» و مرتبه عالیّه تعلیم اسماء تحقّق به مقام اسماء الله است، چنانچه

آداب الصلاة ص : ۲۰۷

مرتبه عاليه از احصاء اسماء كه در روايت شريفه است: ان لله تسع و تسعين اسماء، من احصاها، دخل الجنة،»
تحقق به حقيقت آنها است كه انسان را به جنت اسمائي نائل كند.

انسان با ارتياضات قلبيّه مي تواند مظهر اسماء الله و آيت كبراي الهى شود، و وجود او وجود ربّاني، و متصرف در مملكت او دست جمال و جلال الهى باشد. و در حديث قريب به اين معنى است كه «همانا روح مؤمن اتصالش به خداى تعالى شديدتر است از اتصال شعاع شمس به آن يا به نور آن.» و در حديث صحيح وارد است كه «بنده چون با نافله به من نزديك شد، او را دوست دارم، و چون دوست داشتم او را، من گوش او شوم كه با آن مي شنود و چشم او شوم كه با آن مي بيند و زبان او شوم كه با آن نطق مي كند و دست او شوم كه با آن اخذ

می‌کند.»» و در حدیث است که علیّ عین الله و ید
الله.»»

إلی غیر ذلک. و در حدیث است که نحن اسمائه
الحسنی.»»

و در این خصوص شواهد عقلیه و نقلیه فراوان است.
بالجمله، کسی که بخواهد از قرآن شریف حظّ وافر و
بهره کافی بردارد، باید هر یک از آیات شریفه را با
حالات خود تطبیق کند تا استفاده کامله کند. مثلاً، در
آیه شریفه در سوره «انفال» فرماید: **أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ**

آداب الصلاة ص : ۲۰۸

**اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ... ۸: ۲** «الخ. شخص سالک باید
این اوصاف ثلاثه را ببیند با او منطبق است؟ آیا وقتی
ذکر خدا می‌شود، قلب او فرو می‌ریزد و ترسناک

می‌شود؟ و وقتی آیات شریفه الهیه بر او خوانده می‌شود، نور ایمان در قلبش افزایش پیدا می‌کند؟ و اعتماد و توکلش به حق تعالی است؟ یا در هر یک از مراتب راجل، و از هر یک از این خواص محروم است. اگر بخواهد بفهمد که از حق ترسناک است و قلبش از ترس خداوند فرو می‌ریزد، به اعمال خود نظر کند. انسان ترسناک در محضر کبریائی جسارت به مقام مقدّسش نکند و در حضور حضرت حق هتک حرمت الهیه ننماید - اگر با آیات الهیه ایمان قوی شود، نور ایمان به مملکت ظاهرش نیز سرایت کند. ممکن نیست قلب نورانی باشد، و زبان و کلام و چشم و نظر و گوش و استماع نورانی نباشد. بشر نورانی آن است که تمام قوای ملکیه و ملکوتیه‌اش نور بخش باشد، و علاوه بر آن که خود او را هدایت به سعادت و طریق مستقیم کند، به دیگران نیز نور افشانی کند و آنها را به راه انسانیت هدایت کند، چنانچه اگر کسی به خدای تعالی توکل و

اعتماد داشته باشد، قطع طمع از دست دیگران کند و بار احتیاج و فقر خود را به درگاه غنی مطلق افکند، و دیگران را که چون خود او فقیران و بینویانند مشکل گشا نداند.

پس، وظیفه سالکِ اِلَى اللّٰهِ اَنْ اَسْتِ که خود را به قرآن شریف عرضه دارد، و چنانچه میزان در تشخیص صحت و عدم صحت و اعتبار و لا اعتبار حدیث آن است که آن را به کتاب خدا عرضه دارند و آن چه مخالف آن باشد باطل و زخرف شمارند، میزان در استقامت و اعوجاج و شقاوت و سعادت آن است که در میزان کتاب اللّٰهِ درست و مستقیم در آید. و چنانچه خلق رسول اللّٰهِ قرآن است، خلق خود را با قرآن باید متوافق کند تا با خلق ولی کامل نیز مطابق

آداب الصلاة ص : ۲۰۹

گردد. و خلقی که مخالف کتاب الله است زخرف و باطل است. و همچنین جمیع معارف و احوال قلوب و اعمال باطن و ظاهر خود را باید با کتاب خدا تطبیق کند و عرضه دارد تا به حقیقت قرآن متحقق گردد و قرآن صورت باطنی او گردد.

و أنت الكتاب المبین الذی با حرفه تظهر المضمّر» و در این مقام آداب دیگری است که بعضی از آنها را ما در اول این رساله در آداب مطلق عبادات مذکور داشتیم، و بعضی از آنها در همین آداب مندرج است، و ذکر بعضی دیگر منجر به تطویل شود، از این جهت از آنها صرف نظر شد. و الله العالم.

خاتمه: در ذکر ترجمه پاره‌ای از روایات شریفه است برای تتمیم فائده و تبرک به کلام عترت طاهره.

در کافی شریف سند به سعد می‌رساند از حضرت باقر العلوم علیه السلام که فرمود: «ای سعد، تعلّم کنید قرآن

را زیرا که قرآن می آید روز قیامت در بهترین صورتها.»
پس فرمود قریب به این معنی که: در هر یک از صفوف
خلایق از مؤمنین و شهداء و انبیاء و در صف ملائکه الله
عبور کند، و آنها همه گویند این از ما نورانی تر است تا
آن که رسول ختمی معرفی آن کند.

- الی آخر الحدیث. «» و از حضرت صادق روایت کند
که «خدای تعالی وقتی که جمع فرماید اولین و آخرین
را، ناگاه آنها شخصی را می بینند که پیش می آید که
هرگز صورتی از او بهتر دیده نشده.» «» و احادیث به
این مضمون بسیار است و دلیل واضح بر گفته اهل
معرفت است که از برای موجودات این
آداب الصلاة ص : ۲۱۰

عالم در آخرت صورتهای اخروی است.

و از احادیث این باب صورت اخروی اعمال نیز مستفاد
شود. کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم علیه السلام

رساند که فرمود: «رسول خدا فرمود: من و کتاب خدا و اهل بیت اول کسی هستیم که وارد شویم بر عزیز جبار، پس از ما امت من وارد شوند. پس از آن سؤال کنم که چه کردید با کتاب خدا و اهل بیت من.»» و در حدیث دیگر است که می‌فرماید جبار عزّ و جلّ به قرآن: «به عزت و جلال و بلندی مقامم قسم که البته اکرام کنم کسی را که اکرام کرده است تو را، و اهانت کنم کسی را که اهانت کرده تو را.»» و باید دانست که اگر احیاء احکام و معارف قرآن را به عمل به آن و تحقیق به حقیقت آن نکنیم، در آن روز جواب رسول خدا را نتوانیم داد. کدام اهانت بالاتر از آن است که پشت پا به مقاصد و دعوت‌های آن زده شود؟ اکرام قرآن و اهل آن، که اهل بیت عصمت است، فقط به بوسیدن جلد آن و ضریح مطهرّ این‌ها نیست، این یک مرتبه ضعیفه از احترام و اکرام است، که اگر به دستورات آن و فرمایشات اینان عمل کردیم مقبول است، و الا شبیه به

استهزاء و بازیچه است. و در احادیث شریفه تحذیر سخت شده است از قاری قرآن که عامل به آن نباشد، چنانچه از عقاب الأعمال شیخ صدوق رضوان الله علیه منقول است به سند خودش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در حدیثی که «کسی که تعلّم قرآن کند و عمل به آن نکند و حبّ دنیا و زینت آن را بر آن ترجیح دهد و اختیار کند، مستحقّ سخط خدا شود، و می باشد در درجه با یهود و نصاری که کتاب خدا را به پشت سر خود انداختند. و کسی که قرائت قرآن کند و اراده کند به آن سمعه» و وصول به دنیا را، ملاقات کند خدا را

آداب الصلاة ص : ۲۱۱

در صورتی که روی او استخوانی است که گوشت بر آن نمی باشد، و قرآن به پشت گردن او زند تا داخل آتش شود و بیفتد در آتش با کسانی که افتادند. و کسی که قرائت قرآن کند و عمل به آن نکند، محشور کند

خدا او را روز قیامت کور. می گوید: پروردگارا، چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟ فرماید: چنانچه آیات ما آمد تو را و نسیان آنها را کردی، همین طور امروز نسیان شدی.» پس امر شود که او را در آتش اندازند. و کسی که قرآن را بخواند برای رضای خدا و برای یاد گرفتن معالم دین، می باشد از برای او، از ثواب، مثل جمیع آنچه عطا شده است به ملائکه و انبیاء مرسلین (ع).»

«و کسی که تعلّم کند قرآن را و اراده کند به آن ریاء و سمعه را تا مجادله کند با آن باسفهاء و مباحات کند به آن بر علماء و طلب کند به آن دنیا را، از هم جدا کند خدا استخوان های او را در روز قیامت. و نمی باشد در آتش عذاب کسی از او شدیدتر، و هیچ نوعی از انواع عذاب نیست مگر آن که به آن معذب شود از شدت غضب و سخط خدا بر او.»

«و کسی که تعلّم قرآن کند و تواضع کند در علم و تعلیم کند بندگان خدا را و خواهش کند از ثواب آن چه نزد خدا است، نمی‌باشد در بهشت کسی که ثوابش بزرگتر باشد از او، و هیچ منزل و درجه رفیعه نفیسه‌ای نیست در بهشت مگر آنکه در آن نصیب او وافرتر و منزل او شریفتر است.»» و در خصوص تفکّر در معانی قرآن و اتّعاظ به آن و تأثر از آن نیز روایات کثیره وارد است، چنانچه در کافی شریف سند به حضرت صادق رساند که فرمود: «همانا در این قرآن است محل نور هدایت و چراغهای شبهای تاریک، پس جولان دهد جولان دهنده بصر خود را و باز کند از برای روشنایی نظر خویش را، زیرا که تفکّر زندگانی قلب بینا است، چنانچه طالب نور به نور راه می‌رود در ظلمات.» - «انتهی. مقصود حضرت آن است که انسان چنانچه با

آداب الصلاة ص : ۲۱۲

نور ظاهری در ظلمات باید مشی کند تا از خطر پرتگاهها
مصون باشد، با قرآن، که نور هدایت و مصباح المنیر راه
عرفان و ایمان است، باید در راه ظلمانی سیر إلى الاخرة
و إلى الله مشی کند تا در پرتگاههای مهلك نیفتد.

و در معانی الاخبار در حدیثی از حضرت امیر مؤمنان
علیه السلام منقول است که فرمود: «فقیه حقیقی آن
است که ترک نکند قرآن را از روی بی میلی و به غیر
آن متوجه شود. آگاه باش که خیری نیست در علمی
که در آن تفهّم نباشد، و خیری نیست در قرائتی که در
آن تدبّر نباشد، و خیری نیست در عبادتی که در آن
تفقه نباشد.» و در خصال و معانی الاخبار از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث کند که فرمود:
«حمله قرآن عرفاء اهل بهشت می باشند.» و معلوم
است مقصود از این حمل، حمل معارف و علوم قرآن
است که نتیجه آن در آخرت آن است که در عداد اهل
معرفت و اصحاب قلوب است، چنانچه اگر حمل صورت

آن کند بدون اتّعاظ از مواعظ آن و تحمّل معارف و حکم آن و عمل به احکام و سنن آن، مثل آن چنان است که خدای تعالی فرماید: مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا. ۶۲: ۵ «و احادیث شریفه در شئون قرآن شریف و آداب آن بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. و السلام علی محمد و آله.

آداب الصلاة ص : ۲۱۳

مصباح دوم در ذکر شمه‌ای از آداب قرائت است در خصوص نماز

و در آن چند فصل است.

فصل اول

بدان که از برای قرائت در این سفر روحانی و معراج الهی مراتب و مدارجی است که به مناسبت این رساله به بعضی از آن اکتفا می‌کنیم.

اول آن که قاری جز به تجوید قرائت و تحسین عبارت به چیزی نپردازد، و همّ او فقط تلفظ به این کلمات و تصحیح مخارج حروف باشد تا تکلیفی ادا و امری ساقط شود. و معلوم است برای چنین اشخاصی تکالیف کلفت و زحمت دارد، و قلب آنها از آن منضجر و باطن آنها از آن منحرف است. اینان را حظّی از عبادت نیست جز آن که معاقب به عقاب تارک نیستند، مگر آن که از

آداب الصلاة ص : ۲۱۴

خزائن غیب تفضلی شود و به همان لقلقه مورد احسان و انعام گردند. و این طایفه گاهی شود که زبان آنها که مشغول به ذکر حق است، قلب آنها از آن بکلی عاری و بری و به کثرات دنیویّه و مشاغل ملکیه پیوند است، و در حقیقت این دسته به صورت داخل نماز و به باطن و حقیقت مشغول به دنیا و مآرب و شهوات دنیویّه هستند. و گاهی شود که قلب آنها نیز اشتغال به تفکر در تصحیح صورت نماز دارد، در این صورت، اینها به حسب قلب

و زبان وارد صورت نماز هستند، و این صورت از آنها مقبول و مرضی است.

طایفه دوم کسانی هستند که به این حدّ قانع نشده و نماز را وسیله تذکر حق دانند و قرائت را تحمید و ثنای حق شمارند. و از برای این طایفه مراتب بسیاری است که ذکر آن به طول انجامد. و شاید اشاره به این طایفه است حدیث شریف قدسی: قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِ: فَنَصَفَهَا لِي، وَ نَصَفَهَا لِعَبْدِي. فَإِذَا قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱: أَيْقُولُ اللَّهُ: ذَكَرَنِي عَبْدِي. وَ إِذَا قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ ۱: أَيْقُولُ اللَّهُ: حَمَدَنِي عَبْدِي وَ أَثْنَى عَلَيَّ. وَ هُوَ مَعْنَى «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمَدَهُ». وَ إِذَا قَالَ: الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱: أَيْقُولُ اللَّهُ: عَظَّمَنِي عَبْدِي. وَ إِذَا قَالَ:

مَالِكُ يَوْمَ الدِّينِ ۱: أَيْقُولُ اللَّهُ: مَجَّدَنِي عَبْدِي [وَ فِي رِوَايَةٍ: فَوَّضَ إِلَيَّ عَبْدِي] وَ إِذَا قَالَ: أَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ أَيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۱: أَيْقُولُ اللَّهُ: هَذَا بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي. وَ إِذَا

قال: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۱: ٦ يقول الله: هذا لعبدى و
لعبدى ما سئل. [١]

[١] - «من نماز را بين خود و بندهام تقسيم کردهام،
نیمی از آن من است و نيمش از آن بندهام. پس چون
بنده گفت: بسم الله الرحمن الرحيم ١: ١، خدا گوید:
بندهام مرا یاد کرد. و چون بنده گفت: الحمد لله ١:
٢ خدا فرماید: بندهام مرا سپاس گزارد و ستایش گفت.
و این است معنی سمع الله لمن حمده. - و چون
گفت: الرحمن الرحيم، ١: ٣ خداوند گوید: بندهام مرا
تعظيم کرد. و چون گفت: مالک يوم الدين، ١: ٤ خدا
گوید: بندهام مرا تمجید کرد. (و در روایتی دیگر: کار
خود را به من واگذار کرد.) و چون گفت: اياک نعبد و
اياک نستعين ١: ٥، خدا می فرماید: این بين من و بنده
من است. و چون گفت: اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ١:
٦ خداوند می فرماید: این از آن بنده من است و بندهام

آنچه بخواهد از آن اوست.» المحجّة البيضاء، ج ۱، ص ۳۸۸. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲۲۶. و صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۲. با تفاوت در عبارات.

آداب الصلاة ص : ۲۱۵

و چون نماز، به حسب این حدیث شریف، تقسیم شده است بین حق و عبد، باید عبد تا آنجا که حق مولی است قیام به حق او کند، و به ادب عبودیت، که در این حدیث شریف فرموده است، قیام کند تا حق تعالی شأنه به لطایف ربوبیت با او عمل فرماید، چنانچه فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ ۲: ۴۰.»

و خدای تعالی آداب عبودیت را در قرائت به چهار رکن قائم فرموده:

رکن اول «تذکر» است

که باید در بسم الله الرحمن الرحيم حاصل شود، و عبد سالک تمام دار تحقق را به نظر اسمی که فنای در مسمی

است نظر کند. و قلب را عادت دهد که در همه ذرات
ممکنات حق جو و حق خواه شود، و فطرت تعلّم
اسمائی را، که در خمیره ذات او ثبت است به مقتضای
جامعیّت نشئه و ظهور از حضرت اسم الله الاعظم - که
اشاره به آن است در قول خدای تعالی:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ۲: ۳۱ - به مرتبه فعلیّت و ظهور
آورد. و این مقام، از خلوت با حق و شدّت تذکّر و تفکّر
در شئون الهیه حاصل شود، تا جایی رسد که قلب عبد
حقّانی شود و در تمام زوایای او اسمی جز از حق نباشد.
و این یک مرتبه از فنای در الهیّت است که قلوب
منکوسه قاسیه جاحدین آن را به این بیان که ما کردیم
نتواند انکار کرد، مگر آن که جحود آن، جحود ابلیسی
باشد، که آن طور قلوب - و العیاذ باللّٰه - از اسم و ذکر
حق تنفّر طبعی دارند، و اگر حرفی از معارف الهیه یا
ذکری از اسماء الله پیش آید، منقبض شوند، و جز از
شهوات بطن و فرج به چیزی دیگر چشم دل باز نکنند.

و در این طائفه کسانی هستند که برای انبیاء و اولیاء علیهم السلام نیز جز مقامات جسمانی و بهشت جسمانی، که قضای وتر حیوانی در آن شود، قائل نیستند، و بزرگی مقامات اخرویّه را چون بزرگی دنیائی به سعه باغات و انهار جاریه و زیادی حور و غلمان و قصور دانند. و اگر از عشق و محبت و جذبۀ الهیّه کلامی

آداب الصلاة ص : ۲۱۶

بشنوند، با الفاظ رکیکه و کلمات قبیحه به صاحبانش حمله کنند، و گویی به آنها ناسزائی گفته شده که جبران می کنند. این مردم سدّ طریق انسانی و خار راه معرفت الله و شیطان آدم فریبند، و فوج فوج بندگان خدا را از حق و اسماء و صفات و ذکر و یاد او باز دارند و به مقاصد حیوانیه و شهوات بطنیه و فرجیه متوجه کنند. اینها مأموران شیطانی هستند که به مقتضای و لا قُعدنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ ۷: ۱۶. «سر راه مستقیم الهی نشسته و نگذارند کسی با خداوند خود انس حاصل

کند و از ظلمتهای علاقه‌مندی به شهوات حیوانی، که از آن جمله علاقه‌مندی به حور و قصور است، رهایی یابد. این‌ها ممکن است شواهدی از ادعیه انبیاء و اهل بیت عصمت علیهم الصلوٰة و السلام آورند که آنها نیز حور و قصور می‌خواستند. و این از قصور این طائفه است که فرق بین حبّ کرامهٔ الله، که نظر به کرامت و اعطاء محبوب است که خود علامت محبت و عنایت است، با حبّ به حور و قصور و امثال آن استقلالاً، که در خمیره شهوت حیوانی است، نگذاشتند. حبّ کرامهٔ الله حبّ الله است که بالتّبع به کرامت و عنایت نیز سرایت کند - (عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.)»

و ما حبّ الدّیّار شغفن قلبی و لكن حبّ
من سکن الدّیّارا» و الا علی بن اَبی طالب علیه السلام با
حور و قصور چه سر و کاری دارد؟ آن سرور را با
هواهای نفسانیّه و شهوات حیوانیّه چه تناسب است؟
کسی که عبادتش عبادت احرار است، جزای او جزای

تجّار نخواهد بود. عنان قلم گسیخته شد و از مطلب دور افتادم.

بالجمله، کسی که خود را عادت داد به قرائت آیات و اسماء الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی، کم کم قلب او صورت ذکری و آیه‌ای به خود

آداب الصلاة ص : ۲۱۷

گیرد، و باطن ذات محقق به ذکر الله و اسم الله و آیت الله شود، چنانچه «ذکر» به رسول اکرم و علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما و آلهما و «اسماء حسنی» به ائمه هدی و «آیه الله» نیز به آن بزرگواران تفسیر و تطبیق شده، آنها آیات الهیه و اسماء الله حسنی و ذکر الله اکبرند. و مقام «ذکر» از مقامات عالیّه بزرگی است که به حوصله بیان و به حیطة تقریر و تحریر بر نیاید، و کفایت کند برای اهل معرفت و جذبه الهیه و اصحاب محبت و عشق آیه شریفه الهیه که می‌فرماید: فَاذْكُرُونِي

اذكركم ٢: ١٥٢. «و می فرماید خدای تعالی به
موسی: یا موسی، انا جلیس من ذکرنی.»»

و در روایت کافی رسول خدا فرماید: من اکثر ذکر الله
احبه الله.»»

و در وسائل سند به حضرت صادق رساند که فرمود: قال
الله عزّ و جلّ: یا بن آدم اذکرنی فی نفسک، اذکرك
فی نفسی. یا بن آدم اذکرنی فی خلأ، اذکرك فی خلأ.
یا بن آدم اذکرنی فی ملاّ اذکرك فی ملاّ خیر من
ملاّک. و قال: ما من عبد ذکر الله فی ملاّ من الناس الا
ذکره الله فی ملاّ من الملائكة. [١]

رکن دوم «تحمید» است.

و آن در قول مصلی: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١: ٢ حاصل
شود.

بدان که چون مصّلی به مقام «ذکر» متحقّق شد و همه ذرّات کائنات و عوالی و ادانی موجودات را اسماء الهیّه دید و جهت استقلال را از دل بیرون

[۱] - «امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای فرزند آدم، پیش خود مرا یاد کن تا تو را پیش خود یاد کنم. ای فرزند آدم، در خلوت مرا یاد کن تا در خلوت یادت کنم. ای فرزند آدم، در جمعیت مرا یاد کن تا در جمعی بهتر از جمع تو یادت کنم. همچنین آن حضرت فرمود: هیچ بنده‌ای در جمعیت یاد خدا نمی‌کند جز آنکه خداوند در جمع ملائکه او را یاد می‌کند.» وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۸۵، «کتاب الصلّوه»، «أبواب الذّکر»، باب ۷، حدیث ۴.

آداب الصلّاه ص : ۲۱۸

کرد و به چشم استظلال به موجودات عوالم غیب و شهود نگریست، مرتبه «تحمید» برای او دست دهد و دل او اعتراف کند که جمیع محامد از مختصات ذات احدی، و دیگر موجودات را در آن شرکتی نیست، زیرا که از خود کمالی ندارند تا حمد و ثنائی برای آنها واقع شود. و در تفسیر این سوره مبارکه بیان تفصیلی این لطیفه الهیه خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

رکن سوّم «تعظیم» است.

و آن در الرحمن الرحیم ۱: ۳ حاصل شود. چون عبد سالک إلى الله در رکن «تحمید» محمّدت را به حق تعالی منحصر کرد و از کثرات وجودیه سلب کمال و تحمید نمود، به افق وحدت نزدیک شود و چشم کثرت بینی او کم کم کور شود و صورت رحمانیت، که بسط وجود، و رحیمیت، که بسط کمال وجود است، بر قلب او تجلی کند و حق را به دو اسم محیط جامع که کثرات در آن مضمحل است توصیف کند، پس، به واسطه جلوه

کمالی قلب را هیبت حاصل از جمال دست دهد، پس، عظمت حق در قلب او جای گزین شود.

و این حال چون تمکین یافت، به رکن چهارم منتقل شود که آن مقام «تقدیس» است که حقیقت تمجید است، و به عبارت دیگر، تفویض امرِ اِلی الله است. و آن، رؤیت مقام مالکیت و قاهریت حق و فرو ریختن غبار کثرت و شکستن بنهای کعبه دل و ظهور مالک بیت قلب و تصرف نمودن آن را بی مزاحم شیطانی است. و در این حال به مقام خلوت رسد و بین بنده و حق حجابی نباشد و اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۱: ۵ در آن خلوت خاص و مجمع انس واقع شود. و از این جهت فرمود: هَذَا بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِي. و چون عنایت ازلی شامل حال او شود و او را به خود آرد، استقامت به این مقام و تمکین آن حضرت را خواهان شود بقوله: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۱: ۶. و لهذا «اهدنا» تفسیر شده به:

الزمناء و ادمناء و ثبّتنا. و این برای آنان است که از حجاب بیرون آمده و به مطلوب ازل رسیده‌اند. و اما امثال ما اهل حجاب باید هدایت را به همان معنی خود از حق تعالی طلب کنیم. و شاید بقیّه از این در تفسیر سوره مبارکه «حمد» بیاید.

ان شاء الله تعالی.

آداب الصلاة ص : ۲۱۹

تکمیل

از حدیث شریف قدسی «» چنین ظاهر شود که تمام نماز بین حق و عبد تقسیم شده است و فقط «حمد» را از باب نمونه و مثل ذکر فرموده‌اند. پس بنا بر این، گوییم مثلاً تکبیرات صلوتی، چه تکبیرات افتتاحیه و چه غیر آنها که در خلال انقلاب احوالات صلوتی گفته شود، حظّ ربوبیت و قسمت ذات مقدّس است. و اگر عبد سالک إلی الله به این وظیفه عبودیت قیام نمود و حق

ربوبیت را به قدری که در سعه او است اداء نمود، حق تعالی نیز حق عبد را که فتح باب مراوده و مکاشفه است به الطاف خاصه ازلیّه ادا فرماید. چنانچه در حدیث شریف مصباح الشریعه اشاره به آن فرماید آنجا که می‌گوید: «چون تکبیر گفتی، کوچک بشمار همه موجودات را در نزد کبریاء حق.» تا آن که می‌فرماید: «از قلب خود اعتبار کن در وقت نماز، اگر حلاوت نماز را دریافتی و سرور و بهجت آن در نفست حاصل شده و قلبت به مناجات حق مسرور و به مخاطبات او ملتذّ است، بدان که خداوند تو را تصدیق فرموده در تکبیرت، و الا نداشتن لذّت مناجات و محروم بودن از حلاوت عبادت را دلیل بگير بر تکذیب کردن خداوند تو را و مطرود نمودن از درگاهش.» و بدین مقیاس در هر یک از احوال و افعال صلوتی برای حق تعالی حقی است که عبد باید به آن قیام کند که آن آداب عبودیت است در آن منزل، و برای عبد حظّ و نصیبی است که پس از قیام

به ادب عبودیت حق تعالی عنایت فرماید به لطف خفیّ و رحمت جلیّ. و اگر خود را در این میقاتهای الهیه از عنایات خاصّه محروم دید، بداند که به آداب عبودیت قیام ننموده. و علامت آن برای متوسطین آن است که لذت مناجات و حلاوت عبادات را ذائقه قلب نمی چشد و از بهجت و سرور و انقطاع به حق محروم شود، و عبادتی که از

آداب الصلاة ص : ۲۲۰

لذت و حلاوت خالی باشد، روحی ندارد و قلب را از آن استفاده‌ای نباشد.

پس ای عزیز، قلب را به آداب عبودیت مأنوس کن و به ذائقه روح حلاوت ذکر خدا را بچشان. و این لطیفه الهیه در ابتدا امر به شدت تذکر و انس با ذکر حق حاصل شود، ولی در ذکر قلب مرده نباشد و غفلت بر آن مستولی نشود. و چون با تذکر قلب را مأنوس نمودی،

کم کم عنایات ازلیه شامل حالت گردد و فتح ابواب ملکوت بر قلبت گردد. و علامت آن تجافی از دار غرور و انابه به دار خلود و استعداد برای موت قبل از رسیدن موت است.

بارالها، از لذت مناجات و حلاوت مخاطبان خود ما را نصیبی عنایت فرما، و ما را در زمره ذاکران و جرگه منقطعان به عزّ قدس خود قرار ده، و دل مرده ما را حیاتی جاویدان بخش و از دیگران منقطع و به خود متوجه فرما. انک ولیّ الفضل و الانعام.

فصل دوم در بعض آداب استعاذه است

قال تعالی: فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون ۱۶: ۹۸ - ۱۰۰ «از آداب مهمه قرائت، خصوصا قرائت در نماز که سفر روحانی الی الله و معراج حقیقی

و مرقاه وصول اهل الله است، استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوکِ اِلی الله است، چنانچه خدای تعالی خبر دهد از قول او در سوره مبارکه «اعراف» آنجا که

آداب الصلاة ص : ۲۲۱

فرماید: قَالَ فَبِمَا اغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ
۷: ۱۶. «قسم خورده است.

که سر راه مستقیم را بر اولاد آدم بگیرد و آنها را از آن باز دارد. پس، در نماز که صراط مستقیم انسانیت و معراج وصول اِلی الله است بی استعاذه از این راهزن صورت نگیرد و بدون پناه بردن به حصن حصین الوهیت از شر او ایمنی حاصل نشود. و این استعاذه و پناه بردن، با لقلقه لسان و صورت بی روح و دنیای بی آخرت تحقق پیدا نکند، چنانچه مشهود است که این لفظ را کسانی هستند که چهل پنجاه سال گفته و از شر این راهزن نجات

نیافته، و در اخلاق و اعمال بلکه عقاید قلبیه از شیطان تبعیت و تقلید نموده‌اند. اگر درست پناه برده بودیم از شر این پلید، ذات مقدس حق تعالی که فیاض مطلق و صاحب رحمت واسعه و قدرت کامله و علم محیط و کرم بسیط است ما را پناه داده بود و ایمان و اخلاق و اعمال ما اصلاح شده بود. پس، باید دانست که هر چه از این سیر ملکوتی و سلوک الهی باز ماندیم، به واسطه اغوای شیطان و واقع شدن در تحت سلطنت شیطانیه، از قصور یا تقصیر خود ما است که به آداب معنویّه و شرایط قلبیه آن قیام نکردیم، چنانچه در تمام اذکار و اوراد و عبادات که به نتایج روحیه و آثار ظاهریه و باطنیه آنها نائل نمی‌شویم برای همین دقیقه است. از آیات شریفه قرآنیّه و از احادیث شریفه معصومین علیهم السلام آداب کثیره استفاده شود که تعداد همه آنها محتاج به فحص کامل و اطاله کلام است. و ما به ذکر بعض آنها اکتفا می‌کنیم.

یکی از مهمات آداب استعاذه، «خلوص» است، چنانچه خدای تعالی از شیطان نقل فرماید که گفت: فَبِعِزَّتِكَ لَا غُورِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۳۸: ۸۲ - ۸۳. «و این «اخلاص»، به حسب آنچه از کریمه شریفه ظاهر شود، بالاتر از اخلاص عملی است، چه عمل جوانحی یا جوارحی، زیرا که به صیغه مفعول است، و اگر منظور اخلاص اعمالی بود، به صیغه فاعل تعبیر

آداب الصلاة ص : ۲۲۲

می شد. پس، مقصود از این اخلاص، خالص شدن هویت انسانی به جمیع شئون غیبیه و ظاهریه است که اخلاص عملی از رشحات آن است. گر چه در ابتدا سلوک برای عامه این حقیقت و لطیفه الهیه حاصل نشود مگر به شدت ریاضات عملیه، و خصوصا قلبیه که اصل آن است، چنانچه اشاره به آن است در حدیث مشهور که می فرماید: من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه. «»

کسی که چهل صباح - به مقدار تخمیر طینت آدم که چهل صباح بوده و رابطه این دو به هم پیش اهل معرفت و اصحاب قلوب معلوم است - خود را برای خدا خالص کند و عمل‌های قلبی و قالبیش را خالص برای حق کند، قلبش الهی شود، و قلب الهی جز چشمه‌های حکمت نزاید، پس زبانش نیز، که بزرگتر ترجمان قلب است، ناطق به حکمت شود.

پس، در اوّل امر اخلاص عمل باعث خلوص قلب شود، و چون قلب خالص شد، انوار جلال و جمال، که به تخمیر الهی در طینت آدمی ودیعه بود، در مرآت قلب ظاهر شود و جلوه کند و از باطن قلب به ظاهر ملک بدن سرایت کند.

بالجمله، آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی. و اشاره به این مرتبه از خلوص

است کلام حضرت امیر المؤمنین در مناجات
شعبانیّه: الهی، هب لی کمال الانقطاع إليك.»»

و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ما سوی
بکلی منقطع شود و در مملکت وجود او به جز حق راه
نداشته باشد، شیطان را - که از غیر راه حق بر انسان راه
یابد - بر او راه نباشد، و حق تعالی او را به پناه خود
پذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود، چنانچه
فرماید: کلمه لا اله الا الله حصنی، فمن دخل حصنی،
امن من عذابی.»»

دخول در حصن «لا اله الا الله» را مراتبی است، چنانچه
ایمنی از

آداب الصلاة ص : ۲۲۳

عذاب را نیز مراتبی است. پس، کسی که به باطن و ظاهر
و قلب و قالب در حصن حق واقع شود و به پناه او برود،
از جمیع مراتب عذاب، که عذاب احتجاب از جمال

حق و فراق از وصال محبوب جلّ و علا بالاترین آنها است، ایمن شود. حضرت مولی در دعای کمیل عرضه دارد: فهبني صبرت و علی عذابك فكيف اصبر علی فراغك.

و دست ما از آن کوتاه است. و کسی را که این مقام دست داد، عبد الله حقیقی است و در تحت قباب ربوبیت واقع شود و حق تعالی متصرف در مملکت او شود و از تحت ولایت طاغوت خارج شود. و این مقام از اعزّ مقامات اولیاء و اخصّ مدارج اصفیاء است و دیگر مردم را از آن حظّی نیست، بلکه شاید قلوب قاسیه جاحدین و نفوس صلبه مجادلین، که از این مرحله مراحلی بعیدند، انکار این مقامات کنند و سخن در اطراف آن را نیز باطل شمارند، بلکه - و العیاذ باللّٰه - این امور را، که قره العین اولیاء است و کتاب و سنت از آن مشحون است، به بافته‌های صوفیه و اراجیف حشویه نسبت دهند. و ما نیز که ذکری از این مقامات، که فی

الحقیقه مقام کمال است، پیش می‌آوریم نه برای آنست که خود حظی از آن داشته یا چشم طمع به آن دوخته‌ایم، بلکه برای آن است که انکار مقامات را نیز روا نداریم و ذکر اولیاء و مقامات آنها را نیز در تصفیه قلوب و تخلیص و تعمیر آن دخیل دانیم، زیرا که ذکر خیر اصحاب ولایت و معرفت موجب محبت و توصل و تناسب شود، و این تناسب باعث تجاذب شود، و این تجاذب باعث تشافع شود که ظاهرش اخراج از ظلمتهای جهل به انوار هدایت و علم است، و باطنش ظهور به شفاعت است در عالم آخرت، چه که شفاعت شفاء بی تناسب و تجاذب باطنی صورت نگیرد و از روی جزاف و باطل نخواهد بود.

بالجمله، گر چه تخلیص به این مرتبه کامله برای غیر کمال از اولیاء و اصفیاء علیهم الصلوٰة و السلام صورت نگیرد، بلکه مقام کمال این مرتبه از

آداب الصلاۃ ص : ۲۲۴

مختصات نبیّ ختمی و قلب خالص نورانی احدی
احمدی جمعی محمدی صلی الله علیه و آله و سلم است
بالاصاله و از برای کمال و خلص اهل بیت او است
بالتبعیه، ولی مؤمنان و مخلصان نیز نباید از همه مراتب
آن چشم پوشیده، قناعت کنند به اخلاص صوری عملی
و خلوص ظاهری فقهی، زیرا که وقوف در منازل از
شاهکارهای ابلیس است که به سر راه انسان و انسانیت
نشسته و او را با هر وسیله هست از عروج به کمالات و
وصول به مدارج باز می‌دارد. پس، باید همت را بزرگ
کرده و اراده را قوت داده بلکه این نور الهی و لطیفه
ربّانیه از صورت به باطن و از ملک به ملکوت سرایت
کند. و به هر مرتبه‌ای از اخلاص که انسان نائل شود، به
همان اندازه در پناه حق رفته و حقیقت استعاذه متحقق
شده و دست تصرف دیو پلید و شیطان از انسان کوتاه
گردد.

پس، اگر صورت ملکيه انسانیه را برای خدا خالص کردی و جیوش ظاهریه دنیاویّه نفس را که عبارت است از قوای متشّته در ملک بدن به پناه حق بردی و اقالیم سبعة ارضیه را که چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا است تطهیر از قذارات معاصی نمودی و به تصرف ملائکة الله که جیوش الهیه اند دادی، کم کم این اقالیم حقانی شود و به تصرف حق متصرف گردد تا آنجا که خود نیز ملائکة الله شود، یا چون ملائکة الله لا یَعصُونَ الله ما امرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ۶۶: ۶» گردد، پس، مرتبه اولای استعاده صورت گیرد، و شیطان و جیوشش از مملکت ظاهر کوچ کنند و به باطن رو آورند و به قوای ملکوتیه نفسانیه هجوم کنند. از این جهت کار سالک مشکلتر و سلوکش دقیقتر گردد، و باید قدم سیرش قویتر و مراقبتش کاملتر گردد و از مهالک نفسانیه که عجب و ریا و کبر و افتخار و غیر آن است باید به

خدای متعال پناه برد، و کم کم به تصفیه باطن از
کدورات معنویّه و قذارات باطنیّه اشتغال پیدا کند.

آداب الصلاة ص : ۲۲۵

و در این مقام، بلکه جمیع مقامات، توجّه تام به توحید
فعلی حقّ و متذکّر ساختن قلب را به این لطیفه الهیه و
مائده آسمانی، از مهمّات سلوک و ارکان عروج است.
و حقیقت مالکیت حقّ تعالی سماوات و ارض و باطن و
ظاهر و ملک و ملکوت را به ذائقه قلب باید چشاند تا
قلب با توحید در الهیت و نفی شریک در تصرف ارباب
یافته مخمّر به تخمیر الهی گردد و مربّی به تربیت
توحیدی شود. و در این صورت، قلب مفرع و ملجأی و
پناه و معینی جز حق نبیند و نداند، و بالطّوع و الحقیقه
استعاذه به حق و مقام مقدس الوهیت پیدا کند. و تا دل
از تصرف دیگران بر ندارد و چشم طمع از موجودات
نبندد، به پناه حق از روی حقیقت نرود، و دعوی او

کاذب و در مسلک اهل معرفت در زمره منافقان منسلک است و به خدیعت و فریب منسوب است.

و در این وادی هولناک و بحر عمیق خطر خیز، از دم حکیمی ربّانی یا عارفی نورانی که رشته علمش متصل به اولیاء کمال است استفادات توحیدات ثلاثه را علما کردن اعانتی به سزا از باطن قلب کند، ولی شرط این استفاده آن است که با نظر آیه و علامت و سیر و سلوک إلی الله بدان اشتغال ورزد، و الا خود خار طریق و حجاب چهره جانان شود، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله این علم را در حدیث شریف کافی «آیه محکمه» لقب داد.» بالجمله، چون در قلب ریشه توحید فعلی حق محکم شد و با آب علم توأم با عمل لطیف که قرع باب قلب کند آبیاری گردید، نتیجه آن، تذکر مقام الوهیت شود، و قلب کم کم صافی برای تجلی فعلی حق شود. و چون خانه از خائن و آشیانه از بیگانه خالی شد، صاحب خانه آن را متصرف شود، و دست ولایت حق از

ملکوت باطن و قلب تا ملک و ظاهر بدن قوای ملکوتیه و ملکیه را در تحت تصرف و حکومت خود در آورد، و شیاطین یکسره از این مرحله نیز کوچ کنند و مملکت باطن به استقلال خود، که عین استظلال برای حق است، برگردد. و این، مرتبه دوم از لطیفه ربانیه استعاده است. و پس از

آداب الصلاة ص : ۲۲۶

این مقام، استعاده روح، و استعاده سر، و دیگر مراتب استعاده است، که با این اوراق تناسب ندارد، و این قدر نیز از طغیان قلم عبد یا اجرای قلم مولا جل و علا صورت ترقیم گرفت. و إليه المفعول.

یکی دیگر از آداب و شرائط استعاده آن است که در آیه شریفه - که در اول فصل مذکور شد - اشاره به آن فرموده، و آن «ایمان» است. و آن غیر از علم است، و لو به برهان حکمی حاصل شود (پای استدالیان چوبین

بود). «و ایمان حظّ قلب است که با شدّت تذکّر و تفکر و انس و خلوت با حق حاصل شود. شیطان با آن که علم به مبدأ و معاد - به نص قرآن - داشته، در زمره کفار محسوب شده. اگر ایمان عبارت از همین علم برهانی بود، باید کسانی که این علم را دارند از تصرف شیطان دور باشند و نور هدایت قرآن در آنها تابان باشد، با اینکه این آثار را می بینیم حاصل نشود با ایمان برهانی.

پس اگر بخواهیم از تصرف شیطان خارج شویم و در تحت پناه حق تعالی واقع شویم، باید با شدّت ارتیاض قلبی و دوام توجّه یا کثرت آن و شدّت مراوده و خلوت، حقایق ایمانیّه را به قلب رسانده تا قلب الهی شود، و چون قلب الهی شد، از تصرف شیطان تهی گردد، چنانچه خدای تعالی فرماید: **اللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا يُخْرِجُهُمْ مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلَى النُّوْرِ ۗ ۲: ۲۵۷.** «پس مؤمنین را، که حق تعالی متصرف و متولّی ظاهر و باطن و سرّ و علن است، از تصرفات شیطان خالص و در

سلطنت رحمن داخلند، و از همه مراتب ظلمات به نور مطلق آنها را خارج کند: از ظلمت معصیت و طغیان، و ظلمت کدورات اخلاق رذیله، و ظلمت جهل و کفر و شرک و خودبینی و خودخواهی و خودپسندی، به نور طاعت و عبادت و انوار اخلاق فاضله، و نور علم و کمال ایمان و توحید و خدا بینی و خدا خواهی و خدا دوستی منتقل شود.

آداب الصلاة ص : ۲۲۷

چنانچه یکی از آداب آن «توکل» است، که آن نیز از شعب ایمان و انوار حقیقی لطیفه ایمانیه است. و آن واگذار نمودن امور است به حق، که از ایمان قلب به توحید فعلی حاصل شود. و تفصیل آن از نطاق این اوراق خارج است.

و چون بنده سالک غیر حق تعالی مفزع و پناهی ندید و تصرف در امور را منحصر به ذات مقدّسش دانست،

حالت انقطاع و الجاء و توکل در قلب پیدا شود و استعاذه او حقیقت پیدا کند. و چون از روی حقیقت به حصن حصین ربوبیت و الوهیت پناه برد، ناچار او را پناه دهد با فضل واسع و رحمت کریمانه - آنه ذو فضل عظیم.

تتمیم و نتیجه

از مطالب فصل سابق معلوم شد که حقیقت «استعاذه» عبارت است از حالت و کیفیت نفسانی‌ای که از علم کامل برهانی به مقام توحید فعلی حق و ایمان به این مقام حاصل شود، یعنی، پس از آن که به طریق عقل منور با برهان متین حکمی و شواهد نقلیه مستفاده از نصوص قرآنیّه و اشارات و بدایع کتاب الهی و احادیث شریفه فهمید که سلطنت ایجادیه و استقلال در تأثیر، بلکه اصل تأثیر، منحصر است به ذات مقدس الهی و دیگر موجودات را شرکت در آن نیست - چنانچه در محل خود مقرر است - باید دل را از آن آگاه کند و با قلم

عقل به لوح قلب حقیقت لا اله الا الله و لا مؤثر فی الوجود الا الله را بنویسد. و چون قلب به این لطیفه ایمانیّه و حقیقت برهانیّه ایمان آورد، در آن حالت انقطاع و التجائی حاصل شود، و چون شیطان را قاطع طریق انسانیت و دشمن قوی خود یافت، حالت اضطراری حاصل شود که این حالت قلبی حقیقت استعاده است. و چون زبان ترجمان قلب است، آن حالت قلبیه را با کمال اضطرار و احتیاج به زبان آورد و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم را از روی حقیقت گوید. و اگر در قلب از این حقایق اثری نباشد و شیطان متصرف قلب و سایر مملکت وجودیه او باشد، استعاده نیز از روی تصرف و تدبیر شیطان

آداب الصلاة ص : ۲۲۸

واقع شود، و در لفظ استعاده بالله من الشیطان گوید، و در حقیقت چون تصرف شیطانی است، استعاده بشیطان من الله واقع شود، و خود استعاده عکس مطلوب را

محقق کند، و شیطان گوینده استعاده را مسخره کند، و این سخریه نتیجه‌اش پس از کشف غطا و بر چیده شدن پرده طبیعت معلوم شود. و مثل چنین شخصی که استعاده‌اش فقط لفظیه است مثل کسی است که از شرّ دشمن جرّاری بخواهد به قلعه محکمی پناه ببرد، ولی خود به طرف دشمن برود و از قلعه رو برگرداند و لفظاً بگوید از شر این دشمن به این قلعه پناه می‌برم. چنین شخصی علاوه بر آنکه به شرّ دشمن گرفتار شود به سخریه او نیز دچار گردد.

فصل سوم در بیان ارکان استعاده است و آن چهار است اول، مستعید. دوم، مستعاذ منه. سوم، مستعاذ به. چهارم، مستعاذ لأجله بدان که برای این ارکان تفصیل بسیار است که از حوصله این اوراق خارج است، و ما به ذکر مختصری از آن اکتفاء می‌کنیم.

رکن اول در «مستعید» است.

و آن حقیقت انسانیّه است از اول منزل سلوکِ اِلیّ اللّٰه تا منتهی النّهایه فنای ذاتی - و اذا تمّ الفناء المطلق، هلك الشیطان و تمّ الاستعاذه.» و تفصیل این اجمال آن که انسان تا در بیت نفس و طبیعت مقیم است و به سفر روحانی و سلوکِ اِلیّ اللّٰه اشتغال پیدا نکرده و در تحت سلطنت شیطانیه به همه شئون و مراتب است، به حقیقت استعاذه متلبّس نشده و لقلقه لسان او

آداب الصلاة ص : ۲۲۹

بی فائده بلکه تثبیت و تحکیم سلطنت شیطانیه است، مگر با تفضّل و عنایت الهی. و چون به سیر و سلوکِ اِلیّ اللّٰه متلبّس گردید و سفر روحانی را شروع نمود، تا در سیر و سلوک است آنچه مانع از این سفر و خار طریق است شیطان او است، چه از قوای روحانیّه شیطانیه و یا از جنّ و انس باشد، زیرا که جنّ و انس نیز اگر خار طریق و مانع سلوکِ اِلیّ اللّٰه باشند به دستیاری شیطان و تصرف آن باشد، چنانچه خدای تعالی اشاره به آن فرموده در

سوره مبارکه «ناس» آنجا که فرماید: **مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ** ۱۱۴: ۴ - ۶. و شیطان اگر جن باشد، از آیه شریفه استفاده شود که وسواس خناس که شیطان است جن است و انس - یکی بالاصاله و دیگر بالتبعیه. و اگر شیطان حقیقت دیگری باشد شبیه به جن، از آیه شریفه معلوم شود که این دو نوع، یعنی جن و انس، نیز تمثلات شیطانیّه و مظاهر آنند. و در آیه دیگر اشاره فرماید به این معنی آنجا که فرماید: **شَیَاطِينِ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ**. ۶: ۱۱۲» و در این سوره مبارکه اشاره به ارکان استعاده چنانچه مذکور شد فرموده، چنانچه ظاهر است.

بالجمله، انسان قبل از شروع به سلوک و سیر إلى الله مستعید نیست، و پس از آنکه سیر تمام شد و از آثار عبودیت به هیچ وجه باقی نماند و به فنای ذاتی مطلق نائل شد، از استعاده و مستعاذ منه و مستعید اثری باقی نماند و جز حق و سلطنت الهیه در قلب عارف چیزی

نیست، و از قلب خود و خود نیز خبری ندارد و اعوذ بک
منک»»

نیز در این مقام نیست. و چون حالت صحو و انس و رجوع رخ داد، باز استعاذه را حقیقتی باشد، لکن نه چون استعاذه‌ای که سالک را است، و لهذا به حضرت رسول ختمی صلی الله علیه و آله نیز امر به استعاذه شده، چنانچه خدای تعالی فرماید: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ
۱۱۳: اَوْقُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۱۱۴: اَوْقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَاَعُوذُ بِكَ رَبَّ اِنْ

آداب الصلاة ص : ۲۳۰

يَحْضُرُونَ. ۲۳: ۹۷ - ۹۸»» پس، انسان در دو مقام مستعید نیست: یکی قبل از سلوک، و آن حال احتجاب محض است که در تحت تصرف و سلطنت شیطان است. و یکی بعد از ختم سلوک، که فنای مطلق دست دهد، که از مستعید و مستعاذ منه و مستعاذ له و استعاذه خبری نیست.

و در دو مقام مستعید است: یکی حال سلوکِ إلی الله، که استعاذه کند از خارهای طریق وصول که قعود بر صراط مستقیم انسانیت کردند، چنانچه خداوند از قول شیطان حکایت فرماید: فَبِمَا اغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۖ: ۱۶ «و یکی در حال صحو و رجوع از فنای مطلق، که استعاذه کند از احتجابات تلوینیّه و غیر آن.

رکن دوم در «مستعاذ منه» است.

و آن ابلیس لعین و شیطان رجیم است که به واسطه دامهای گوناگون انسان را از وصول به مقصد و حصول مقصود باز دارد. و آنچه که بعضی اعظم از اهل معرفت ذکر فرموده که حقیقت شیطان عبارت است از جمیع عالم به جنبه سوائیه، پیش نویسنده تمام نیست، زیرا که جنبه سوائیه که عبارت از یک صورت موهومه عاری از حقیقت و خالی از تحقق و واقعیتی است، از دامهای ابلیس است که انسان را سرگرم به آن می کند - و شاید

اشاره به این معنی باشد قول خدای تعالی: **الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۱۰۲: ۱ - ۲** «- و الا خود ابلیس حقیقتی است که دارای تجرّد مثالی و حقیقت ابلیسیّه کلیّه که رئیس الالباسه است و هم الكلّ است، چنانچه حقیقت عقلیه مجردّه کلیّه، که آدم اوّل است، عقل الكلّ است، و واهمه‌های جزئیّه ملکیه از مظاهر و شئون آن است، چنانچه عقول جزئیّه از شئون و مظاهر عقل کلی است. و تفصیل و تحقیق این مقام از حوصله این رساله خارج است.

آداب الصلاة ص : ۲۳۱

بالجمله، آنچه در این سلوک الهی و سیر الی الله مانع از سیر شود و خار طریق گردد، آن، شیطان یا مظاهر آن می باشد که اعمال آنها نیز عمل شیطان است. و آنچه از عوالم غیب و شهود و عوارض حاصله برای نفس و حالات مختلفه آن حجاب روی جانان شود، چه از عوالم ملکیه دنیاویّه باشد چون فقر و غنا و صحت و مرض و

قدرت و عجز و علم و جهل و آفات و عاهاات و غیر آن
و چه از عوالم غیبیه تجردیه و مثالیّه باشد چون بهشت و
جهنّم و علم متعلق به آن حتی علوم عقلیه برهانیّه که
راجع به توحید و تقدیس حق است تمام آنها از دامهای
ابلیس است که انسان را از حق و انس و خلوت با او باز
می‌دارد و به آنها سرگرم می‌کند. حتی سرگرمی به
مقامات معنوی و وقوف به مدارج روحانی، که ظاهرش
وقوف در صراط انسانیت و باطنش وقوف در صراط حق
است - که جسر روحانی جهنّم فراق و بعد، و منتهی شود
به جنت لقاء، و این جسر مخصوص به یک طائفه قلیله از
اهل معرفت و اصحاب قلوب است - از دامهای بزرگ
ابلیس الالباسه است که باید از آن پناه به ذات مقدس
حق جل شانه برد.

بالجمله، آنچه تو را از حق باز دارد و از جمال جمیل
محبوب جلّ جلاله محجوب کند شیطان تو است، چه
در صورت انسان باشد یا جن. و آنچه که به آن وسیله تو

را از این مقصد و مقصود باز دارند دامهای شیطانی است، چه از سنخ مقامات و مدارج باشد یا علوم و کمالات یا حرف و صنایع یا عیش و راحت یا رنج و ذلت یا غیر این‌ها. و این‌ها عبارت از دنیای مذمومه است، و به عبارت دیگر، تعلق قلب به غیر حق دنیای او است و آن مذموم است و دام شیطان است و استعاده از آن باید کرد. و آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که می‌فرمود: اَعُوذُ بِوَجْهِ اللَّهِ الْكَرِيمِ، وَ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ الَّتِي لَا يَجَاوِزُهَا بَرٌّ وَلَا فَاجِرٌ، مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرَجُ فِيهَا، وَ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مِنْ شَرِّ فِتْنِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، وَ مِنْ شَرِّ طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، إِلَّا طَارِقًا يَطْرُقُ بِخَيْرٍ [۱]

شاید مقصود همین معنا باشد.

[۱] - «پناه می‌برم به وجه خدای کریم و به کلمات خدا که هیچ نیکوکار و بدکار از آنها نتواند گذشت، و از شرّ

آنچه از آسمان فرود آید و آنچه به آسمان فراز گیرد و آنچه از دل آسمان بیرون آید، و از شرّ فتنه‌های شب و روز، و از شرّ در کوبندگان شب و روز مگر در کوبنده‌ای که (خبر و امر) خیری با اوست.» بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۱۵.

آداب الصلاة ص : ۲۳۲

و استعاذه به وجه الله و کلمات الله استغراق در بحر جمال و جلال است. و آنچه انسان را از آن باز دارد، از شرور است و مربوط به عالم شیطان و مکاید آن است. و از آن باید پناه به وجه الله برد، چه آن از حقایق کامله سماویّه باشد یا ناقصه ارضیّه، مگر آن که طارق به خیر باشد، که آن طارق الهی است که به خیر مطلق، که حق تعالی است، دعوت کند.

رکن سوم در «استعاذ به» است.

بدان که چون حقیقت استعاده در سالکِ اِلَى اللّٰهِ متحقّق و در سیر و سلوک به سوی حق متحصّل است، یعنی استعاده اختصاص دارد به سالک در مراتب سلوک، پس به حسب مقامات و مراتب سایران و مدارج و منازل سالکان، حقیقت «استعاده» و «مستعید» و «مستعاذ منه» و «مستعاذ به» فرق می‌کند. و اشاره به این توان باشد سوره شریفه «ناس» که فرماید: قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ اِلٰهِ النَّاسِ ۱۱۴: ۱ - ۳ - از مبادی سلوک تا حدود مقام قلب، سالک به مقام ربوبیت پناه برد. و توان، این ربوبیت فعلیه باشد که مطابق شود باعوذ بکلمات اللّٰهِ التّامّات.»

و چون سیر سالک منتهی شد به مقام قلب، مقام سلطنت الهیه در قلب ظهور کند، و در این مقام به مقام ملک النَّاسِ از شرّ تصرفات قلبیه ابلیس و سلطنت باطنیه جائرانه او پناه برد، چنانچه در مقام اول از شر تصرفات صدریه او پناه برد. و شاید این که فرموده: اَلَّذِي

يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ١١٤ : ٥، با آن که وسوسه در قلوب و ارواح نیز از خناس است، برای آن باشد که در مقام معرفی به شأن عمومی و صفت ظاهره پیش همه مناسب است تعریف شود. و چون سالک از مقام قلب نیز تجاوز نمود به مقام روح، که از نفخه الهیه است و اتصالش به

آداب الصلاة ص : ٢٣٣

حق تعالی بیشتر است از اتصال شعاع شمس به شمس، و در این مقام مبادی حیرت و هیمان و جذبه و عشق و شوق شروع شود، و در این مقام به اله الناس ١١٤ : ٣ پناه برد. و چون از این مقام ترقی کند و ذات بی مرآت شئون نصب العین شود و به عبارت دیگر به مقام سرّ رسد، اعود بک منک»

مناسب با او است. و در این مقامات تفصیلی است که مناسب این مقاله نیست.

و بدان که استعاذه با اسم الله به واسطه جامعیت مناسب با همه مقامات است، و آن در حقیقت استعاذه مطلقه است و دیگر استعاذه‌ها مقیده است.

رکن چهارم در «استعاذ له» است،

یعنی غایت استعاذه. بدان که آنچه مطلوب بالذات است برای انسان مستعید، از سنخ کمال و سعادت و خیر است. و آن به حسب مراتب و مقامات سالکان بسیار متفاوت است. چنانچه سالک تا در بیت نفس و حجاب طبیعت است، غایت سیرش حصول کمالات نفسانیّه و سعادات طبیعیّه خسیسه است، و این در مبادی سلوک است. و چون از بیت نفس خارج شد و از مقامات روحانیّه و کمالات ذوقی نمود، مقصدش عالی‌تر و مقصودش کاملتر می‌شود، و به مقامات نفسانیّه پشت پا زند، و قبله مقصودش حصول کمالات قلبیه و سعادات باطنیه شود. و چون از این مقام نیز عنان سیر را بر تافت و به سر منزل سرّ روحی رسید، مبادی تجلیات الهیه در باطن او بروز

کند، و لسان باطنش در اول امر وجّهت وجهی لوجه
الله، و پس از آن وجّهت وجهی لاسماء الله أو لله، و پس
از آن وجّهت وجهی له شود. و شاید وجّهت وجهی
لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ ۳۰: ۳۰» راجع به مقام
اول باشد به مناسبت فاطریت.

بالجمله، سالک در هر مقامی غایت حقیقی او حصول
کمال و سعادت است بالذات. و چون با سعادت و
کمالات در هر مقامی شیطانی قرین و دامی از دامهای
او مانع از حصول است، ناچار سالک به حق تعالی پناه
برد از آن

آداب الصلاة ص : ۲۳۴

شیطان و شرور و دامهای او برای حصول مقصود اصلی
و منظور ذاتی، پس، در حقیقت غایت استعاذه برای
سالک، حصول آن کمال مترقّب و سعادت مطلوبه است.
و غایه الغایات و منتهی الطّلبات، حق تعالی جلّت عظمته

است، و در این مقام یا پس از آن همه چیز محو شود جز او جل و علا و استعاذه از شیطان بالتَّبَع و در حال صحو واقع می‌شود. و الحمد لله اولاً و آخراً.

فصل چهارم در بعض آداب تسمیه است

روی فی التّوْحید عن الرّضا علیه السلام حین سئل عن تفسیر «البسملة» قال: معنی قول القائل: بسم الله، ای اسم علی نفسی سمه من سمات الله، و هی العبادة. قال الرّاوی فقلت له: ما السّمة؟ قال: العلامة. [۱]

بدان، جعلك الله و ايانا من المتسمين بسمات الله، که دخول در منزل «تسمیه» برای سالک میسر نیست مگر بعد از دخول در منزل استعاذه و استیفاء حظوظ آن منزل. تا انسان در تصرف شیطان و مقهور در تحت سلطنت او است، متّسم به سمات شیطانیه است. و اگر غلبه تامّه بر باطن و ظاهر او کرد، خود به تمام مراتب آیت و علامت او گردد، و در این مقام اگر تسمیه گوید، با

اراده و قوه و لسان شیطانی گوید، و از استعاذه و تسمیه او جز تأکید سلطنت شیطانیّه چیزی حاصل نشود. و چون از خواب غفلت با توفیق الهی برخاست و حالت یقظه برای او پیدا شد و لزوم سیر و سلوک إلی الله را در منزل یقظه به نور فطرت الهیه و انوار تعلیمات قرآنیّه و سنن هادیان طریق توحید

[۱] - «در کتاب توحید از امام رضا علیه السلام روایت شده است که وقتی تفسیر «بسمله» (بسم الله) از حضرتش سؤال شد، فرمود: معنای اینکه گوینده می گوید بسم الله این است که من بر خود «سمه» (نشانه‌ای) از سمات خدا می‌نهم، و آن نشانه، عبادت است. راوی گفت پرسیدم: سمه یعنی چه؟ فرمود: نشانه.» التوحید، ص ۲۲۹، باب ۳۱، حدیث ۱. معانی الاخبار، ص ۳.

آداب الصلاة ص : ۲۳۵

دریافت و موانع سیر را قلب ادراک کرد، کم کم حال استعاذه دست دهد، و پس از آن به توفیق ربّانی وارد منزل استعاذه شود. و چون از قذارات شیطانیه مطهر شد، به اندازه تطهیر باطن و ظاهر از آن انوار الهیه، به حسب تناسب، در مرآت سالک جلوه گر شود. و در اول امر، انوار مشوب با ظلمات بلکه ظلمت غالب است - خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا. ۹: ۱۰۲ «و کم کم هر چه سلوک قوّت گرفت، نور به ظلمت غلبه کند و سمات ربوبیت در سالک پیدا شود، پس، تسمیه او حقیقت تا اندازه‌ای پیدا کند. و کم کم علامات شیطانیه، که در ظاهر مخالفت با نظام مدینه فاضله و در باطن عجب و استکبار و امثال آن است و در باطن باطن خودبینی و خود خواهی و امثال آن است، از مملکت باطن و ظاهر سالک رخت بندد، و به جای آن، سمات الله، که در ظاهر حفظ نظام مدینه فاضله و در باطن عبودیت و ذلت نفس و در باطن باطن خدا خواهی و خدا بینی است، به

جای آنها جای گزین شود. و چون مملکت الهی شد و از شیاطین جنّ و انس خالی شد و سمات الهیه در آن پیدا شد، خود سالک تحقق به مقام اسمیت پیدا کند.

پس اول، تسمیه سالک عبارت است از ائّصاف به سمات و علامات الهیه. و پس از آن از این مرتبه ترقّی کند و خود به مقام اسمیت رسد، و این اوائل قرب نافله است. و چون به قرب نافله متحقّق شد، به تمام اسمیت نائل شود، پس، از عبد و عبودیت چیزی باقی نماند. و اگر کسی به این مقام رسد، تمام نمازش با لسان الله واقع شود. و این در کمی از اولیاء تحقق پیدا کند.

و برای متوسطین و امثال ما ناقصین، ادب آن است که سمعه و داغ عبودیت را در وقت «تسمیه» به قلب بگذاریم، و قلب را از سمات الله و آیات و علامات الهیه با خبر کنیم و به لقلقه لسان اکتفا نکنیم، باشد که از عنایات ازلیّه شمه‌ای شامل حال ما شود و جبران ما سبق

کند، و راهی به تعلّم اسماء بر قلب ما مفتوح گردد و راهی به مقصود حاصل شود.

آداب الصلاة ص : ۲۳۶

و می‌توان بود که در این حدیث شریف مقصود از «سمه» ای از «سمات الله» سمه و علامت رحمت «رحمانیه» و رحمت «رحیمیّه» باشد. و چون این دو اسم شریف از اسماء محیطه است، که تمام دار تحقّق در ظلّ این دو اسم شریف به اصل وجود و کمال آن رسیده و می‌رسند و رحمت رحمانیه و رحیمیّه شامل جمیع دار وجود است حتی رحمت رحیمیّه که جمیع هدایت هادیان طریق توحید از جلوه آن می‌باشد، شامل همه است، الا آن که خارجان از فطرت استقامت، به سوء اختیار خود خود را از آن محروم نمودند، نه آن که این رحمت شامل حال آنها نیست. حتی در عالم آخرت، که روز درو کشته‌های زشت و زیبا است، آنان

که کشته‌های زشت دارند خود قاصرند که از رحمت رحیمیّه استفاده نمایند.

بالجمله، شخص سالک که بخواهد تسمیه او حقیقت پیدا کند، باید رحمت‌های حق را به قلب خود برساند و به رحمت رحمانیّه و رحیمیّه متحقّق شود. و علامت حصول نمونه آن در قلب آن است که با چشم عنایت و تَلَطّف به بندگان خدا نظر کند و خیر و صلاح همه را طالب باشد. و این نظر نظر انبیاء عظام و اولیاء کملّ علیهم السلام است. منتهی آنها دو نظر دارند: یکی نظر به سعادت جامعه و نظام عائله و مدینه فاضله، و دیگر، نظر به سعادت شخص.

و علاقه کامله به این دو سعادت دارند. و قوانین الهیّه که به دست آنها تأسیس و انفاذ و کشف و اجرا می‌شود، این دو سعادت را کاملاً مراعات می‌نماید.

حتی در اجرای قصاص و حدود و تعزیرات و امثال آن، که به نظر می‌رسد با ملاحظه نظام مدینه فاضله تأسیس و تقنین شده است، هر دو سعادت منظور است، زیرا که این امور در اکثر برای تربیت جانی و رساندن او به سعادت دخالت کامل دارد. حتی کسانی که نور ایمان و سعادت ندارند و آنها را با جهاد و امثال آن به قتل می‌رسانند - مثل یهود بنی قریظه - برای خود آنها نیز این قتل صلاح و اصلاح بود، و می‌توان گفت از رحمت کامله نبیّ ختمی قتل آنها است، زیرا که با بودن آنها در این عالم در هر روزی برای خود عذابهای گوناگون تهیه می‌کردند، که تمام حیات این جا به یک روز عذاب و

آداب الصلاة ص : ۲۳۷

سختی‌های آن جا مقابله نکند. و این مطلب برای کسانی که میزان عذاب و عقاب آخرت و اسباب و مسببات آن جا را می‌دانند پر واضح است. پس، شمشیری که به

گردن یهود بنی قریظه و امثال آنها زده می‌شد به افق رحمت نزدیکتر بوده و هست تا به افق غضب و سخط. و باب امر به معروف و نهی از منکر از وجهه رحمت رحیمیّه است.

پس، بر آمر به معروف و ناهی از منکر لازم است که به قلب خود از رحمت رحیمیّه بچشاند، و نظرش در امر و نهی خود نمایی و خود فروشی و تحمیل امر و نهی خود نباشد، زیرا که اگر با این نظر مشی کند، منظور از امر به معروف و نهی از منکر، که حصول سعادت عباد و اجرای احکام الله در بلاد است، حاصل نشود. بلکه گاه شود که از امر به معروف انسان جاهل نتیجه معکوسه حاصل شود، و چندین منکر سر بار شود برای یک امر و نهی جاهلانه که از روی خواهش نفسانی و تصرف شیطانی واقع شود. و اما اگر حسّ رحمت و شفقت و حق نوعیت و اخوت انسان را به ارشاد جاهلان و بیدار کردن غافلان و ادار کند، کیفیت بیان و ارشاد که از ترشحات قلب رحیمانه

است طوری شود که قهرا تأثیر در مواد لایقه بسزا کند و قلوب صلبه سخت را نیز از آن استکبار و استنکار فرو نشاند. افسوس که ما از قرآن تعلم نمی‌گیریم و به این کتاب کریم الهی نظر تدبّر و تعلّم نداریم و استفاده ما از این ذکر حکیم کم و ناچیز است.

اکنون تفکر در آیه شریفه اذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِّیْنَا لَعَلَّہُ یَتَذَكَّرُ اَوْ یَخْشٰی ۲۰: ۴۳ - ۴۴» راههایی از معرفت و درهایی از امید و رجاء به قلب انسان مفتوح کند:

فرعون که طغیانش به جایی رسید که اَنَا رَبُّکُمْ الِاعْلٰی ۷۹: ۲۴» گفت، و علوّ و فسادش به پایه‌ای قرار گرفت که یُذَبِّحُ اِبْنَانَهُمْ وَ یَسْتَحِی نِسَائَهُمْ ۲۸: ۴» درباره او

آداب الصلاة ص : ۲۳۸

نازل شد، و به مجرد خوابی که دید و کهنه و سحره به او خبر دادند که موسی بن عمران علیه السلام خواهد

طلوع کرد زنها را از مردها جدا کرد و بچه‌های بی گناه را ذبح نمود و آن همه فساد کرد، خداوند رحمن به رحمت رحیمیه خود در جمیع زمین نظر فرمود و متواضعترین و کاملترین نوع بشر، یعنی نبیّ عظیم الشان و رسول عالی مقام مکرمی مثل موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام، را انتخاب فرمود و با دست تربیت خود تعلیم و تربیت کرد او را، چنانچه فرماید: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۱۲: ۲۲.» و پشت او را قوی فرمود به برادر بزرگواری مثل هارون علیه السلام، و این دو بزرگوار را، که گل سر سبد عالم انسانیت بودند، خدای تعالی انتخاب فرمود، چنانچه فرماید: وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ ۲۰: ۱۳.» و فرماید: وَ لَتُصْنَعَنَّ عَلَيَّ عَيْنِي ۲۰: ۳۹.» و فرماید: وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي اذْهَبْ اَنْتَ وَ اخُوكَ بِآيَاتِي وَ لَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ۲۰: ۴۱ - ۴۲.» و دیگر آیات شریفه که در این موضوع وارد شده که از حوصله بیان خارج است و

قلب عارف را از آن نصیبی است که گفتنی نیست،
خصوصا از این دو کلمه شریفه و لتصنع علی عینی و
اصطنعتک لنفسی. تو نیز اگر چشم دل باز کنی، یک نغمه
روحانی لطیفی می‌شنوی که جمیع مسامع قلبت و
شراشر وجودت از سرّ توحید پر شود.

بالجمله، با همه تشریفات، خدای تعالی این همه تهیه را
دید و موسی کلیم را ورزید به ورزش‌های روحانی،
چنانچه فرماید: وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا ۲۰: ۴۰. «و سالها در
خدمت شعیب پیر، مرد راه هدایت و ورزیده عالم
انسانیت، او را

آداب الصلاة ص : ۲۳۹

فرستاد، چنانچه فرماید: فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ
جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى ۲۰: ۴۰. «و پس از آن، برای
اختبار و افتتان بالاتری، او را در بیابان در طریق شام
فرستاد، و راه او را گم کرد، و باران بر او فرو ریخت، و

تاریکی را بر او چیره فرمود، و درد زائیدن را بر زنش عارض فرمود، و چون جمیع درهای طبیعت به روی او بسته شد و قلب شریفش از کثرات منضجر شد و به جبلت فطرت صافیه منقطع به حق شد و سفر روحانی الهی در این بیابان ظلمانی بی پایان به آخر رسید، آنسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ۲۸: ۲۹ اَلِیْ اَنْ قَالَ: فَلَمَّا اَتِيهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الوَادِيِ الْاَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ اَنْ يَا مُوسَى اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِیْنَ ۲۸: ۳۰.» پس از این همه امتحانات و تربیتهای روحانی، برای چه خدای تعالی او را تهیه کرد؟ برای دعوت و هدایت و ارشاد و نجات دادن یک نفر بنده طاغی یاغی که کوس اَنَا رَبُّكُمْ الْاَعْلٰی ۷۹: ۲۴ می کوفت، و آن همه فساد در ارض می کرد. ممکن بود خدای تعالی او را به صاعقه غضب بسوزاند، ولی رحمت رحیمیّه برای او دو پیغمبر بزرگ می فرستد، و در عین حال سفارش او را می فرماید که با او با کلام نرم لَیْنٍ گفتگو کنید، باشد که به یاد خدا افتد

و از کردار خود و عاقبت امر بترسد. این دستور امر به معروف و نهی از منکر است. این کیفیت ارشاد مثل فرعون طاغوت است. اکنون تو نیز که می خواهی امر به معروف و نهی از منکر کنی و خلق خدا را ارشاد کنی، از این آیات شریفه الهیه، که برای تذکر و تعلّم فرو فرستاده شده، متذکر شو و تعلّم گیر - با قلب پر از محبت و دل با عاطفه با بندگان خداوند ملاقات کن و خیر آنها را از صمیم قلب طالب شو. و چون قلب خود را رحمانی و رحیمی یافتی، به امر و نهی و ارشاد قیام کن تا دل‌های سخت را برق عاطفه قلبت نرم کند و آهن قلوب به موعظت آمیخته با آتش محبت لّین گردد.

آداب الصلاة ص : ۲۴۰

و این وادی غیر از وادی بغض فی الله و حبّ فی الله است که انسان باید با اعداء دین عداوت داشته باشد، چنانچه در روایات شریفه و قرآن کریم وارد است. و آن

در جای خود صحیح و این نیز در جای خود صحیح است. و اکنون مجال بیان آن نیست.

فصل پنجم در بیان اجمالی از تفسیر سوره مبارکه «حمد» و در آن شمه‌ای از آداب تحمید و قرائت است. بدان که علما را اختلاف است در متعلق «باء» در بسم الله الرحمن الرحیم. و هر کس به حسب مشرب خود از علم و عرفان برای آن متعلق ذکر نموده، چنانچه علماء ادب از ماده «ابتدا» یا «استعانت» مثلاً اشتقاقی نموده و تقدیر گرفته‌اند. و این که در بعض روایات نیز وارد است که «بسم الله» ای، استعین، یا بر وفق مذاق عامّه است، چنانچه در روایات بسیار شایع است، و اختلاف احادیث بسیاری به همین معنی محمول است، و لهذا در همین باب نیز در «بسم الله» حضرت رضا علیه السلام فرموده: ای، اسم نفسی بسمه من سمات الله.»

و یا آن که مقصود از «استعانت» لطیفتر از آن است که عامّه ادراک می کنند که در آن سرّ توحید به نحو ادقّ است.

و بعض اهل معرفت آن را متعلّق به «ظهر» گرفته و گفته: ای، ظهر الوجود بسم الله. «» و این به حسب مسلک اهل معرفت و اصحاب سلوک و عرفان است که همه موجودات و ذرات کائنات و عوالم غیب و شهادت را به

آداب الصلاة ص : ۲۴۱

تجلی اسم جامع الهی، یعنی «اسم اعظم»، ظاهر دانند. بنا بر این، «اسم» - که به معنی نشانه و علامت است یا به معنی علوّ و ارتفاع است - عبارت از تجلی فعلی انبساطی حق - که آن را «فیض منبسط» و «اضافه اشراقیه» گویند - می باشد، زیرا که به حسب این مسلک تمام دار تحقّق، از عقول مجردّه گرفته تا اخیره مراتب وجود، تعینات این فیض و تنزّلات این لطیفه است. و در آیات

شریفه الهیه و احادیث کریمه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مؤید این مسلک بسیار است، چنانچه در حدیث شریف کافی فرماید: «خداوند خلق فرمود «مشیت» را بنفسها، پس خلق فرمود اشیاء را به مشیت».» و از برای این حدیث شریف هر کس به حسب مسلک خود توجیهی نموده، و ظاهرتر از همه آن است که مطابق می شود با این مسلک. و آن این است که مراد از «مشیت» مشیت فعلیه است که عبارت از «فیض منبسط» است. و مراد از «اشیاء» مراتب وجود است که تعینات و تنزلات این لطیفه است. پس، معنی حدیث چنین شود که خدای تعالی مشیت فعلیه را، که ظلّ مشیت ذاتیه قدیمه است، بنفسها و بی واسطه خلق فرموده، و دیگر موجودات عالم غیب و شهادت را به تبع آن خلق فرموده. و سید محقق داماد قدس سره با مقام تحقیق و تدقیق که دارد از این حدیث شریف توجیه

عجیبی فرموده، «چنانچه توجیه مرحوم فیض» «رحمه الله نیز بعید از صواب است.

بالجمله، «اسم» عبارت است از نفس تجلی فعلی که به آن، همه دار تحقق متحقق است. و اطلاق «اسم» بر امور عینیّه در لسان خدا و رسول و اهل بیت عصمت علیهم السلام بسیار است، چنانچه «اسماء حسنی» را

آداب الصلاة ص : ۲۴۲

فرمودند ما هستیم.» «و در ادعیه شریفه و باسمک الّذی تجلّیت علی فلان

بسیار است.» و محتمل است که «بسم الله» در هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد، مثلاً، بسم الله سوره مبارکه «حمد» متعلق به حمد است. و این مطابق ذوق عرفانی و مسلک اهل معرفت است، زیرا که اشاره به آن است که حمد حامدان و ثنای ثنا جویان نیز به قیومیت اسم «الله» است. بنابر این، «تسمیه» در مقدمه جمیع اقوال

و اعمال - که یکی از مستحبات شرعیه است - برای تذکر آن است که هر قول و عملی که از انسان صادر می‌شود به قیومیت اسم الهی است، زیرا که جمیع ذرات وجود تعیین «اسم الله» و به اعتباری خود آنها «اسماء الله» هستند. و بنابر این احتمال، معنی «بسم الله» در نظر کثرت، در هر سوره و هر قول و فعلی مختلف است. و فقهاء گفته‌اند بسم الله برای هر سوره تعیین باید شود، و اگر برای یک سوره بسم الله گفته شد، سوره دیگر را با آن نتوان ابتدا کرد. و آن مطابق مسلک فقهی نیز خالی از وجه نیست و مطابق این تحقیق وجیه است. و به نظر اضمحلال کثرات در حضرت اسم الله اعظم، برای تمام بسم الله‌ها یک معنا است.

چنانچه این دو نظر در مراتب وجود و منازل غیب و شهود نیز هست: در نظر کثرت و رؤیت تعینات، موجودات متکثر و مراتب وجود و تعینات عالم اسماء مختلفه رحمانیه و رحیمیّه و قهریه و لطفیه است. و در

نظر اضمحلال کثرات و انحاء انوار وجودیه در نور ازلی فیض مقدّس، جز از فیض مقدّس و اسم جامع الهی اثر و خبری نیست. و همین دو نظر در اسماء و صفات الهیه نیز هست: به نظر اول، حضرت واحدیت مقام کثرت اسماء و صفات، و جمیع کثرات از آن حضرت است. و به نظر ثانی، جز از حضرت اسم الله الاعظم اسم و رسمی نیست. و این دو نظر، حکیمانه و با قدم فکر است. و اگر نظر

آداب الصلاة ص : ۲۴۳

عارفانه شد به فتح ابواب قلب و با قدم سلوک و ریاضات قلبیه، حق تعالی با تجلیات فعلیه و اسمیه و ذاتیه گاهی به نعت کثرت و گاهی به نعمت وحدت در قلوب اصحاب آن تجلی کند. و اشاره به این تجلیات در قرآن شریف شده است گاهی صراحتاً، مثل قوله تعالی: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا ۷: ۱۴۳. «و گاهی اشاره، مثل مشاهدات ابراهیم و رسول خدا

صلى الله عليه و آله که در آیات شریفه سوره «انعام» و «النجم» مذکور است، و در اخبار و ادعیه معصومین (ع) اشاره به آن بسیار است، خصوصا در دعاء عظیم الشان «سمات» که منکران را جرأت انکار سند و متن آن نیست و مقبول عامه و خاصه و عارف و عامی است. و در آن دعای شریف مضمونهای عالی مقام و معارف بسیار است که شمیم آن قلب عارف را بیخود کند و نسیم آن نفخه الهیه در جان سالک دمد، چنانچه فرماید: و بنور وجهک الّذی تجلّیت به للجبل فجعلته دکا و خرّ موسی صعقا، و بمجدک الّذی ظهر علی طور سیناء فکلّمت به عبدک و رسولک موسی بن عمران علیه السلام، و بطلعتک فی ساعیر و ظهورک فی جبل فاران. [۱]

بالجمله، سالک إلى الله باید به قلب خود در وقت «تسمیه» بفهماند که تمام موجودات ظاهره و باطنه و تمام عوالم غیب و شهادت در تحت تربیت اسماء الله بلکه به ظهور اسماء الله ظاهرند، و جمیع حرکات و

سکنت او و تمام عالم به قیومیت اسم الله الاعظم است، پس، محامد او از برای حق و عبادت و اطاعت و توحید و اخلاص او همه به قیومیت اسم الله است. و چون این مقام و لطیفه الهیه در قلب او محکم و مستقر شد به واسطه تذکر شدید که

[۱] - «قسم به نور وجه تو که بدان به کوه تجلی کردی و آن را متلاشی نمودی و موسی مدهوش بیفتاد، و سوگند به مجد و عظمت تو که بر طور سینا نمایان گشت و با آن با بنده و رسولت موسی بن عمران علیه السلام سخن گفתי، و سوگند به طلوع تو در ساعیر و ظهورت در کوه فاران...». از دعای «سمات». مصباح المتهدّج، ص ۳۷۶.

آداب الصلاة ص : ۲۴۴

غایت عبادات است - چنانچه خدای تعالی در خلوت انس و محفل قدس به کلیم خود موسی بن عمران فرمود: اَنِّى اَنَا اللّٰهَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنَا فَاعْبُدْنِى وَ اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِى، ۲۰: ۱۴ «غایت اقامه صلوة را ذکر خود قرار داد - پس بعد از تذکر شدید، راه دیگر از معارف به قلب عارف باز شود و جذب به عالم وحدت شود تا آن که لسان حال و قلبش آن شود که بِاللّٰهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ» وَاَنْتَ كَمَا اَثْنَيْتَ عَلٰى نَفْسِكَ»

واعوذ بك منك.»

این اجمالی از سرّ تعلق «باء» بسم الله، و شمه‌ای از معارفی که از آن استفاده شود. و اما اسرار «باء» و نقطه تحت الباء، که در باطن مقام ولایت علوی است و مقام جمع الجمع قرآنی است، پس آن مجالی واسعتر می‌خواهد.

و اما حقیقه الاسم، پس از برای آن، مقام غیبی، و غیب الغیبی، و سرّی، و سرّ السرّی است، و مقام ظهور، و ظهور الظهوری. و چون اسم علامت حق و فانی در ذات مقدّس است، پس هر اسمی که به افق وحدت نزدیکتر و از عالم کثرت بعیدتر باشد در اسمیت کاملتر است. و اتمّ الاسماء اسمی است که از کثرات، حتی کثرت علمی، مبرّأ باشد، و آن تجلّی غیبی احدی احمدی است در حضرت ذات به مقام «فیض اقدس» که شاید اشاره به آن باشد کریمه شریفه او ادنی، ۵۳: ۹ «و» و پس از آن، تجلّی به حضرت اسم الله الاعظم است در حضرت واحدیت، و پس از آن، تجلّی به «فیض مقدس» است، و پس از آن، تجلیات به نعت کثرت است در حضرات اعیان إلی خیره

آداب الصلاة ص : ۲۴۵

دار التّحقّق. و نگارنده در رساله مصباح الهدایه «و» و رساله شرح دعاء سحر [۱] تفصیل این اجمال را داده‌ام.

و «الله» مقام ظهور به «فیض مقدّس» است اگر مراد از «اسم» تعینات وجودیه باشد. و اطلاق «الله» به آن از جهت اتّحاد ظاهر و مظهر و فنای اسم در مسمّی بی اشکال است، و شاید کریمه الله نور السّمواتِ وَ الارضِ ۲۴: ۳۵» و کریمه هو الَّذی فی السّماءِ الهُ وَ فی الارضِ اله ۴۳: ۸۴» اشاره به همین مقام و شاهد این اطلاق باشد. و مقام واحدیت و جمع اسماء، و به عبارت دیگر مقام «اسم اعظم» است اگر مقصود از اسم مقام تجلّی به «فیض مقدّس» باشد. و این شاید ظاهرتر از سایر احتمالات باشد. و مقام ذات یا مقام «فیض اقدس» است اگر مقصود از اسم «اسم اعظم» باشد. و مقام «رحمن» و «رحیم» به حسب این احتمالات فرق می کند، چنانچه واضح است.

و «رحمن» و «رحیم» ممکن است صفت برای اسم باشند، و ممکن است صفت برای «الله» باشند، و مناسبتر آن است که صفت «اسم» باشند، زیرا که آنها در تحمید

صفت الله هستند، و بنابر این، از احتمال تکرار مصون می‌شود. گر چه اگر صفت «الله» باشند نیز توجیه دارد. و در تکرار نیز نکته بلاغت هست. و اگر صفت «اسم» گرفتیم، تأیید کند که مراد از «اسم» اسماء عینیّه است، زیرا که متّصف به صفات «رحمانیّه» و «رحیمیّه» نیست مگر اسماء عینیّه. پس، اگر مراد از «اسم» اسم ذاتی و تجلّی به مقام جمعی باشد، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات ذاتیّه است که در تجلیات به مقام

[۱] - شرح دعای سحر از رشحات قلم مبارک حضرت امام خمینی رضوان الله علیه است به زبان عربی که غرض از نوشتن آن به تعبیر خود جناب مؤلف در مقدمه آن شرح پاره‌ای از وجوه دعای شریف مشهور به دعای «مباهله» بوده است. (دعای هنگام سحر که از ائمه اطهار علیهم الصلوٰه و السلام مروی است) نگارش این کتاب

شریف در سال ۱۳۴۹ هجری قمری به انجام رسیده است.

آداب الصلاة ص : ۲۴۶

واحدیت برای حضرت «اسم الله» ثابت است، و رحمت رحمانیه و رحیمیه فعلیه از تنزلات و مظاهر آنها است. و اگر مراد از «اسم» تجلی جمعی فعلی باشد که مقام مشیت است، «رحمانیت» و «رحیمیت» از صفات فعلند. پس، رحمت رحمانیه بسط اصل وجود است، و این عام است برای تمام موجودات ولی از صفات خاصه حق است، زیرا که در بسط اصل وجود از برای حق تعالی شریکی نیست، و دیگر موجودات از رحمت ایجادیه دستشان کوتاه است و لا مؤثر فی الوجود الا الله و لا اله فی دار التحقق الا الله.

و اما رحمت «رحیمیه» که هدایت هادیان طریق نیز از رشحات آن است، مخصوص سعاداء و فطرتهای علین

است، ولی از صفات عامّه است که دیگر موجودات را از آن حظّ و نصیبی هست، گر چه در سابق اشاره به آن شد که رحمت رحیمیّه نیز از رحمت‌های عامّه است و عدم شمول اشقیاء را از جهت نقصان آنها است نه تحدید رحمت. و لهذا هدایت و دعوت برای جمیع عائله بشری است. چنانچه قرآن شریف دلالت بر آن دارد. و نیز به نظری، رحمت «رحیمیّه» مختص به حق تعالی است و دیگری را در آن شرکت نیست. و در روایات شریفه به حسب اختلاف نظر و اعتبار، بیان رحمت رحیمیّه را مختلف فرموده‌اند: گاهی فرموده‌اند: انّ الرّحمن اسم خاصّ لصفه عامّه، و الرّحیم اسم عام لصفه خاصّه.»

و فرموده‌اند: الرّحمن بجمیع خلقه و الرّحیم بالمؤمنین خاصّه.»

و فرموده‌اند: یا رحمن الدّنيا و رحیم الآخرة.»

و فرموده‌اند: یا رحمن الدّینا و الآخرة و رحیمهما.

آداب الصلاة ص : ۲۴۷

تحقیق عرفانی

علماء ادب گفته‌اند «رحمن» و «رحیم» مشتق از «رحمت» و برای مبالغه است، ولی در «رحمن» مبالغه بیشتر از «رحیم» است. و قیاس اقتضا می‌کرد که «رحیم» بر «رحمن» مقدم باشد، ولی چون «رحمن» به منزله علم شخصی و اطلاق بر دیگر موجودات نمی‌شود، از این جهت مقدم شده است. و بعضی هر دو را به معنی واحد گرفته و تکرار آن را محض تأکید دانسته‌اند. و ذوق عرفانی، که قرآن نیز به اعلی مراتب آن نازل شده است، مقتضی آن است که «رحمن» بر «رحیم» مقدم باشد، زیرا که قرآن شریف نزد اصحاب قلوب نازله تجلیات الهیه و صورت کتبیّه اسماء حسناى ربویّه است. و چون اسم «رحمن» محیطترین اسماء الهیه است پس

از اسم اعظم، و به تحقیق پیوسته است نزد اصحاب معرفت که تجلی به اسماء محیطه مقدم است بر تجلی به اسماء محاطه، و هر اسم که محیطتر است تجلی به آن نیز الاعظم است، و جهت، اول تجلی در حضرت واحدیت، تجلی با اسم الله الاعظم است، و پس از آن، تجلی به مقام رحمانیت. و تجلی به رحیمیت پس از تجلی به رحمانیت است، و همینطور، در تجلی ظهوری فعلی نیز تجلی به مقام «مشیت»، که اسم اعظم است در این مشهد و ظهور اسم اعظم ذاتی است، مقدم بر همه تجلیات است. و تجلی به مقام رحمانیت که احاطه بر جمیع موجودات عالم غیب و شهادت دارد - و اشاره به آن است: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ ۷: ۱۵۶ «مقدم است بر سایر تجلیات، و اشاره به آن است: سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ»

به بعض وجوه.

بالجمله، چون «بسم الله» به حسب باطن و روح صورت
تجلیات فعلیه است، و به حسب سرّ و سرّ السرّ صورت
تجلیات اسمائیه بلکه ذاتیه است، و

آداب الصلاة ص : ۲۴۸

تجلیات مذکوره به مقام «الله» اولاً و به مقام «الرحمن»
پس از آن و به مقام «الرحیم» پس از آن است، باید
صورت لفظیه و کتبیّه نیز چنین باشد تا مطابق نظام الهی
و ربّانی باشد. و اما «رحمن» و «رحیم» در سوره مبارکه
«حمد» که متأخر از «ربّ العالمین» است، شاید برای
آن باشد که در «بسم الله» نظر به ظهور وجود از مكامن
غیب وجود است، و در سوره شریفه نظر به رجوع و
بطون است، و در این احتمال اشکالی است. و شاید
برای اشارت به احاطه رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه»
باشد، و شاید نکته دیگری داشته باشد. در هر صورت،
این نکته که ذکر شد در «بسم الله» حقیق به تصدیق

است، و شاید از برکات رحمت رحیمیّه باشد در قلب
این ناچیز. و له الحمد علی ما انعم.

بحث و تحصیل

علماء ظاهر گفته‌اند که «رحمن» و «رحیم» مشتق از
«رحمت» هستند و در آنها عطوفت و رقت مأخوذ است.
و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که انهما اسمان
رقیقان. احدهما ارقّ من الآخر: الرَّحْمَنُ الرَّقِيقُ، و
الرَّحِيمُ الْعَطُوفُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرِّزْقِ وَالنَّعْمِ. «» و چون
عطوفت و رقت را انفعالی لازم است، از این جهت در
اطلاق آنها بر ذات مقدّس تأویل و توجیه قائل شده و
آن را مجاز دانند.

و بعضی‌ها در مطلق این نحو از اوصاف از قبیل خذ
الغایات و اترك المبادی «» قائل شده‌اند - که اطلاق
این‌ها بر حق به لحاظ آثار و افعال است نه به لحاظ
مبادی و اوصاف است. پس، معنی «رحیم» و «رحمن»

در حق، یعنی کسی که معامله رحمت می کند با بندگان.
بلکه معتزله

آداب الصلاة ص : ۲۴۹

جميع اوصاف حق را چنین دانسته اند یا نزدیک به این.
و بنابر این، اطلاق آنها بر حق نیز مجاز است. و در هر
صورت، مجاز بودن بعید است، خصوصا در «رحمن» که
بنابر این امر عجیبی باید ملتزم شد. و آن این است که
این کلمه وضع شده برای معنایی که استعمال در آن
جایز نیست و نمی شود، و در حقیقت این مجاز بلا
حقیقت است. تأمل. و اهل تحقیق در جواب این گونه
اشکالات گفته اند الفاظ موضوع است از برای معانی عامه
و حقایق مطلقه. پس بنابر این، تقید به عطوفت و رقت
داخل در موضوع له لفظ «رحمت» نیست و از اذهان
عامیه این تقید تراشیده شده، و الا در اصل وضع دخالت
ندارد. و این مطلب به حسب ظاهر بعید از تحقیق است،
زیرا معلوم است که واضع نیز یکی از همین اشخاص

معمولی بوده و معانی مجردّه و حقایق مطلقه را در حین وضع در نظر نگرفته. بلی، اگر واضع حق تعالی یا انبیاء باشند به وحی و الهام الهی، از برای این مطلب وجهی است، ولی آن نیز ثابت نیست.

بالجمله، ظاهر این کلام مخدوش است، ولی مقصود اهل تحقیق نیز معلوم نیست این ظاهر باشد. بلکه ممکن است در بیان این مطلب چنین گفت که واضع لغات گرچه در حین وضع معانی مطلقه مجردّه را در نظر نگرفته است، ولی آنچه که از الفاظ در ازاء آن وضع شده همان معانی مجردّه مطلقه است. مثلاً، لفظ «نور» را که می‌خواسته وضع کند، آنچه در نظر واضع از انوار می‌آمده اگر چه همین انوار حسیّه عرضیه بوده - به واسطه آن که ماوراء این انوار را نمی‌فهمیده - ولی آنچه را که لفظ نور در ازاء او واقع شده همان جهت نوریّت او بوده نه جهت اختلاط نور با ظلمت، که اگر از او سؤال می‌کردند که این انوار عرضیه محدوده نور

صرف نیستند بلکه نور مختلط به ظلمت و فتور است، آیا لفظ نور در ازاء همان جهت نوریت او است یا در ازاء نوریت و ظلمانیت آن است؟ بالضرورة جواب آن بود که در مقابل همان جهت نوریت است و جهت ظلمت به هیچ وجه دخیل در موضوع له نیست. چنانچه همه می‌دانیم که

آداب الصلاة ص : ۲۵۰

واضع که لفظ «نار» را وضع کرده، در حین وضع جز نارهای دنیائی در نظر او نبوده و آنچه اسباب انتقال او به این حقیقت شده همین نارهای دنیائی بوده و از نار آخرت و نار الله الموقده الّتی تَطَّلِعُ عَلَى الْاَفْئِدَةِ ۹۹: ۶ - «غافل بوده - خصوصا اگر واضع غیر معتقد به عالم دیگر بوده - معذک این وسیله انتقال اسباب تقید در حقیقت نمی‌شود، بلکه نار در ازاء همان جهت ناریت واقع شده. نه آن که می‌گوییم واضع خود تجرید کرده معانی را، تا امر مستغرب بعیدی باشد، بلکه می‌گوییم

الفاظ در مقابل همان جهات معانی - بی تقید به قید - واقع شده، بنا بر این، هیچ جهت استبعادی در کار نیست، و هر چه معنی از غرائب و اجانب خالی باشد، به حقیقت نزدیکتر است و از شائبه مجازیت بعیدتر می‌باشد. مثلاً، کلمه «نور» که موضوع است از برای آن جهت ظاهریّت بالذات و مظهریّت للغير، گرچه اطلاقش به این انوار عرضیه دنیاویّه خالی از حقیقت نیست - زیرا که در اطلاق به آنها جهت محدودیّت و اختلاط به ظلمت منظور نیست و همان ظهور ذاتی و مظهریّت در نظر است - ولی اطلاق آن بر انوار ملکوتیه، که ظهورشان کاملتر و به افق ذاتیّت نزدیکتر است و مظهریّتشان بیشتر است - کمیّت و کیفیّت - و اختلاطشان به ظلمت و نقص کمتر است، به حقیقت نزدیکتر است، و اطلاقش بر انوار جبروتیه به همین بیان نزدیکتر به حقیقت است، و اطلاقش بر ذات مقدس حق جلّ و علا، که نور الانوار و خالص از همه جهات ظلمت است و

صرف نور و نور صرف می‌باشد، حقیقت محض و خالص است. بلکه توان گفت که اگر «نور» وضع شده باشد برای «ظاهر بذاته و مظهر لغیره» اطلاق آن بر غیر حق تعالی در نظر عقول جزئیّه حقیقت است، و اما نزد عقول مؤیّده و اصحاب معرفت مجاز است، و فقط اطلاقش بر حق تعالی حقیقت است. و همین طور، جمیع الفاظی که برای معانی کمالیه، یعنی اموری که از سنخ وجود و کمال است، موضوع است.

آداب الصلاة ص : ۲۵۱

بنابر این، می‌گوئیم که در «رحمن» و «رحیم» و «عطوف» و «رعوف» و امثال آنها یک جهت کمال و تمام است، و یک جهت انفعال و نقص، و این الفاظ در ازاء همان جهت کمالیه که اصل آن حقیقت است موضوع است. و اما جهات انفعالیّه که از لوازم نشئه و اجانب و غرائب حقیقت است که بعد از تنزل این حقایق در بقاع امکانیه و عوالم نازله دنیاویّه با آنها متلازم

و متشابه شده است - چون ظلمت که با نور در نشئه نازله مختلط گردیده - دخالتی در معنی موضوع له ندارد، پس، اطلاق آن بر موجودی که صرف جهت کمال را واجد و از جهات انفعال و نقص مبراً است، صرف حقیقت است و حقیقت صرف. و این مطلب با این بیان علاوه بر آنکه با ذوق اهل معرفت نزدیک است، با وجدان اهل ظاهر نیز متناسب است.

پس بنابر این، معلوم شد که مطلق این نحو اوصاف کمال که از تنزل در بعض نشئات متلازم و مختلط با امری دیگر شده‌اند - که ذات مقدس حق جلّت عظمته از آن مبراً است - اطلاقشان به حق تعالی مجاز نیست. و الله الهادی.

قوله: الحمد لله یعنی، جمیع انواع ستایشها مختصّ به ذات مقدّس الوهیت است. بدان ای عزیز که در تحت این کلمه شریفه سرّ توحید خاصّ بلکه اخصّ خواصّ است. و اختصاص همه محامد از جمیع حامدان به حق

تعالی، به حسب برهان نزد اصحاب حکمت و ائمه فلسفه عالیه، واضح و آشکار است، زیرا که به برهان پیوسته که تمام دار تحقق ظلّ منبسط و فیض مبسوط حضرت حق است، و تمام نعم ظاهره و باطنه، از هر منعم باشد به حسب ظاهر و در انظار عامه، از حق تعالی جل و علا است و احدی از موجودات را شرکت در آن نیست، حتی شرکت اعدادی نیز نزد اهل فلسفه عامیه است نه فلسفه عالیه، پس، چون حمد در مقابل نعمت و انعام و احسان است و منعمی جز حق در دار تحقق نیست، جمیع محامد مختص او است. و نیز جمال و جمیلی جز جمال او و او نیست، پس مدایح نیز به او رجوع کند.

آداب الصلاة ص : ۲۵۲

و به بیان دیگر، هر حمد و مدحی که از هر حامد و مادحی است، در ازاء آن جهت نعمت و کمال است، و محل و مورد نعمت و کمال که آن را تنقیص و تحدید نموده به هیچ وجه مدخلیت در ثنا و ستایش ندارد بلکه

منافی و مضادّ است، پس جمیع محامد و مدایح به حظّ ربوبیت، که کمال و جمال است، رجوع کند، نه به حظّ مخلوق که نقص و تحدید است.

و به بیان دیگر، از فطرت‌های الهیه، که جمیع خلق بر آن مفظورند، ثنای کامل و شکر و حمد منعم است، و نیز از فطرت‌های الهیه تنفر از نقص و ناقص و منقص نعمت است، و چون نعمت مطلقه خالصه از شوب هر نقصی و جمال و کمال تامّ تمام مبرا از هر نقصی مختصّ به حق است و دیگر موجودات نعم مطلقه و جمال مطلق را تنقیص و تحدید کنند نه تزئید و تأیید، پس فطرت همه مردم ثنا جو و ستایش گوی ذات مقدس اویند و از دیگر موجودات متنفرند، مگر آن وجودهایی که به حسب سیر در ممالک کمال و شهرهای عشق، فانی در ذات ذو الجلال شدند، که عشق و محبت به آنها و ثنا و ستایش آنها عین عشق به حق و ستایش او است. «حبّ خاصان خدا حبّ خدا است.» «تا این جا که ذکر شد نیز به

حسب مقامات متوسطین است که در حجاب کثرت باز هستند و از جمیع مراتب شرک خفی و اخفی مبراً نشده و به کمال مراتب خلوص و اخلاص نرسیده‌اند.

و اما به حسب عرفان اصحاب قلوب فانیه در بعض حالات خاصه، جمیع نعم و تمام کمال و جمال و جلال صورت تجلی ذاتی است، و جمیع محامد و مدایح به ذات مقدس حق تعالی مربوط است، بلکه مدح و حمد از خود او به خود او است [۱]، چنانچه اشاره به این معنی است تعلق «بسم الله» به «الحمد لله».

[۱] بسمه تعالی. و باید دانست که اختصاص جمیع محامد یا جنس حمد به احتمالین در الف و لام با سببیت فلسفی مضادّ است هر چند سببیت به معنای دقیق آن باشد و جز با لسان قرآن و عرفان اولیاء علیهم صلوة الله توجیه نتوان کرد.

آداب الصلاة ص : ۲۵۳

و بدان که سالک إلى الله و مجاهد فی سبیل الله نباید به حدّ علمی این معارف قناعت کند و تمام عمر را صرف استدلال که حجاب بلکه حجاب اعظم است کند، چون که طی این مرحله با پای چوبین» بلکه با مرغ سلیمان» نیز نتوان کرد، این وادی وادی مقدّسین است و این مرحله مرحله وارستگان. تا خلع نعلین حبّ جاه و شرف و زن و فرزند نشود و القاء عصای اعتماد و توجّه به غیر از یمین نگردهد، به وادی مقدّس که جایگاه مخلصان و منزلگاه مقدّسان است قدم نتوان گذاشت. اگر سالک به حقایق اخلاص در این وادی قدم زد و پشت پا به کثرات و دنیا - که خیال اندر خیال است - زد، اگر بقیائی از انانیت مانده باشد از عالم غیب از او دستگیری شود، و به تجلیات الهیه جبل انّیت او مندک شود و حال «صعق» و «فنا» برای او دست دهد. و این مقامات در قلوب قاسیه، که جز از دنیا و حظوظ آن

خبری ندارند و جز به غرور شیطانی با چیز دیگر آشنا نیستند، سخت ناهنجار آید و به بافته اوهام آن را نسبت دهند، با آن که فنائی را که ما اکنون در طبیعت و دنیا داریم - که بکلی از تمام عوالم غیب که در هر جهت و حیثیت ظاهرتر از این عالمند، بلکه از ذات و صفات ذات مقدس که ظهور مختص به ذات او است غافل هستیم و برای اثبات آن عوالم و ذات مقدس حق جل و علا متشبث به ذیل برهان و استدلال می شویم - به مراتب غریب و عجیبت است تا آن فنائی که اصحاب عرفان و سلوک ادعا می کنند.

«حیرت اندر حیرت آید زین قصص بی
هشی خاصگان اندر اخس» «اگر» «اخص» با صاد باشد
این قدر حیرت ندارد، زیرا که فنای ناقص در

آداب الصلاة ص : ۲۵۴

کامل امر طبیعی و موافق سنت الهیه است، پس، این حیرت در جایی است که «اخص» به سین باشد، چنانچه الآن برای تمام ماها این بی هوشی و فنا متحقق است، و چنان گوش و چشم ما در طبیعت منغمز و فانی است که از غلغله‌های عالم غیب بی خبریم.

نقل و تحقیق

بدان که علماء ادب و ظاهر گفته‌اند که «حمد» ثنای به لسان است به جمیل اختیاری. و چون آنها غافل از جمیع السنه هستند جز این لسان لحمی، از این جهت تسبیح و تحمید حق تعالی، بلکه مطلق کلام ذات مقدس، را حمل به یک نوع از مجاز می‌کنند، و نیز کلام و تسبیح و تحمید موجودات را حمل به مجاز کنند. پس، در حق تعالی تکلم را عبارت از ایجاد کلام، و در موجودات دیگر تسبیح و تحمید را ذاتی تکوینی دانند. این‌ها در حقیقت نطق را منحصر به نوع خود دانند و ذات مقدس حق جل و علا و دیگر موجودات را غیر

ناطق بلکه - نعوذ بالله - اخرس گمان کنند. و این را تنزیه ذات مقدس گمان نمودند، با آن که این، تحدید بلکه تعطیل است و حق منزّه از این تنزیه است، چنانچه غالب تنزیهات عامّه تحدید و تشبیه است. ما پیش از این ذکر نمودیم کیفیت وضع شدن الفاظ را از برای معانی عامّه مطلقه. و اکنون گوییم: ما این قدر در بند آن نیستیم که در این حقایق الهیه صدق لغوی یا حقیقت لغویّه لازم آید، بلکه صحت اطلاق و حقیقت عقلیه میزان در این مباحث است، گر چه حقیقت لغویّه نیز به حسب بیان سابق ثابت شد. پس گوییم که از برای لسان و تکلم و کلام و کتابت و کتاب و حمد و مدح مراتبی است به حسب نشئات وجودیه که هر یک با نشئه‌ای از نشئات و مرتبه‌ای از مراتب وجود مناسب است، و چون حمد در هر مورد بر جمیلی و مدح بر جمال و کمالی است، پس، چون حقّ جلّ و علا به حسب علم ذاتی خود در حضرت غیب هویت جمال جمیل خود را مشاهده فرموده به

اتمّ مراتب علم و شهود، مبتهج بوده به ذات جمیل خود
به اشدّ مراتب ابتهاج، پس، تجلّی فرموده به

آداب الصلاة ص : ۲۵۵

تجلّی ازلی به اعلی مراتب تجلیات در حضرت ذات
برای ذات. و این تجلّی و اظهار ما فی مکنون غیبی و
مقارعه ذاتیه، «کلام ذاتی» است که به لسان ذات در
حضرت غیب واقع است. و مشاهده این تجلّی کلامی،
سمع ذات است.

و این ثنای ذات برای ذات حق، ثنای حق است که
دیگر موجودات از ادراک آن عاجزند، چنانچه ذات
مقدس نبی ختمی، اقرب و اشرف موجودات، اعتراف به
عجز فرماید و گوید: لا احصى ثناء عليك، انت کما
اثنیت علی نفسك.»

و این معلوم است که احصاء ثناء، فرع معرفت به کمال
و جمال است، و چون معرفت تامّه به جمال مطلق

حاصل نشود، ثنای حقیقی نیز واقع نگردد، و غایت معرفت اصحاب معرفت عرفان عجز است.

و اهل معرفت گویند حق تعالی با السنه خمسہ حمد و مدح خود کند. و آن السنه، لسان ذات است من حیث هی، و لسان احدیت غیب است، و لسان واحدیت جمعیه است، و لسان اسماء تفصیلیه است، و لسان اعیان است. و اینها غیر از لسان ظهور است، که اول آن لسان مشیت است تا آخر مراتب تعینات که لسان کثرات وجودیه است.

و بدان که از برای جمیع موجودات حظّ بلکه حظوظی از عالم غیب که حیوة محض است می باشد، و حیات ساری در تمام دار وجود است. و این مطلب نزد ارباب فلسفه عالیه با برهان، و نزد اصحاب قلوب و معرفت به مشاهده و عیان، ثابت است، و آیات شریفه الهیه و اخبار اولیاء وحی علیهم الصلوٰۃ و السلام دلالت تامّ تمام بر آن دارد. و محجوبین از اهل فلسفه عامیه و اهل ظاهر که

نطق موجودات را نیافته‌اند به تأویل و توجیه پرداخته‌اند. و عجب آن است که اهل ظاهر که به اهل فلسفه طعن زنند که تأویل کتاب خدا کنند به حسب عقل خود، در این موارد خود تأویل این همه آیات صریحه و احادیث صحیحه کنند به مجرد آن که نطق موجودات را نیافته‌اند، با آنکه برهانی در

آداب الصلاة ص : ۲۵۶

دست ندارند، پس تأویل قرآن را، بی برهان و به مجرد استبعاد، کنند.

بالجمله، دار وجود اصل حیات و حقیقت علم و شعور است، و تسبیح موجودات تسبیح نطقی شعوری ارادی است، نه تکوینی ذاتی که محجوبان گویند. و تمام آنها به حسب حظّی که از وجود دارند به مقام باری جلّت عظمته معرفت دارند. و چون اشتغال به طبیعت و انغمار در کثرت هیچ موجودی چون انسان ندارد، از این

جهت از همه موجودات محبوبتر است، مگر آن که از جلاب بشریت خارج شده و خرق حجب کثرت و غیریت کرده باشد که بی حجاب به مشاهده جمال جمیل پردازد، پس، حمد و مدح او از تمام حمدها و مدحها جامعتر است، و او حق را به تمام شئون الهیه و تمام اسماء و صفات ستایش و عبادت کند.

تتمیم

بدان که کلمه شریفه الحمد لله به حسب بیانی که مذکور شد، از کلمات جامعهای است که اگر کسی به لطایف و حقایق آن حق را به آن تحمید کند، حق حمد را آن قدر که در خور طاقت بشریت است بجا آورده. و لهذا در روایات شریفه اشاره به این معنی شده است، چنانچه در روایت است که حضرت باقر العلوم سلام الله علیه از منزلی بیرون آمدند، مرکبشان نبود.

فرمودند: «اگر مرکب پیدا شود حمد حق تعالی کنیم به طوری که حق حمد است.» پس چون مرکب پیدا شد، سوار شده و تسویه لباس خود فرمودند، گفتند: الحمد لله. «و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرموده‌اند: «لا اله الا الله نصف میزان است و الحمد لله پر کند میزان را.» «و این به واسطه آن است که به آن بیان که نمودیم الحمد لله جامع توحید نیز هست.

آداب الصلاة ص : ۲۵۷

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که «قول بنده که می‌گوید الحمد لله سنگینتر است در میزانش از هفت آسمان و هفت زمین.» «و هم از آن حضرت منقول است که «اگر خداوند عطا کند جمیع دنیا را به بنده‌ای از بندگانش پس از آن بگوید آن بنده: الحمد لله، آن که او گفته افضل است از آنچه به او عطا شده.» «و هم از آن حضرت روایت شده که «هیچ چیز محبوبتر پیش خدا نیست از قول قائل الحمد لله، و از

این جهت خداوند به آن بر خود ثنا گفته. «» و احادیث در این باب بسیار است.

قوله تعالی: رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱: ۲ «ربّ» اگر به معنای «متعالی» و «ثابت» و «سید» باشد، از اسماء ذاتیه است. و اگر به معنای «مالک» و «صاحب» و «غالب» و «قاهر» باشد، از اسماء صفتیه است. و اگر به معنای «مرّبی» و «منعم» و «متمّم» باشد، از اسماء افعالیه است.

و «عالم» اگر «ما سوی الله» که شامل همه مراتب وجود و منازل غیب و شهود است باشد، «ربّ» را باید از اسماء صفات گرفت. و اگر مقصود «عالم ملک» است که تدریجی الحصول و الکیمال است، مراد از آن اسم فعل است. و در هر صورت، در اینجا مقصود اسم ذات نیست. و شاید، به نکته‌ای، مراد از «عالمین» همین عوالم ملکیه، که در تحت تربیت و تمشیت الهیه به کمال لایق خود می‌رسد، و مراد از «ربّ» مرّبی، که از اسماء افعال است، باشد.

و بدان که ما در این رساله از ذکر جهات ترکیبی و لغوی و ادبی آیات شریفه خودداری می‌کنیم، زیرا که آنها را غالباً متعرض شده‌اند. و بعضی امور که یا اصلاً تعرض نشده یا ذکر ناقص از آن شده در این جا مذکور می‌گردد.

آداب الصلاة ص : ۲۵۸

و باید دانست که اسماء «ذات» و «صفات» و «افعال» که اشاره‌ای به آن شد، مطابق اصطلاح ارباب معرفت است. و بعضی از مشایخ اهل معرفت در کتاب انشاء الدوائر اسماء را تقسیم نموده به «اسماء ذات» و «اسماء صفات» و «اسماء افعال» و فرموده است:

و اسماء الذات هو: الله، الرب، الملك، القدوس، السلام، المؤمن، المهیمن، العزيز، الجبار، المتكبر، العلی، العظیم، الظاهر، الباطن، الاول، الآخر، الكبير، الجلیل، المجید،

الحقّ، المبین، الواجد، الماجد، الصمد، المتعالی، الغنیّ،
النور، الوارث، ذو الجلال، الرقیب.

و اسماء الصفات و هی: الحیّ، الشکور، القهار، القاهر،
المقتدر، القویّ، القادر، الرَّحمن، الرحیم، الکریم، الغفار،
الغفور، الودود، الرّءوف، الحلیم، الصّبور، البرّ، العلیم،
الخیر، المحصی، الحکیم، الشّهد، السّميع، البصیر.

و اسماء الافعال هو: المبدیّ، الوکیل، الباعث، المجیب،
الواسع، الحسیب، المقیت، الحفیظ، الخالق، البارء،
المصوّر، الوهّاب، الرّزّاق، الفتّاح، القابض، الباسط،
الخافض، الرّافع، المعزّ، المذلّ، الحکیم، العدل، اللّطیف،
المعید، المحیی، الممیت، الوالی، التّوّاب، المنتقم،
المقسط، الجامع، المغنی، المانع، الضّارّ، النّافع، الهادی،
البدیع، الرّشید. - «» انتهى.

و در میزان این تقسیم گفته‌اند که گرچه تمام اسماء
اسماء ذات است لکن به اعتبار ظهور ذات، اسماء ذات

گویند، و به اعتبار ظهور صفات و افعال، اسماء صفاتیّه و افعالیّه به آنها گویند، یعنی، هر اعتبار ظاهرتر گردید، اسم تابع آن است. و از این جهت گاهی در بعضی اسماء دو یا سه اعتبار جمع شود، و از این جهت از اسماء ذاتیّه و صفاتیّه و افعالیّه یا دو از این سه شود، مثل «ربّ» چنانچه ذکر شد. و این مطلب در مذاق نویسندگان درست نیاید و مطابق

آداب الصلاة ص : ۲۵۹

ذوق عرفانی نشود. بلکه آنچه در این تقسیم به نظر می‌رسد آن است که میزان در این اسماء آن است که سالک به قدم معرفت پس از آن که فنای فعلی برای او دست داد، حق تعالی تجلیاتی که به قلب او می‌کند تجلیات به اسماء افعال است، و پس از فنای صفاتی، تجلیات صفاتیّه، و پس از فنای ذاتی، تجلیات به اسماء ذات برای او می‌شود. و اگر قلب او قدرت حفظ داشت پس از صحو، آنچه که از مشاهدات افعالیّه خبر دهد

اسماء افعال است، و آنچه که از مشاهدات صفاتیّه، اسماء صفات، و هكذا اسماء ذات. و این مقام را تفصیلی است که در این اوراق نشاید. و آنچه را در انشاء الدوائر مذکور شده، مطابق میزانی که خود دست داده صحیح نیست، چنانچه در نظر به اسماء واضح شود.

و می توان گفت که این تقسیم به «اسماء ثلاثه» در قرآن شریف نیز اشاره به آن شده. و آن آیات شریفه آخر سوره «حشر» است. قال تعالی: هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۝ ۵۹: ۲۲. «إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ الشَّرِيفَةِ».

و این آیات شریفه، شاید اولی آنها اشاره به اسماء ذاتیه، و دومی اشاره به اسماء صفاتیّه، و سومی اشاره به اسماء افعالیّه، باشد. و تقدیم ذاتیه بر صفاتیّه، و آن بر افعالیّه، به حسب ترتیب حقایق وجودیه است و تجلیات الهیه، نه به حسب ترتیب مشاهدات اصحاب مشاهده و تجلیات به قلوب ارباب قلوب. و باید دانست که آیات شریفه را

رموز دیگری است که ذکر آن مناسب مقام نیست. و این که آیه دوم اسماء صفاتیّه، و سوم افعالیّه است، واضح است. و اما «عالم الغیب و الشهاده» و «رحمن» و «رحیم» از اسماء ذاتیه بودن مبنی بر آن است که «غیب» و «شهادت» عبارت از اسماء باطنه و ظاهره باشد، و «رحمانیت» و «رحیمیت» از تجلیات «فیض اقدس» باشد نه «فیض مقدس». و اختصاص دادن این اسماء را به ذکر، با اینکه «حی» و

آداب الصلاة ص : ۲۶۰

«ثابت» و «ربّ» و امثال آن به اسماء ذاتیه نزدیکتر به نظر می آید، شاید برای احاطه آنها باشد، زیرا که اینها از امّات اسماء هستند. و الله العالم.

تنبيه

در لفظ و اشتقاق و معنی «عالمین» اختلاف عظیم واقع است. چنانچه بعضی گفته اند «عالمین» جمع است و

مشمول بر جميع اصناف خلق است از مادّی و مجرد، و هر صنفی خود عالمی است. و این جمع از جنس خود مفرد ندارد و این قول مشهور است.

و بعضی گفته‌اند که «عالم»، به فتح لام، اسم مفعول و «عالم»، به کسر، اسم فاعل است، و «عالمین» به معنای «معلومین» است و این قول علاوه بر آن که خود فی حدّ نفسه بی شاهد و بعید است، اطلاق «ربّ العالمین» بسیار بارد و بی مورد است.

و اشتقاق آن را بعضی از «علامت» دانسته‌اند. و در این صورت بر تمام موجودات اطلاق شود، زیرا که همه علامت و نشانه و آیه ذات مقدّسند. و «واو» و «نون» به اعتبار اشتمال بر ذوی العقول و تغلیب آن است بر دیگر موجودات.

و بعضی او را مشتق از «علم» دانسته‌اند. و در هر صورت، اطلاق آن بر جميع موجودات صحیح است، چنانچه

اطلاق بر ذوی العقول نیز وجیه است. ولی «عالم»
اطلاق بر «ما سوی الله» شود، و بر هر صنف و هر فرد
نیز گاه اطلاق شود. و اگر آن کس که «عالم» را بر هر
فرد و صنف اطلاق کند از اهل عرف و لغت باشد، به
اعتبار آن که هر فردی علامت ذات باری است - و فی
کُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ. «» و اگر عارف الهی باشد، به اعتبار آن
که هر موجودی ظهور اسم جامع و مشتمل کلّ حقایق
است به طریق ظهور احدیت جمع و

آداب الصلاة ص : ۲۶۱

سر وجود، و از این جهت تمام عالم را و هر جزئی از
آن را اسم اعظم به مقام احدیت جمع ممکن است
دانست، و الاسماء کلّها فی الكلّ و کذا الآیات.

و بنابر آنچه ذکر شد، ایراد فیلسوف عظیم الشان صدر
الملّه و الدّین قدّس سرّه بر مثل بیضاوی وارد است، زیرا
که آنها ذوق این مشرب نکرده‌اند، و اما در مسلک

اصحاب عرفان صحیح نیست. و چون کلام بیضاوی در این مقام و کلام فیلسوف مذکور طولانی است، ذکر آن نشد، هر کس مایل است، به تفسیر سوره «فاتحه» مرحوم فیلسوف مذکور رجوع کند.

و «ربّ» اگر از اسماء صفات باشد به معنی «مالک» و «صاحب» و اشباه آن مراد از «عالمین» جمیع ما سوی الله ممکن است باشد، چه موجودات عالم ملک باشد یا موجودات مجردة غیبیه. و اگر از اسماء افعال باشد - که شاید ظاهرتر همین است - مراد از «عالمین» عالم ملک است فقط، زیرا که «ربّ» در آن وقت به معنی «مرّبّی» است، و این معنا تدریج لازم دارد و عوالم مجردة از تدریج زمانی منزّه هستند. گر چه نزد نویسندة به یک معنی روح «تدریج» در عالم «دهر» متحقق است، و به همان معنی اثبات حدوث زمانی، به معنی روح زمان و دهریت تدریج، در عوالم مجردة نیز کردیم، و در مسلک عرفانی نیز حدوث زمانی را برای جمیع عوالم

ثابت می‌دانیم، اما نه به آن طور که در فهم متکلمین و اصحاب حدیث آید.

تنبيه آخر

بدان که «حمد» چون در مقابل «جمیل» است، و از آیه شریفه استفاده شود که حمد و ستایش برای مقام اسم اعظم که اسم جامع است، که دارای مقام ربوبیت عالمیان و رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» و «مالک یوم دین» است ثابت است، پس این اسماء شریفه یعنی ربّ و رحمن و رحیم و مالک را باید در تحمید مدخلیتی به سزا باشد. و ما پس از این در ذیل قول خدای تعالی:

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۱: ۴ به بیانی تفصیلی ذکری از این مطلب می‌نماییم.

و اکنون راجع به تناسب مقام ربوبیت عالمیان با «تحمید» سخن

آداب الصلاة ص : ۲۶۲

می‌گوییم. و آن از دو جهت متناسب است:

یکی آن که چون خود حامد از عالمیان بلکه خود گاهی عالمی برأسه است، بلکه در نظر اهل معرفت هر یک از موجودات عالمی برأسه می‌باشد، تحمید حق کند که او را با دست تربیت مقام ربوبیت از ضعف و نقص و وحشت و ظلمت نیستی هیولانی، به قوت و کمال و طمأنینه و نورانیت عالم انسانیت آورد، و از منازل جسمی و عنصری و معدنی و نباتی و حیوانی در تحت نظامی مرتب به حرکات ذاتیه و جوهریه و عشقهای فطری و جبلی عبور داد و به منزلگاه انسانیت که اشرف منازل موجودات است رسانید. و پس از این نیز تربیت کند تا آن که آنچه در وهم تو ناید آن شوم.

«پس عدم کردم عدم چون ارغنون گویدم انا إلیه راجعون ۲: ۱۵۶» و دیگر آن که چون تربیت نظام عالم ملک از فلکیات و عنصریات و جوهریات و عرضیات آن، مقدمه وجود انسان کامل

است و در حقیقت این ولیده عصاره عالم تحقق و غایه القصوای عالمیان است و از این جهت آخر ولیده است، و چون عالم ملک به حرکت جوهریه ذاتیه متحرک است و این حرکت ذاتی استکمالی است به هر جا منتهی شد آن غایت خلقت و نهایت سیر است، و چون به طریق کلی نظر در جسم کلّ و طبع کلّ و نبات کلّ و حیوان کلّ و انسان کلّ افکنیم انسان آخرین ولیده‌ای است که پس از حرکات ذاتیه جوهریه عالم به وجود آمده و منتهی به او شده، پس دست تربیت حق تعالی در تمام دار تحقق به تربیت انسان پرداخته است و الانسان هو الأوّل و الآخر.

و این که ذکر شد، در افعال جزئیّه و نظر به مراتب وجود است، و الا به حسب فعل مطلق از برای فعل حق تعالی غایتی جز ذات مقدّسش نیست

آداب الصلاة ص : ۲۶۳

چنانچه در محالّ خود مبرهن است. و نظر به افعال جزئیّه نیز چون کنیم، غایت خلقت انسان عالم غیب مطلق است، چنانچه در قدسیّات وارد است:

یا بن آدم خلقت الأشياء لاجلك، و خلقتك لاجلی. «»

و در قرآن شریف خطاب به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام فرماید: وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ۚ ۲۰: ۴۱ «» و نیز فرماید: وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ ۚ ۲۰: ۱۳. «» پس، انسان مخلوق «لاجل الله» و ساخته شده برای ذات مقدّس او است، و از میان موجودات او مصطفی و مختار است، غایت سیرش وصول به باب الله و فنای فی ذات الله و عکوف به فناء الله است، و معاد او إلى الله و من الله و فی الله و بالله است، چنانچه در قرآن فرماید: اِنَّ اَیْنَآ اِیَابَهُمْ ۸۸: ۲۵. «» و دیگر موجودات به توسط انسان رجوع به حق کنند، بلکه مرجع و معاد آنها به انسان است، چنانچه در زیارت جامعه، که اظهار شمّه‌ای از مقامات ولایت را

فرموده، می‌فرماید: و ایاب الخلق الیکم، و حسابهم
علیکم. و می‌فرماید: بکم فتح الله، و بکم یختم.»»

و اینکه در آیه شریفه حق می‌فرماید: انَّ الْاِیْنَ اِیَابَهُمْ ثُمَّ
انَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ ۸۸: ۲۵ - ۲۶.»» و در زیارت جامعه
می‌فرماید: و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم

سری از اسرار توحید، و اشاره به آن است که رجوع به
انسان کامل رجوع الی الله است، زیرا که انسان کامل
فانی مطلق و باقی به بقاء الله است و از خود تعین و
انیت و انانیتی ندارد، بلکه خود از اسماء حسنی و اسم
اعظم است، چنانچه اشاره به این معنی در قرآن و
احادیث شریفه بسیار است.

و قرآن شریف به قدری جامع لطایف و حقایق و سرایر
و دقایق توحید

آداب الصلاة ص : ۲۶۴

است که عقول اهل معرفت در آن حیران می‌ماند، و این، اعجاز بزرگ این صحیفه نورانیّه آسمانی است، نه فقط حسن ترکیب و لطف بیان و غایت فصاحت و نهایت بلاغت و کیفیت دعوت و اخبار از مغیبات و احکام احکام و اتقان تنظیم عائله و امثال آن، که هر یک مستقلاً اعجازی فوق طاقت و خارق عادت است. بلکه می‌توان گفت این که قرآن شریف معروف به فصاحت شد و این اعجاز در بین سایر معجزات مشهور آفاق شد، برای این بود که در صدر اول اعراب را این تخصص بود و فقط این جهت از اعجاز را ادراک کردند، و جهات مهمتری که در آن موجود بود و جهت اعجازش بالاتر و پایه ادراکش عالی‌تر بود اعراب آن زمان ادراک نکردند. الآن نیز آنهایی که هم افق آنها هستند، جز ترکیبات لفظیه و محسنات بدیعیّه و بیانیّه چیزی از این لطیفه الهیه ادراک نکنند. و اما آنهایی که به اسرار و دقائق معارف آشنا و از لطائف توحید و تجرید باخبرند، وجهه نظرشان

در این کتاب الهی و قبله آمالشان در این وحی سماوی همان معارف آن است و به جهات دیگر چندان توجهی ندارند. و هر کس نظری به عرفان قرآن و عرفای اسلام که کسب معارف از قرآن نمودند کند و مقایسه ما بین آنها با علماء سایر ادیان و تصنیفات و معارف آنها کند، پایه معارف اسلام و قرآن را، که اساس دین و دیانت و غایه القصوای بعث رسل و انزال کتب است، می فهمد، و تصدیق به این که این کتاب وحی الهی و این معارف معارف الهیه است برای او مؤونه ندارد.

ایقاظ ایمانی

بدان که ربوبیت حق تعالی جلّ شأنه از عالمیان بر دو گونه است:

یکی «ربوبیت عامّه» که تمام موجودات عالم در آن شرکت دارند. و آن تربیتهای تکوینی است که هر موجودی را از حدّ نقص به کمال لایق خود در تحت

تصرف ربوبیت می‌رساند. و تمام ترقیات طبیعی و جوهریه و حرکات و تطورات ذاتیه و عرضیه در تحت تصرفات ربوبیت واقع شود. و بالجمله، از منزل ماده المواد و هیولای اولی تا منزل حیوانیت و حصول قوای جسمانیه و

آداب الصلاة ص : ۲۶۵

روحانیه حیوانیه، تربیت تکوینی، و هر یک از آنها شهادت دهند به این که الله جلّ جلاله ربّی.

و دوم از مراتب ربوبیت «ربوبیت تشریحی» است، که مختصّ به نوع انسانی است و دیگر موجودات را از آن نصیبی نیست. و این تربیت هدایت طرق نجات و ارائه راههای سعادت و انسانیت و تحذیر از منافیات آن [است] که به توسط انبیاء علیهم السلام اظهار فرموده. و اگر کسی با قدم اختیار خود را در تحت تربیت و تصرف ربّ العالمین واقع کرد و مربوب آن تربیت شد به

طوری که تصرفات اعضا و قوای ظاهریّه و باطنیّه او تصرفات نفسانیّه نشد بلکه تصرفات الهیّه و ربوبیّه گردید، به مرتبه کمال انسانیّت که مختصّ به این نوع انسانی است می‌رسد.

انسان تا منزل حیوانیّت با سایر حیوانات هم قدم بوده، و از این منزل دو راه در پیش دارد که با قدم اختیار باید طی کند: یکی منزل سعادت، که صراط مستقیم ربّ العالمین است - ان ربّی علی صراط مستقیم. «و یکی راه شقاوت، که طریق معوج شیطان رجیم است. پس، اگر قوا و اعضای مملکت خود را در تصرف ربّ العالمین داد و مربّاً به تربیت او شد، کم کم قلب، که سلطان این مملکت است، تسلیم او شود، و دل که مرئوس ربّ العالمین شد، سایر جنود به او اقتداء کنند و مملکت یکسره مرئوس او گردد. و در این هنگام لسان غیبی او، که ظل قلب است، می‌تواند بگوید: الله جلّ جلاله ربّی در جواب ملائکه عالم قبر که گویند: من ربّک؟ و چون

چنین شخصی لا بد اطاعت رسول خدا و اقتداء به ائمه هدی و عمل به کتاب الهی نموده، زبانش گویا شود به این که محمد صلی الله علیه و آله نبی، و علی و اولاده المعصومین ائمتی، و القرآن کتابی. و اگر دل را الهی و ربوبی نموده و نقش لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله در لوح دل منتقش نشده و صورت باطن نفس نشده باشد و به عمل به قرآن شریف و تفکر و تذکر و تدبیر در آن،

آداب الصلاة ص : ۲۶۶

قرآن به او منسوب و او به قرآن ارتباط روحی معنوی پیدا نکرده باشد، پس در سكرات و سختی‌های مرض موت و خود موت، که داهیه عظیمه است، تمام معارف از خاطر او محو شود.

عزیزم، انسان با یک مرض حصبه و ضعف قوای دماغیه تمام معلوماتش را فراموش می کند مگر چیزهایی را که

با شدت تذکر و انس با آنها جزء فطریات ثانویه او شده باشد، و اگر یک حادثه بزرگی و هائله سهمناکی پیش آید انسان از بسیاری از امور خود غفلت کند و خط نسیان به روی معلومات او کشیده می‌شود، پس در آن أهوال و شدائد و سکرات موت چه خواهد شد؟ و اگر سمع قلب باز نشده باشد و دل سمیع نباشد، تلقین عقاید حین موت و بعد از موت به حال او نتیجه‌ای ندارد. تلقین برای کسانی مفید است که دل آنها از عقاید حقه با خبر است و سمع قلب آنها باز است، و در این سکرات و شدائد فی الجملة غفلتی حاصل شده باشد، این وسیله شود که ملائکة اللہ به گوش او برسانند، ولی اگر انسان کر باشد و گوش عالم برزخ و قبر نداشته باشد، هرگز تلقین را نمی‌شنود و به حال او اثر نکند. و در احادیث شریفه به بعض آنچه گفته شد اشاره شده است.

قوله تعالى: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ۱: ۳ ابدان که از برای جمیع اسماء و صفات حق تعالی جلّ و علا به طور کلی دو مقام و دو مرتبه است:

یکی، مقام اسماء و صفات ذاتیه که در حضرت واحدیت ثابت است، چون علم ذاتی که از شئون و تجلیات ذاتیه است، و قدرت و اراده ذاتیه و دیگر شئون ذاتیه.

و دیگر، مقام اسماء و صفات فعلیه است که به تجلی به «فیض مقدّس» برای حق ثابت است، چون «علم فعلی» که اشراقیین ثابت دانند و مناط «علم تفصیلی» را آن دانند، و جناب افضل الحكماء، خواجه نصیر الدین نصر الله وجهه، اقامه برهان بر آن کرده‌اند، و در این معنی که میزان «علم تفصیلی»

آداب الصلاة ص : ۲۶۷

«علم فعلی» است، از اشراقیین تبعیت فرموده‌اند. «و این مطلب گرچه خلاف تحقیق است، بلکه «علم

تفصیلی» در مرتبه ذات ثابت است و کشف و تفصیل علم ذاتی از علم فعلی بالاتر و بیشتر است - چنانچه در محلّ خود به وجه برهان نوری ثابت و محقق است - ولی اصل مطلب که نظام وجود علم فعلی تفصیلی حق است، ثابت و محقق است در سنت برهان و مشرب عرفان، گر چه مسلک اعلا و ذوق احلای عرفانی را غیر از این طریقه‌ها طریقه‌ای است - «مذهب عاشق ز مذهبها جدا است.»» بالجمله، از برای رحمت «رحمانیه» و «رحیمیه» دو مرتبه و دو تجلی است: یکی در مجلای ذات در حضرت واحدیت به تجلی به فیض اقدس. و دیگر، در مجلای اعیان کونیّه به تجلی به فیض مقدّس. و در سوره مبارکه اگر «رحمن» و «رحیم» از صفات ذاتیه باشد - چنانچه ظاهرتر است - در آیه شریفه بسم الله الرحمن الرحیم این دو صفت را تابع «اسم» توان دانست تا از صفات فعلیه باشد، بنابر این، ابداء تکراری در کار نیست تا این که گفته شود برای تأکید و مبالغه است.

و به این احتمال - و العلم عند الله - معنی آیات شریفه چنین می‌شود: بِمَشِيَّتِهِ الرَّحْمَانِيَّةِ وَ الرَّحِيمِيَّةِ الْحَمْدُ لِدَاثِهِ الرَّحْمَانِيِّ وَ الرَّحِيمِيِّ. و چنانچه مقام «مشیت» جلوه ذات مقدس است، مقام «رحمانیت» و «رحیمیت»، که از تعینات مقام مشیت است، جلوه رحمانیت و رحیمیت ذاتیه است. و احتمالات دیگری نیز هست که ما ترک کردیم ذکر آن را، زیرا که این احتمال که ذکر شد ظاهرتر بود.

قوله تعالى: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۱: ۴؛ بسیاری از قراء «مَلِكِ» ۱: ۴، به فتح میم و کسر لام، قرائت کرده‌اند. و برای هر یک از این دو قرائت ترجیحاتی ادبی ذکر کرده‌اند. حتی بعضی از بزرگان علماء رحمه الله رساله نوشته در ترجیح

آداب الصلاة ص : ۲۶۸

«ملک» بر «مالک».» و چیزهایی که طرفین گفته‌اند
طوری نیست که از آن اطمینانی حاصل شود.

آنچه به نظر نویسنده می‌رسد آن است که «مالک»
راجح بلکه متعین است، زیرا که این سوره مبارکه و
سوره مبارکه «توحید» مثل سایر سوره قرآنیّه نیست، بلکه
این دو سوره را چون مردم در نماز فرایض و نوافل
می‌خوانند، در هر عصری از اعصار صدها میلیون جمعیت
مسلمین از صدها میلیون جمعیت‌های مسلمین شنیده‌اند و
آنها از صدها میلیون سابقها، همینطور به تسامع، این دو
سوره شریفه به همین طور که می‌خوانند بی یک حرف
پس و پیش و کم و زیاد از ائمه هدی و پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله ثابت است. و با این که اکثر قراء «ملک»
خواندند و بسیاری از علماء ترجیح «مَلِک» داده‌اند،
معدلک این امور در این امر ثابت ضروری و متواتر
قطعی ضروری نرسانده و کسی از آنها متابعت ننموده. و
با این که علماء تبعیت هر یک از قراء را جایز می‌دانند،

هیچیک - الا شاذی که اعتناء به قول او نیست - در مقابل این ضرورت، «ملک» در نمازهای خود قرائت نموده‌اند. و اگر کسی هم «ملک» را قرائت کرده، من باب احتیاط بوده و «مالک» را نیز گفته، چنانچه شیخ علامه ما در علوم نقلیه، حاج شیخ عبد الکریم یزدی قدس سره، به خواهش یکی از علماء اعلام معاصر «ملک» را نیز می‌گفتند. ولی این احتیاط بسیار ضعیفی است، بلکه به عقیده نویسنده مقطوع الخلاف است.

و از این بیان که شد ضعف این مطلب معلوم می‌شود که گفته‌اند در خطّ کوفی «ملک» و «مالک» به هم اشتباه شده، زیرا که این ادعا را شاید در سوری که کثیر التداول در السنه نیست بتوان گفت - آن هم علی اشکال - ولی در مثل چنین سوره‌ای که ثبوت آن از روی تسماع و قرائت است - چنانچه پر واضح است - ادعائی بس بی مغز و گفته‌ای بس بی اعتبار است.

و این کلام که ذکر شد در «کفوا» نیز جاری است، زیرا
که قرائت با «واو»

آداب الصلاة ص : ۲۶۹

مفتوحه و «فاء» مضمومه - با آن که فقط قرائت عاصم
است - معدلک آن نیز به تسامع بالضروره ثابت است، و
قرائت دیگر معارضه با این ضرورت نکرده.

گرچه بعضی به خیال خود احتیاط می کنند و مطابق
قرائت اکثر که با ضم «فاء» و «همزه» است قرائت
می کنند، ولی این احتیاط بی جایی است.

و اگر چنانچه در روایاتی که امر شده مثل قرائت ناس
قرائت کنیم» مناقشه شود - چنانچه جای مناقشه هم
هست و مضمون آن است که مراد از آن روایات این
باشد که همینطور که نوع مردم قرائت می کنند قرائت
کنید نه آن که مخیر هستید میان قرائت سبع مثلا - آن
وقت قرائت «ملک» و «کفوا» به غیر آن طور که مشهور

در بین مسلمین و مسطور در صحف است غلط می‌شود.
و در هر صورت، احتیاط قرائت آنها است به طوری که
بین مردم متداول و در السنه مشهور و در قرآن مسطور
است، زیرا که آن طور قرائت در هر مسلکی صحیح
است. و الله العالم.»

تحقیق حکمی

بدان که مالکیت حق تعالی مثل مالکیت بندگان نیست
مملوکات خود را، و مثل مالکیت سلاطین نیست مملکت
خود را، چه که اینها اضافاتی است اعتباریه. و اضافه
حق به خلق از این قبیل نیست، گرچه در نزد علماء فقه
این طور مالکیت برای حق تعالی طولا ثابت است، و آن
نیز منافات با آن چه در این نظر ملحوظ و مذکور است
ندارد. و از قبیل مالکیت انسان اعضاء و جوارح خود را
نیز نیست، و از قبیل مالکیت او قوای ظاهریه و باطنیه
خود را نیز نیست، گرچه این مالکیت نزدیکتر است به

مالکیت حق تعالی از سایر مالکیت‌های مذکوره در سابق.
و از قبیل مالکیت نفس افعال ذاتیه خود را

آداب‌الصلاة ص : ۲۷۰

که از شئون نفس است، مثل ایجاد صور ذهنیه که قبض و بسطش تا اندازه‌ای در تحت اراده نفس است، نیز نیست. و از قبیل مالکیت عوالم عقلیه ما دون خود را نیز نیست، گر چه آنها متصرف هم در این عوالم به اعدام و ایجاد باشند، زیرا که تمام دار تحقق امکانی، که ذل فقر در ناصیه آنها ثبت است، محدود به حدود و مقدر به قدر می‌باشند و لو به حد ماهیتی، و هر چه محدود به حد باشد، با فعل خود به قدر محدودیتش بینونت عزلی دارد و احاطه قیومی حقانی ندارد، پس تمام اشیاء به حسب مرتبه ذات خود با منفعلات خود متباین و متقابل می‌باشند، و به همین جهت احاطه ذاتیه قیومی ندارند.

و اما مالکیت حق تعالی که به اضافه اشراقیه و احاطه
 قیومیّه است، مالکیت ذاتیه حقیقیّه حقّه است که به هیچ
 وجه شائبه تباین عزلی در ذات و صفاتش با موجودی از
 موجودات نیست. و مالکیت آن ذات مقدّس به همه
 عوالم علی السّواء [است]، بدون آن که با موجودی از
 موجودات به هیچ وجه تفاوت کند یا به عوالم غیب و
 مجردات محیطتر و نزدیکتر باشد از عوالم دیگر، چه که
 آن مستلزم محدودیت و بینونت عزلی شود و ملازم با
 افتقار و امکان شود، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً.
 چنانچه اشاره به این معنی ممکن است باشد قول خدای
 تعالی: نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ ۝ ۵۶: ۸۵ «و نَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ
 مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۝ ۵۰: ۱۶» «وَاللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ
 ۝ ۲۴: ۳۵» «وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ اِلَهُ وَ فِي الْاَرْضِ اِلَهُ ۝ ۴۳:
 ۸۴» «وَلَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ۝ ۸۵: ۹» و قول
 رسول خدا از قرار منقول: لو دلیتم بحبل إلى الارضین
 السفلی، لهبطتم علی الله.»

و قول حضرت صادق در روایت کافی: فلا یخلو منه مکان، و لا یشغل به مکان، و لا

آداب الصلاة ص : ۲۷۱

یکون إلى مکان اقرب منه إلى مکان.»»

و قول حضرت امام علی نقی علیه السلام: و اعلم، انه اذا كان في السماء الدنيا فهو كما هو على العرش. و الأشياء كلها له سواء علما و قدرة و ملکا و احاطة.»»

و با این که مالکیت ذات مقدّسش به همه اشیا و همه عوالم علی السواء است، معذک در آیه شریفه می فرماید: مالکِ یومِ الدّینِ ا: ۴. این اختصاص ممکن است برای این باشد که «یوم الدّین» یوم الجمع است، از این جهت، مالک «یوم الدّین» که یوم الجمع است مالک ایام دیگر که متفرّقات است می باشد، و المتفرّقات فی النّسئ الملکیة مجتمعات فی النّسئ الملکوتیة.»» و یا برای آن است که ظهور مالکیت و قاهریت حق تعالی

مجدده در «یوم الجمع» که یوم رجوع ممکنات است به باب الله و صعود موجودات بفناء الله است می باشد.

و تفصیل این اجمال به طوری که مناسبت با این رساله است، آن است که تا نور وجود و شمس حقیقت در سیر تنزلی و نزول از مکامن غیب به سوی عالم شهادت است، رو به احتجاب و غیبت است، و به عبارت دیگر، در هر تنزلی تعینی است و در هر تعین و تقیدی حجابی است. و چون انسان مجمع جمیع تعینات و تقیدات است، محتجب به تمام حجب هفتگانه ظلمانیّه و حجب هفتگانه نوریّه، که آن ارضین سبع و سموات سبع به حسب تأویل است، می باشد، و شاید ردّ به «اسفل السّافلین» نیز عبارت از احتجاب به جمیع انواع حجب باشد. و از این احتجاب شمس وجود و صرف نور در افق تعینات، به «لیل» و «لیلة القدر» تعبیر می توان نمود. و مادامی که انسان در این

آداب الصلاة ص : ۲۷۲

حجب محتجب است، از مشاهده جمال ازل و معاینه نور اوّل محجوب است. و چون در سیر صعودی جمیع موجودات از منازل سافله عالم طبیعت به حرکات طبیعیّه - که در جبلّه ذات آنها از نور جاذبه فطره الهی به حسب تقدیر «فیض اقدس» در حضرت علمیه به ودیعت نهاده شده - رجوع به وطن اصلی و میعاد حقیقی نمودند - چنانچه در آیات شریفه اشاره به این معنی بسیار است - از حجب نورانیّه و ظلمانیّه دوباره مستخلص شوند و مالکیّت و قاهریت حق تعالی جلوه کند و حق به وحدت و قهاریت تجلّی فرماید. و در این جا که رجوع آخر به اول و اتصال ظاهر به باطن شد و حکم ظهور ساقط و حکومت باطن جلوه نمود، خطاب از حضرت مالک علی الاطلاق آید - و مخاطبی جز ذات مقدس نیست - لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ۴۰: ۱۶. و چون مجیبی نیست خود فرماید: لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۴۰: ۱۶. «» و این یوم مطلق که یوم خروج شمس حقیقت از حجاب افق

تعیّنات [است] «یوم دین» است به یک معنی، زیرا که هر موجودی از موجودات در ظلّ اسم مناسب خود فانی در حق شود. و چون نفخه صور دمد، از آن اسم ظهور کند و با توابع آن اسم قرین گردد، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ٤٢: ٧. «» و انسان کامل در این عالم، به حسب سلوکِ اِلَى اللّٰه و هجرت به سوی او، از این حجب خارج شود و احکام قیامت و ساعت و یوم الدّین برای او ظاهر و ثابت شود، پس، حق با مالکیت خود بر قلب او ظهور کند در این معراج صلوتی، و لسان او ترجمان قلبش باشد و ظاهر او لسان مشاهدات باطنش گردد. و این است یکی از اسرار اختصاص مالکیت به «یوم الدین».

الهام عرشی

بدان که در باب «عرش» و «حمله» آن اختلافاتی است،
و در ظواهر

آداب الصلاة ص : ۲۷۳

اخبار شریفه نیز اختلاف است، گر چه به حسب باطن اختلافی در کار نیست، چون در نظر عرفانی و طریق برهانی «عرش» بر معانی بسیاری اطلاق شود:

یکی از معانی آن - که ندیدم در لسان قوم - حضرت «واحدیت» است، که مستوای «فیض اقدس» است. و حمله آن چهار اسم است از امّات اسماء که «اول» و «آخر» و «ظاهر» و «باطن» است.

و دیگر - که باز در لسان قوم ندیدم - «فیض مقدّس» است که مستوای اسم اعظم است، و حامل آن «رحمن» و «رحیم» و «ربّ» و «مالک» است.

و یکی از اطلاقات آن، جمله «ما سوی الله» است، که حامل آن چهار ملک است: «اسرافیل» و «جبرائیل» و «میکائیل» و «عزرائیل».

و یکی دیگر، «جسم کلّ» است، که حامل آن چهار ملک است که صور «ارباب انواع» است، و در روایت کافی اشاره به آن وارد شده. «و گاهی اطلاق بر «علم» شده، که شاید مراد از علم «علم فعلی» حق باشد که مقام ولایت کبری است. و حمله آن چهار نفر از اولیاء کمل است در امم سالفه: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - علی نبینا و آله و علیهم السلام. و چهار نفر از کمل است در این امت: رسول ختمی، و امیر المؤمنین، و الحسن، و الحسین - علیهم السلام.

و چون این مقدمه دانسته شد، بدان که در سوره شریفه «حمد» پس از اسم «الله» که اشاره به ذات است، این چهار اسم شریف که «ربّ» و «رحمن» و «رحیم» و «مالک» است اختصاص به ذکر داده شده، ممکن است برای این باشد که این چهار اسم شریف حامل عرش «وحدانیت» هستند به حسب باطن، و مظاهر آنها چهار ملک مقرب حق هستند که حامل عرش «تحقق» هستند.

پس، اسم مبارک «ربّ» باطن «میکائیل» است که به مظهریت ربّ موکل ارزاق و مربّی دار وجود است. و اسم شریف «رحمن» باطن «اسرافیل» است که منشی ارواح و نافخ صور و باسط ارواح و صور است، چنانچه بسط

آداب الصلاة ص : ۲۷۴

وجود هم به اسم «رحمن» است. و اسم شریف «رحیم» باطن «جبرائیل» است که موکل بر تعلیم و تکمیل موجودات است. و اسم شریف «مالک» باطن «عزرائیل» است که موکل بر قبض ارواح و صور و ارجاع ظاهر به باطن است. پس، سوره شریفه تَامَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ ۱: ؎مشمول بر عرش و حدانیت و عرش تحقق است و مشیر به حوامل آن می باشد. پس، تمام دائره وجود و تجلیات غیب و شهود، که قرآن شریف ترجمان آن است، تا این جای از این سوره مذکور است. و همین معنی جمعا در بسم الله که اسم اعظم است موجود است، و در «باء» که

مقام سببیت می‌باشد و «نقطه» که سرّ سببیت است موجود است، و علی علیه السلام سرّ ولایت و سببیت است، پس او است نقطه تحت الباء، «یعنی، نقطه تحت الباء ترجمان سرّ ولایت است تأمل - وجه تأمل اشکالی است که در حدیث است. و الله العالم.

تنبیه عرفانی

شاید در تقدیم «ربّ» و ذکر «رحمن» و «رحیم» پس از آن، و تأخیر «مالک»، اشاره‌ای لطیفه باشد به کیفیت سلوک انسانی از نشئه ملکیه دنیاویّه تا فنای کلی یا تا مقام حضور نزد مالک الملوک. پس، سالک تا در مبادی سیر است، در تحت تربیت تدریجی «ربّ العالمین» است، زیرا خود نیز از عالمیان و سلوکش در تحت تصرف زمان و تدریج است. و چون به قدم سلوک از عالم طبیعت متصرّم منسلخ شد، مرتبه اسماء محیطه که به عالم - که جنبه سوائت در او غالب است - فقط تعلق ندارد در قلب او تجلی کند، و چون اسم شریف

«رحمن» را در بین اسماء محیطه مزید اختصاصی است، آن مذکور گردیده. و چون «رحمن» ظهور رحمت و مرتبه بسط مطلق است، مقدم شده بر «رحیم» که به افق بطون نزدیکتر است، پس، در سلوک عرفانی اول اسماء ظاهره تجلی کند، پس از آن، اسماء باطنه، چون سیر سالک من الکثرة إلى

آداب الصلاة ص : ۲۷۵

الوحدة می باشد، تا منتهی می شود به اسماء باطنه محضه که اسم «مالک» از آنها است. پس، در تجلی به مالکیت، کثرات عالم غیب و شهادت مضمحل شود و فنای کلی و حضور مطلق دست دهد. و چون از حجب کثرت به ظهور وحدت و سلطنت الهیه تخلص یافت و به مشاهده حضوریّه نائل گردید، مخاطبه حضوریّه کند و ایّاک نعبد گوید.

پس تمام دایره سیر سایرین نیز در سوره شریفه مذکور است: از آخرین حجب عالم طبیعت تا رفع جمیع حجب ظلمانیّه و نورانیّه و دست دادن حضور مطلق. و این حضور قیامت کبرای سالک و قیام ساعت او است. و شاید در آیه شریفه فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ۃ: ۳۹: ۶۸ «مقصود از «مستثنی» این نوع از اهل سلوک باشد که برای آنها قبل از نفخ صور کلی، صعق و محو حاصل شده. و شاید یکی از احتمالات فرمایش رسول خدا که فرمودند: انا و السّاعه کھاتین» - و جمع فرمودند بین دو سبّابه شریفه خود -

همین معنی باشد.

تنبیه ادبی

در تفاسیر متداوله که دیدیم، یا از آنها نقل شده، «دین» را به معنای جزا و حساب دانسته‌اند. و در کتب لغت نیز به این معنی ذکر شده، و به قول شعراء عرب استشهاد

شده مثل قول شاعر: و اعلم بانك ما تدین تدان.» و
قول منسوب به شهل بن ربیعہ: و لم یبق سوی العدوان،
دناهم كما دانوا.» و

آداب الصلاة ص : ۲۷۶

گفته‌اند «دیان»، که از اسماء الهیه است، نیز به همین
معنی است. و شاید مراد از «دین» شریعت حقّه باشد. و
چون در روز قیامت آثار دین ظاهر گردد و حقایق
دینیّه از پرده بیرون افتد، از این جهت آن روز را «روز
دین» باید گفت، چنانچه امروز «روز دنیا» است، زیرا
که روز ظهور آثار دنیا است و صورت حقیقیّه دین ظاهر
نیست. و این شبیه قول خدای تعالی است که
می‌فرماید:

وَ ذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ ۱۴: ۵، «و آن ایّامی است که حق
تعالی به قهر و سلطنت با قومی رفتار کند. و روز قیامت
هم «یوم الله» است و هم «یوم الدین» است، زیرا که

روز ظهور سلطنت الهیه و روز بروز حقیقت دین خدا است.

قوله تعالی: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ۱: ۵ بدان ای عزیز که چون بنده سالک در طریق معرفت تمام محامد و مدایح را مختص به ذات مقدس حق دانست و قبض و بسط وجود را از او دانست و از مه امور را در اول و آخر و مبدأ و منتهی به ید مالکیت او دانست و توحید ذات و افعال در قلبش تجلی نمود، حصر عبادت و استعانت را به حق کند و جمیع دار تحقق را طوعاً و کرها خاضع ذات مقدس بیند و در دار تحقق قادری نبیند تا اعانت را به او نسبت دهد. و این که بعضی از اهل ظاهر گفته‌اند حصر عبادت حقیقی است و حصر استعانت حقیقی نیست - زیرا که استعانت به غیر حق نیز می‌شود و در قرآن شریف نیز فرماید: **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى** ۵: ۲ «و می‌فرماید: **اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ** ۲: ۴۵» و نیز معلوم است بالضروره که سیره نبی اکرم و ائمه هدی

عليهم السلام و اصحاب آنها و مسلمين بر استعانت از غير
حق بوده در غالب امور مباحه، مثل استعانت به دابّه و
خادم و زوجه و رفيق و رسول و اجير و غير ذلك -
کلامی است با اسلوب اهل ظاهر. و اما کسی که از
توحيد فعلی حق تعالی اطلاع دارد و

آداب الصلاة ص : ۲۷۷

نظام وجود را صورت فاعلیت حق تعالی می بیند و لا
مؤثر فی الوجود را یا برهانا یا عیانا یافته، با چشم بصیرت
و قلب نورانی حصر استعانت را نیز حصر حقیقی داند و بنا
اعانت دیگر موجودات را صورت اعانت حق داند. و بنا
به گفته اینها، اختصاص محامد به حق تعالی نیز وجهی
ندارد، زیرا که برای دیگر موجودات - بنابر این مسلک
- تصرفات و اختیارات و جمال و کمالی است که لایق
مدح و حمدند، بلکه احیاء و اماته و رزق و خلق دیگر
امور مشترک بین حق و خلق است. و این امور در نظر
اهل الله شرک، و در روایات از این امور به شرک خفی

تعبیر شده، چنانچه اداره انگشتی برای یاد ماندن چیزی، از شرک خفی محسوب شده است.»
بالحمله، اَيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ ۱: ۵ از متفرعات الحمد لله است، که اشاره به توحید حقیقی است. و کسی که حقیقت توحید در قلب او جلوه ننموده و قلب را از مطلق شرک پاک ننموده، اَيَّاكَ نَعْبُدُ ۱: ۵ و حقیقت ندارد، و حصر عبادت و استعانت را به حق نتواند نمود، و خدا بین و خدا خواه نخواهد بود. و چون توحید در قلب جلوه نمود، به اندازه جلوه آن، از موجودات منصرف و به عزّ قدس حقّ متعلّق شود تا آنجا که مشاهده کند که به اسم الله ایاک نعبد و ایاک نستعین ۱: ۵ واقع شود، و بعضی از حقایق اُنْتِ کَمَا اِثْنَيْتِ عَلَيَّ نَفْسُکَ»

در قلب تجلی کند.

تنبيه اشراقی

از بیانات این رساله معلوم شده است نکته عدول از غیبت به خطاب. و این گرچه خود یکی از محسنات کلام و مزیت‌های بلاغت است که در کلام فصحاء و بلغاء بسیار و موجب حسن کلام، و خود التفات از حالی به حالی

آداب الصلاة ص : ۲۷۸

رفع سئامت از مخاطب کند و نشاطی تازه به روح او بخشد، ولی چون نماز معراج وصول به حضرت قدس و مرقاء حصول مقام انس است، در این سوره شریفه دستور این ترقی روحانی و مسافرت عرفانی را می‌دهد. و چون بنده در اول سلوک إلى الله در حجب ظلمانیّه عالم طبع و نورانیّه عالم غیب محبوس و محجوب است، و سفر إلى الله خروج از این حجب است به قدم سلوک معنوی، و در حقیقت مهاجرت إلى الله رجوع از بیت نفس و بیت خلق است الی الله و ترک کثرات، و رفض غبار غیریت و حصول توحیدات و غیبت از خلق و

حضور لدی الرب است، و چون در آیه شریفه مالکِ یومِ الدین ۱: کثرات را منظوی در تحت سطوع نور مالکیت و قاهریت دید، حالت محو از کثرت و حضور در حضرت دست دهد و با مخاطبه حضوریه و مشاهده جمال و جلال تقدیم عبودیت کند و خدا خواهی و خدا بینی خود را به محضر قدس و محفل انس برساند. و شاید نکته این که با ضمیر «ایاک» تأدیه این مقصد را می کند، برای آن باشد که این ضمیر راجع به ذات است مضمحلا فیہ الکثرات، پس، سالک را ممکن است در این مقام حالت توحید ذاتی دست دهد و از کثرت اسماء و صفات نیز منصرف و وجهه قلب حضرت ذات بی حجب کثرات شود. و این آن کمال توحید است که امام موحدان و سر حلقه عارفان و پیشوای عاشقان و سر سلسله مجذوبان و محبوبان، امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اولاده المعصومین فرماید: و کمال التّوحید نفی الصّفات عنه.»

زیرا که صفت را وجهه غیریت و کثرت است، و این توجه به کثرت - و لو کثرت اسمائی - از سرائر توحید و حقایق تجرید بعید است، و لهذا شاید سرّ خطیئه آدم علیه السلام توجه به کثرت اسمائی است که روح شجره منهیّه است.

آداب الصلاة ص : ۲۷۹

تحقیق عرفانی

بدان که اهل ظاهر در نکته ذکر نعبد و نستعین به صیغه متکلم مع الغیر، با آن که عابد واحد است، نکاتی گفته‌اند.

از آن جمله آن که عابد را حیلای شرعیّه به نظر رسیده که به وسیله آن عبادتش مقبول درگاه حق تعالی افتد. و آن، آن است که عبادت خود را در ضمن عبادت سایر مخلوق، که از جمله آنها است کمال از اولیاء که حق تعالی عبادت آنها را قبول می‌فرماید، تقدیم بارگاه

قدس و دستگاه رحمت کند تا به این وسیله عبادت او نیز ضمناً قبول شود، زیرا که از عادت کریم نیست که تبعّض صفت کند.

و از آن جمله آن که چون تشریح نماز در اول امر به جماعت بوده از این جهت به لفظ جمع ادا شده.

و ما در سرّ جملی اذان و اقامه نکته‌ای گفتیم که از آن، کشف این سرّ تا اندازه‌ای می‌شود. و آن آن است که اذان اعلان قوای ملکیه و ملکوتیه سالک است برای حضور در محضر، و اقامه به پاداشتن آنها است در حضور. و چون سالک قوای ملکیه و ملکوتیه خود را در محضر حاضر نمود و قلب که پیشوای آنها است به سمت امامت به پای خاست ف - قد قامت الصلاة والمؤمن وحده جماعه،»

پس بعد ۱: ۵۰ نستعین ۱: ۵۰ واهدنا ۱: ۶، تمام به واسطه این جمعیت حاضر در محضر قدس است. و در روایات و

ادعیه صادره از اهل بیت عصمت و طهارت، که سر
چشمه عرفان و شهودند، اشاره به این معنی شده است.
و وجه دیگر که به نظر نویسنده می‌رسد، آن است که
چون سالک در الحمد لله جمیع محامد و ائمه را از هر
حامد و ثنا جویی در ملک و ملکوت، مقصور و مخصوص
به ذات مقدّس حق نمود، و نیز در مدارک ائمه برهان
و

آداب الصلاة ص : ۲۸۰

قلوب اصحاب عرفان به ظهور پیوسته که تمام دائره
وجود - بملکها و ملکوتها و قضا و قضیها - حیوة
شعوری ادراکی حیوانی بل انسانی دارند و حامد و
مسبح حق تعالی از روی استشعار و ادراکند و در فطرت
تمام موجودات - خصوصا نوع انسانی - خضوع در
پیشگاه مقدّس کامل و جمیل علی الاطلاق ثبت و ناصیه
آنها در آستانه قدسش بر خاک است، چنانچه در قرآن

شریف فرماید: وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ۱۷: ۴۴» و دیگر آیات شریفه و اخبار معصومین که مشحون از این لطیفه الهیه است مؤید برهان حکمی متین است، پس چون سالک اِلَى اللّٰهِ به قدم استدلال برهانی یا ذوق ایمانی یا مشاهده عرفانی این حقیقت را دریافت، در هر مقامی که هست دریابد که جمیع ذرات وجود و سکنه غیب و شهود عابد معبود علی الاطلاق و پدید آرنده خود را طلبکارند، پس، با صیغه جمع اظهار کند که جمیع موجودات در همه حرکات و سکنات خود عبادت ذات مقدس حق تعالی کنند و از او استعانت جویند.

تنبيه و نکته

بدان که در وجه تقدیم اَيَّاكَ نَعْبُدُ ۱: ۵ برو اَيَّاكَ نَسْتَعِين ۱: ۵، با آن که به حسب قاعده باید «استعانت» در عبادت مقدم بر خود «عبادت» باشد، گفته‌اند که «عبادت» بر «استعانت» مقدم شده نه بر «اعانت»، و گاهی اعانت بی

استعانت شود. و نیز چون این دو به هم مرتبط هستند، در تقدیم و تأخیر فرقی نکند، كما يقال: قضیت حقی فاحسنت إلیّ. و احسنت إلیّ فقضیت حقی. «» و نیز استعانت برای عبادت مستأنفه است نه عبادت واقعه. و برودت این وجوه بر ارباب ذوق پوشیده نیست.

آداب الصلاة ص : ۲۸۱

و شاید نکته آن باشد که حصر استعانت به حق تعالی به حسب مقام سلوک إلی الله متأخر است از حصر عبادت، چنانچه واضح است که بسیاری از موحدین در عبادت و حاصرین عبادت را به حق، در استعانت مشرکند و حصر استعانت به حق نکنند، چنانچه از بعض ارباب تفسیر نقل نمودیم که حصر استعانت حقیقی نیست. پس، حصر در عبادت، به معنی متعارف، از اوائل مقامات موحدین است، و حصر استعانت ترک غیر حق است مطلقا.

و پوشیده نباشد که مقصود از «استعانت» فقط استعانت در عبادت نیست بلکه استعانت در مطلق امور است، و این پس از رفض اسباب و ترک کثرات و اقبال تامّ علی الله است. و به عبارت دیگر، حصر «عبادت» حق خواهی و حق طلبی است و ترک طلب غیر است، و حصر «استعانت» حق بینی و ترک رؤیت غیر است. و ترک رؤیت غیر، در مقامات عارفین و منازل سالکین، مؤخر از ترک طلب غیر است.

فائده عرفانیه

بدان ای عبد سالک که حصر «عبادت» و «استعانت» به حق نیز از مقامات موحدین و مدارج کامله سالکین نیست، زیرا که در آن دعوی است که منافی با توحید و تجرید است، بلکه رؤیت عبادت و عابد و معبود و مستعین و مستعان به و استعانت منافی با توحید است. و در توحید حقیقی که به قلب سالک جلوه کند، این کثرات مستهک و رؤیت این امور مضمحل است.

بلی، کسانی که از جذبه غیبیه به خود آمده و مقام صحو برای آنها حاصل شده، کثرت حجاب آنها نیست. زیرا که مردم چند طایفه اند:

گروهی محجوبانند، چون ما بیچارگان فرو رفته در حجب ظلمانی طبیعت.

و گروهی سالکانند، که مسافرِ اِلی الله و مهاجر به سوی بارگاه قدسند.

و گروهی واصلانند، که از حجب کثرت خارج و اشتغال به حق دارند و از خلق غافل و محجوبند، و از برای آنها صعق کلی و محو مطلق حاصل

آداب الصلاة ص : ۲۸۲

شده.

و یک گروه راجعان اِلی الخلق هستند، که سمت مکملیت و هادویت دارند، چون انبیاء عظام و اوصیاء آنها علیهم السلام. و این طایفه با آن که در کثرت واقع

و به ارشاد خلق مشغولند، کثرت حجاب آنها نیست و از برای آنها مقام برزخیت است.

بنابر این **اَيَّاكَ نَعْبُدُ و اَيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ۱: ۵ به حسب حالات این طوایف فرق می‌کند: پس، از ما محجوبان صرف ادعا و صورت است. پس، اگر تنبه بر حجاب خود پیدا کنیم و نقصان خود را دریابیم، به هر اندازه‌ای که از نقصان خود مطلع شویم، عبادت ما نورانیت پیدا کند و مورد عنایت حق تعالی شود.

و از سالکان به اندازه قدم سلوک نزدیک به حقیقت است. و از واصلان نسبت به رؤیت حق حقیقت است، و نسبت به رؤیت کثرت صرف صورت و جری بر عادت است. و از کاملان صرف حقیقت است، پس نه آنها حجاب حقی دارند و نه حجاب خلقی.

ایقاظ ایمانی

بدان ای عزیز که ما تا در این حجب غلیظ عالم طبیعت هستیم و صرف وقت در تعمیر دنیا و لذائد آن می‌کنیم و از حق تعالی و ذکر و فکر او غافل می‌باشیم، تمام عبادات و اذکار و قرائات ما بی حقیقت است - نه در الحمد لله محامد را می‌توانیم به حق منحصر کنیم، و نه در ایاک نعبد و ایاک نستعین ۱: ۵ راهی از حقیقت می‌پوییم، بلکه با این دعاوی بی مغز در محضر حق تعالی و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و اولیاء معصومین رسوا و سر شکسته هستیم. کسی که زبان حال و قالش مشحون به مدح اهل دنیا است، چه طور الحمد لله گوید؟ و کسی که وجهه قلبش طبیعی و بویی از الهیت در آن نیست و اعتماد و اتکالش به خلق است، با چه زبان ایاک نعبد و ایاک نستعین ۱: ۵ گوید؟ پس اگر مرد این میدانی، دامن همت به کمر زن و با شدت تذکر و تفکر در عظمت حق و ذلت و عجز و فقر مخلوق، در اوائل امر این حقایق و لطایف را که در خلال این رساله

آداب الصلاة ص : ۲۸۳

مذکور شد به قلب خود برسان و دل خود را به ذکر حق تعالی زنده کن تا بویی از توحید به شامه قلبت برسد، و با مدد غیبی راهی به نماز اهل معرفت پیدا کنی.

و اگر مرد این میدان نیستی، لا اقل نقص خود را نصب العین خود کن و به ذلت و عجز خود توجه کن، و از روی خجلت و شرمساری قیام به امر کن و از دعوی عبودیت حذر کن، و این آیات شریفه را که به لطایف آن متحقق نیستی یا از زبان کمال بخوان، و یا صرف قرائت صورت قرآن در نظرت باشد که اقلا دعوی باطل و ادعای کاذب نکنی.

فرع فقهی

بعضی از فقهاء قصد انشاء را در مثل ایاک نعبد و ایاک نستعین ۱: ۵، مثلاً، جایز ندانسته‌اند، به گمان آنکه منافی با

قرآنیّت و قرائت است، زیرا که قرائت نقل کلام دیگری است. و این کلام را وجهی نیست، زیرا که چنانچه ممکن است انسان به کلام خود مثلا مدح کسی را کند، ممکن است به کلام دیگران مدح کند. مثلا، اگر با شعر حافظ مدح کسی را نمودیم، صدق می کند که ما مدح کردیم و صدق می کند که شعر حافظ خواندیم. پس، اگر بِالْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱: ۲ حقیقتا تمام محامد را برای حق انشاء نمائیم و بایَاكَ نَعْبُدُ ۱: ۵ قصر عبادت را به حق انشاء کنیم، صدق می کند که با کلام خدا حمد او را نمودیم و با کلام خدا قصر عبادت نمودیم. بلکه اگر کسی کلام را از معنی انشائی تجرید کند مخالف احتیاط است، اگر نگوئیم قرائتش باطل است. بلی، اگر کسی معنی آن را نداند، لازم نیست یاد گیرد بلکه قرائت صورت - بمالها من المعنی - کفایت می کند.

و در روایات شریفه اشاره به این که قاری انشاء می کند دارد، چنانچه در حدیث قدسی است که می فرماید: فاذا

قال ای العبد فی صلوته: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» ۱:
۱، يقول الله: ذكرني عبدی. و اذا قال: «الحمد لله» ۱:
۲، يقول الله:

حمدنی عبدی...»

الخ و تا انشاء «تسمیه» و «حمد» از طرف عبد نباشد،

آداب الصلاة ص : ۲۸۴

«ذكرني» و «حمدنی» معنی ندارد. و در احادیث معراج
است که می فرماید:

الآن وصلت، فسمّ باسمی.»

و از حالاتی که برای ائمه هدی (ع) در مالکِ یوم الدین
۱: ۴ و آيَاكَ نَعْبُدُ ۱: ۵ دست می داد، و تکرار کردن بعضی
از آنها این آیات را، معلوم شود که انشاء می نمودند، نه
صرف قرائت بوده از قبیل اسمعیل یشهد ان لا اله الا
الله.»

و اختلاف مراتب نماز اهل الله یکی از مهماتش همین اختلاف مراتب قرائت آنها است، چنانچه به شمه‌ای از آن سابقا اشارت رفت. و این متحقق نشود مگر آن که قاری منشی قرائت و اذکار باشد. و شواهد بر این معنی بیش از این است. بالجمله، جواز انشاء این معانی با کلام الهی بی اشکال است.

فائده

«عبادت» را اهل لغت به معنای غایت خضوع، و تذلل دانسته‌اند، و گفته‌اند چون عبادت اعلی مراتب خضوع است، پس لایق نیست مگر برای کسی که اعلی مراتب وجود و کمال و اعظم مراتب نعم و احسان را دارد، و از این جهت عبادت غیر حق شرک است. و شاید «عبادت» - که در فارسی به معنای «پرستش» و «بندگی» است - در حقیقتش بیش از این معنی که گفته‌اند مأخوذ باشد، و آن عبارت است از خضوع برای خالق و خداوند. و از این جهت، این طور از خضوع

ملازم است با اتخاذ معبود را اله و خداوند، یا نظیر و شبیه و مظهر او، مثلا، و از این جهت، عبادت غیر حق تعالی شرک و کفر است. و اما مطلق خضوع بدون این اعتقاد یا تجزّم به این معنی - و لو تکلفا - و لو به غایت خضوع برسد اسباب کفر و شرک نمی شود، گرچه بعضی انواع آن حرام باشد، مثل پیشانی به خاک گذاشتن برای خضوع. و این گرچه

آداب الصلاة ص : ۲۸۵

عبادت و پرستش نیست، ولی ممنوع است شرعا علی الظاهر. پس احتراماتی که صاحبان مذاهب از بزرگان مذهب خود می کنند با اعتقاد به آن که آنها بندگانی هستند که در همه چیز محتاج به حق تعالی هستند - در اصل وجود و کمال آن - و عباد صالحی هستند که با آن که مالک نفع و ضرر و موت و حیوة خود نیستند، به واسطه عبودیت مقرب در گاه و مورد عنایات حق تعالی و وسیله عطیّات اویند، به هیچ وجه شائبه شرک و کفر

در آن نیست، و احترام خاصان خدا احترام او و «حبّ خاصان خدا حبّ خداست». «و در بین طوایف اشهد بالله و کفی به شهیدا طایفه‌ای که به برکت اهل بیت وحی و عصمت و خزان علم و حکمت از جمیع طوایف عائله بشری در توحید و تقدیس و تنزیه حق تعالی ممتازند، طایفه شیعه اثنی عشری است، که کتب اصول عقاید آنها - مثل کتاب شریف اصول کافی و کتاب شریف توحید شیخ صدوق رضوان الله علیه - و خطب و ادعیه ائمه معصومین آنها، که در توحید و تقدیس حق جلّ و علا از آن معادن وحی و تنزیل صادر شده، شهادت بر آن می‌دهد که چنین علومی در بشر سابقه نداشته و حق تعالی را هیچ کس مثل آنها تقدیس و تنزیه ننموده پس از کتاب مقدس وحی الهی و قرآن شریف که به ید قدرت نگاشته شده.

معدّک که شیعه در جمیع امصار و اعصار از چنین ائمه هدای معصومین منزّهین موحدین، تبعیت نمودند و به

برهانهای روشن آنها حق را شناخته و تنزیه و توحید نمودند، بعضی از طوایف، که الحاد آنها از عقاید و کتب آنها معلوم است، باب طعن و لعن را بر اینها مفتوح و به واسطه نصب باطنی که داشته‌اند تابعین اهل بیت عصمت را به شرک و کفر منسوب نمودند.

و این در بازار معرفت و حکمت گر چه ارزشی ندارد ولی چون مفسده‌اش این است که مردم ناقص و عوام جاهل بی خبر را از معادن علم دور و به جهل و شقاوت سوق می‌دهد، جنایت بزرگی است به نوع بشر که جبران آن به هیچ

آداب الصلاة ص : ۲۸۶

وجه ممکن نیست. و از این جهت است که به حسب موازین عقلیه و شرعیّه جنایت و گناه این جمعیت قاصر جاهل بیچاره به گردن آن بی انصافی است که برای منافع خیالی چند روزه مانع از نشر معارف و احکام الهیه

شدند و باعث شقاوت و بدبختی نوع بشر گردیدند، و
جمع زحمات حضرت خیر البشر را ضایع و باطل
نمودند، و باب خاندان وحی و تنزیل را به روی مردم
بستند. اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَا وَبِئَلَا وَ عَذِّبَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.

قوله تعالى: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ... ۱: ۱۶ الخ بدان ای
عزیز که چون در سوره شریفه «حمد» اشاره به کیفیت
سلوک ارباب معرفت و ارتیاض است و قَائِلًا كَ نَعْبُدُ ۱:
۵ تمام کیفیت سلوک من الخلق إلى الحق است،
چنانچه سالک از تجلیات افعالیّه به تجلیات صفاتیّه و از
آن به تجلیات ذاتیّه ترقی نمود و از حجب نورانیّه و
ظلمانیّه خارج و به مقام حضور و مشاهده واصل گردید،
پس مرتبه فنای تامّ حاصل و استهلاک کلی رخ داد. و
چون سیر إلى الله تمام شد به غروب افق عبودیت و
طلوع سلطنت مالکیت در مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۱: ۴، پس در
منتهای این سلوک، حالت تمکّن و استقراری رخ دهد
و سالک به خود آید و مقام صحو حاصل شود و توجه به

مقام خود کند، و لکن به تبع توجه به حق، به عکس حال رجوع إلى الله که توجه به حقّ تبع توجه به خلق بود. و به عبارت دیگر، در حال سلوک إلى الله در حجاب خلقی حق را می‌دید، و پس از رجوع از مرتبه فنای کلی که در مالکِ یومِ الدین ۱: حاصل شد، در نور حق خلق را مشاهده می‌کند، و از این جهت ایّاکَ نَعْبُدُ ۱: ه‌گوید به تقدیم ضمیر «ایّا» و «کاف» خطاب بر ذات خود و عبادت خود. و چون این حال را ممکن است ثباتی نباشد و لغزش در این مقام نیز متصور است، ثبات و لزوم خود را از حق تعالی طلب کند به قوله اهدنا ای، الزمنا - چنانچه تفسیر شده است.

و باید دانست که این مقام که ذکر شد و این تفسیر که بیان شد، برای کمال از اهل معرفت است، که مقام اول آنها آن است که در مقام رجوع از سیر الی الله، حق تعالی حجاب آنها از خلق شود، و مقام کمال آنها حالت

آداب الصلاة ص : ۲۸۷

برزخیت کبری است که نه خلق حجاب حق شود -
چون ما محجوبان - و نه حق حجاب خلق شود - چون
واصلان مشتاق و فانیان مجذوب. پس «صراط مستقیم»
آنها عبارت از این حالت برزخیت متوسط بین النشأتین
است که صراط حق است. و بنابر این، مقصود از الذین
انعمت علیهم ۱: ۷ همین کسانی هستند که حق تعالی با
تجلی به «فیض اقدس» در حضرت علمیّه تقدیر استعداد
آنها را فرموده، و پس از فناء کلی آنها را به مملکت خود
ارجاع نموده. و مغضوب علیهم - بنابر این تفسیر -
محجوبان قبل از وصولند و ضالین فانیان در حضرتند.

و اما غیر کمال، پس اگر وارد سلوک نشده‌اند، این امور
درباره آنها صحتی ندارد، و «صراط» آنها صراط ظاهر
شریعت است، و از این جهت تفسیر شده است «صراط
مستقیم» به «دین» و «اسلام» و امثال آن. و اگر از اهل
سلوکند، مقصود از «هدایت» راه‌نمایی، و از «صراط
مستقیم» نزدیکتر راه وصول الی الله است، که آن راه

رسول الله و اهل بیت او است، چنانچه تفسیر شده است به رسول خدا و ائمه هدی و امیر المؤمنین علیهم الصلوٰة و السلام. و چنانچه در حدیث است که رسول خدا خطی مستقیم کشیدند و در اطراف آن خطوطی کشیدند و فرمودند: «این خط وسط مستقیم از من است.» «و شاید «امت وسط» که خدای تعالی فرموده: جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ۲: ۱۴۳» و سَطِيتَ به قول مطلق و به جمیع معانی باشد، که از آن جمله وسطیت معارف و کمالات روحیه است که مقام برزخیت کبری و وسطیت عظمی است، و لهذا این مقام اختصاص دارد به کمال از اولیاء الله. و از این جهت، در روایت وارد شده که مقصود از این آیه ائمه هدی علیهم السلام هستند، چنانچه حضرت باقر علیه السلام به یزید بن معاویه عجلت

آداب الصلاة ص : ۲۸۸

می‌فرماید: «ماییم امت وسط، و ماییم شهداء خدا بر خلق.» «و در روایت دیگر فرماید: «به سوی ما رجوع کند غالی و به ما ملحق شود مقصر.» «و در این حدیث اشاره به آنچه ذکر شد فرموده است.

تنبيه اشراقی و اشراق عرفانی

بدان ای طالب حقّ و حقیقت که حق تبارک و تعالی چون خلقت نظام وجود و مظاهر غیب و شهود را به حسب حبّ ذاتی به معرفت در حضرت اسماء و صفات فرموده - به مقتضای حدیث شریف کنت کنزاً مخفیاً، فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف»

- در فطرت تمام موجودات حبّ ذاتی و عشق جبلی ابداع و ابداع فرموده، که به آن جذبه الهیه و آتش عشق ربّانی متوجه به کمال مطلق و طالب و عاشق جمیل علی الاطلاق می‌باشند. و برای هر یک از آنها نوری فطری الهی قرار داده که به آن نور طریق وصول

به مقصد و مقصود را دریابند. و این نار و نور، یکی رفر ف و وصول، و یکی براق عروج است - و شاید «براق» و «رفرف» رسول خدا صلی الله علیه و آله رقیقه این لطیفه و صورت متمثله ملکیه این حقیقت بوده - و لهذا از بهشت، که باطن این عالم است، نازل شده.

و چون موجودات نازل شده‌اند در مراتب تعینات و محجوب شده‌اند از جمال جمیل محبوب جلّت عظمته، حق تعالی با این نار و نور آنها را از حجب تعینات ظلمانیّه و انبیات نورانیّه با اسم مبارک «هادی» که حقیقت این رقایق است خارج کند، و به اقرب طرق به مقصد حقیقی و جوار محبوب خود برساند، پس، آن نور «هدایت» حق تعالی، و آن نار «توفیق» الهی و سلوک به

آداب الصلاة ص : ۲۸۹

طریق اقرب «صراط مستقیم» است و حق تعالی بر آن صراط مستقیم است. و شاید اشاره به این هدایت و این سیر و این مقصد باشد آیه شریفه ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱: ۵۶، «» چنانچه برای اهل معرفت ظاهر است.

و باید دانست که هر یک از موجودات را صراطی خاص به خود و نور و هدایتی مخصوص است: و الطَّرْقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ انْفَاسِ الْخَلَائِقِ. «»

و چون در هر تعین حجابی است ظلمانی و در هر وجود و انیت حجابی است نورانی، و انسان مجمع تعینات و جامع وجودات است، محبوبترین موجودات است از حق تعالی. و شاید اشاره به این معنی باشد آیه کریمه تَمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۹۵: ۵. «» و از این جهت، صراط انسانی طولانی تر و ظلمانی تر صراطها است. و نیز چون «رب» انسان حضرت اسم الله اعظم است، که ظاهر و باطن و اول و آخر و رحمت و قهر و بالاخره اسماء

متقابله نسبت به او علی السواء است، از برای خود انسان در منتهای سیر باید مقام برزخیت کبری حاصل شود، و از این جهت صراط او ادقّ از همه صراطها است.

تنبيه ايمانی

به طوری که ذکر شد و معلوم گردید، از برای هدایت به حسب انواع سیر سایرین و مراتب سلوک سالکین إلی الله مقامات و مراتبی است. و ما به طریق اجمال اشاره به بعض مقامات آن می‌کنیم تا در ضمن، «صراط مستقیم» و «صراط مفرطین» و «صراط مفرطین»، که «مغضوب علیهم» و «ضالین» می‌باشند، به حسب هر یک از مراتب معلوم گردد.

اول، نور هدایت فطری است، چنانچه اشاره به آن در تنبيه سابق شد.

و در این مرتبه از هدایت، «صراط مستقیم» عبارت است از سلوک إلی الله بی

آداب الصلاة ص : ۲۹۰

احتجاب به حجب ملکی یا ملکوتی، و یا سلوک إلى الله
بی احتجاب به حجب معاصی قلبیه یا معاصی قلبیه، یا
سلوک إلى الله است بی احتجاب به حجب غلو و یا
تقصیر، و یا سلوک إلى الله است بی احتجاب به حجب
نورانیّه یا ظلمانیّه، و یا سلوک إلى الله است بی احتجاب
به حجب وحدت یا کثرت. و شاید یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَ یَهْدِی
مَنْ یَشَاءُ ۳۵: ۸ «اشاره به این مرتبه از هدایت و
احتجابات باشد که در حضرت قدر، که نزد ما مرتبه
واحدیت به تجلی به حضرات اعیان ثابته است، تقدیر
شده. و تفصیل آن از حوصله این رساله بلکه از نطاق
تحریر و بیان خارج است. و هو سرّ من سرّ الله و سترّ من
سترّ الله.» دوم، هدایت به نور قرآن است. و در مقابل
آن، غلو و تقصیر از معرفت آن است، و یا وقوف به ظاهر
و وقوف به باطن است، چنانچه بعضی اهل ظاهر علوم
قرآن را عبارت از همان معانی عرفیه عامیه و مفاهیم

سوقیه وضعیه می‌دانند، و به همین عقیده تفکر و تدبّر در قرآن نکنند، و استفاده آنها از این صحیفه نورانیّه که متکفل سعادات روحیه و جسمیه و قلبیه و قالبیه است منحصر به همان دستورات صوریه ظاهریّه است، و آن همه آیاتی که دلالت کند بر آن که تدبّر و تذکر آن لازم یا راجح است و از استناره به نور قرآن فتح ابوابی از معرفت شود، پس پشت اندازند، گویی قرآن برای دعوت به دنیا و مستلذّات حیوانیه و تأکید مقام حیوانیت و شهوات بهیمیّه نازل شده است.

و بعضی اهل باطن به گمان خود از ظاهر قرآن و دعوت‌های صوریه آن، که دستور تأدّب به آداب محضر الهی و کیفیت سلوکِ إلی الله است - و آنها غافل از آن هستند - منصرف شوند و با تلبیسات ابلیس لعین و نفس اماره بالسوء از ظاهر قرآن منحرف، و به خیال خود به علوم باطنیه آن متشبّث هستند، با آن که راه وصول به باطن از تأدّب به ظاهر است.

آداب الصلاة ص : ۲۹۱

پس، این دو طایفه هر دو از جاده اعتدال خارج و از نور هدایت به صراط مستقیم قرآنی محروم و به افراط و تفریط منسوبند. و عالم محقق و عارف مدقق باید قیام به ظاهر و باطن کند و به ادبهای صوری و معنوی متأدب گردد - چنانچه ظاهر را به نور قرآن متنور می کند، باطن را نیز به انوار معارف و توحید و تجرید آن نورانی کند.

اهل ظاهر بدانند که قصر قرآن را به آداب صوریّه ظاهریّه و یک مشت دستورات عملیّه و اخلاقیّه و عقاید عامیّه در باب توحید و اسماء و صفات، شناختن حق قرآن و ناقص دانستن شریعت ختمیّه است، که باید اکمل از آن تصور نشود و الا ختمیت آن در سنت عدل محال خواهد بود. پس چون شریعت ختم شرایع و قرآن ختم کتب نازلّه و آخرین رابطه بین خالق و مخلوق است، باید در حقایق توحید و تجرید و معارف

الهیّه، که مقصد اصلی و غایت ذاتی ادیان و شرایع و کتب نازلّه الهیّه است، آخرین مراتب و منتهی النّهایه اوج کمال باشد، و الا نقص در شریعت که خلاف عدل الهی و لطف ربوبی است لازم آید، و این خود محالی است فضح و عاری است قبیح که با هفت دریا از روی ادیان حقّه لکه ننگش شسته نشود، و العیاذ باللّه.

و اهل باطن بدانند که وصول به مقصد اصلی و غایت حقیقی، جز تطهیر ظاهر و باطن نیست، و بی تشبّث به صورت و ظاهر، به لبّ و باطن نتوان رسید، و بدون تلبّس به لباس ظاهر شریعت راه به باطن نتوان پیدا کرد، پس، در ترک ظاهر ابطال ظاهر و باطن شرایع است، و این از تلبیسات شیطان جنّ و انس است. و ما شمّه‌ای از این مطلب را در کتاب شرح اربعین حدیث «» مذکور داشتیم.

سوم، هدایت به نور شریعت است.

چهارم، هدایت به نور اسلام است.

پنجم، هدایت به نور ایمان است.

آداب الصلاة ص : ۲۹۲

ششم، هدایت به نور یقین است.

هفتم، هدایت به نور عرفان است.

هشتم، هدایت به نور محبت است.

نهم، هدایت به نور ولایت است.

دهم، هدایت به نور تجرید و توحید است.

و برای هر یک، دو طرف افراط و تفریط و غلو و تقصیر

است، که تفصیل آن موجب تطویل است. و شاید اشاره

به بعض آن یا تمام مراتب آن باشد حدیث شریف کافی

که می فرماید: نحن، آل محمد، النمط الاوسط الذی لا

یدرکنا الغالی، و لا یسبقنا التالی. «»

وفي الحديث النبوي: خير هذه الامّة النّمت الاوسط
يلحق بهم التّالي و يرجع اليهم الغالي.»»

تنبيه عرفانی

بدان که برای هر یک از موجودات عوالم غیب و شهادت و دنیا و آخرت مبدأ و معادی است. گرچه مبدأ و مرجع کلّ هویت الهیه است، و لکن چون ذات مقدّس حق جلّ و علا را من حیث هو بی حجاب اسماء تجلّی بر موجودات عالیّه یا سافله نیست، و به حسب این مقام که لا مقامی است بی اسم و رسم و متّصف به اسماء ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه نیست و احدی از موجودات را با او تناسبی نیست و ارتباط و اختلاطی نمی باشد این التّراب و ربّ الارباب»» - چنانچه تفصیل این لطیفه را در مصباح الهدایه»»

آداب الصلاة ص : ۲۹۳

مستقصی دادم - پس مبدئیت و مصدریت ذات مقدّسش در حجب اسمائیه است، و اسم در عین حال که عین مسمّی است حجاب او نیز هست، پس، تجلّی در عوالم غیب و شهادت به حسب اسماء و در حجاب آنها است، و از این جهت ذات مقدّس را در جلوه اسماء و صفات تجلیاتی است در حضرت علمیّه که تعینات آنها را اهل معرفت «اعیان ثابته» گویند. و بنابر این، هر تجلّی اسمی را در حضرت علمی عین ثابتی لازم است، و هر اسمی را به تعین علمی، در نشئه خارجیّه مظهري است که مبدأ و مرجع آن مظهر همان اسمی است که مناسب با آن است، و رجوع هر یک از موجودات از عالم کثرت به غیب آن اسمی که مصدر و مبدأ آن است، عبارت از «صراط مستقیم» آن است، پس، از برای هر یک سیر و صراطی است مخصوص و مبدأ و مرجعی است مقدّر در حضرت علم طوعاً او کرها. و اختلاف مظاهر و صراطها به اختلاف ظاهر و حضرات اسماء است.

و باید دانست که «تقویم» انسان در اعلیٰ علیین، جمع اسمائی است، و به همین جهت تا «اسفل سافلین» مردود شده و «صراط» او از «اسفل سافلین» شروع و به «اعلا علیین» ختم شود. و این صراط آنهایی است که حق تعالی به آنها انعام فرموده به نعمت مطلقه، که آن نعمت کمال جمع اسمائی است که بالاترین نعمتهای الهیه است. و صراطهای دیگر، چه صراط سعداء و «منعم علیهم» باشد و چه صراطهای اشقیاء باشد، به قدر نقصان از فیض نعمت مطلق داخل در یکی از دو طرف افراط و تفریط خواهد بود. پس صراط انسان کامل فقط صراط «منعم علیهم» به قول مطلق است. و این صراط بالاصاله مختص به ذات مقدّس نبیّ ختمی است، و برای دیگر اولیاء و انبیاء بالتبعیه ثابت است. و فهم این کلام با آن که نبی اکرم ختم نبیین است محتاج به فهم حضرات «اسماء» و «اعیان» است، که کفیل آن رساله مصباح الهدایه

آداب الصلاة ص : ۲۹۴

است. و الله الهادي إلى سبيل الرشاد.

نقل کلام لزیاده افهام

شیخ جلیل بهائی قدس سره در رساله عروه الوثقی می فرماید: «و نعمتهای خدای سبحان گرچه اجل از آن است که در احاطه احصاء در آید چنانچه حق می فرماید: وَ ان تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۱۶: ۱۸،»
لکن آنها دو جنس می باشند: نعمتهای دنیویّه و اخرویّه. و هر یک از آنها یا موهبتی است، یا کسبی. و هر یک از آنها یا روحانی است، یا جسمانی. پس مجموع هشت قسم شود:

اول، دنیوی موهبتی روحانی، مثل نفخ روح و افاضه عقل و فهم.

دوم، دنیوی موهبتی جسمانی، مثل خلق اعضاء و قوای آنها.

سوم، دنیوی کسبی روحانی، مثل تخلیه نفس از امور دنیّه و محلی نمودن آن به اخلاق پاکیزه و ملکات عالیّه. چهارم، دنیوی کسبی جسمانی، مثل زینت دادن به هیئتهای پسندیده و حلیه‌های نیکو.

پنجم، اخروی موهبتی روحانی، مثل آن که پیامرزد گناه ما را و راضی شود از ما کسی که توبه نموده سابقا. عبارت شیخ در این مثال چنین است که ذکر شد، و ظاهرا اشتباهی از ناسخ شده. و شاید مقصود آن باشد که حق تعالی ما را پیامرزد بی سبق توبه، فراجع.

ششم، اخروی موهبتی جسمانی، مثل نهرهای از شیر و عسل.

هفتم، اخروی کسبی روحانی، مثل آمرزش و رضا با سبق توبه، و چون لذّات روحانی که با فعل طاعات جلب شده.

هشتم، اخروی کسبی جسمانی، مثل لذات جسمانی که با فعل

آداب الصلاة ص : ۲۹۵

طاعات جلب شده.

و مراد در اینجا از نعمت چهار قسم اخیر است و چیزهایی که وسیله رسیدن به این اقسام می شود از چهار قسم اول. « تمام شد ترجمه کلام شیخ قدس سرّه. » و این تقسیمات شیخ گرچه تقسیم لطیفی است، ولی اهمّ نعم الهیه و اعظم مقصد کتاب شریف الهی از قلم شیخ بزرگوار افتاده و فقط اکتفا شده به نعمتهای ناقصین یا متوسطّین. و در کلام ایشان گرچه لذّت روحانی نیز نام برده شده، ولی لذّت روحانی اخروی که با فعل طاعات جلب شده باشد حظّ متوسطّین است، اگر نگوییم حظّ ناقصین است.

بالجمله، غیر از آنچه شیخ بزرگوار فرمودند، که راجع به لذّات حیوانیّه و حظوظ نفسانیّه بود، نعمتهای دیگری است که عمده آن سه است:

یکی، نعمت معرفت ذات و توحید ذاتی، که اصل آن سلوک إلی الله و نتیجه آن بهشت لقاء است. و اگر سالک را نظر به نتیجه باشد، در سلوک نقصانی است، زیرا که این مقام مقام ترک خود و لذّات خود است، و توجّه به حصول نتیجه توجّه به خود است، و این خود پرستی است نه خدا پرستی، و تکثیر است نه توحید، و تلبیس است نه تجرید.

دوم، نعمت معرفت اسماء است. و این نعمت منشعب شود به حسب کثرت اسمائی. و اگر مفردات آن حساب شود، هزار است، و اگر با ترکیبات دو اسمی یا چند اسمی حساب شود، از حدّ احصا خارج است - وَان تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ۱۶: ۱۸. و توحید اسمائی در این مقام، نعمت معرفت «اسم اعظم» است که مقام احدیت

جمع اسماء است. و نتیجه معرفت اسماء بهشت اسماء است، هر کس به اندازه معرفت یک اسم یا چند اسم فردا یا جمعا.

سوم، نعمت معرفت افعالی است، که این نیز شعب کثیره غیر متناهیه

آداب الصلاة ص : ۲۹۶

دارد. و مقام توحید در این مرتبه، احدیت جمع تجلیات فعلیه است که مقام «فیض مقدس» و مقام «ولایت مطلقه» است. و نتیجه آن بهشت افعالی است که تجلیات افعالیّه حق است در قلب سالک. و شاید تجلی به موسی بن عمران در اول امر که گفت: آنستُ نارا ۲۰: ۱۰، «» به تجلی افعالی بوده، و آن تجلی که اشاره به آن است قول خدای تعالی: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا ۷: ۱۴۳، «» تجلی اسمائی یا ذاتی بوده.

پس، صراط «منعم علیهم» در مقام اوّل، «صراط» سلوک
إلی ذات الله، و «نعمت» در آن مقام، تجلی ذاتی است.
و در مقام ثانی، «صراط» سلوک به اسماء الله و «نعمت»
در آن مقام، تجلیات اسمائیه است. و در مقام سوم،
سلوک به فعل الله است، و «نعمت» آن، تجلی افعالی
است. و اصحاب این مقامات را به بهشتها و لذتهای عامّه
نظری نیست، چه روحانی باشد یا جسمانی، چنانچه در
روایات برای بعض مؤمنین نیز این مقام را اثبات فرموده
است.»»

خاتمه

بدان که سوره مبارکه «حمد» چنانچه مشتمل است به
جميع مراتب وجود، مشتمل است به جميع مراتب
سلوک، و مشتمل است - به طریق اشاره - به جميع
مقاصد قرآن. و غور در این مطالب گرچه محتاج است
به بسطی تامّ و منطقی غیر از این منطق، ولی اشاره به

هر یک از آنها خالی از فائده بل فوایدی برای اصحاب معرفت و یقین نیست.

پس، در مقام اول گوییم که ممکن است بسم الله الرحمن الرحیم اشاره به تمام دایره وجود و دو قوس نزول و صعود باشد. پس، «اسم الله» مقام احدیت

آداب الصلاة ص : ۲۹۷

قبض و بسط، و «رحمن» مقام بسط و ظهور است، که قوس نزول است، و «رحیم» مقام قبض و بطون است، که قوس صعود است. و الحمد لله اشاره توان بود به عالم جبروت و ملکوت اعلی که حقایق آنها محامد مطلقه‌اند. و ربّ العالمین به مناسبت «تربیت» و «عالمین»، که مقام سوائت است، اشاره توان بود به عوالم طبیعت که به جوهر ذات متحرک و متصرّم و در تحت تربیت است. وَمَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ۱: اشاره به مقام

وحدت و قهاریت و رجوع دائره وجود است. و تا اینجا تمام دائره وجود نزولا و صعودا ختم شود.

و در مقام دوم گوییم که «استعاذه» - که مستحب است - اشاره شاید باشد به ترک غیر حق و فرار از سلطنت شیطانیه. و چون این، مقدمه مقامات است نه جزء مقامات - زیرا که تخلیه مقدمه تخلیه است و بالذات از مقامات کمالیه نیست - از این جهت، استعاذه جزء سوره نیست، بلکه مقدمه دخول در آن است. و «تسمیه» اشاره شاید باشد به مقام توحید فعلی و ذاتی، و جمع بین هر دو. والحمد لله ۱: ۲ تارِبَ الْعَالَمِينَ ۱: ۲ شاید اشاره باشد به توحید فعلی. وَمَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ ۱: ۴ اشاره به فناء تام و توحید ذاتی. و اِذَا يَاكُ نَعْبُدُ ۱: ۵ شروع شود به حالت صحو و رجوع. و به عبارت دیگر، «استعاذه» سفر از خلق است به حق و خروج از بیت نفس است. و «تسمیه» اشاره به تحقق به حقانیت است پس از خلع از خلقیت و عالم کثرت. و الحمد تا ربّ العالمین اشاره است به

سفر از حقّ بالحقّ فی الحقّ. و در مالکِ یومِ الدّینِ ۱:
۴ تمام شود این سفر. و در ایاکِ نعبد ۱: ۵ سفر از حقّ به
خلق به حصولِ صحو و رجوع شروع شود. و در اهدنا
الصّراطَ الْمُسْتَقِیمَ ۱: ۱۶ این سفر به اتمام رسد.

و در مقامِ سوّم گوئیم که این سوره شریفه مشتمل است
بر عمده مقاصد الهیه در قرآن شریف، زیرا که اصل
مقاصد قرآن تکمیل معرفه الله و تحصیل توحیدات
ثلاثه، و رابطه ما بین حق و خلق، و کیفیت سلوکِ اِلی
الله، و کیفیت رجوع رقایق به حقیقه الحقایق، و معرفی
تجلیات الهیه جمعا و تفصیلا و فردا و ترکیبا، و ارشاد
خلق سلوکا و تحققا، و تعلیم عباد علما و عملا و عرفانا و
شهودا، و جمیع این حقایق در این سوره شریفه با کمال
و جازت و اختصاری

آداب الصلاة ص : ۲۹۸

که دارد موجود است.

پس، این سوره شریفه «فاتحة الكتاب» و «ام الكتاب»، و صورت اجمالی‌های از مقاصد قرآن است. و چون جمیع مقاصد کتاب الهی برگشت به مقصد واحد کند و آن حقیقت توحید است، که غایت همه نبوات و نهایت مقاصد همه انبیاء عظام علیهم السلام است، و حقایق و سرایر توحید در آیه مبارکه بسم الله منطوی است، پس، این آیه شریفه اعظم آیات الهیه و مشتمل بر تمام مقاصد کتاب الهی است، چنانچه در حدیث شریف وارد است. «و چون «باء» ظهور توحید، و نقطه تحت الباء [۱] سر آن است، تمام کتاب ظهوراً و سراً در آن «با» موجود است. و انسان کامل، یعنی وجود مبارک علوی علیه الصلوة و السلام همان نقطه سرّ توحید است،» و در عالم آیه‌ای بزرگتر از آن وجود مبارک نیست پس از رسول ختمی صلی الله علیه و آله، چنانچه در حدیث شریف وارد است.»

تتمه در ذکر بعضی روایات شریفه که در فضل این سوره
مبارک وارد شده است

منها ماروی عن النبیّ صلی الله علیه و آله، انه قال لجابر
بن عبد الله الانصاری رضی الله عنه: یا جابر، الا اعلمک
افضل سورة انزلها الله فی کتابه؟ فقال له جابر: بلی، بابی
أنت و امی یا رسول الله، علمنیها. قال: فعلمه «الحمد»
امّ الكتاب. ثمّ قال: یا جابر، الا اخبرک عنها؟ قال: بلی،
بابی أنت و امی یا رسول

[۱] قولنا نقطه تحت الباء و اگر اشکال شود که در رسم
الخط کوفی که در وقت نزول قرآن کریم متعارف بوده
نقطه وجود نداشته است می توان گفت که این به
حقیقت و واقعیت ضرر نرساند گرچه نقش در ظهور
متأخر باشد که آن را تأثیری در حقایق نیست بلکه در
صحت این ادعا بطور مطلق نیز دلیلی قانع کننده نیست
و مجرد تعارف دلیل بر عدم مطلق نیست، تأمل.

آداب الصلاة ص : ۲۹۹

اللّٰه، اخبرنی، قال: هی شفاء من کلّ داء الا السّام. [۱]

و ابن عباس از حضرت رسول نقل نموده که «از برای هر چیزی اساسی است. و اساس قرآن «فاتحه» است، و اساس «فاتحه» بسم اللّٰه الرحمن الرحیم است.» و از آن حضرت منقول است که «فاتحة الكتاب شفاء هر دردی است.» و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که کسی را که الحمد لله شفا ندهد، چیز دیگر نمی‌دهد.» و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم فرمود: «خدای تعالی به من فرمود: ای محمد، همانا برای تو فرستادیم سبع مثنائی و قرآن عظیم را.» به من منت جداگانه گذاشت به فاتحة الكتاب، و آن را در ازاء قرآن قرار داد. و همانا فاتحة الكتاب شریف ترین چیزی است که در گنجهای عرش است، و خدای تعالی اختصاص داد محمد صلی اللّٰه علیه و آله را و شرف داد

آن بزرگوار را به آن، و شریک نفرمود در آن احدی از انبیاء خود را غیر از سلیمان را که عطا کرد به او از «فاتحه» بسم الله الرحمن الرحيم را، چنانچه از بلقیس حکایت کند که گفت:

انّی الّقی الّیّ کتابٌ کریمٌ انّه من سلیمان و انّه بسم الله الرحمن الرحيم ۲۷: ۲۹ - ۳۰. «» پس،

[۱] - «از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که به جابر بن عبد الله انصاری فرمود: ای جابر، آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل فرموده به تو نیاموزم؟ جابر عرض کرد: آری پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، آن را به من بیاموز. پس رسول الله سوره «حمد»، ام الكتاب، را به او تعلیم داد و فرمود: ای جابر آیا آگاهی نسازم از این سوره؟ عرض کرد: چرا، پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله از آن مرا با خبر

ساز. فرمود: آن شفای هر دری است جز مرگ.» تفسیر
عیاشی، ج ۱، ص ۲۰، حدیث ۹.

آداب الصلاة ص : ۳۰۰

کسی که قرائت کند آن را در صورتی که معتقد باشد
به دوستی محمد و آل محمد و منقاد باشد به امر آن و
مؤمن باشد به ظاهر و باطن آن، عطا فرماید خدای
تعالی به او به هر حرفی از آن، حسنه‌ای، که هر یک از
آن حسنات افضل است برای او از دنیا با هر چه در آن
است از اصناف اموال و خیرات آن.

و کسی که استماع کند به قاری که قرائت کند آن را،
می‌باشد برای او به قدر ثلث آن چه برای قاری است.
پس زیاد کند هر یک از شما از این خیر که عرضه بر او
شده، زیرا که آن غنیمتی است. مبادا وقتش از دست
برود و حسرتش در دلهای شما باقی ماند.» «و از
حضرت صادق علیه السلام روایت است که «اگر به

مردهای هفتاد مرتبه «حمد» بخوانند و روح او برگردد، امر عجیبی نیست.» «» و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که «هر که فاتحه کتاب را قرائت کند، ثواب قرائت دو ثلث قرآن به او می دهند.» «» و در روایت دیگر است که «مثل آن است که تمام قرآن را قرائت نموده.» «» و از ابی بن کعب روایت شده که گفت: «قرائت کردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فاتحه کتاب را. پس فرمود: قسم به آن که جان من به دست او است، نازل فرموده خداوند در تورات و انجیل و زبور و قرآن مثل فاتحه کتاب را. آن ام کتاب و سبع مثانی است. و آن مقسوم است بین خداوند و بنده اش، و برای بنده او است هر چه سؤال کند.» «» و از حذیفه بن یمان رضی الله عنه منقول است که حضرت رسول خدا

آداب الصلاة ص : ۳۰۱

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُود: «خَدَايَ تَعَالَى مِي فَرَسْتَد
عَذَابِ حَتْمِ مَقْضَى رَا بَرَايَ قَوْمِي، پَسِ قِرَائَتِ مِي كَنْد
بِجَهَائِ از بَجَهَائِ آنهَا دَر كِتَابِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ، ۱: ۲ چُون خَدَايَ تَعَالَى مِي شَنُود، چَهْل سَال
عَذَابِ رَا از آنهَا مَرْتَفَع كَنْد.» «و» و از ابن عباس مَنقُول
اِسْتِ كِه دَر حَالِي كِه مَا نَزْدَ رَسُولِ خَدَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ بُوْدِيْمِ نَاگَاهِ فَرَشْتَهَائِ آمَدَ وَ كَفْت: «بِشَارَتِ بَادِ تُو
رَا بِه دُو نُورِي كِه بِه تُو دَادَه شُدِه، وَ بِه اَنْبِيَاءِ قَبْلِ از تُو
دَادَه نَشُدِه. اَن دُو نُورِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ خَوَاتِيْمِ سُورَةِ
بَقْرَةِ اِسْت. قِرَائَتِ نَكَنْدِ هَر گَزِ حَرْفِي از اَن رَا مَگَرِ اَن
كِه حَاجَتِ او رَا مِي دَهْم.» «و» و اَيْنِ رَوَايَتِ رَا دَر مَجْمَعِ،
قَرِيْبِ بِه اَيْنِ مَضْمُونِ، نَقْلِ نَمُودَه اِسْت.» «و»

فَصْلِ شَشْمِ دَر شَمَهَائِ از تَفْسِيْرِ سُورَةِ مَبَارِكَةِ «تَوْحِيْدِ»
بِدَانِ كِه اَيْنِ سُورَةِ شَرِيْفَه چُون نَسْبِ حَقِّ تَعَالَى اِسْت -
چِنَانچِه دَر اِحَادِيْثِ شَرِيْفَه اِسْت، از اَن جَمَلَه دَر كَافِي
شَرِيْفِ سِنْدِ بِه حَضْرَتِ صَادِقِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِ رَسَانَدِ كِه

فرمود: «یهود سؤال کردند از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، گفتند بیان کن برای ما نسب پروردگار خود را. پس، آن حضرت سه روز درنگ فرمود و جواب آنها را نداد. پس از آن نازل شد: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱۲: اِذَا خَرْنَا. «» - از این جهت، عقول بشر عاجز است از فهم حقایق و دقائق و اسرار آن، ولی با این وصف، آنچه اهل معرفت را از آن

آداب الصلاة ص : ۳۰۲

نصیب است و آنچه قلوب اهل الله را از آن بهره است، در میزان عقل مجرد نگنجد.

و لعمر الحبيب، این سوره شریفه از اماناتی است که سموات ارواح و اراضی اشباح و جبال انبیات از حمل آن عاجز و درمانده‌اند، و لایق حمل آن جز انسان کامل نیست که از حدود امکانی تجاوز نموده و از خود بی خود شده باشد. ولی باز مژده و بشارتی در کار است که

چشم آخر زمانی‌ها را روشن کند و دل اهل معرفت را اطمینان بخشد. و آن حدیثی است که در کافی شریف است. و آن این است که سؤال شد علی بن الحسین سلام الله علیهما از توحید. آن حضرت فرمود: «همانا خدای عزّ و جلّ دانا بود که در آخر الزّمان اقوامی هستند که نظرهای عمیق دارند، پس، نازل فرمود قل هو الله احد و آیات از سوره «حدید» را تا قول اوعلیم بذات الصّدور ۵۷: ۶. پس، کسی که غیر از آن را قصد کند هلاک شود.» و از این حدیث شریف معلوم شود که فهم این آیات شریفه و این سوره مبارکه، حقّ متعمّقان و صاحبان انظار دقیقه است، و دقایق و سرایر توحید و معرفت در این‌ها مطوی است، و لطایف علوم الهی را حقّ تعالی برای اهلش فرو فرستاده، و کسانی که حظّی از سرایر توحید و معارف الهیه ندارند، حقّ نظر در این آیات ندارند، و حق ندارند این آیات را به

معانی عامیه سوقیه که خود می‌فهمند حمل و قصر نمایند.

و در آیات شریفه اول سوره مبارکه «حدید» دقایقی است از توحید، و معارف جلیله ایست از اسرار الهیت و تجرید، که در هیچ یک از مسفورات الهیه و صحف اهل معرفت و اصحاب قلوب نظیر ندارد. و اگر برای صدق نبوت و کمال شریعت حضرت نبی ختمی جز آن آیات نبود، برای اهل نظر و معرفت هم آنها کفایت می‌کرد. و بالاترین شاهد بر اینکه این معارف از حوصله بشر خارج و از حیظه فکر انسانی بیرون است، آن است که تا قبل از نزول این آیات شریفه و امثال آن، از معارفی که قرآن شامل است، در بشر

آداب الصلاة ص : ۳۰۳

سابقه‌ای از این قسم معارف نبوده و راهی به این سرایر نداشتند. اکنون کتب و صحف اعظم فلاسفه عالم، با آن

که علومشان نیز از سرچشمه وحی الهی است، موجود است، که شاید بالاتر و لطیفترین آنها کتاب شریف اثنولوجیا [۱] تصنیف گرانمایه فیلسوف عظیم الشأن و حکیم بزرگوار، ارسطاطالیس، است که اعظم حکما مثل شیخ الرئیس أبو علی سینا، اعجوبه دهر و نادره زمان، سر خضوع و کوچکی در پیشگاه او زمین گذاشتند، و از رشحات فکر او منطق و تنظیم قواعد آن است، و به همین جهت او را «معلم اول» گویند، و شیخ الرئیس فرماید که از زمانی که آن بزرگ قواعد منطق را تنظیم نموده، احدی نتوانسته به یکی از قواعد او خدشهای کند یا زیادتی تأسیس کند، با همه وصف، با آن که آن کتاب شریف را برای معرفة الربوبیة تأسیس و تقنین فرموده، ببینید از اول تا آخر آن کتاب شریف برای معرفی مقام ربوبیت مثل این کریمه شریفه اول سوره «حدید» یا نزدیک به مفاد آن یا چیزی که بویی از این سر بزرگ توحید داشته باشد، دارد؟ و آن قول خدای

تعالی است: هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ ۵۷:
۳. «و یا آن که شبیه این قول در تمام اقوال آنها
هست: وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ ۵۷: ۴؟» اکنون، اقوام
متعمقون و اصحاب نظر و معرفت می دانند چه اسراری

[۱] - لغت نامه دهخدا در ذیل ماده «ارسطو» اثنولوجیا
را از آثار ارسطو به شمار آورده و نوشته است:

«اثنولوجیا، و آن کلام در باب ربوبیت است و آن را
فرفورئوس صوری تفسیر و عبدالمسیح بن عبد الله
الحمصی الناعمی به عربی نقل کرده است، و ابو یوسف
یعقوب بن اسحق الکندی برای احمد بن المعتصم آن
را اصلاح کرده است. در برلین به سال ۱۸۸۲ میلادی
طبع شده و نیز در هامش کتاب قبسات، تألیف میرداماد،
در ایران به سال ۱۳۱۴ قمری چاپ شده است.» اما در
ذیل ماده «اثنولوجیا» چنین نوشته شده است: «اثنولوجیا،
از یونانی «ث ا س ل گس» به معنی الهیات، میامیر، نام

کتابی از فلوطینس () که نزد مسلمین معروف به «شیخ الیونانی» است. و آن شامل کتاب چهارم تا ششم تاسوعات است و بعضی قدما بغلط این کتاب را به ارسطو نسبت کرده‌اند.» اما در سال ۱۳۱۴ کتاب ائولوجیا در حاشیه کتاب قبسات توسط ابو القاسم بن آخوند ملا رضا کمرینی نوشته شده است و در لغت نامه دهخدا تاریخ کتابت اشتباهها تاریخ چاپ دانسته شده است.

آداب الصلاة ص : ۳۰۴

در این آیات است، و خدای تعالی به چه کلام شریفی و سر بزرگی آخر زمانی‌ها را تشریف داده و به آنها منت نهاده. هر کس رجوع کند به معارفی که در ادیان عالم و نزد فلاسفه بزرگ هر دین رایج است و مقایسه کند در معارف مبدأ و معاد با معارفی که در دین حنیف اسلام و نزد حکماء بزرگ اسلامی و عرفاء شامخ این ملت است، درست تصدیق می‌کند که این معارف از نور معارف قرآن شریف و احادیث نبی ختمی و اهل بیت او علیهم

السلام است که از سرچشمه نور قرآن استفاده و اصطلاحاً نموده‌اند. آن وقت می‌فهمد که حکمت و عرفان اسلامی از یونان و یونانیین نیست، بلکه اصلاً شباهت به آن ندارد. بلی، بعضی از حکمای اسلام به منوال حکمت یونانی مشی نموده، مثل شیخ الرئیس، ولی حکمت شیخ در بازار اهل معرفت در باب معرفه الربوبیّه و مبدأ و معاد رونقی ندارد و در پیشگاه اهل معرفت ارزشی از برای آن نیست.

بالجمله، فلسفه امروز حکمای اسلام را و معارف جلیله اهل معرفت را به حکمت یونان نسبت دادن، از بی اطلاعی بر کتب قوم است - مثل کتب فیلسوف عظیم الشان اسلامی، صدر المتألهین قدس سرّه، و استاد عظیم الشان محقق داماد قدس سرّه، و تلمیذ بزرگوار او، فیض کاشانی قدس سرّه، و تلمیذ عظیم الشان فیض، عارف جلیل ایمانی، قاضی سعید قمی قدس سرّه - و نیز از بی اطلاعی به معارف صحیفه الهیه و احادیث

معصومین سلام الله علیهم است، پس، هر حکمتی را به یونان نسبت داده و حکمای اسلامی را تابع حکمت یونان انگاشته‌اند.

و ما شمه‌ای از لطایف سوره کریمه «توحید» و بعض اشارات آیات شریفه را در کتاب شرح اربعین» بیان نمودیم. و نیز تفسیر مختصری از این سوره شریفه در سرّ الصلوة» نمودیم. و در این جا نیز مختصری می‌نگاریم.

آداب الصلاة ص : ۳۰۵

و علی الله التکلان.

پس گوئیم: بسم الله این سوره اگر متعلق به خود سوره باشد - چنانچه احتمال دادیم در سوره مبارکه حمد - اشاره به آن شاید باشد که شرح نسب حق و بیان اسرار توحید را با انانیت خود و زبان منسوب به خود نتوان نمود، بلکه تا سالک از حجاب خود بیرون نرود و متحقق

به مقام مشیت مطلقه و حضرت فیض مقدّس نشود و فانی در هویت مطلقه نگردد، سرایر توحید را درک نکند.

و قل امر است از حضرت احدیت جمع به مقام برزخیت کبری و مرآت جمع و تفصیل، یعنی، بگو ای محمد، ای مرآت ظهور احدیت جمع، در مقام تدلی ذاتی یا مقام مقدّس «او ادنی» - که شاید اشاره به مقام «فیض اقدس» باشد - با زبان فانی از خود و باقی به بقاء الله: هو الله احد. بدان ای سالک سبیل معرفت و توحید و عارج معارج تنزیه و تجرید که ذات مقدّس حقّ تعالی، من حیث هی، منزّه است از تجلیات ظاهره و باطنه و مبرّأ است از اشاره و رسم و صفت و اسم. دست آمال اهل معرفت از دامن کبریائش کوتاه، و پای سلوک اصحاب قلوب از وصول به بارگاه قدسش راجل است. غایت معرفت اولیاء کمل ما عرفناک، و نهایت سیر اصحاب اسرار ما عبدناک است.» سر حلقه اهل معرفت و امیر

اصحاب توحید در این مقام رفیع کمال الاخلاص نفی
الصفات عنه»»

فرماید، و پیشوای اهل سلوک و سید ساجدین و عارفین
در این پیشگاه منیع ضلّت فیک الصفات، و تفسّخت
دونک النعوت.»»
سراید.

اصحاب سلوک علمی و اصطلاحات، ذات مقدّس را
«غیب مصون» و «سرّ مکنون» و «عنقاء مغرب» و
«مجهول مطلق» خوانند. و گویند که ذات بی حجاب
اسماء و صفات، تجلّی در هیچ مرآتی نکند و در هیچ
نشئه از

آداب الصلاة ص : ۳۰۶

نشئات وجود و عالمی از عوالم غیب و شهود ظهوری
ندارد، ولی به حسب کُلّ یومٍ هُوَ فی شأن ۵۵: ۲۹،»» از
برای ذات مقدّسش اسماء و صفات و شئون «جمالیّه» و

«جلالیّه» است، و از برای او اسماء ذاتیه ایست در مقام احدیت که مقام غیب است، و آن اسماء را «اسماء ذاتیه» باید گفت. و به تعین «اسماء ذاتیه» تجلی به «فیض اقدس» فرماید، و از این تجلی در کسوه اسماء ذاتیه، مقام «واحدیت» و حضرت «اسماء و صفات» و مقام «الوهیت» تعین و ظهور پیدا کند.

پس، معلوم شد که بعد از ذات مقدّس، من حیث هی، سه مقام و مشهد دیگر است: مقام غیب «احدی»، و مقام تجلی «به فیض اقدس»، که شاید «عما» که در حدیث نبوی است «اشاره به آن باشد، و مقام «واحدیت» که به احدیت جمع مقام اسم اعظم است، و به کثرت تفصیلی مقام اسماء و صفات است. و تفصیل این مقامات محتاج به بسطی است که از حوصله این اوراق خارج است.

پس از معلوم شدن این مقدمه، گوییم که ممکن است که هو اشاره باشد به مقام «فیض اقدس» که تجلی ذات

به تعین «اسماء ذاتیه» است. و الله اشاره به مقام احدیت جمع اسمائی که حضرت «اسم اعظم» است. و احد اشاره به مقام «احدیت» باشد. و بنابر این، آیه شریفه در صدد اثبات آن است که این مقامات ثلاثه در عین حال که در مقام تکثیر اسمائی کثرت دارند، به حسب حقیقت در غایت وحدت هستند، و تجلی به «فیض اقدس» به حسب مقام ظهور الله است و به حسب مقام بطون «احد» است.

و شاید هو اشاره به مقام ذات باشد. و چون هو اشاره غیبیه است، در حقیقت اشاره به مجهول است. و الله واحد اشاره به مقام «واحدیت» و «احدیت» باشد. پس ذات را، که مجهول مطلق است، معرفی فرماید به

آداب الصلاة ص : ۳۰۷

اسماء ذاتیه و اسماء واحدیه صفاتیّه. و در حقیقت اشاره به آن است که ذات غیب است، و دست آمال از آن

کوتاه است و صرف عمر در تفکر در ذات موجب ضلالت است، و آنچه مورد معرفت اهل الله و علم عالمین بالله است، مقام «واحدیت» و «احدیّت» است: «واحدیت» برای عامّه اهل الله، و «احدیّت» برای خلّص از اهل الله است.

تنبيه حکمیّ

بدان که از برای حق تعالی «صفات ثبوتیه» و «صفات سلبیه» است در نظر حکماء. و «صفات سلبیه» را گفته‌اند به سلب سلب، یعنی سلب نقص، برگردد. و بعضی گفته‌اند «صفات ثبوتیه» صفات «جمال» و «صفات سلبیه» صفات «جلال» است، و «ذو الجلال و الاکرام» جامع جمیع اوصاف سلبیه و ثبوتیه است. و این کلام در هر دو مرحله خلاف تحقیق است:

اما مرحله اولی، پس «صفات سلبیه» علی التّحقیق از صفات نیست، بلکه در ذات حق تعالی نه سلب و نه سلب

السلب راه دارد، و حق تعالی متّصف به اوصاف سلبیه نیست، زیرا که ائصاف به سلب در قضایای «معدوله» است، و عقد قضیه معدوله در حق تعالی جایز نیست، زیرا که مصحح جهات امکانیه و مستلزم ترکیب در ذات مقدس است. بلکه اوصاف سلبیه به طریق سلب مطلق بسیط است، و آن سلب صفت است نه اثبات صفت سلب سلب. و به عبارت دیگر، نقایص از حق تعالی مسلوب است به سلب بسیط، نه سلب نقایص برای او ثابت [باشد] به طریق ایجاب عدولی.

پس در حقیقت، صفات تنزیه «صفت» نیستند، و فقط حق تعالی متّصف به صفات ثبوتیه است.

و اما مرحله دوم، پس در نزد اهل معرفت صفات «جمال» صفاتی است که انس و دل بستگی آورد، و صفات «جلال» صفاتی است که وحشت و حیرت و هیمن آورد. پس، آنچه متعلّق به لطف و رحمت است از صفات

«جمال» است، چون «رحمن» و «رحیم» و «لطیف» و «عطوف» و «ربّ» و امثال آن. و

آداب الصلاة ص : ۳۰۸

آنچه متعلق به قهر و کبریا است از صفات «جلال» است، چون «مالک» و «ملک»، «قهار» و «منتقم» و امثال آن. گرچه در سرّ هر جمالی جلالی است، زیرا که هر جمالی حیرت و هیمنان در باطن دارد و با سرّ عظمت و قدرت بر قلب ظهور کند، و هر جلالی در باطن رحمت دارد و قلب با او انس باطنی دارد، و از این جهت دل بالفطرة چنانچه مجذوب جمال و جمیل است، مجذوب قدرت و عظمت و قادر و عظیم است. پس، این دو نوع از صفات صفت ثبوتی است نه سلبی.

و چون این مطلب معلوم شد، بدان که الله گرچه «اسم اعظم» است که صفات «جمال» و «جلال» از تجلیات آن و در تحت حیثه آن است، لکن گاهی اطلاق شود

به صفات «جمال» مقابل صفات «جلال»، چنانچه «الهیّت» و «الوهیّت» نوعاً راجع به صفات «جمال» است، و خصوصاً اگر در مقابل صفت «جلال» واقع شد. و در آیه شریفه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱۲: امکن است احد اشاره به یکی از امّهات صفات «جلال» باشد که مقام کمال بساطت ذات مقدّس است، و الله اشاره به اسم «جمال» باشد. پس در آیه شریفه نسبت حق تعالی به حسب مقام «احدیّت» و «واحدیّت» و تجلّی به «فیض اقدس» - که این سه تمام شئون الهیه است - معرفی شده بنا به احتمال اول که قبل از این تنبیه ذکر شد. و بنا بر احتمالی که در این تنبیه مذکور شد، معرفی نسبت حق تعالی شده به حسب مقام اسماء جمالیّه و جلالیه که محیط به جمیع اسماء است. و الله العالم.

تنبیه عرفانی

بدان که کلام هر متکلم جلوه ذات او است به حسب مقام ظهور، و بروز ملکات باطنه او است در مرآت الفاظ

به مقدار استعداد نسج الفاظی. چنانچه اگر قلبی نورانی و صافی از الواث و کدورات عالم طبیعت شد، کلام او نیز نورانی بلکه نور خواهد بود، و همان نورانیت قلب جلوه در کسوه الفاظ می نماید. و در شأن ائمه هدی وارد شده است: کلامکم نور.»»

و وارد

آداب الصلاة ص : ۳۰۹

است: لقد تجلی فی کلامه لعباده.»»

و در نهج البلاغه است: انما کلامه فعله،»»

و فعل جلوه ذات فاعل می باشد بی «کلام». و اگر قلبی ظلمانی و مکدر شد، فعل و قول او نیز ظلمانی و مکدر شود: مَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ ۱۴: ۲۴... وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ. ۱۴: ۲۶»» و چون ذات مقدس حق جل و علا به حسب کُلِّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنِ ۵۵: ۲۹،»» در کسوه اسماء و صفات تجلی به قلوب انبیاء و اولیاء کند،

و به حسب اختلاف قلوب آنها تجلیات مختلف شود، و کتب سماویّه که به نعت ایحاء به توسط ملک وحی، جناب جبرئیل، بر قلوب آنها نازل شده به حسب اختلاف این تجلیات و اختلاف اسمائی که مبدئیت برای آن دارد مختلف شود - چنانچه اختلاف انبیاء و شرایع آنها نیز به اختلاف دول اسمائیه است - پس، هر اسمی که محیطتر و جامعتر است، دولت او محیطتر و نبوت تابعه او محیط تر و کتاب نازل از او محیط تر و جامعتر است، و شریعت تابعه او محیطتر و با دوام تر است. و چون نبوت ختمیه و قرآن شریف و شریعت آن سرور از مظاهر و مجالی، یا از تجلیات و ظهورات، مقام جامع احدی و حضرت اسم الله الاعظم است، از این جهت محیطترین نبوات و کتب و شرایع و جامعترین آنها است، و اکمل و اشرف از آنها تصور نشود، و دیگر از عالم غیب به بسط طبیعت علمی بالاتر یا شبیه به آن تنزل نخواهد نمود، یعنی، آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع

است همین، و بالاتر از این امکان نزول در عالم ملک ندارد، پس، خود رسول ختمی صلی الله علیه و آله اشرف موجودات و مظهر تام اسم اعظم است، و نبوت او نیز اتم نبوت ممکنه و

آداب الصلاة ص : ۳۱۰

صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است. و کتاب نازل به او نیز از مرتبه غیب به تجلی اسم اعظم نازل شده، و از این جهت، از برای این کتاب شریف احادیث جمع و تفصیل است و از «جوامع کلم» است، «چنانچه کلام خود آن سرور نیز از جوامع کلم بوده. و مراد از «جوامع الکلم» بودن قرآن، یا کلام آن سرور، آن نیست که کلیات و ضوابط جامعه بیان فرمودند - گرچه به آن معنی نیز احادیث آن بزرگوار از جوامع و ضوابط است، چنانچه در علم فقه معلوم است - بلکه جامعیت آن عبارت از آن است که چون برای جمیع طبقات انسان در تمام ادوار عمر بشری نازل

شده و رافع تمام احتیاجات این نوع است، و حقیقت این نوع چون حقیقت جامعه است و واجد تمام منازل است از منزل اسفل ملکی تا اعلی مراتب روحانیت و ملکوت و جبروت، و از این جهت افراد این نوع در این عالم اسفل ملکی اختلافات تامه دارد و آن قدر تفاوت و اختلافی که در افراد این نوع است در هیچ یک از افراد موجودات نیست - این نوع است که شقی در کمال شقاوت و سعید در کمال سعادت دارد، این نوع است که بعضی از افراد آن از جمیع انواع حیوانات پست تر و بعضی افراد آن از جمیع ملائکه مقربین اشرف است - بالجمله، چون افراد این نوع در مدارک و معارف مختلف و متفاوتند، قرآن به طوری نازل شده که هر کس به حسب کمال و ضعف ادراک و معارف و به حسب درجه‌ای که از علم دارد از آن استفاده می‌کند. مثلاً، از آیه شریفه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ: ۲۱: ۲۲» در عین حال که اهل عرف و اهل ادب و لغت چیزی

می‌فهمند، علماء کلام طور دیگر استفاده می‌کنند، و فلاسفه و حکما طور دیگر، و عرفا و اولیاء طور دیگر استفاده می‌نمایند، اهل عرف از آن، بیان خطابی به حسب ذوق خود می‌فهمند، مثلاً می‌گویند دو سلطان در یک

آداب الصلاة ص : ۳۱۱

مملکت نگنجد و دو رئیس در یک طایفه موجب فساد شود و دو کدخدا در یک ده اسباب اختلاف و کشاکش و نزاع شود، و اگر در عالم نیز دو خدا بود، فساد و تنازع و اختلاف و تشاجر می‌شد، و چون نیست، این اختلاف و نظام سماوات و ارض محفوظ است، پس، مدبر عالم یکی است. و متکلمین از آن استفاده برهان تمانع کنند. و فلاسفه و حکماء از آن برهان متین حکمی اقامه کنند از راه الواحد لا یصدر منه الا الواحد، و الواحد لا یصدر الا من الواحد.» و اهل معرفت نیز از راه آن که عالم مرآت ظهور و مجلای تجلی حق است، به طور دیگر

استفاده وحدانیت کند، الی غیر ذلک که بیان هر یک به طول انجامد.

و چون این مقدمه معلوم شد، بدان که سوره شریفه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱۲: اچون سایر قرآن از «جوامع کلم» است، و از این جهت هر کس به طوری از آن استفاده کند، چنانچه علماء ادب و ظاهر ضمیر هو را ضمیر شأن، و الله را علم ذات، و احد را به معنی «واحد» یا مبالغه در وحدت دانند، یعنی، خدا یکی است، یا شریک در الهیت ندارد، یَالَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۴۲: ۱۱، «یا در الهیت و قدم ذاتی شریک ندارد، یا افعال او واحد است، یعنی، همه بر طبق صلاح و احسان است، جرّ نفعی برای خود نکند. و خدا «صمد» است، یعنی سید بزرگواری است که در حوائج مرجع مردم است، یا «صمد» است، یعنی جوف ندارد، و چون جوف ندارد، پس تولد از او چیزی نشود. و او خود متولد از چیزی نشود، و احدی نظیر و شبیه آن نیست. و این بیانی است عرفی عامیانه در مقابل

کفار که خدایان چندی داشتند که همه موصوف به صفات امکانیه بوده، پیغمبر اکرم مأمور شد که به آنها بفرماید خدای ما مثل خدای شما نیست، بلکه اوصاف او چنین اوصافی است که مذکور شد.

این تفسیر این سوره است به طریق عرف و عادت. و این برای یک طایفه

آداب الصلاة ص : ۳۱۲

است، و منافات ندارد که معنائی یا معانی دقیقتری از برای آن باشد، چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم.

تفسیر حکمی

ممکن است از برای سوره مبارکه «توحید» - که برای متممّین آخر الزّمان وارد شده - تفسیری حکیمانه که موافق موازین حکمیّه و براهین فلسفیّه است باشد. و آن، چنان است که از شیخ بزرگوار، عارف شاه آبادی «مدّ ظلّه، استفاده نمودم:

پس هو اشاره به صرف الوجود و هویت مطلقه است. و آن، برهان بر شش مطلب شامخ حکمی است که در سوره مبارکه برای حق تعالی اثبات فرموده:

اول مقام «الوهیت»، که مقام استجماع جمیع کمالات و احدیت جمع «جمال» و «جلال» است، چون در مقامات مناسبه از مسفورات حکمیّه ثابت شده که صرف وجود و هویت مطلقه صرف کمال است، و الا لازم آید که صرف وجود هم نباشد. و چون بیان این مطالب طولانی شود و احتیاج به مقدمات دارد، به اشاره اکتفا کنم.

دوم مقام «احدیت»، که اشاره به بساطت تامّه عقلیه و خارجیّه و ماهویّه وجودیه، و تنزه از مطلق ترکیبات عقلیه، چه جنس و فصل باشد و چه ماده و صورت عقلیه باشد، یا خارجیّه، چه ماده و صورت خارجیّه یا اجزاء مقداریّه است، می باشد. و برهان بر این مطلب نیز همان برهان صرف الوجود و هویت مطلقه [است] زیرا که اگر

صرف احدی الذّات نباشد، لازم آید که از صرفیت بیرون آید و از ذاتیت خود منسلخ شود.

سوم مقام «صمدیت» است، که اشاره به نفی ماهیت است. و جوف نداشتن و میان تهی نبودن نیز اشاره به ماهیت نداشتن و نقص امکانی نداشتن

آداب الصلاة ص : ۳۱۳

است، چون جمیع ممکنات مرتبه ذات آنها، که به منزله میان و جوف آنها است، تهی است، و چون ذات مقدّس صرف وجود و هویت مطلقه است، نقص امکانی، که اصل آن ماهیت است، ندارد، چه که ماهیت از حدّ وجودی منتزع و اعتبار آن از تعین وجود است، و صرف الوجود از حدّ و تعین منزّه و مبرّأ است، چه که هر محدودی هویت مقیّده و وجود مخلوط است، نه مطلق و صرف.

چهارم عدم انفصال چیزی از او است، زیرا که انفصال شیء از شیء مستلزم هیولویّت، بلکه اجزاء مقداریّه، است، و آن با هویت مطلقه و صرافت وجود منافات دارد. و وجود معلولات از علت به طریق انفصال نیست، بلکه به طریق تجلّی و ظهور و تشّان و صدور است. و آن چنان است که از صدورش چیزی از علت کم نشود، و به رجوعش چیزی بر آن اضافه نشود.

پنجم عدم انفصال او است از چیزی. و آن علاوه بر مفسده سابقه، از راه دیگر منافات با صرافت وجود و اطلاق هویت دارد، زیرا که لازم آید بر صرف وجود چیزی مقدّم باشد. و این در فلسفه عالیّه ثابت است که صرف اقدم اشیاء و متعیّن متأخّر از مطلق است.

ششم نداشتن کفو و همتا است، و نفی مثل و شبه. و آن نیز به برهان صرف الوجود لا یتکرّر ثابت شود. پس، دو هویت مطلقه تصوّر نشود، و مطلق و مقید نیز همتا و نظیر نیستند.

و از برای هر یک از این مطالب مقدمات و اصولی است که تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است.

حکمة مشرقیه

بدان که این سوره مبارکه با کمال اختصار مشتمل بر جمیع شئون الهیه و مراتب تسبیح و تنزیه است، و در حقیقت، نسبت حق تعالی است به آنچه ممکن است در قالب الفاظ و نسج عبارات وارد شود، چنانچه هو الله احد تمام

آداب الصلاة ص : ۳۱۴

حقایق صفات کمال است، و مشتمل بر جمیع «صفات ثبوتیه» است، و از «صمد» تا آخر سوره «صفات تنزیهیه» و اشاره به سلب نقایص است. و نیز در سوره شریفه اثبات خروج از حدین است که حد «تعطیل» و «تشبیه» است، که هر دو خروج از حد اعتدال و حقیقت توحید است: آیه شریفه اول اشاره به نفی «تعطیل»، و تتمه سوره

اشاره به نفی «تشبیه» است، و نیز مشتمل است بر ذات من حیث هی و مقام «احدیّت» که تجلّی به اسماء ذاتیه است، و مقام «واحدیّت» که تجلّی به اسماء صفات است، چنانچه تفصیل آن به قدر مناسبت ذکر شد.

تتمیم

شیخ صدوق رضوان الله علیه روایت فرموده از ابی البختری، وهب بن وهب القرشی، از حضرت صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت باقر العلوم علیه السلام، در قول خدای تعالی: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱۲: افرمود: «قل یعنی ظاهر کن آنچه را وحی به تو فرمودیم و تو را خبردار از آن نمودیم به ترکیب حرفهایی که قرائت کردیم آنها را برای تو تا هدایت شود بدانها کسی که سمع را بر افکنده و مشاهده می‌نماید. و هو اسمی است کنایه، که اشاره به سوی غایب است: پس «ها» تنبیه دهد به معنای ثابت، و «واو» اشاره به غایب از حواسّ است، چنانچه «هذا» اشاره به

شاهد نزد حواس است. و این اشاره به غایب برای آن است که کفار تنبّه دادند از خدایان خود به حرف اشاره شاهد مدرک، پس گفتند: اینها خدایان مايند که محسوس و مدرک به دیدگانند، پس تو نیز ای محمد (ص) اشاره کن به سوی خدای خود تا ببینیم او را و ادراک نماییم او را و متحیر در او نشویم. پس خدای تعالی فرو فرستاد که بگو: هو پس «ها» تثبیت فرماید ثابت را، و «واو» اشاره است به غایب از درک چشمها و لمس حسها، و اینکه خداوند متعالی از آن است، بلکه او مدرک دیده‌ها و آفریننده حواس است.»»

آداب الصلاة ص : ۳۱۵

فرمود حضرت باقر علیه السلام: «معنی الله معبودی است که خلق متحیرند از درک حقیقت او و احاطه به کیفیت او. و عرب می گوید: اله الرجل. وقتی متحیر شود در چیزی و احاطه علمی به او پیدا نکند. و می گوید: و له.

وقتی که پناه ببرد به چیزی از آنچه می ترساند او را، و «الاله» به آن چیزی که مستور از حواس مردم است.»

فرمود حضرت باقر علیه السلام: «احد فرد یکتا است. و «احد» و «واحد» به یک معنا است، و آن یکتایی است که نظیری برای او نیست. و توحید اقرار به وحدت است، و آن انفراد است. و «واحد» عبارت از متباینی است که از چیزی منبث نشود و با چیزی متحد نگردد. و از این جا است که گویند بناء عدد از «واحد» است و واحد از عدد نیست، زیرا که عدد به واحد گفته نشود، بلکه به دو تا گفته شود. پس معنی قول خدا: الله احد آن است که معبودی که خلق متحیرند از ادراک او و احاطه به کیفیت او، یکتا است در خدایی و متعالی از صفات خلق است.»» فرمود حضرت باقر علیه السلام که «حدیث کرد برای من پدرم، زین العابدین علیه السلام، از پدرش، حسین بن علی علیهما السلام، که فرمود: صمد آن است که جوف ندارد. و صمد آن است که آقایی او

به منتها رسیده. و صمد آن است که نمی خورد و نمی آشامد. و صمد آن است که نمی خوابد. و صمد دائمی است که همیشه بوده و همیشه خواهد بود.

فرمود حضرت باقر علیه السلام محمد بن حنفیه می گفت: «صمد آن است که قائم بنفسه باشد و غنی از غیر باشد. و غیر او گفت: صمد متعالی از کون و فساد است. و صمد آن است که موصوف به تغایر نباشد».

و حضرت باقر فرمود: «صمد بزرگ مطاعی است که فوق او امر و نهی کننده‌ای نباشد. فرمود: «سؤال شد علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام از صمد. فرمود: «صمد» آن کسی است که شریک از برای او

آداب الصلاة ص : ۳۱۶

نیست، و مشکل و ثقیل نیست برای او حفظ چیزی، و پوشیده نمی ماند از او چیزی.» «و هب بن وهب قرشی گفت: «زید بن علی گفت: صمد کسی است که وقتی

اراده کند چیزی را، بگوید به آن: «باش» پس موجود شود. و صمد کسی است که ابداع کند اشیاء را، پس خلق فرماید آنها را در صورتی که با هم اضدادند و هم شکلند و ازواجند، و خود متفرّد است به وحدت - نه ضدّ دارد و نه شکل و نه مثل و نه شبهه. «» «» وهب بن وهب از حضرت علیّ بن الحسین سلام الله علیهما نیز کلامی در تفسیر صمد نقل کند. و از حضرت باقر العلوم نیز کلامی راجع به اسرار حروف «الصّمد» ذکر کند. پس، گوید که حضرت باقر علیه السلام فرمود:

«اگر یافته بودم از برای علمی که خداوند به من مرحمت فرموده حمله‌ای، همانا نشر می‌دادم توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از «الصمد».

چگونه از برای من چنین شود با آن که جدّم امیر المؤمنین نیافت حمله‌ای برای علمش حتی آن که آه دردناک می‌کشید و می‌فرمود بالای منبر: سؤال کنید از من قبل از آن که مرا نیابید. همانا بین اضلاع سینه

من است علم بزرگی، آه آه، که نمی‌یابم حمله آن
را.»»

خاتمه

ما ختم می‌کنیم این مقام را به ذکر بعض احادیث شریفه
در فضل این سوره مبارکه، گرچه احادیث در فضل آن
به قدری است که از حوصله این مختصر خارج است.

در کافی شریف سند به حضرت باقر العلوم (ع) رساند
که فرمود: «کسی که قرائت کند قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۱۱۲:
ارا یک مرتبه، مبارک شود. بر او، و کسی که دو

آداب الصلاة ص : ۳۱۷

مرتبه بخواند، مبارک شود بر او و بر اهلش و کسی که
سه مرتبه بخواند، مبارک شود بر او و اهلش و بر
همسایگانش. و کسی که دوازده مرتبه بخواند، خداوند
بنا کند از برای او در بهشت دوازده قصر، پس حفظه
می‌گویند ما را ببرید قصرهای برادر خود فلان را ببینیم.

و کسی که صد مرتبه بخواند، آمرزیده شود گناه بیست و پنج سالش غیر از دماء و اموال. و کسی که چهار صد مرتبه بخواند، از برای او است اجر چهار صد نفر شهید که همه آنها اسب‌هایشان پی شده باشد و خون خودشان ریخته شده باشد. و کسی که هزار مرتبه بخواند در یک شب و روز، نمی‌میرد تا آن که ببیند مقام خود را در بهشت و یا دیده شود مقام او برایش. «» و هم در کافی شریف سند به حضرت باقر علیه السلام رساند که گفت:

«حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس صد مرتبه قل هو الله احد بخواند وقتی که در رختخواب خود می‌رود که بخوابد، پیامرزد خداوند گناهان پنجاه سال او را.» و هم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «پدرم می‌فرمود: قل هو الله احد ۱۱۲: اثلث قرآن است، وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۱۰۹: اربع قرآن است.» و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

که «پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خواند بر سعد بن معاذ. پس فرمود: هفتاد هزار ملائکه، که جبرئیل در بین آنها بود، آمدند و نماز خواندند بر جنازه سعد. به جبرئیل گفتم: به چه چیز سعد مستحق نماز شما شد؟ گفت: به واسطه قرائت قل هو الله احد در حال ایستاده و نشسته و در حال سواری و پیادگی و در حال رفتن و آمدن.»»
و در وسائل از مجالس و معانی الاخبار به اسناد خود از حضرت صادق

آداب الصلاة ص : ۳۱۸

علیه السلام روایت نموده که آن حضرت از پدرهای بزرگوار خود در حدیثی از سلمان رضی الله عنه روایت فرمودند که گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: کسی که قرائت کند قل هو الله احدرا یک مرتبه، ثلث قرآن را قرائت کرده. و کسی که دو مرتبه قرائت کند، دو ثلث قرآن را قرائت کرده. و کسی که سه مرتبه قرائت کند، ختم نموده قرآن

را. «» و در ثواب الاعمال است که «کسی که جمعه‌ای بر او بگذرد و قل هو الله احدرا نخواند و بمیرد، می‌میرد به دین ابو لهب.» «» و در مستدرک احادیث طولانی و بسیاری در فضیلت این سوره شریفه نقل نموده، هر کس می‌خواهد به آن کتاب و وسایل رجوع کند. «» و الحمد لله.

فصل هفتم در شمه‌ای از تفسیر سوره مبارکه «قدر» به قدر مناسبت این اوراق

قوله تعالی: اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۹۷: ادر این آیه شریفه مطالب عالیه ایست که اشاره‌ای به بعض آن خالی از فایده نیست:

مطلب اوّل در این که در این آیه شریفه و بسیاری از آیات شریفه تنزیل قرآن را نسبت به ذات مقدّس خود دهد،

چنانچه فرماید: اَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ، ٤٤: ٣ «اَنَا نَحْنُ
نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ ١٥: ٩» «إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ از
آیات

آداب الصلاة ص : ٣١٩

شریفه. و در بعض آیات نسبت به جبرئیل که روح الامین
است می دهد، چنانچه فرماید: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الامین ٢٦:
١٩٣. «علماء ظاهر در این مقامات گویند این از قبیل یا
هامان اَبْنِ لِي صَرَحًا ٤٠: ٣٦،» «مجاز است. نسبت تنزیل،
مثلا، به حق تعالی از باب آن است که ذات مقدس سبب
تنزیل و آمر آن است. یا آن که تنزیل نسبت به حق
حقیقت است، و چون روح الامین واسطه است به او نیز
نسبت دهند مجازا. و این برای آن است که نسبت فعل
حق به خلق را چون نسبت فعل خلق به خلق انگاشته اند،
پس، مأموریت عزرائیل و جبرائیل را از حق تعالی چون
مأموریت هامان از فرعون، و بناها و معمارها از هامان
دانند. و این قیاسی است بس باطل و مع الفارق. و فهم

نسبت خلق به حق، و فعل خلق و خالق، از مهمات معارف الهیه و امّات مسائل فلسفیه است که از آن، حلّ بسیاری مهمات شود، از آن جمله مسئله جبر و تفویض است، که این مطلب ما از شعب آن است.

باید دانست که در علوم عالیّه مقرر و ثابت است که جمیع دار تحقّق و مراتب وجود، صورت «فیض مقدّس» که تجلی اشراقی حق است، می‌باشد. و چنانچه «اضافه اشراقیه» محض ربط و صرف فقر است، تعینات و صور آن نیز محض ربط می‌باشند و از خود حیثیت و استقلالی ندارند. و به عبارت دیگر، تمام دار تحقّق فانی در حق، ذاتا و صفتا و فعلا، هستند، زیرا که اگر موجودی از موجودات در یکی از شئون ذاتیه استقلال داشته باشد، چه در هویت وجودیه و چه در شئون آن، از حدود بقعه امکان خارج شود و به وجوب ذاتی مبدّل گردد. و این واضح البطلان است. و چون این لطیفه الهیه در قلب راسخ شد و فؤاد ذوق آن را چنانچه باید

و شاید کرد، بر او سرّی از اسرار قدر کشف شود و لطیفه‌ای از حقیقت «امر بین الامرین»

آداب الصلاة ص : ۳۲۰

منکشف گردد.

پس، آثار و افعال کمالیه را به همان نسبت که به خلق نسبت دهند، به همان نسبت به حق نیز نسبت توان داد، بدون آن که مجاز در هیچ طرف باشد.

و این در نظر وحدت و کثرت و جمع بین الامرین متحقّق گردد. بلی، کسی که در کثرت محض واقع است و از وحدت محجوب است، فعل را به خلق نسبت دهد و از حق غافل شود، چون ما محجوبان، و کسی که وحدت در قلبش جلوه کند، از خلق محجوب شود و همه افعال را به حق نسبت دهد. و عارف محقّق جمع بین «وحدت» و «کثرت» کند: در عین حال که فعل را به حق نسبت می‌دهد بی شائبه مجاز، به خلق نسبت دهد

بی شائبه مجاز. و آیه شریفه وَ مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ
اللَّهَ رَمَى ۸: ۱۷، «» که در عین اثبات رمی نفی آن نمود،
و در عین نفی اثبات فرموده، اشاره به همین مشرب
احلای عرفانی و مسلک دقیق ایمانی است. و این که
گفتیم افعال و آثار کمالیه، و نقایص را خارج نمودیم،
چون که نقایص به اعدام برگردد، و آن از تعینات وجود
است و منسوب به حق نیست مگر بالعرض. و شرح این
مبحث را در این اوراق نتوان داد.

و چون این مقدمه معلوم شد، نسبت «تنزیل» به حق و
جبرئیل، و «احیاء» به اسرافیل و حق، و «اماته» به
عزرائیل و ملائکه موکله به نفوس و حق، معلوم شود. و
در قرآن شریف اشاره به این مطلب بسیار است. و این
یکی از معارف قرآن است که قبل از این کتاب شریف
در آثار حکما و فلاسفه از آن عین و اثری نیست، و عائله
بشریه مرهون عطیه این صحیفه الهیه اند در این لطیفه،
چون سایر معارف الهیه قرآنی.

مطلب دوم در اشاره به نکته آن که فرموده است انا به صیغه جمع و انزلنا به صیغه جمع.

بدان که نکته آن، تفخیم مقام حق تعالی به مبدئیت تنزیل این کتاب

آداب الصلاة ص : ۳۲۱

شریف است. و شاید این جمعیت برای جمعیت اسمائیه باشد، و اشاره به آن باشد که حق تعالی به جمع شئون اسمائیه و صفاتیّه مبدأ از برای این کتاب شریف است، و از این جهت، این کتاب شریف صورت احدیت جمع جمع اسماء و صفات و معرف مقام مقدس حق به تمام شئون و تجلیات است. و به عبارت دیگر، این صحیفه نورانیّه صورت «اسم اعظم» است، چنانچه انسان کامل نیز صورت اسم اعظم است، بلکه حقیقت این دو در حضرت غیب یکی است، و در عالم تفرقه از هم به حسب صورت متفرق گردند، ولی باز به حسب معنا از هم متفرق

نشوند. و این یکی از معانی لن یفترقا حتی یردا علیّ
الحوض [۱]

می‌باشد. و چنانچه حق تعالی بیدی الجلال و الجمال
تخمیر طینت آدم اول و انسان کامل فرموده، بیدی
الجمال و الجلال تنزیل کتاب طینت آدم و انسان کامل
فرموده، بیدی الجمال و الجلال تنزیل کتاب کامل و
قرآن جامع فرموده. و شاید به همین جهت آن را
«قرآن» نیز گویند، چه که مقام احدیّت جمع وحدت و
کثرت است. و از این جهت، این کتاب قابل نسخ و
انقطاع نیست، زیرا که اسم اعظم و مظاهر او ازلی و
ابدی است و تمام شرایع دعوت به همین شریعت و
ولایت محمدیّه است.

و شاید به همین نکته که در انا انزلنا گفته شد، انا عَرَضْنَا
الامانة ۳۳: ۷۲ «نیز به صیغه جمع ذکر شده، زیرا که
امانت به حسب باطن حقیقت ولایت، و به حسب ظاهر
شریعت یا دین اسلام یا قرآن یا نماز است.

مطلب سوم در اجمالی از کیفیت نزول قرآن است و این از لطایف معارف الهیه و از اسرار حقایق دینیّه است که کم کسی می‌تواند به شمه‌ای از آن اطلاع پیدا کند به طریق علمی. و جز کمال از اولیاء، که اول آنها خود وجود مبارک رسول ختمی است و پس از آن به دستگیری آن سرور دیگر از

[۱] - «کتاب خدا و عترت من از هم جدا نمی‌گردند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.» قسمتی از حدیث مشهور و متواتر «ثقلین». اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹۹، «کتاب الحجّه»، «باب ما فرض الله و رسوله من الکون مع الائمة علیهم السلام»، حدیث ۶. و ج ۴، ص ۱۴۱. «کتاب الایمان و الکفر»، «باب ادنی ما یكون به العبد مؤمنا»، حدیث ۱.

آداب الصلاة ص : ۳۲۲

اولیاء و اهل معارفند، کسی دیگر نتواند به طریق کشف و شهود از این لطیفه الهیه مطلع شود، زیرا که مشاهده این حقیقت نشود جز به وصول به عالم وحی و خروج از حدود عوالم امکانی. و ما در این مقام به طریق اشاره و رمز بیانی از این حقیقت می‌کنیم.

باید دانست که قلبی که به طریق سلوک معنوی و سفر باطنی سیر الی الله می‌کند و از منزل مظلّم نفس و بیت انیت و انانیت مهاجرت می‌نمایند، دو طایفه‌اند به طریق کلی:

اول، آنان که پس از اتمام سفر الی الله، موت آنها را درک کند، و در همین حال جذبه و فنا و موت باقی مانند. و این‌ها اجرشان علی الله و هو الله است. این‌ها محبوبینی هستند که در تحت «قباب الله» فانی، و کسی آنها را نشناسد و با کسی رابطه پیدا نکنند و آنها نیز جز حق کسی را نشناسند - اولیائی تحت قبابی، لا یعرفهم غیری. «طایفه دوم آنان هستند که پس از تمامیت سیر

إلى الله و في الله، قابل آن هستند که به خود رجوع کنند و حالت صحو و هشیاری برای آنها دست دهد.

این‌ها آنان هستند که به حسب تجلی به فیض اقدس، که «سرّ قدر» است، تقدیر استعداد آنها شده و آنها را برای تکمیل عباد و تعمیر بلاد انتخاب فرموده‌اند. این‌ها پس از اتصال به حضرت علمیّه و رجوع به حقایق اعیان، کشف سیر اعیان و اتصال آنها را به حضرت قدس و سفر آنها را إلى الله و إلى السّعادة نمایند، و مخلّع به خلعت نبوت شوند. و این کشف وحی الهی است قبل از تنزل به عالم وحی جبرائیلی. و پس از آن که از این عالم توجه به عوالم نازله کردند، کشف آنچه در اقلام عالیّه و الواح قدسیّه است نمایند به قدر احاطه علمیّه و نشئه کمالیّه خود که تابع حضرات اسمائیّه است. و اختلاف شرایع و نبوات بلکه جمیع اختلافات از آنجا است.

و در این مقام گاه شود که آن حقیقت غیبیّه و سریره قدسیّه، که در

آداب الصلاة ص : ۳۲۳

حضرت علمیّه و اقلام و الواح عالیّه مشهود شده، از طریق غیب نفس و سرّ روح شریف آنها به توسط ملک وحی، که حضرت جبرئیل است، تنزل کند در قلب مبارک آنها. و گاهی جبرائیل «تمثل مثالی» پیدا کند در حضرت «مثال» برای آنها، و گاهی «تمثل ملکی» پیدا کند، و از ممکن غیب به توسط آن حقیقت تا مشهد عالم شهادت ظهور پیدا کند، و آن لطیفه الهیه را تنزل دهد، و در هر نشئه از نشئات، صاحب وحی به طوری ادراک کند و مشاهده نماید:

در حضرت علمیّه به طوری، و در حضرت اعیان به طوری، و در حضرات اقلام به طوری، و در حضرات الواح به طوری، و در حضرت مثال به طوری، و در حس مشترک به طوری، و در شهادت مطلقه به طوری. و این، هفت مرتبه از تنزل است، که شاید نزول قرآن بر «سبعه احرف» اشاره به این معنی باشد. و این معنی منافات

ندارد با آنچه فرماید: قرآن واحد من عند واحد»
چنانچه معلوم است. و این مقام را تفصیلی است که
مناسب ذکر نیست.

مطلب چهارم در سرّ «هاء» غایب است در «انزلناه»

چنانچه معلوم شد، از برای قرآن قبل از تنزل در این
نشئه، مقامات و کینونت‌هایی است: اول مقام او، کینونت
علمیه او است در حضرت غیبیه به تکلم ذاتی و مقارعه
ذاتیّه به طریق احدیت جمع. و ضمیر غایب شاید اشاره
به آن مقام باشد، و برای افاده این معنی به ضمیر غیبت
ذکر فرموده است، کانه می‌فرماید همین قرآن نازل در
«لیلۃ القدر» همان قرآن علمی در سرّ مکنون و غیبی در
نشئه علمیه است، که او را از آن مراتب، که در یک مقام
متّحد با ذات و از تجلیات اسمائیه بود، نازل فرمودیم، و
این حقیقت ظاهر همان سرّ الهی است. و این کتاب، که
در کسوه عبارات و الفاظ ظهور نموده، در مرتبه ذات به
صورت تجلیات

آداب الصلاة ص : ۳۲۴

ذاتیّه، و در مرتبه فعل عین تجلی فعلی است، چنانچه
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود: انما کلامه فعله. «
مطلب پنجم در بیان «لیلة القدر»

و در آن مباحث بسیار و معارف بی شماری است که
علماء اعلام رضوان الله علیهم به حسب مشارب و مسالك
خود از آن بحث فرمودند، و ما در این اوراق بعض از
آن را به طریق اشاره بیان می کنیم. و بعض از مطالب
هم ذکری از آن فرمودند که ما اشاره به آن می کنیم
در ضمن اموری.

اول در وجه تسمیه «لیلة القدر»

علماء اختلافاتی کردند. بعضی بر آنند که چون صاحب
شرف و منزلت است، و قرآن صاحب قدر به توسط ملک
صاحب قدر بر رسول صاحب قدر برای امت صاحب
قدر وارد شده است، لیلة القدرش گویند. و بعضی

گفته‌اند که برای آن «لیله قدر» به آن گویند که تقدیر امور و آجال و ارزاق مردم در این شب می‌شود. و بعضی گفته‌اند به واسطه آن که از کثرت ملائکه زمین تنگ شود، آن را قدر گویند. و آن از قبیل وَ مَنْ قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ ۶۵: ۷ است. این حرف‌هایی است که در این مقام گفته شده. و در هر یک از آن مقامات تحقیقاتی است که اشاره به آن اجمالا خالی از فایده نیست.

اما مطلب اول، که به معنی صاحب منزلت و قدر بودن است. پس بدان که کلامی در این مقام است که مطلق زمان و مکان که بعضی شریف و بعضی غیر شریف و بعضی سعد و بعضی نحس است، آیا از خود ذات زمان یا تشخصات ذاتیه آن است. و همینطور در مکان. یا آن که به واسطه وقوع وقایع و حصول امور شریفه و خسیسه، بالعرض دارای آن مزیت شوند. و این گرچه مبحث مهم شریفی نیست و بحث در اطراف آن چندان مفید نیست، لکن ما به طریق اختصار از آن یاد کنیم.

آداب الصلاة ص : ۳۲۵

وجه ترجیح احتمال اول آن است که ظاهر اخبار و آیاتی که برای زمان و مکان شرافت یا نحوست اثبات نمودند، آن است که صفت خود آنها است نه صفت به حال متعلق. و چون مانع عقلی ندارد، حمل آنها بر ظاهر خود متعین است.

وجه ترجیح احتمال دوم آن است که حقیقت زمان و مکان حقیقت واحده بلکه شخصیت آنها نیز شخصیت واحده است، و از این جهت، ممکن نیست شخص واحد در حکم متجزی و مختلف شود. بنا بر این، ناچار آنچه وارد شده در شرافت یا نحوست، محمول بر وقایع و قضایای حاصله در آنها است. و این وجه برهانی نیست، زیرا که زمان گرچه شخص واحد است، ولی چون متدرج و ممتد است و حقیقت مقداریه است، مانع ندارد که بعضی اجزاء آن با بعضی دیگر در حکم و اثر مختلف باشد. و برهانی قائم نشده است که هر شخص به هر

طوری هست دارای دو حکم و دو اثر نمی‌شود، بلکه خلاف آن ظاهر است. مثلاً، افراد انسان با آن که هر یک شخص واحد هستند، معذک، در صورت جسمیه آنها اختلافات کثیره هست، مثلاً، جلیدیّه و دماغ و قلب شریفتر و لطیفترند از اعضای دیگر، و همین طور قوای باطنه و ظاهره آن بعضی اشرف از بعضی هستند. و این برای آن است که در این عالم انسان به نعت وحدت تامّه ظاهر نیست، گرچه شخص واحد است، ولی چون به نعت کثرت ظاهر است، احکام او نیز مختلف شود.

و اما وجه ترجیح احتمال اول نیز وجه صحیح دل‌پسندی نیست، زیرا که مرجع این حرف به «اصالة الظهور» و «اصالة الحقيقة»، مثلاً، می‌باشد. و در اصول معلوم شده است که «اصالة الحقيقة» و «اصالة الظهور» برای آنست که در مورد شک در مراد، تعیین مراد کند، نه پس از معلومیت مراد، اثبات حقیقت نماید. تأمل [۱].

[۱] وجه تأمل آن است که در اینجا از جهت دیگر می‌توان این دعوی را تقریر کرد و آن آنست که ظاهر در نسبت دادن محمولی به موضوع آن است که آن موضوع خودداری آن حکم باشد و تمام موضوع باشد چنانچه

آداب الصلاة ص : ۳۲۶

بنابر این، هر دو وجه ممکن است، ولی وجه ثانی به نظر ارجح است.

بنابر این، شاید «لیلة القدر» برای آن صاحب «قدر» شده است که شب وصال نبی^ص ختمی و ليله وصول عاشق حقیقی به محبوب خود است. و در مباحث سابقه معلوم شد که تنزل ملائکه و نزول وحی پس از حصول فنا و قرب حقیقی است. و از اخبار کثیره و آیات شریفه نیز استفاده شود که شرف و نحوست زمانها و مکانها به واسطه وقایع در آن است، و این با مراجعه معلوم شود.

گرچه استفاده شرف ذاتی از بعض آنها نیز می‌شود. و اما احتمال دیگر که لیلۃ القدرش گویند: برای آن که در آن تقدیر امور ایّام سَنه شود. پس، بدان که حقیقت «قضا» و «قدر» و کیفیت آن، و مراتب ظهور آن، از اجلّ و اشرف علوم الهیه است، و از باب کمال دقّت و لطافت آن، غور در اطراف آن برای نوع مردم منهیّ و موجب حیرت و ضلالت است.

و از این جهت، این حقیقت را از اسرار شریعت و ودایع نبوت باید شمرد، و از بحث دقیق در اطراف آن باید صرف نظر کرد. و ما اشاره به یک مبحث آن، که مناسب این مقام است، می‌کنیم. و آن آن است که با آن که تقدیر امور در علم حق تعالی در ازل آزال شده و از امور تدریجیه نسبت به مقام منزّه علم ربوبی نیست، معنی «تقدیر» در هر سال، در لیله معینه، چیست؟ بدان که از برای «قضا» و «قدر» مراتبی است که به حسب آن مراتب و نشئات احکام آنها متفاوت شود. مرتبه اولی از

آن، حقایقی است که در حضرت علم به تجلی به «فیض اقدس» تبع ظهور اسماء و صفات تقدیر و اندازه گیری شود. و بعد از آن در اقلام عالیه و الواح عالیه، حسب ظهور، به تجلی فعلی تقدیر و تحکیم شود. و در این مراتب تغییرات و تبدیلاتی واقع نشود. و قضای حتم لا یدلّ، حقایق مجردة واقعه در حضرات اعیان و نشئه علمیّه و نازلّه در اقلام و الواح مجردة است. و پس از آن، حقایق به صور

در باب اطلاق نیز شیخ استاد ما در علوم تقلید به این بیان بی احتیاج به مقدمات اطلاق اثبات اطلاق می کردند.

آداب الصلاة ص : ۳۲۷

برزخیه و مثالیّه در الواح دیگر و عالم نازلتر ظهور کند، که آن عالم «خیال منفصل» و «خیال الكل» است، که

به طریقه حکماء اشراق آن عالم را عالم «مثل معلّقه» گویند. و در این عالم تغییرات و اختلافاتی ممکن الوقوع بلکه واقع است. و پس از آن، تقدیرات و اندازه‌گیری‌ها به توسط ملائکه موکّله به عالم طبیعت است، که در این لوح قدر تغییرات دائمی و تبدیلات همیشگی است، بلکه خود صورت سیّاله و حقیقت متصرّمه و متدرّجه است. و در این لوح، حقایق قابل شدّت و ضعف، و حرکات قابل سرعت و بطؤ و زیاده و نقیصه‌اند، و معدلک، وجهه «یلی اللّهی» و وجهه غیبی همین اشیا، که جهت تدلّی به حق است و صورت ظهور «فیض منبسط» و «ظلّ ممدود» است و حقیقت «علم فعلی» حق است، به هیچ وجه تغییر و تبدیل در آن راه ندارد.

بالجمله، کلیّه تغییرات و تبدیلات و زیادی آجال و تقدیر ارزاق نزد حکماء در لوح «قدر علمی» که «عالم مثال» است - و نزد نویسندگان در لوح «قدر عینی» که

محل خود تقدیرات است - به دست ملائکه موکله به آن واقع شود.

بنابر این، مانعی ندارد که چون «لیلة القدر» ليله توجه تامّ ولیّ کامل و ظهور سلطنت ملکوتیه او است، به توسط نفس شریف ولیّ کامل و امام هر عصر و قطب هر زمان - که امروز حضرت بقیة الله فی الارضین، سیدنا و مولانا و امامنا و هادینا، حجة بن الحسن العسکری ارواحنا لمقدمه فداء است - تغییرات و تبدیلات در عالم طبع واقع شود. پس، هر یک از جزئیات طبیعت را خواهد بطیء الحركة کند، و هر یک را خواهد سریع کند، و هر رزقی را خواهد توسعه دهد، و هر یک را خواهد تضییق کند. و این اراده اراده حق است، و ظل و شعاع اراده ازلیّه و تابع فرامین الهیه است، چنانچه ملائکه الله نیز از خود تصرفی ندارند و تصرفات همه، بلکه تمام ذرات وجود، تصرف الهی و از آن لطیفه غیبیه الهیه است

فَاسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتُ ۱۱: ۱۱۲. «» و اما آنچه گفته شده در احتمال دیگر، وجه تسمیه «لیله القدر» که چون

آداب الصلاة ص : ۳۲۸

زمین از ملائکه تنگ شود ليله القدرش گویند. این وجه گرچه بعید است، هر چند اعجوبه زمان، خلیل بن احمد [۱] رضوان الله علیه، فرموده، آنچه مورد بحث توان بود آن است که ملائکه الله از سنخ عالم طبیعت و مادیت نیستند، پس، معنای تنگی زمین چیست؟ بدان که نظیر این مطلب در روایات شریفه وارد شده، مثل، قضیه تشییع سعد بن معاذ «رضی الله عنه، و مثل فرش نمودن ملائکه بالهای خود را برای طالب علم.» و این یا از باب تمثّل ملائکه است به صور مثالیّه و تنزّل آنها است از عالم غیب به عالم مثال و تضییق ملکوت ارض است، یا تمثّل ملکی آنها است در ملک ارض، گرچه باز این تمثّل را چشمهای طبیعی حیوانی نبیند. بالجمله، تضییق به اعتبار تمثّلات «مثالیّه» یا «ملکیّه» است.

امر دوم در حقیقت «لیله القدر»

بدان که از برای هر رقیقه حقیقتی، و برای هر صورتی
ملکی باطنی ملکوتی و غیبی است. و اهل معرفت گویند
که مراتب نزول حقیقت وجود به اعتبار احتجاب شمس
حقیقت در افق تعینات، «لیالی» است، و مراتب صعود به
اعتبار خروج شمس حقیقت از آفاق تعینات، «ایام»
است. و شرافت و نحوست «ایام» و «لیالی» به حسب
این بیان واضح شود.

و به اعتباری، قوس نزول لیله القدر محمدی است، و
قوس صعود یوم القیمه احمدی است، زیرا که این دو
قوس مدّ نور «فیض منبسط» است، که

[۱] - خلیل بن احمد بن عمر بن تمیم، ابو عبد الرحمن
الباهلی البصری النحوی العروزی، متولد به سال ۱۰۰ یا
۱۰۵ هجری قمری در بصره، و متوفی در سال ۱۶۰ یا

۱۷۰ یا ۱۷۵، ادیب و لغوی معروف و مبتکر علم عروض. امامی مذهب و بنا به قول بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و از آن حضرت روایت کرده است. وی را تألیفات متعدد در فنون مختلف است، از جمله زبدۀ العروض، العین، کتابی درباره امامت، الايقاع، النعم، الجمل، الشواهد، النقط و الشكل، و کتابی درباره معانی اسماء و حروف. برای تفصیل بیشتر به کتب تراجم و رجال از جمله اعیان الشیعة، ج ۳۰، ص ۵۰، مراجعه شود.

آداب الصلاة ص : ۳۲۹

«حقیقت محمدیه» است و تمام تعینات از تعین اولی «اسم اعظم» است.

پس، در نظر وحدت، عالم شب قدر و روز قیامت است، و بیش از یک شب [و] روز نیست، که آن تمام دار تحقق و لیلۀ القدر محمدی و یوم القیمه احمدی است. و کسی

که متحقق به این حقیقت شود، همیشه در «لیلة القدر» و «یوم القیمة» است، و این با هم جمع شود.

و به اعتبار نظر کثرت، لیالی و ایام پیدا شود. پس بعضی لیالی صاحب قدر است، و بعضی نیست. و در بین همه لیالی، بنیه احمدی و تعین محمدی صلی الله علیه و آله، که نور حقیقت وجود به جمیع شئون و اسماء و صفات و با کمال نوریت و تمام حقیقت در افق آن غروب نموده است، لیلة القدر مطلق است، چنانچه یوم محمدی یوم القیمة مطلق است. و دیگر لیالی و ایام، لیالی و ایام مقیده است. و نزول قرآن در این بنیه شریفه و قلب مطهر، نزول در «لیلة القدر» است. پس، قرآن هم جمله در لیلة القدر نازل شده به طریق کشف مطلق کلی، و هم نجومًا در عرض بیست و سه سال در «لیلة القدر» نازل شده.

و شیخ عارف، شاه آبادی، «دَام ظَلَه می فرمودند که دوره محمدیه، «لیلة القدر» است. و این یا به اعتبار آن

است که تمام ادوار وجودیه دوره محمدیه است، و یا به اعتبار آن است که در این دوره اقطاب کمل محمدیه و ائمه هداة معصومین «لیالی قدر» می‌باشند. و دلالت بر آنچه احتمال دادیم از حقیقت لیلۃ القدر می‌کند حدیث شریف طولانی که در تفسیر برهان از کافی شریف نقل فرموده و در آن حدیث است که نصرانی گفت به حضرت موسی بن جعفر که تفسیر باطن حم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ اَنَا كُنَّا مُنْذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ امْرٍ حَكِيمٍ ۴۴: ۱ - ۴ [۱] چیست فرمود: «اما «حم» محمد صلی الله علیه و

[۱] - «حم، سوگند به کتاب روشن، ما آن را در شبی مبارک فرستادیم، همانا ما بیم دهنده بوده‌ایم، در آن شب هر امر استوار (غیر قابل زیادت و نقصان) تفصیل و تبیین می‌شود.» (دخان - ۱ - ۴) تفسیر برهان، ج ۴، ص ۱۵۸.

آداب الصلاة ص : ۳۳۰

آله است. و اما « کتاب مبین » امیر المؤمنین علی است. و اما « اللیلة » فاطمه علیها السلام است. « » و در روایتی، « لیالی عشر » به ائمه طاهرین از حسن تا حسن تفسیر شده است. « » و این یکی از مراتب « لیلة القدر » است که حضرت موسی بن جعفر ذکر فرموده، و شهادت دهد بر آن که « لیلة القدر » تمام دوره محمدیه است.

روایتی که در تفسیر برهان از حضرت باقر نقل کند، و این روایت چون روایت شریفی است و به معارف چندی اشاره فرموده و از اسرار مهمه‌ای کشف فرموده، ما تیمنا عین آن حدیث را ذکر می‌کنیم:

قال رحمه الله، و عن الشيخ أبي جعفر الطوسي، عن رجاله، عن عبد الله بن عجلان السكوني، قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: بيت علي و فاطمة حجرة رسول الله صلى الله عليه و آله، و سقف بيتهم عرش رب

العالمين. و في قعر بيوتهم فرجة مكشوفة إلى العرش معراج الوحي، و الملائكة تنزل عليهم بالوحي صباحا و مساء و كل ساعة و طرفة عين. و الملائكة لا ينقطع فوجهم: فوج ينزل، و فوج يصعد. و ان الله تبارك و تعالى كشف لابراهيم عليه السلام عن السموات حتى أبصر العرش، و زاد الله في قوة ناظره. و ان الله زاد في قوة ناظر محمد و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام، و كانوا يبصرون العرش و لا يجدون لبيوتهم سقفا غير العرش، فبيوتهم مسقفة بعرش الرحمن.

و معارج الملائكة و الروح فيها باذن ربهم من كل امر سلام. قال، قلت: من كل امر سلام؟ قال: بكل امر. فقلت: هذا التنزيل؟ قال: نعم. [١]

[١] - «صاحب تفسير برهان رحمه الله گفته است از شيخ أبو جعفر طوسي - از رجال او - از عبد الله بن عجلان سکونی روایت شده که گفت شنیدم امام محمد باقر

علیه السلام می‌فرماید: خانه علی و فاطمه حجره رسول
الله صلی الله علیه و آله است و سقف خانه‌شان عرش
ربّ العالمین، و در انتهای خانه‌هاشان شکافی است که
از آن تا عرش، پرده از معراج وحی برداشته شده، و
ملائکه صبح و شام و هر ساعتی و هر لحظه

آداب الصلاة ص : ۳۳۱

و تدبّر در این حدیث شریف ابوابی از معرفت به روی
اهلش باز کند و شمه‌ای از حقیقت ولایت و باطن «لیله
القدر» به آن مکشوف شود.

امر سوم

بدان که از برای «لیله القدر» چنانچه حقیقت و باطنی
است که به آن اشاره شد، از برای آن صورت و مظهري
است بلکه مظاهری است در عالم طبع. و چون مظاهر
ممکن است در نقص و کمال فرقا کند، از این جهت
ممکن است بین اقوال و اخباری که در باب تعیین «لیله

القدر» وارد شده است جمع نمود به اینکه تمام آن لیالی شریفه که در روایات است از مظاهر «لیلة القدر» است، الا آن که بعضی با بعضی در شرافت و کمال مظهریت فرق دارد. و آن شب شریفی که تمام ظهور «لیلة القدر» و شب وصل تامّ ختمی و وصول کامل ختمی است، در تمام سال، یا در شهر مبارک رمضان، یا در عشر آخر آن، یا در لیالی ثلاثه، مختفی است. و در روایات عامّه و خاصّه نیز اختلافاتی است. و در روایات خاصه نیز به طریق تردید، در شب نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم، مذکور شده. و گاهی تردید بین شب بیست و یکم، و بیست [و] سوم شده است.

شهاب بن عبد ربّه گوید: «گفتم به حضرت صادق علیه السلام که مرا خبر ده به «لیلة القدر». فرمود: شب بیست و یکم، و شب بیست و سوم.»»

با وحی بر آنان نازل می‌شوند و رشته فوج ملائکه فرود
آینده قطع نمی‌شود، گروهی فرود می‌آیند و دسته‌ای
بالا می‌روند. همانا خداوند تبارک و تعالی برای ابراهیم
از آسمان‌ها پرده برداشت تا آنکه عرش را دید و خدا
به قوت دیده او افزود، و همانا خداوند بر قوت دیده
محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز
بیفزود (چنانکه) عرش را مشاهده می‌کردند و جز عرش
سرپوشی برای خانه‌هایشان نمی‌دیدند، خانه‌هایشان به
عرش رحمان مسقف است و معراجهای ملائکه و روح در
خانه‌های ایشان است، به اذن پروردگارشان مِنْ كُلِّ امْرٍ
سَلَامٌ. ۹۷: ۴ - ۵ راوی می‌گوید پرسیدم: مِنْ كُلِّ امْرٍ
سَلَامٌ؟ ۹۷: ۴ - ۵ فرمود:

بِكُلِّ امْرٍ. ۹۷: ۴ عرض کردم: این چنین نازل شده؟
فرمود: آری. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۷، «سوره
القدر»، حدیث ۲۵.

آداب الصلاة ص : ۳۳۲

عبد الواحد بن المختار الانصاری گوید از حضرت باقر (ع) سؤال کردم از «لیلة القدر» فرمود: «در دو شب است: شب بیست و سوم، و شب بیست و یکم.» گفتیم: «یکی از آن دو را به تنهایی ذکر کن.» فرمود: «چه می‌شود که عملی کنی در دو شب که یکی از آنها لیلة القدر است.» «حسان بن ابي علی گوید از حضرت صادق (ع) سؤال کردم از لیلة قدر فرمود: «طلب کن آن را در نوزدهم، و بیست و یکم، و بیست و سوم.»» و سید عابد زاهد رضی الله عنه در اقبال فرماید: «بدان که این شب بیست و سوم از شهر رمضان، وارد شده است اخبار صریحه به اینکه لیلة قدر است به مکاشفه و بیان. از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا سفیان بن السیط (السمط - خ ل) گفت: گفتیم به حضرت صادق علیه السلام تعیین فرما لیلة قدر را برای من مفردا. فرمود: شب بیست و سوم. و از آن جمله آن است که روایت کنیم به اسناد خود تا زراره از عبد

الواحد بن المختار الأنصاری گفت: سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام از ليله قدر.

فرمود: به خدا قسم خبر می‌دهم به تو و تعمیه نمی‌کنم به تو. آن اول شب از هفت شب آخر است.» پس از آن از زراره نقل می‌کنند که گفته آن ماهی که حضرت تعیین فرمود بیست و نه روز بود.» پس از آن روایات دیگر نقل کنند که «لילה قدر» شب بیست و سوم است، که از آن جمله است قضیه جهنی» که معروف است.

تنبيه عرفانی

چنانچه در آن دو سوره مبارکه که گذشت گفته شد،
اظهر آن است که

آداب الصلاة ص : ۳۳۳

بسم الله هر سوره متعلق به خود آن سوره باشد. بنا بر این، در سوره مبارکه «قدر» چنین می‌شود که حقیقت شریفه قرآنیّه و لطیفه مقدّسه الهیه را باسم الله، که

حقیقت جمعیه اسمائیه و اسم اعظم ربوبی است و متعین به رحمت مطلقه «رحمانیه» و «رحیمیّه» است، در لیلۀ القدر محمدیه صلی الله علیه و آله نازل فرمودیم، یعنی، ظهور قرآن تبع ظهور جمعی الهیت و قبض و بسط «رحیمیّت» و «رحمانیّت» است، بلکه حقیقت قرآن مقام ظهور حضرت اسم الله الاعظم است به ظهور «رحمانیّت» و «رحیمیّت» و جامع جمع و تفصیل است، از این جهت، این کتاب شریف «قرآن» است و «فرقان» است، چنانچه روحانیت رسول ختمی، و مقام مقدّس ولایت آن سرور، نیز قرآن و فرقان است و مقام احدیّت جمع و تفصیل است.

پس، ذات مقدّس به حسب این احتمال گویی چنین فرماید: ما به تجلی به مقام اسم اعظم، که مقام احدیّت جمع و تفصیل است، به ظهور رحمت «رحمانیه» و «رحیمیّه» قرآن را تنزل دادیم در لیلۀ قدر محمدی. و چون در عالم فرق، بلکه فرق الفرق، فرقانیتی بین

«قرآنین»، یعنی قرآن مکتوب منزل و قرآن منزل علیه
یعنی کتاب الهی و حقیقت محمدیه، حاصل شده، در
لیله وصال وصل بین القرآنین و جمع بین الفرقانین
فرمودیم، و به این اعتبار نیز این شب «لیله قدر» [است]
ولی قدر آن را به آن طور که شاید، جز خود حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که صاحب لیله القدر
است بالاصالة و اوصیاء معصومین او که صاحب آنند
بالتبعية، کسی نداند.

تتمه در ذکر بعض روایات که در فضل «لیله القدر» وارد
شده

از آن جمله روایاتی است که عارف بالله، سید بن
طاووس رضی الله عنه در کتاب شریف اقبال نقل
فرموده، می فرماید: «در کتاب یواقیت، تألیف ابو الفضل
بن محمد الهروی، یافتیم اخباری در فضل لیله القدر.» تا
آن که می گوید از پیغمبر نقل است که فرمود: «موسی

گفت: الهی من قرب تو را می‌خواهم. فرمود: قرب من از برای کسی است که بیدار باشد در شب

آداب‌الصلاة ص : ۳۳۴

قدر. گفت: الهی رحمت تو را می‌خواهم. فرمود: رحمت من برای کسی است که رحم کند فقرا را در شب قدر. گفت: خدایا من گذشتن از صراط را می‌خواهم. فرمود: این برای کسی است که تصدق کند به صدقه‌ای در شب قدر. گفت: خدایا از درختهای بهشت و میوه‌های آن می‌خواهم. فرمود: این برای کسی است که تسبیح کند به تسبیح‌های در شب قدر. گفت: خدایا نجات می‌خواهم. فرمود: نجات از آتش؟ گفت: آری. فرمود: این برای کسی است که استغفار کند در شب قدر. گفت: خدایا رضای تو را می‌خواهم. فرمود: خشنودی من از برای کسی است که دو رکعت نماز بخواند در شب قدر».

و هم از آن کتاب از پیغمبر منقول است که فرمود:
«گشوده شود درهای آسمان در شب قدر، پس، نیست
بنده‌ای که نماز بخواند در آن مگر آن که بنویسد
خداوند تعالی از برای او به هر سجده‌ای درختی در
بهشت که اگر سیر کند سواری در سایه آن صد سال،
تمام نکند آن را. و به هر رکعتی (رکوعی) خانه‌ای در
بهشت از درّ و یاقوت و زبرجد و لؤلؤ. و به هر آیه‌ای
تاجی از تاجهای بهشت. و به هر تسبیحی مرغی از نفایس
مرغها. و به هر جلسه‌ای درجه‌ای از درجات بهشت. و به
هر تشهدی غرفه‌ای از غرفه‌های بهشت. و به هر سلامی
حله‌ای از حله‌های بهشت. و وقتی من فجر شود عمود
صبح، عطا کند او را خداوند از زندهای با الفت و انس که
پستانهای آنها از زیر جامه برجسته و پیدا باشد، و از
کنیزهای خوش خلق مهذب، و از پسرهای مخلص، و از
طائرهای نجیب، و از ریحانهای معطر، و نهرهای جاری،
و نعمتهای رضایت بخش، و تحفه‌ها و هدیه‌ها و خلعتها و

کرامتها، و آنچه نفس اشتها داشته باشد و چشم لذت یابد.
و شماها در آن مخلد هستید.

و هم از آن کتاب از حضرت باقر علیه السلام نقل است
که: «کسی که احیاء کند شب قدر را، آمرزیده شود
گناهان او گرچه به عدد ستارگان آسمان و وزن کوهها
و کیل دریاها باشد.» «» و اخبار در فضل آن بیش از آن
است که

آداب الصلاة ص : ۳۳۵

در این اوراق نوشته شود.

قوله تعالی: و مَا اَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۹۷: این ترکیب
برای تفخیم و تعظیم و بزرگی مطلب است و عظمت
حقیقت، خصوصا به ملاحظه متکلم و مخاطب. با آن که
حق تعالی جلّت قدرته متکلم است و رسول اکرم صلی
الله علیه و آله مخاطب است، با این وصف، به قدری
گاهی مطلب با عظمت است که اظهار آن در نسج الفاظ

و ترکیب حروف و کلمات ممکن نیست، کانه می فرماید:
لَيْلَةُ الْقَدْرِ نَمِي دَانِي چِه حَقِيقَت بَا عَظْمَتِي اَسْت، حَقِيقَت
آن را نتوان بیان نمود و نسج و نظم حروف و کلمات در
خور آن حقیقت نیست. و لهذا با آن که کلمه «ما» برای
بیان حقیقت است، از بیان آن صرف نظر فرمود و
فرمود: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۹۷: ۳ به خواصّ و
آثار آن معرفی آن را فرمود، چه که بیان حقیقت ممکن
نیست. و از این جا نیز می توان حدس قوی زد به اینکه
حقیقت «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» و باطنش غیر از این صورت و ظاهر
است. گرچه این ظاهر نیز با اهمیّت و عظمت است، ولی
نه به آن مثابه که نسبت به رسول الله، ولیّ مطلق و
محیط به کلّ عوالم، این نحو تعبیر شود.

ان قلت: بنا بر آن احتمال که مذکور شد که باطن «لَيْلَةُ
الْقَدْرِ» حقیقت و بنیه خود رسول مکرمّ باشد که در آن
محتجب است شمس حقیقت به تمام شئون، اشکال بالاتر
شود، زیرا که به خود آن سرور نتوان گفت که تو

نمی‌دانی که «لیلة القدر» که صورت ملکی خود تو است چیست.

قلت: این مطلب را سرّی و این لطیفه را باطنی است، و ذلك لمن ألقى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ۵۰: ۳۷. «ای عزیز، بدان که چون در باطن «لیلة القدر» حقیقی، یعنی بنیه و صورت ملکی یا عین ثابت محمدی صلی الله علیه و آله، جلوه

آداب الصلاة ص : ۳۳۶

اسم اعظم و تجلی احدی جمعی الهی است، از این جهت تا عبد سالک إلى الله، یعنی رسول ختمی صلی الله علیه و آله، در حجاب خود است، نتوان آن باطن را و آن حقیقت را مشاهده فرمود. چنانچه درباره موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام در قرآن شریف وارد شد که: لَنْ تَرَانِي ۷: ۱۴۳ «یا موسی. با آن که تجلی ذاتی یا صفاتی از برای آن سرور شد به دلیل فلما

تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا ۗ: ١٤٣، «و»
و به دلیل فقرات دلیل فقرات دعای شریف عظیم الشان
«سمات» چنانچه پر واضح است. و این را نکته نیز آن
است که: ای موسی، تا در حجاب موسوی و احتجاب
خودی هستی، امکان مشاهده نیست.

مشاهده جمال جمیل برای کسی است که از خود
بیرون رود، و چون از خود بیرون رفت، به چشم حق
ببیند، و چشم حق حق بین خواهد بود. پس، جلوه اسم
اعظم، که صورت کمالیه «لیلة القدر» است، با احتجاب
به خودی نتوان دید. پس، این تعبیر بنابر این تحقیق
صحیح و به موقع خواهد بود.

ان قلت: لیلة القدر نفس بنیه احمدی است به اعتبار
احتجاب شمس حقیقت در آن، نه نفس شمس تا این
توجیه صحیح باشد.

قلت: به لسان اهل نظر، شیئیت شیء به صورت کمالیه آن شیء است، و اشیاء ذوات اسباب، خصوصا سبب الهی، شناخته نشود به حقیقت مگر به شناختن اسباب آنها. و به لسان اهل معرفت، نسبت ظاهر و باطن و جلوه و متجلی نسبت دو امر مفارق نیست، بلکه یک حقیقت گاهی جلوه ظهوری کند و گاهی جلوه بطونی، و چنانچه عارف معروف فرماید:

ما عدمهاییم هستی ها نما
تو وجود مطلق و
هستی ما این سخن به قول عارف رومی پایان ندارد و
صرف نظر از آن اولی است.

آداب الصلاة ص : ۳۳۷

قوله تعالى: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۹۷: ۱۳ اگر ملاحظه صورت ظاهر ملکیه «ليلة القدر» را کنیم، خیریت آن از «الف شهر» یعنی هزار ماهی که در آن ليلة القدر نباشد. یا «ليلة القدر» و عبادت و طاعت در آن بهتر است از

هزار ماه که اسرائیلی‌ها حمل سلاح می‌کردند و در راه خدا جهاد می‌کردند. یا آن که «لیلة القدر» بهتر است از هزار ماه سلطنت بنی امیه لعنهم الله، چنانچه در روایات شریفه است. «و اگر ملاحظه حقیقت «لیلة القدر» شود، «الف شهر» ممکن است کنایه از جمیع موجودات باشد، به اعتبار آن که «الف» عدد کامل است، و مراد از «شهر» انواع است. یعنی، بنیه شریفه محمدیه که انسان کامل است از هزار نوع که جمیع موجودات می‌باشد بهتر است، چنانچه بعضی از اهل معرفت گفته است. «و احتمال دیگری به نظر نویسندگان آمده. و آن آن است که «لیلة القدر» اشاره باشد به مظهر اسم اعظم، یعنی، مرآت تامّ محمدی صلی الله علیه و آله. و «هزار شهر» عبارت باشد از مظهر اسماء دیگر. و چون از برای حق تعالی هزار [و] یک اسم است، و یک اسم «مستأثر» در علم غیب است، از این جهت «لیلة القدر» نیز مستأثر است، و ليله قدر بنیه محمدی نیز اسم

مستأثر است. از این جهت، بر اسم مستأثر کسی جز ذات مقدّس رسول ختمی صلی الله علیه و آله اطلاع پیدا نکند.

تنبيه عرفانی

باید دانست که چنانچه ولیّ کامل و نبیّ ختمی صلی الله علیه و آله «لیله»

آداب الصلاة ص : ۳۳۸

القدر» است به اعتبار بطون اسم اعظم در او و احتجاب حق به جمیع شئون در او، همین طور «یوم القدر» نیز هست به اعتبار ظهور شمس حقیقت و بروز اسم جامع از افق تعین او، چنانچه «یوم القیمه» نیز خود آن سرور است.

بالجمله، آن ذات مقدّس شب و روز «قدر» است، و روز قیامت نیز روز قدر است. بنابر این، نکته این که از سایر مظاهر به «شهر» و از این مظهر مقدّس تامّ به «لیله» تعبیر

شده است، شاید آن باشد که مبدأ شهور و سنین یوم و ليله است، چنانچه واحد مبدأ عدد است. و آن سرور به باطن حقیقت، که اسم اعظم است، مبدأ سایر اسماء است، و به تعین و عین ثابت خود، اصل شجره طیبه و مبدأ تعینات است. تدبّر تعرف و اغتنم.

قوله تعالى: تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ۙ: ۹۷: ۴ در این آیه شریفه مطالبی است که به طریق اجمال بعضی از آن را مذکور می‌داریم.

امر اول در ذکر صنوف ملائکه الله تعالی و اشاره به حقیقت آنها علی‌الاجمال.

بدان که بین محدثین و محققین اختلاف است در تجرّد و تجسّم ملائکه الله.

کافّه حکماء و محققین و بسیاری از محققین فقهاء قائل به تجرّد آنها و تجرّد نفس ناطقه شدند، و بر آن برهانهای متین اقامه فرمودند. و از بسیاری از روایات و آیات

شریفه نیز استفاده تجرد شود، چنانچه محدث محقق، مولانا محمد تقی مجلسی، پدر بزرگوار مرحوم مجلسی، در شرح فقیه، در ذیل بعضی روایات فرموده است که این دلالت کند بر تجرد نفس ناطقه. «و بعضی از محدثین بزرگ قائل به عدم تجرد شدند. و غایت آنچه دلیل

آداب الصلاة ص : ۳۳۹

آورده‌اند این است که قول به تجرد منافی با شریعت است، و تصریح نموده‌اند به این که مجردی جز ذات مقدس حق نیست. و این کلام بسیار ضعیفی است، زیرا که عمده نظر آنها دو امر شاید باشد: یکی، قضیه حدوث زمانی عالم، که توهم شده مجرد بودن موجودی جز حق با آن منافی است. و یکی، فاعل مختار بودن حق تعالی است، که گمان نمودند با تجرد عالم عقل و ملائکه الله مخالف است. و این هر دو مسئله از مسائل معنونه است در علوم عالیه. و عدم تنافی این قبیل مسائل با

موجود مجرد به وضوح پیوسته. بلکه قول به عدم تجرد نفوس ناطقه و عالم عقل و ملائکه الله با بسیاری از مسائل الهیه و کثیری از عقاید حقه منافی است، که اکنون مجال بیان آنها نیست. و حدوث زمانی عالم، به آن طور که این دسته گمان نمودند، منافی با اصل مسئله حدوث زمانی است، فضلا از آن که با بسیاری از قواعد الهیه نیز مخالف است.

و حق در نزد نویسندگان موافق با عقل و نقل آن است که از برای ملائکه الله اصنافی است کثیره، که بسیاری از آنها مجردند و بسیاری از آنها جسمانی برزخی هستند - و ما یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ ۷۴: ۳۱. «و اصناف آنها به حسب تقسیم کلی آن است که گفته‌اند موجودات ملکوتیه بر دو قسم است: یکی آن که تعلق به عالم اجسام ندارد، نه تعلق حلولی و نه تعلق تدبیری. و دیگر آن که به یکی از این دو وجه تعلق داشته باشد.

و طایفه اولی دو قسمند:

یک قسم آنان که به آنها ملائکه «مهیّمه» گویند. و آنها آنانند که مستغرق در جمال جمیل و متحیر در ذات جلیل می‌باشند و از دیگر خلائق غافل و به دیگر موجودات توجه ندارند.

و در اولیاء خدا نیز یک طایفه هستند که چنین می‌باشند. و چنانچه ما مستغرق بحر ظلمانی طبیعت هستیم و از عالم غیب و ذات ذوالجلال، با آن

آداب الصلاة ص : ۳۴۰

که ظاهر بالذات و هر ظهوری پرتو ظهور او است، بکلی غافل هستیم، آنها از عالم و هر چه در او است غافل و به حق و جمال جمیل او مشغولند. و در روایت است که خداوند مخلوقاتی دارد که نمی‌دانند خداوند آدم و ابلیس را خلق فرموده. «» قسم دوم آنان هستند که خدای تعالی آنها را وسایط رحمت وجود خود قرار داده، و آنها مبادی سلسله موجودات و غایت اشواق آنها

هستند. و این طایفه را «اهل جبروت» گویند. و مقدم و رئیس آنها «روح اعظم» است. و شاید آیه شریفه تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحَ ۹۷: نیز اشاره باشد به این طایفه از ملائکه الله. و اختصاص به ذکر «روح»، با آن که از ملائکه است، برای عظمت او است، چنانچه در آیه شریفه يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا ۷۸: ۳۸» نیز اشاره به همین است. و به اعتباری روح را «قلم اعلی» گویند، چنانچه فرماید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمُ.**»

و به اعتباری او را «عقل اول» گویند، چنانچه فرماید: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ.**»

و بعضی روح را «جبرائیل» دانند. و فلاسفه جبرائیل را آخر ملائکه کرویین دانند، و او را «روح القدس» دانند، و روح را اول ملائکه کرویین دانند. و در روایات شریفه نیز فرموده که «روح اعظم» از جبرائیل است، چنانچه از کافی شریف منقول است که ابو بصیر گوید: «سؤال کردم از حضرت صادق سلام الله علیه از قول خدای

تعالی: یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ۗ: ۱۷
۸۵. فرمود: خلقی است اعظم از جبرئیل و میکائیل. با
رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، و با ائمه علیهم
السلام هست. و او از ملکوت می باشد. «» و در بعض
روایات است که «روح» از ملائکه

آداب الصلاة ص : ۳۴۱

نیست، بلکه اعظم از آنها است. «» و شاید «روح» دو
اطلاق داشته باشد در لسان قرآن و اخبار، چنانچه در
لسان اهل اصطلاح نیز اطلاقاتی دارد. یک روح از
صنوف ملائکه است، چنانچه فرمود از «ملکوت» است. و
یک روح نیز روح خود حضرات اولیاء است که از ملائکه
نیست و اعظم از آنها است. بنابر این، ممکن است «روح»
در سوره شریفه «قدر» به اعتبار تنزل در ليله قدر، عبارت
از «روح الامین» یا «روح اعظم» باشد. و در آیه
شریفه یَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ۗ: ۱۷: ۸۵ «عبارت از روح
انسانی باشد که در مرتبه کمال از جبرئیل و دیگر ملائکه

اعظم است، و از «عالم امر» بلکه گاهی متحد با «مشیت»،
که امر مطلق است، شود.

قسم دیگر از ملائکه الله آنها هستند که موکل بر
موجودات جسمانی و مدبر در آنها هستند. و از برای
اینها صنوف کثیره و طوایف بی شمار است، زیرا از
برای هر موجود علوی یا سفلی، فلکی یا عنصری،
وجهه‌ای ملکوتی است که به آن وجهه به عالم ملائکه
الله متصل و با جنود حق پیوند است، چنانچه حق اشاره
به ملکوت اشیاء فرماید در آیه شریفه که
می‌فرماید: فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَّ اِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ۳۶: ۸۳. «» و حضرت رسول در کثرت ملائکه
فرماید - چنانچه روایت شده - : اَطَّت السَّمَاءُ، وَّ حَقَّ لَه
اِنَّ تَنْطُّ: مَا فِيهَا مَوْضِعَ قَدَمٍ اِلَّا وَّ فِيهِ مَلِكٌ سَاجِدٌ اَوْ
رَاجِعٌ. «»

و در روایات شریفه راجع به کثرت ملائکه و بسیاری
صنوف آنها بسیار مذکور است. «»

آداب الصلاة ص : ۳۴۲

امر دوم در بیان کیفیت تنزل ملائکه الله است بر ولی
امر

بدان که روح اعظم، که خلقی اعظم از ملائکه الله یعنی
در مرتبه اول از ملائکه الله واقع است و اشرف و اعظم
از همه است، و ملائکه الله مجردة قطن عالم جبروت از
مقام خود تجافی نکنند، و از برای آنها نزول و صعود به
آن معنی که از برای اجسام است مستحیل است، زیرا
که مجرد از لوازم اجسام مبرّی است و منزّه است. پس
تنزل آنها، چه در مرتبه قلب یا صدر یا حسّ مشترک
ولی، و چه در بقاع ارض و کعبه و حول قبر رسول خدا
صلی الله علیه و آله، و چه در بیت المعمور باشد، به
طریق تمثّل ملکوتی یا ملکی است، چنانچه خدای تعالی
در باب تنزل «روح الامین» بر حضرت مریم علیها السلام
فرماید: فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۱۹: ۱۷. «» چنانچه برای
اولیاء و کمل نیز تمثّل ملکوتی و تروّح جبروتی ممکن

است. پس، ملائکه الله را قوه و قدرت دخول در ملک و ملکوت است به طور تمثّل، و کمل اولیاء را قدرت بر دخول در ملکوت و جبروت است به طور تروح و رجوع از ظاهر به باطن. و تصدیق این معنی سهل است برای کسی که حقایق مجردات را، چه مجرد ملکوتی یا جبروتی و چه نفوس ناطقه که نیز از مجردات جبروتیه یا ملکوتیه هستند، فهمیده باشد و مراحل وجود و مظاهر آنها و نسبت ظاهر به باطن و باطن به ظاهر را تصوّر نموده باشد.

و باید دانست که تمثّل «جبروتین» و «ملکوتین» در قلب و صدر و حسّ بشر ممکن نیست مگر پس از خروج او از جلباب بشریت و تناسب او با آن عوالم، و الامادامی که نفس مشغول به تدبیرات ملکیه است و از آن عوالم غافل است، ممکن نیست این مشاهدات یا تمثّلات برای او دست دهد.

بلی، گاهی شود که به اشاره یکی از اولیاء نفس را از این عالم انصرافی حاصل شود و به قدر لیاقت از عوالم غیب ادراکی معنوی یا صوری نماید. و

آداب الصلاة ص : ۳۴۳

گاه شود که به واسطه بعضی امور هائله، مثلا، از برای نفس انصرافی از طبیعت حاصل شود و نمونه‌ای از عالم غیب ادراک کند، چنانچه شیخ الرئیس قضیه آن شخص ساده لوح را که در حج بیت الله برات آزادی از آتش جهنم گرفته بود، نقل کند. و شیخ عارف، محیی الدین، نیز نظیر این قضیه را نقل نماید. «» و این‌ها نیز از انصراف نفوس است از ملک، و توجه ملکوتی است.

و گاه شود که نفوس اولیاء کمل پس از انسلاخ از عوالم و مشاهده روح اعظم یا سایر ملائکه الله به واسطه قوت نفس، به خود آیند و حفظ حضرات غیب و شهادت کنند، و در این صورت، در تمام نشأت در آن واحد

حقایق جبروتیین را مشاهده کنند. و گاه شود که به قدرت خود ولیّ کامل تنزّل ملائکه حاصل شود. و الله العالم.

امر سوم

بدان که «لیله القدر» چون ليله مکاشفه رسول خدا و ائمه هدی است، از این جهت، کشف جمیع امور ملکیه از غیب ملکوت برای آنها می‌شود، و ملائکه موکله بر هر امری از امور برای آن حضرات در نشئه غیب و عالم قلب ظاهر شود، و جمیع اموری که در مدّت سال برای خلائق تقدیر شده و در الواح عالیّه و سافله مکتوب گردیده، به طور کتب ملکوتی و استجنان وجودی، بر آنها مکشوف و معلوم گردد. و این مکاشفه مکاشفه ملکوتیه است که محیط بر جمیع ذرّات عالم طبیعت است، و هیچ امری بر ولیّ امر از امور رعیت مخفی نخواهد بود. و منافات ندارد که برای آنها در یک شب امر یک سال و در یک حال نیز جمیع امور دهر و در

یک لحظه جمیع مقدرات ملکیه و ملکوتیه، و به تدریج در ایام سنه نیز جمیع امور یومیّه، منکشف شود به طریق اجمال و تفصیل. مثلاً، چنانچه در کیفیت نزول قرآن در حدیث است که جمله واحده در «بیت المعمور»، و در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا

آداب الصلاة ص : ۳۴۴

وارد شده. ورود در «بیت المعمور» نیز نزول بر رسول خدا است.

بالجمله، گاه شود که ولیّ امر متصل به ملاً اعلی و اقلام عالیه و الواح مجرّده شود، و برای او مکاشفه تامّه جمیع موجودات شود ازلا و ابداء، و گاه اتصال به الواح سافله حاصل شود، پس مدّتی مقدر را کشف فرماید، و تمام صفحه کون نیز در محضر ولایت مآبی او حاضر است و هر چه از امور واقع شود به نظر آن حضرات بگذرد.

و در روایات عرض اعمال بر ولیّ امر وارد است، که هر پنجشنبه و دوشنبه عرض اعمال بر رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام شود. و در بعضی روایات است که در هر صبح، و در بعضی هر صبح و شب عرض شود اعمال عباد. و اینها نیز به حسب اجمال و تفصیل و جمع و تفریق است. و در این ابواب روایات شریفه از اهل بیت عصمت و طهارت وارد شده که در کتب تفاسیر از قبیل تفسیر برهان و صافی مذکور است. «قوله: سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۹۷: ۵. یعنی، این شب مبارک سلامت است از شرور و بلیات و آفات شیطانیّه تا طلوع فجر. یا آن که سلام بر اولیاء خدا و اهل طاعت است. و یا آن که ملائکة الله که با آنها ملاقات کنند، سلام به آنها کنند از جانب حق تعالی تا طلوع فجر.

تنبيه عرفانی

چنانچه سابقا در بیان حقیقت «لیلة القدر» مذکور شد، از مراتب وجود و تعینات غیب و شهود به اعتبار احتجاب

شمس حقیقت در افق آنها «لیل» تعبیر شود، و بنا بر آن، «لیله القدر» ليله ایست که حق تعالی به حسب جمیع شئون واحدیت جمع اسماء و صفات، که حقیقت اسم اعظم است، در آن محتجب باشد. و آن تعیین و بنیه ولی کامل است که در زمان رسول خدا آن سرور، پس

آداب الصلاة ص : ۳۴۵

از آن، ائمه هدی، واحدا بعد واحد، می باشند. بنا بر این، «فجر» ليله القدر وقتی است که آثار شمس حقیقت از خلف حجب تعیینات ظاهر گردد. و طلوع شمس از افق تعیینات، «فجر» یوم القیمه نیز هست. و چون از مدت غروب و احتجاب شمس حقیقت در افق تعیینات این اولیاء کمال تا وقت طلوع فجر که مدت «لیله القدر» است، آن ليله صاحب شرف از تصرفات شیطانیه مطلقا سالم است و به همان طور که شمس محتجب شده است بی کدورت و تصرف شیطانیه طالع شود، فرموده است: «سلام است آن شب تا طلوع فجر.» و اما سایر لیلها یا

اصلاً سلامت ندارند، و آن لیالی بنی امیه و امثال آنها است، و یا سلامت به جمیع معانی ندارند، و آن لیالی سایر ناس است.

خاتمه

از بیانات عرفانیّه و مکاشفات ایمانیّه، که به دستگیری اولیاء عظام علیهم السلام بر قلب منیر اهل معرفت ظاهر شد، معلوم شود که چنانچه سوره مبارکه «توحید» نسبت ذات مقدس حق جل و علا است، سوره شریفه «قدر» نسبت اهل بیت عظام علیهم السلام است، چنانچه در روایات معراج وارد است:

محمد بن یعقوب باسناده عن أبي عبد الله عليه السلام، في صلوة النبي صلى الله عليه وآله في السماء، في حديث «الاسراء» قال (ع): ثم اوحى الله عزّ وجلّ إليه: اقرأ يا محمد نسبة ربك تبارك و تعالی: «الله احد، الله الصّمد، لم يلد و لم يولد، و لم يكن له كفوا احد». و هذا

فی الرّکعة الاولى. ثمّ، اوحى الله عزّ و جلّ إليه: اقرأ ب
«الحمد لله.» فقرأها مثل ما قرأ أوّلاً. ثمّ اوحى الله: اقرأ:
«أنا انزلناه» فانها نسبتك و نسبة اهل بيتك إلى يوم
القيمة. [۱]

[۱] - «محمد بن يعقوب به امام صادق عليه السلام سند
رسانده که در حدیث «اسراء» راجع به نماز پیامبر صلی
الله علیه و آله فرمود: آن گاه خداوند عزّ و جلّ به آن
حضرت وحی کرد: ای محمد، نسب پروردگارت تبارک
و تعالی را بخوان: اللهُ اَحَدٌ اللهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ
و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ. ۱۱۲: ۱ - ۴ و این در رکعت

آداب الصلاة ص : ۳۴۶

و روایات شریفه در باب فضل سوره مبارکه «قدر» بسیار
است. از آن جمله روایتی است که در کافی شریف
است از حضرت باقر علیه السلام که فرمود: «کسی که

قرائت کندانا انزلناه فی لیلۃ القدر ۹۷: ارا به طور جهر، مثل آن است که شمشیر خود را از غلاف بیرون آورده باشد در راه خدا. و کسی که سرّاً بخواند، مثل آن است که به خون خود غلطان شده است در راه خدا. و کسی که ده مرتبه آن را قرائت کند، هزار گناه از گناهان او را محو نماید.»» و از خواصّ القرآن روایت از رسول خدا شده که: «کسی که قرائت کند این سوره را، از برای او اجر کسی است که ماه مبارک را روزه گرفته و ادراک لیلۃ القدر نموده، و از برای او ثواب کسی است که قتال در راه خدا نموده.»» و الحمد لله اولاً و آخراً.

اعتذار

با آن که بنای نویسنده در این رساله آن بود که از مطالب عرفانی غیر مأنوس با نوع خودداری کنم، و فقط به آداب قلبیه صلوة اکتفا کنم، اینک می بینم که قلم طغیان نموده و در خصوص تفسیر سوره شریفه بیشتر از موضوع قرار داد خود تجاوز نمودم. چاره‌ای جز آن

نیست که اکنون از برادران ایمانی و دوستان روحانی
معذرت خواهی کنم. و ضمناً اگر مطلبی در این رساله
مطابق مذاق خود ندیدند، بی تأمل رمی به باطل نکنند،
زیرا که از برای هر علمی اهلی و برای هر راهی راه
نوردی است - رحم الله امرأ عرف قدره، و لم يتعدّ
طوره.»»

نخست بود. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود:
الحمد لله... را بخوان.» تفسیر برهان، ج ۴، ص ۴۸۷،
«سورة القدر»، حدیث ۲۲.

آداب الصلاة ص : ۳۴۷

و ممکن است بعضی غفلت از حقیقت حال کنند، و
چون از معارف قرآنیّه و دقایق سنن الهیّه بی‌خبرند،
بعضی از مطالب این رساله را تفسیر به رأی گمان کنند.
و این خطای محض و افترای فاحش است، زیرا که:

اولا، این معارف و لطایف همه از قرآن شریف و احادیث شریفه مستفاد، و شواهد سمعیّه بر آنها هست، چنانچه بعضی از آنها در خلال مباحث مذکور، و بیشتر آنها برای اختصار مذکور نگردید.

و ثانيا، همه یا اکثر آنها موافق براهین عقلیه یا عرفانیّه می باشد، و چنین امری تفسیر به رأی نخواهد شد.

و ثالثا، غالبا مطالبی که ما ذکر کردیم یا در بیان آیات شریفه ذکر می کنیم، از قبیل بیان مصادیق مفاهیم است. و بیان مصداق و مراتب حقایق مربوط به تفسیر نیست تا آن که تفسیر به رأی باشد.

و رابعا، بعد از همه مراحل، ما برای غایت احتیاط در دین - با آن که جای آن نبود - در مطالب غیر ضروری علی سبیل الاحتمال و بیان احد احتمالات، مطالب را بیان کردیم، و معلوم است در احتمال را کسی نبسته و مربوط به تفسیر به رأی نخواهد شد. و در این جا مطالب

دیگری هست که ما از ذکر آن خودداری نموده و به
اختصار کوشیدیم.

آداب الصلاة ص : ۳۴۸

باب پنجم در شمه‌ای از آداب و اسرار رکوع است

و در آن پنج فصل است

فصل اوّل در تکبیر قبل از رکوع است

و ظاهر آن است که این تکبیر از متعلقات رکوع و برای
مهیا شدن مصّلی است برای منزل رکوع. و ادب آن،
آن است که مقام عظمت و جلال حق و عزّت و سلطنت
ربوبیت را در نظر آرد و مقام ضعف و عجز و فقر و ذلّت
عبودیت را نصب العین خود قرار دهد، و در این حال،
به مقدار معرفتش به عزّ ربوبیت و ذلّ عبودیت، تکبیر
حق تعالی از توصیف کند.

و باید بنده سالک توصیفی که از حق کند و تسبیح و
تقدیسی که نماید،

اب الصلاة ص : ۳۴۹

محض اطاعت امر و به واسطه اذن حق تعالی به توصیف و عبادت بداند، و الا خود را جسارت آن نبود که در محضر ربوبیت مثل او عبد ضعیفی که در حقیقت لا شیء و آنچه دارد نیز از خود معبود عظیم الشأن است لاف از توصیف و تعظیم او زند. جایی که مثل علی بن الحسین با آن لسان ولایت مآبی شیرین، که لسان الله است، عرض کند: ا فبلسانی هذا الکال اشکرک،»

از پشه لاغری چه خیزد.» پس، چون عبد سالک خواهد وارد منزل خطرناک رکوع شود، باید خود را مهیای آن مقام کند، و با دست خود توصیف و تعظیم و عبادت و سلوک خود را پشت سر اندازد و دستها را تا حدای گوش بلند کند و کفهای خالی خود را رو به قبله کند و صفر الید و تهی دست با قلب پر از خوف و رجاء، خوف

از تقصیر و قصور به قیام به مقام عبودیت و رجاء واثق
به مقام مقدّس حق که او را تشریف داده و به چنین
مقاماتی که از خلّص اولیاء و کملّ احبّاء است بار داده،
وارد منزل رکوع شود. و شاید که بلند نمودن دست به
این کیفیت، ترک مقام قیام و ترک وقوف به آن حد
باشد، و اشاره به بر نداشتن زاد از منزل قیام باشد، و
تکبیر اشاره به تعظیم و تکبیر باشد از توصیفات که در
منزل قیام نموده. و نزد اهل معرفت چون رکوع منزل
توحید صفات است، تکبیر رکوع تکبیر از این توحید، و
رفع ید اشاره به رفض صفات خلق است.

فصل دوم در آداب انحاء رکوعی است

بدان که عمده احوال صلوة سه حال است، که سایر
اعمال و افعال

آداب الصلاة ص : ۳۵۰

مقدمات و مهیئات آنها است: اول قیام، و دوم رکوع، و سوم سجود. و اهل معرفت این سه را اشاره به توحیدات ثلاثه دانند. و ما در سرّ الصلوة آن مقامات را حسب ذوق عرفانی مذکور داشتیم. و اینک با لسانی دیگر بیان این منازل کنیم که با عامه مناسبتی داشته باشد.

پس گوییم که چون صلوة معراج کمالی مؤمن و مقرب اهل تقوی است، متقوم به دو امر است که یکی مقدمه دیگر است:

اول، ترک خود بینی و خود خواهی، که آن، حقیقت و باطن تقوی است.

و دوم، خدا خواهی و حق طلبی، که آن، حقیقت معراج و قرب است.

و لهذا در روایات شریفه است که الصلوة قربان کلّ تقیّ. «»

چنانچه قرآن شریف نیز نور هدایت است ولی برای متّقین: ذلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲: ۲. «»
بالجمله، در این سه مقام که مقام قیام و رکوع و سجود است، این دو مقام به تدریج حاصل شود. پس، در حال «قیام» ترک خود بینی است به حسب مقام فاعلیّت، و رؤیت فاعلیّت حق و قیومیّت حق مطلق است. و در «رکوع» ترک خود بینی است. به حسب مقام صفات و اسماء و رؤیت مقام اسماء و صفات حق است. و در «سجود» ترک خود بینی است مطلقا و خدا خواهی و خدا طلبی است مطلقا. و جمیع منازل سالکین از شئون این مقامات ثلاثه است، چنانچه بر اهل بصیرت و اصحاب عرفان و سلوک واضح است.

و چون سالک در این مقامات توجه به این نمود که سرّ این اعمال توحیدات ثلاثه است، هر یک از مقامات که دقیقتر و لطیفتر است سالک را مراقبت بیشتر ضرورت است. و البته خطر مقام بالاتر و لغزشش بیشتر است.

آداب الصلاة ص : ۳۵۱

پس، در مقام رکوع چون سالک را دعوی آن است که در دار وجود علم و قدرت و حیا و اراده‌ای جز از حق نیست و این دعوی بسیار بزرگ و مقام بسیار دقیقی است و از امثال ما این دعاوی نشاید، به باطن ذات باید به درگاه مقدس حق روی تضرع و مسکنت و ذلت آوریم و عذر قصور و تقصیر خواهیم، و نقصان خود را به عین عیان و شهود وجدان دریابیم، شاید که از مقام مقدس توجهی و عنایتی شود و حال اضطرار اسباب دستگیری ذات مقدس شود - اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ ۲۷: ۶۲. «»

فصل سوم در صلوة معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد است

که پس از رکوع خطاب عزت رسید: فانظر إلی عرشی. قال رسول الله. فنظرت إلی عظمة ذهبت لها نفسی و

غشی علیّ، فالهمت ان قلت: «سبحان ربّی العظیم و بحمده» لعظم ما رأیت. فلما قلت ذلك، تجلّی الغشی عنّی، حتّی قلتها سبعا الهم ذلك، فرجعت إلیّ نفسی كما كانت... [۱] الحدیث.

نظر کن ای عزیز به مقام عظمت سلوک سرور کلّ و هادی سبل صلیّ الله علیه و آله، که در حال رکوع، که نظر به مادون خود است، نور عرش را ببیند، و چون نور عرش در نظر اولیاء جلوه ذات است بی مرآت، تعین نفسی از بین برود و حالت غشوه و صعق دست دهد. پس، ذات مقدّس به عنایات ازلی از آن وجود شریف دستگیری فرمود، و با الهام حبّی «تسبیح» و «تعظیم» و

[۱] - «... به عرش من بنگر. رسول الله صلیّ الله علیه و آله فرمود: پس به عظمتی نگریستم که از دیدنش جانم بشد و بیهوش شدم. آن گاه پس از دیدن آن عظمت به من الهام شد و گفتم: سبحان ربّی العظیم و بحمده. (منزّه

است پروردگار بزرگ من و سپاس او راست.) پس چون این بگفتم از حالت غشوه به در آمدم. تا اینکه با الهامات پی در پی هفت بار آن را می گفتم. پس به خود آمدم و به حال عادی خود باز گشتم...». علل الشرائع، ص ۳۱۵. بخشی از حدیث «صلوة معراج».

آداب الصلاة ص : ۳۵۲

«تحمید» را به آن ذات مقدس تلقین فرمود، تا پس از هفت مرتبه - به عدد حجب و عدد مراتب انسان - به خود آمد و حالت صحو برای او دست داد. و در جمیع نماز معراج این احوال دوام داشته.

و اکنون که ما را به خلوت انس راهی نیست و به مقام قدس جایگاهی نه، خوب است عجز و ذلت خود را سرمایه وصول به مقصد و دستاویز حصول مطلوب قرار داده، دست از دامن مقصود برداریم تا کام دل برآریم. و لا اقل اگر خود مرد این میدان نیستیم، از

مردان راه هدایت طلبیم و از روحانیت کمال اعانت جوییم، شاید بویی از معارف به مشام جان ما برسد و نسیمی از لطایف به کالبد مرده ما بوزد، زیرا که عادت حق تعالی احسان و شیمه او تفضل و انعام است. «و باید دانست که رکوع مشتمل است بر «تسبیح» و «تعظیم» و «تحمید» ربّ جلّ و علا: پس «تسبیح» تنزیه از توصیف و تقدیس از تعریف است. و «تعظیم» و «تحمید» خروج از حدّ تشبیه و تعطیل است، زیرا که «تحمید» ظهور در مرائی خلقیه را افاده کند، و «تعظیم» سلب تحدید را ارائه دهد.

پس، او ظاهر است و ظهوری در عالم ظاهرتر از او نیست، و متلبّس به لباس تعینات خلقیه نیست.

فصل چهارم

عن مصباح الشریعة، قال الصادق علیه السلام: لا یرکع عبد لله رکوعاً علی الحقیقة، الا زینة الله تعالی بنور بهائه، و

اظَّله في ظلال كبريائه، و كساه كسوة اصفياه. و الرُّكوع
اوّل، و السّجود ثان، فمن اتى بمعنى الاوّل، صلح للثاني.
و في الرُّكوع ادب، و في السّجود قرب، و من لا يحسن
الادب، لا يصلح للقرب. فاركع ركوع خاضع لله بقلبه،
متذلّل و جل تحت سلطانه، خافض له

آداب الصلاة ص : ٣٥٣

بجوارحه خفض خائف حزن على ما يفوته من فائدة
الراكعين. و حكى انّ الربيع بن خثيم كان يسهر بالليل
إلى الفجر في ركعة واحدة، فاذا هو اصبح، رفع (تزفر -
خ) و قال: آه، سبق المخلصون و قطع بنا. و استوف
ركوعك باستواء ظهرك. و انحطّ عن همّتك في القيام
بخدمته الا بعونه. و فرّ بالقلب من وساوس الشيطان و
خدائعه و مكائده. فانّ الله تعالى يرفع عباده بقدر
تواضعهم له، و يهديهم إلى اصول التواضع و الخضوع
بقدر اطلاع عظمته على سرائرهم. [١]

در این حدیث شریف اشارات و بشارات و آداب و دستوراتی است، چنانچه «تزین» به «نور بهاء الله» و «اظلال» در تحت «ظلّ کبریاء الله» و «تکسی» به «کسوه اصفیاء الله»، بشارات به وصول به مقام تعلّم اسمائی و علّم آدمَ الاسماءَ کلّها ۲: ۳۱ «است. و تحقق به مقام فناء صفاتی و حصول حالت صحو از آن مقام است، زیرا که مزین فرمودن حق عبد را به مقام «نور بهاء» متحقق نمودن او است به مقام اسماء که حقیقت تعلیم آدمی است. و او را در ظلّ و سایه «کبریا»، که از اسماء قهریه است، بردن و در فناء آن جای دادن، افنای عبد است از خویشتن، و پس از این مقام، او را در «کسوه اصفیاء» در آوردن ابقاء او است پس از افناء. و از این جا معلوم شود که سجود فناء ذاتی

[۱] - «هیچ بنده‌ای برای خدا بحقیقت رکوع نکند مگر آنکه خداوند تعالی او را به نور جمال خود بیاراید و در

سایه کبریایش جای دهد و جامه برگزیدگانش بپوشاند. رکوع اول است، و سجود دوم. هر کس حقیقت اول را به جای آورد، شایستگی دومی را یافته است. در رکوع ادب (عبودیت) است و در سجود قرب (به معبود)، و کسی که به نیکی ادب نگذارد، قرب را نشاید. پس رکوع کسی را به جای آر که با دل خاضع برای خدا و تحت سلطه او ذلیل و بیمناک است و اعضای خود را از اندوه و ترس آنکه از بهره رکوع کنندگان بی نصیب گردیده فرود می آورد. و حکایت شده که ربیع بن خثیم با یک رکوع شب را به صبح می رساند و چون بامداد می شد قامت راست می کرد [خ ل: ناله می کرد] و می گفت: آن، مخلصان پیشی گرفتند و ما از راه ماندیم. و رکوعت را کامل کن به اینکه پشت خود را راست نگاه داری، و از سر اینکه به همت خویش قیام به خدمت او کنی در گذر که جز به یاری او (این تو را میسر نگرده). و قلبا از وساوس شیطان و خدعه‌ها و نیرنگهایش بگریز که

خداوند تعالی مرتبه بندگان خود را به قدر تواضع ایشان بلند می‌دارد، و بدان اندازه که عظمت او بر باطن بندگان آشکار گردد به راههای فروتنی و کرنش (در برابر خود) هدایتشان می‌فرماید. «مصباح الشریعة، ص ۱۲. بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۰۸.

آداب الصلاة ص : ۳۵۴

است، چنانچه اهل معرفت فرموده‌اند، زیرا که رکوع اول است، و آن این مقامات است، و سجود ثانی است، و آن نیست جز مقام فناء در ذات.

و نیز معلوم شود که قرب مطلق، که در سجود حاصل شود، میسر نیست جز به حصول رکوع علی الحقیقه، و کسی که صلاحیت برای ثانی بخواند پیدا کند، باید قرب رکوعی و ادب آن را تحصیل کند.

پس از بیان لطایف و سرایر رکوع و سجود، اشاره فرموده به آداب قلبیه آن از برای متوسطین. و آن

اموری است که بعضی از امور عامّه است، که ما در مقدمات ذکر نمودیم، و بعضی خاصّ به رکوع است. و چون اکثر این امور بیان شده است، از تفصیل آن صرف نظر نمودیم.

فصل پنجم در رفع رأس از رکوع است.

و سرّ آن رجوع از وقوف در کثرات اسمائیه است، چنانچه فرماید: و کمال التّوحد نفی الصّفات عنه. «»

زیرا که پس از حصول حال صحو از فنای اسمائی، عبد سالک قصور و تقصیر خود را مشاهده کند، چه که مبدأ خطیئه آدمی، که ذریّه او باید جبران آن کند، توجه به کثرات اسمائیه که باطن شجره است می‌باشد. و چون خطیئه خود، که ذریّه است، و خطیئه آدم، که اصل خود است، دریافت، به مقام تذلل و نقصان خود پی برد و مهیای برای رفع خطیئه، که به خفض جناح در حضرت کبریاء است، شود، و اقامه صلب از این مقام

نماید، و با تکبیر بعد از رکوع رفع کثرات اسمائیه نماید،
و صفر الید متوجه منزل ذلّت و مسکنت و اصل تراپیت
شود. و آداب مهمّه آن، یافتن خطر بزرگ مقام، و
چشاندن به قلب است با تذکر تامّ، و مجاهده در توجه
به

آداب الصلاة ص : ۳۵۵

حضرت ذات و ترک توجه به خود، حتی به مقام ذلّت
خویش، است.

و بدان ای عزیز که تذکر تامّ از حضرت حق و توجه
مطلق به باطن قلب به آن ذات مقدّس، موجب گشوده
شدن چشم باطنی قلب شود که به آن لقاء الله، که قره
العين اولياء است، حاصل گردد: و الذين جاهدوا فينا
لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ۚ ۲۹ : ۶۹. «»

آداب الصلاة ص : ۳۵۶

باب ششم در اشاره اجمالیه به اسرار و آداب سجود است

و در آن چند فصل است

فصل اوّل در سرّ جملی آن است

و آن نزد اصحاب عرفان و ارباب قلوب، ترک خویشان و چشم بستن از ما سوی، و به معراج یونسی - که به فرو رفتن در بطن ماهی حاصل شد - متحقّق شدن به توجه به اصل خویش بی رؤیت حجاب. و در سر بر تراب نهادن، اشارات به رؤیت جمال جمیل است در باطن قلب خاک و اصل عالم طبیعت.

و آداب قلبیه آن، یافتن حقیقت خویش و اصل ریشه وجود خود است، و نهادن ام الدّماغ، که مرکز سلطان نفس است و عرش الرّوح است، به ادنی

آداب الصّلاة ص : ۳۵۷

عتبه مقام قدس، و دیدن عالم خاک است عتبه مالک الملوک.

پس، سرّ وضع سجودی، چشم از خود شستن است، و ادب وضع رأس بر تراب، اعلی مقامات خود را از چشم افکندن و از تراب پست تر دیدن است. و اگر در قلب از این دعاوی که به حسب اوضاع صلاتی اشارت به آنها است علّتی باشد، پیش ارباب معرفت نفاق است. و چون خطر این مقام بالاترین خطرات است، سالکِ إلی الله را لازم است به جبّلت ذاتی و فطرت قلبی متمسک به ذیل عنایت حقّ جلّ و علا گردد و با ذلّت و مسکنت عفو تقصیرات را طلب کند، که این مقام مخطور است که از عهده امثال ما خارج است.

و ما چون در رساله سرّ الصلوة این مقامات را به تفصیل ذکر نمودیم، در این رساله خودداری کنیم، و به روایت شریفه مصباح الشریعة برای آداب آن اکتفا نماییم.

فصل دوم

عن مصباح الشريعة. قال الصادق عليه السلام: ما خسر، و
الله، من اتى بحقيقة السجود و لو كان في العمر مرة
واحدة. و ما افلح من خلا بربه في مثل ذلك الحال
تشبيها بمخادع نفسه، غافلا لاهيا عما اعدّه الله للساجدين
من انس العاجل و راحة الآجل. و لا بعد عن الله ابدا من
احسن تقربه في السجود. و لا قرب إليه ابدا من اساء ادبه
و ضيع حرمة بتعلق قلبه بسواه في حال سجوده.

فاسجد سجود متواضع لله تعالى ذليل، علم انه خلق من
تراب يطأه الخلق، و انه اتخذك (ركب - خ) من نطفة
يستقذرها كل احد، و كون و لم يكن. و قد جعل الله
معنى السجود سبب التقرب إليه بالقلب و السرّ و الروح.
فمن قرب منه، بعد من غيره، الا ترى في الظاهر انه لا
يستوى حال السجود الا بالتوازي عن جميع الأشياء و
الاحتجاب عن كل ما تراه العيون، كذلك امر الباطن.
فمن كان قلبه

آداب الصلاة ص : ٣٥٨

متعلّقاً فی صلوتہ بشیء دون اللّٰه تعالیٰ، فهو قریب من ذلك الشیء بعید عن حقیقۀ ما اراد اللّٰه منه فی صلوتہ. قال اللّٰه عزّ و جلّ: «ما جعل اللّٰه لرجل من قلبین فی جوفه.»

وقال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آله: قال اللّٰه تعالیٰ: لا اطلع علی قلب عبد فاعلم فیہ حبّ الاخلاص لطاعتی لوجهی و ابتغاء مرضاتی، الا لوّیت تقویمه و سیاسته. و من اشتغل بغیری، فهو من المستهزئین بنفسه، و مكتوب اسمه فی دیوان الخاسرین.»

در این حدیث شریف جمع بین بیان اسرار و آداب فرموده. و تفکر در آن، طرقي از معرفت به روی سالک إلی اللّٰه باز کند، و تأبّی و جحود منکرین را درهم می شکند، و تأیید و تشیید اولیاء عرفان و اصحاب ایقان را می فرماید، و حقیقت انس و خلوت با حق و ترک غیر حق تعالی را گوشزد فرماید.

می‌فرماید: «به خدا قسم، زیان نبیند کسی که حقیقت سجده را به جای آورد، و لو در عمر یک مرتبه. و روی رستگاری نبیند کسی که در این حال که ترک غیر است با حق خلوت کند، ولی شبیه به خدعه کنندگان باشد که صورتاً در خلوت و انس است ولی حقیقتاً غافل از حق و از آنچه خدای تعالی برای ساجدان مهیا فرموده که آن انس با حق است در این عالم و راحت است در آن عالم. و دور نیفتد از خداوند هرگز کسی که نیکو تقرّب جوید به حق تعالی در سجود، و نزدیک نشود به حق تعالی هرگز کسی که اسائه ادب کند در سجود و حرمت آن را ضایع نماید به اینکه قلب خود را به غیر حق متعلق کند در حال سجود. اکنون که شمه‌ای از سرّ سجود را دانستی، سجود کن سجده کسی که متواضع و ذلیل است در پیشگاه قدس حق تعالی، و نظر به حال نقص و بی‌نوایی خود کن، بدان که خلق شدی از خاکی که پایمال خلائق است، و از نطفه‌ای که همه

کس از او اجتناب و استقذار کند، و تکوین شده در صورتی که شیء مذکوری نبوده. و خدای تعالی معنی سجود را سبب تقرّب به خود

آداب الصلاة ص : ۳۵۹

قرار داده - تقرّب به قلب و سرّ و روح. پس، کسی که به حق نزدیک شد، از غیر حقّ بعید شود، چنانچه سجده در ظاهر حاصل نشود مگر به موارد از همه اشیاء و احتجاب از هر چه چشم آن را ببیند، همین طور امر باطن. پس، کسی کی قلبش متعلّق به غیر حق شود در نماز، به آن چیز نزدیک، و از آنچه که حق اراده فرموده بعید شود، چنانچه حق فرماید که: ما قرار ندادیم برای یک نفر دو قلب. «و رسول خدا فرمود که خدای تعالی فرمود که من اطلاع بر قلب بنده‌ای که در آن حبّ اخلاص برای طاعت من و به دست آوردن رضای من است پیدا نکنم، مگر آن که خودم متولّی تمشیت امور او شوم و تدبیر کارهای او فرمایم. و کسی که به

غیر من مشغول باشد، از استهزاء کنندگان محسوب است
و اسم آن در دیوان زیانکاران مکتوب شود.»

فصل سوم

در حدیث است که چون نازل شد: **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ
الْعَظِيمِ ۵۶: ۷۴**، «رسول خدا فرمود: «این را در رکوع
قرار دهید.» و چون نازل شد قول خدای تعالی: **سَبِّحْ
اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۸۷: ۱**، «فرمود: «این را در سجود
خود قرار دهید.»» و در حدیث شریف کافی است که:
«اول اسمی را که خداوند برای خود اتخاذ فرمود
«العلیّ» و «العظیم» بود.»» و شاید «العلیّ» اول در
اسماء ذاتیه باشد، و «العظیم» اول در اسماء صفاتیّه.

و بدان که در سجود، چون سایر اوضاع صلاتی، هیئتی
و حالی و ذکری

آداب الصلاة ص : ۳۶۰

و سرّی است. و این امور برای کمال طوری است که در این رساله بیان آن اشارت شده، و تفصیلاً بی تناسب است. و از برای متوسطین هیئت آن ارائه خاکساری و ترک استکبار و خود بینی است. و ارغام انف، که از مستحبّات مؤکده بلکه ترک آن خلاف احتیاط است، اظهار کمال تخضع و تذلل و فروتنی است، و نیز توجه به اصل خویش و یاد آوری از نشئه خود است. و رؤسای اعضای ظاهره، که محالّ ادراک و ظهور تحریک و قدرت است که همین هفت یا هشت عضو است، بر زمین مذلت و مسکنت نهادن علامت تسلیم تامّ و تقدیم تمام قوای خود است و خارج شدن از خطیئه آدمیه است.

و چون تذکّر این معانی در قلب قوی شد، کم کم قلب از آن منفعل شده حالی دست دهد که آن حالت فرار از خود و ترک خود بینی است، و نتیجه این حال،

حصول حالت انس است، و دنباله آن، خلوت تامّ حاصل شود و محبت کلی پیدا شود.

و اما ذکر سجده، متقوم از تسبیح که تنزیه از توصیف و قیام به امر است، یا تنزیه از تکثیر اسمائی است، یا تنزیه از توحید است، چه که توحید «تفعیل» است، و آن از کثرت به وحدت رفتن است، و این خالی از شائبه تکثیر و تشریک نیست، چنانچه توصیف به علوّ ذاتی و تحمید نیز خالی از شائبه این معانی نیست.

و «العلیّ» از اسماء ذاتیه است. و به حسب روایت کافی، اوّل اسمی است که حق برای خود اتخاذ فرموده، یعنی، اول تجلّی ذات برای خود است. و عبد سالک چون از خود در این مقام فانی شد و ترک عالم و آنچه در آن است نمود، مفتخر به این تجلّی ذاتی شود.

و بدان که چون رکوع اول و سجود ثانی است، تسبیح و تحمید در آنها فرقتها دارد. و نیز «ربّ» در آن دو مقام،

فرق دارد، زیرا که «ربّ» چنانچه اهل معرفت گفته‌اند، از اسماء ذاتیه و صفاتیّه و افعالیّه است به سه اعتبار.

بنابر این، «ربّ» در الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱: ۲ از اسماء فعلیه شاید باشد به مناسبت مقام قیام، که مقام توحید افعالی است، و در رکوع از اسماء صفاتیّه است به

آداب الصلاة ص : ۳۶۱

مناسبت اینکه رکوع مقام توحید صفات است، و در سجود از اسماء ذاتیه است به مناسبت آن که سجود مقام توحید ذات است. و «تسبیح» و «تحمید» نیز در هر یک از مقامات واقع شد، مربوط به آن مقام است. [۱]

فصل چهارم

چنانچه در صلوة معراج است، سجده غشوه و صعق در نتیجه مشاهده انوار عظمت حق است. و چون عبد از خود بی خود شد و حال محو و صعق برای او دست

داد، عنایت ازلی شامل حال او شود و به الهام غیبی ملهم شود.

و ذکر سجود و تکرار آن برای حصول حال صحو و به خود آمدن است.

پس چون به خود آمد، آتش اشتیاق مشاهده نور حق در قلبش مشتعل گردد، و سر از سجده بردارد، و چون در خود بقایایی بیند از انانیت، با دست اشاره به رفض آن کند، پس، تجلی نور عظمت ثانیاً بر او شود و بقیه انانیت را بسوزاند و فانی از فنا شود، و تکبیر گویان حالت محو کلی مطلق و صعق تامّ حقیقی برای او حاصل شود، پس، دستگیر غیبی به الهام اذکار او را متمکن در مقام کند، و حالت صحو در این مقام، که صحو مقام ولایت است و از هر احتجاب و آلایش خلقی منزّه است، برای او دست دهد، و حال تشهد و سلام، که از احکام کثرت است، نیز در این صحو بعد المحو

حاصل شود. و تا این جا تمام دایره سیر انسانی تکمیل و
تتمیم شود.

[۱] در نسخه خطی، قبل از آغاز فصل چهارم، حضرت
امام مطلبی نزدیک به دو صفحه با عنوان «تنبيه عرفانی»
مرقوم فرموده‌اند، اما سپس به علامت حذف بر روی این
قسمت قلم کشیده و در حاشیه مرقوم فرموده‌اند: این
تنبيه زیاد است و باید محو شود تا آخر. در استنساخ
مجدد کتاب نیز این قسمت موجود نیست، اما مطلب
مزبور در چاپهای قبلی این کتاب درج گردیده است.
در این چاپ این قسمت حذف گردید.

آداب الصلاة ص : ۳۶۲

باب هفتم در اشاره اجمالیّه به آداب تشهد است

و در آن دو فصل است

فصل اول

بدان که شهادت به وحدانیت و رسالت در اذان و اقامه، که از متعلقات نماز و مهیئات ورود در آن است، و در «تشهد» که خروج از فناء به بقاء و از وحدت به کثرت و در آخر نماز است، عبد سالک را متذکر کند که حقیقت صلوة حصول توحید حقیقی، و شهادت به وحدانیت از مقامات شامله است، که با سالک از اول صلوة تا آخر آن است. و نیز در آن، سرّ «اولیت» و «آخریت» حقّ جل و علا است. و نیز در آن سرّ عظیمی است که سفر سالک من الله و إلى الله است: کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ۷: ۲۹. «» پس، سالک باید در همه

آداب الصلاة ص : ۳۶۳

مقامات متوجه این مقصد باشد، و حقیقت وحدانیت و الوهیت حق را به قلب برساند، و قلب را در این سفر معراجی الهی کند تا شهادتش حقیقت پیدا کند و از نفاق و شرک منزّه گردد.

و در شهادت به رسالت نیز اشاره به آن شاید باشد که دستگیری ولیّ مطلق و نبیّ ختمی در این معراج سلوکی از مقامات شامله است، که باید سالک در تمام مقامات متوجه آن باشد و سرّ ظهور «اولیت» و «آخریت» که از مقامات ولایت است، از برای اهلش واضح گردد.

و باید دانست که فرق است بین «شهادت» در اول نماز، و «شهادت» در تشهد، زیرا که آن، شهادت قبل از سلوک است و شهادت تبعّدی یا تعقلی است، و این شهادت پس از رجوع است و آن شهادت تحقّقی یا تمکّنی است. پس «شهادت» تشهد را خطر عظیم است، زیرا که در آن دعوی تحقّق و تمکن است و دعوی رجوع به کثرت است بی احتجاب. و چون این مقام شامخ برای امثال ما حاصل نیست، بلکه با این حال که اکنون داریم متوقع نیز نیست، ادب در حضرت باری آن است که قصور خود و ذلّت و نقص و عجز و بیچارگی

خویش را در نظر آریم و با حال شرمساری به بارگاه
قدس متوجه شده عرضه داریم:

بار الها، ما از مقامات اولیاء و مدارج اصفیاء و کمال
مخلصین و سلوک سالکین، حظّی جز الفاظی چند
نداریم، و از جمیع مقامات به قیل و قال قناعت نمودیم
که نه از آن کیفیتی حاصل شود نه حال. بار خدایا، حبّ
دنیا و تعلّقات آن ما را از بارگاه قدس و محفل انس تو
محبوب نموده، مگر تو با لطف خفیّ خود از ما
افتادگان دستگیری فرمایی و جبران ما سبق را فرمایی،
تا بلکه از خواب غفلت انگیزته شده راهی به محضر
قدس پیدا کنیم.

فصل دوم

عن مصباح الشریعة. قال الصادق علیه السلام: التشهد ثناء
على الله

آداب الصلاة ص : ۳۶۴

تعالی، فکن عبدا له فی السرّ خاضعا له فی الفعل، كما
انک عبد له بالقول و الدّعی. و صل صدق لسانک بصفاء
صدق سرّک، فانه خلقک عبدا، و امرک ان تعبدہ بقلبک
و لسانک و جوارحک، و آن تحقّق عبودیّتک له بربویّته
لک، و تعلم ان نواصی الخلق بیده، فلیس لهم نفس و لا
لحظ الا بقدرته و مشیّته، و هم عاجزون عن اتیان اقلّ
شیء فی مملکتہ الا باذنه و ارادته. قال اللّٰه عزّ و جلّ: «وَ
رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمَ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ
اللّٰهِ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» ۲۸: ۶۸ «فکن عبدا شاکرا
بالفعل، كما انک عبد ذاکر بالقول و الدّعی. و صل
صدق لسانک بصفاء سرّک. فانه خلقک، فعزّ و جلّ ان
یکون اراده و مشیّة لاحد الا بسابق ارادته و مشیّته،
فاستعمل العبودیّة فی الرّضا بحکمه، و بالعبادة فی اداء
اوامرہ. و قد امرک بالصّلوة علی نبیّه (حبیبه - خ) صلی
اللّٰه علیه و آله، فاوصل صلوته بصلاته و طاعته بطاعته و

شهادته بشهادته. و انظر لا يفوتك برکات معرفة حرمته،
فتحرم عن فائده صلوته.

و امره بالاستغفار لك و الشفاعة فيك ان اتيت بالواجب
في الامر و النهي و السنن و الآداب و تعلم جليل مرتبته
عند الله عزّ و جلّ. «»

در این حدیث شریف اشاراتی است به آداب قلبیه
عبادات و حقایق و اسرار آنها. چنانچه فرماید: «تشهد»
ثناء حق جل و علا است. بلکه در سابق نیز اشاره شد که
مطلق عبادات ثناء حق است یا به اسمی یا به اسمائی، یا
به تجلی از تجلیات، و یا به اصل هویت.

و عمده آداب را اشاره فرماید که چنانچه در ظاهر
بندگی می کنی و مدعی عبودیت هستی، در سرّ نیز
عبودیت کن تا عبودیت سرّی قلبی به اعمال جوارحی
نیز سرایت کند، و عمل و قول نقشه باطن و سرّ باشد، و
حقیقت عبودیت به جمیع اجزاء وجود، چه اجزاء

ظاهری و چه اجزاء باطنی، ساری شود و هر یک از
اعضاء حظی از توحید ببرند. و لسان ذاکر ذکر را به قلب

آداب الصلاة ص : ۳۶۵

ایصال کند، و قلب موحد مخلص توحید و اخلاص را
به لسان افاده نماید. و از حقیقت عبودیت طلب ربوبیت
کند و از خود پرستی بیرون آید و الوهیت حق را به
قلب برساند، و بداند که ناصیه بندگان به دست حق
تعالی است، و قدرت بر تنفس و نگاه کردن ندارند مگر
با قدرت و مشیت حق تعالی، و آنها عاجزند از تصرف در
مملکت حق به جمیع انحاء تصرفات، گرچه تصرف
ناچیزی باشد، مگر با اذن و اراده آن ذات مقدس،
چنانچه حق فرماید:

«خدای تعالی فقط خلق می کند هر چه بخواهد و
اختیار فرماید هر چه اراده کند، کسی را در امر خود
اختیاری نیست یعنی استقلالاً منزله است خدای تعالی از

شریک در تصرف در مملکت وجود.» و چون این لطیفه را به قلب رساندی، شکر از حق حقیقت پیدا کند، و شکر در اعضاء و اعمال سرایت کند، و چنانچه در عبودیت زبان و قلب باید همقدم باشند، در این توحید فعلی نیز باید صدق لسان به صفا سرّ قلب موصول باشد، زیرا که حق جل و علا خالق است و مؤثری جز او نیست، و تمام اراده‌ها و مشیتها ظلّ اراده و مشیت ازلی سابق اوست.

پس از آداب شهادت به وحدانیت و الوهیت حق، متوجه به مقام مقدّس عبد مطلق و رسول ختمی شود. و از تقدّم مقام «عبودیت» بر «رسالت» متنبّه شود که قدم عبودیت مقدّمه همه مقامات سالکین است، و رسالت شعبه عبودیت است. و چون رسول ختمی عبد حقیقی فانی در حق است، اطاعت او اطاعت حق است، و شهادت به رسالت موصول به شهادت به وحدانیت است. و عبد سالک باید از خود مراقبت کند که قصور

در طاعت رسول، که طاعت الله است، نکند تا از برکات عبادت که وصول به بارگاه قدس است، به دستگیری ولیّ مطلق، محروم نشود. و بداند که کسی را بی دستگیری ولیّ نعم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به بارگاه قدس و جایگاه انس بار ندهند.

آداب الصلاة ص : ۳۶۶

باب هشتم در آداب سلام است

و در آن دو فصل است

فصل اول

بدان که عبد سالک چون از مقام سجود، که سرّ او «فنا» است، به خود آمد و حالت صحو و هشیاری برای او دست داد و از حال غیبت از خلق به حال حضور رجوع کرد، سلام دهد به موجودات - سلام کسی که از سفر و غیبت مراجعت نموده. پس در اول رجوع از سفر، سلام به نبیّ اکرم دهد، زیرا که پس از رجوع از وحدت به

کثرت، اول حقیقت تجلی حقیقت ولایت است - نحن
الاولون السابقون.» و پس از آن، به اعیان دیگر
موجودات به طریق

آداب الصلاة ص : ۳۶۷

تفصیل و جمع توجه کند.

و کسی که در نماز غایب از خلق نبوده و مسافر إلى الله
نشده، برای او سلام حقیقت ندارد و جز لقلقه لسان
نیست. پس، ادب قلبی سلام به ادب جمیع صلوة است،
و اگر در این نماز، که حقیقت معراج است، عروجی
حاصل نشده و از بیت نفس خارج نشده، سلام او برای
او نیست. و نیز در این سفر اگر سلامت از تصرفات
شیطان و نفس اماره بود، و در تمام این معراج حقیقی
قلب را علتی نبود، سلام او حقیقت دارد و الا لا سلام له.
آری، سلام بر نبی (ص) بنا بر این، سلام با حقیقت است،
زیرا که او در این سفر معراجی و در این سیر إلى الله

صعوداً و نزولاً متّصف به سلامت است و در تمام سیر از تصرفات غیر حق عاری و بری است، چنانچه اشاره به آن در سوره مبارکه انا انزلنا ۹۷: انمودیم.

فصل دوم

عن مصباح الشریعة. قال الصادق علیه السلام: معنی «السلام» فی دبر کلّ صلوة، الامان، ای، من ادی امر الله و سنّه نبیه صلی الله علیه و آله خاشعا منه قلبه، فله الامان من بلاء الدنیا و برائة من عذاب الآخرة. و «السلام» اسم من اسماء الله تعالی، اودعه خلقه لیستعملوا معناه فی المعاملات و الامانات و الاضافات و تصدیق مصاحبتهم فیما بینهم و صحّة معاشرتهم. و اذا اردت ان تضع السلام موضعه و تؤدّی معناه، فاتّق الله، و یسلم منک دینک و قلبک و عقلک، و لا تدنّسها بظلمة المعاصی، و لتسلم حفظک ان لا تبرمهم [ای، لا تضجرهم] و لا تملّهم و توحشهم منک بسوء معاملتک معهم، ثمّ صدیقک ثمّ عدوّک، فانّ من لم یسلم منه من هو الاقرب إلیه، فالابعد

اولی. و من لا یضع «السّلام» مواضعه هذه، فلا سلام و لا
تسلیم (سلم - خ)، و کان کاذبا فی سلامه و ان افشاه فی
الخلق. [۱]

[۱] - «معنای «سلام» در پایان نماز، امان است، یعنی، هر
کس امر خدا و سنّت پیامبرش را با خشوع قلب به
آداب الصلاة ص : ۳۶۸

فرماید: «معنای «سلام» در دنباله نمازها، «امان» است،
یعنی، کسی که اوامر الهیه و سنن نبویه را ادا کند با
خشوع قلبی، ایمن از بلاء دنیا و عذاب آخرت شود.»
یعنی از تصرفات شیطانیه در دنیا مأمون شود، چه که اداء
اوامر الهیه با خشوع قلبی موجب قطع تصرف شیطان
است - انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر ۲۹: ۴۵.»
پس از آن، اشاره به سرّی از اسرار «سلام» فرماید و
گوید: «سلام یکی از اسماء الله است که خدای تعالی

به ودیعت در موجودات قرار داده.» و این اشاره به مظهریت موجودات از اسماء الهیه است. و باید عبد سالک این لطیفه الهیه را که در باطن ذات و خمیره او به ودیعت نهفته است، اظهار کند، و در جمیع معاملات و معاشرات و امانات و ارتباطات استعمال کند، و در مملکت باطن و ظاهر خود نیز سرایت دهد، و در معاملات با حق و دین حق تعالی استعمال نماید تا خیانت به ودیعت الهیه نکرده باشد. پس، حقیقت «سلام» را سرایت دهد در جمیع قوای ملکیه و ملکوتیه خود و در جمیع عادات و عقاید و اخلاق و اعمال خویش تا خود از همه تصرفات سالم ماند. و طریق تحصیل این سلامت را تقوی معرفی فرموده.

و باید دانست که تقوی را مراتب و منازل است:

جای آورد، از بلای دنیا در امان است و از عذاب آخرت بر کنار. و «سلام» نامی از نامهای خدای تعالی است که

در میان خلق خود به ودیعت نهاده تا در داد و ستد، نگاهداری امانات، و روابط با هم و صدق همنشینی و صحت آمیزش و معاشرتشان به کار برند. و اگر خواهی سلام را در جای خود نهی و معنایش را ادا کنی، باید از خدا پروا نمایی و دین و دل و عقل تو از تو در سلامت باشد و آنها را به تیرگی گناهان نیالایی، و باید فرشتگان نگهبانت را در امان بداری و آنها را نیازاری و ملولشان نسازی و با رفتار ناشایست ایشان را از خود دور نسازی. سپس دوستت و آن گاه دشمنت (باید از جانب تو در امان باشند).

که هر که نزدیکانش از او در امان نباشد، یقین بیگانه از او در امان نخواهد بود. و کسی که سلام را در این جایگاهها نهد (او را) نه سلام است و نه تسلیم [نسخه: و نه سلمی]. و او در سلام خود دروغگوست هر چند در میان مردم بدان تظاهر کند». مصباح الشریعة، «الباب الثامن عشر، فی السلام».

بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۳۰۷.

آداب الصلاة ص : ۳۶۹

پس، تقوای ظاهر، نگاهداری ظاهر است از قذارات و ظلمت معاصی قالبیه. و این تقوای عامه است.

و تقوای باطن، نگاهداری و تطهیر آن است از افراط و تفریط و تجاوز از حد اعتدال در اخلاق و غرائز روحیه. و این تقوای خاصه است.

و تقوای عقل، نگاه داری و تطهیر آن است از صرف آن در علوم غیر الهیه. و مراد از علوم الهیه علمی است که مربوط به شرایع و ادیان الهیه باشد. و جمیع علوم طبیعه و غیر آنها که برای شناخت مظاهر حق است الهیه است و اگر برای آن نباشد، نیست، هر چند مباحث مبداء و معاد باشد. و این تقوای اخصّ خواص است.

و تقوای قلب، و آن نگاهداری آن است از مشاهده و مذاکره غیر حق. و این تقوای اولیاء است. و مقصود از

حدیث شریف که فرماید حق تعالی: انا جلیس من جلسنی،»

همین خلوت قلبی است. و این خلوت بهترین خلوات و خلوت‌های دیگر مقدمه حصول همین است.

پس، کسی که متّصف به همه مراتب تقوا شد، دین و عقل و روح و قلب او و جمیع قوای ظاهره و باطنه‌اش سالم ماند، و حفظه و موکّین او نیز سالم ماند و از او ملول و منضجر و وحشتناک نشوند. و معاملات و معاشرت چنین شخصی با صدیق و عدوّش به طریق سلامت شود، بلکه ریشه عداوت از باطن قلبش منقطع شود، هر چند مردم با او عداوت ورزند. و کسی که به جمیع مراتب سلامت نباشد، به همان اندازه از فیض «سلام» محروم و به افق نفاق نزدیک شود، نعوذ باللّٰه منه. و السّلام.

آداب الصلاة ص : ۳۷۰

خاتمه کتاب در آداب بعضی از امور داخله و خارجه
نماز است

و در آن چند فصل است

فصل اوّل در تسبیحات اربعه است که در رکعت ثالث و
رابع نماز خوانده می‌شود و اسرار و آداب قلبیه آن به
قدر مناسب

و آن متقوم به چهار رکن است:

رکن اول در «تسبیح» است.

و آن، تنزیه از توصیف به تحمید و تهلیل است، که از
مقامات شامله است. و بنده سالک باید در تمام عبادات
متوجه آن باشد و قلب خود را از دعوای توصیف و ثنا
جویی حق نگاه داری کند، گمان

آداب الصلاة ص : ۳۷۱

نکند که از برای عبد ممکن است قیام به حق عبودیت،
فضلا از قیام به حق ربوبیت که چشم آمال کمل اولیاء

از آن منقطع و دست طمع بزرگان اصحاب معرفت از ذیل آن کوتاه است «عنقا شکار کس نشود دام بازگیر».» از این جهت گفته‌اند کمال معرفت اهل معارف عرفان عجز خویش است. «آری، چون رحمت واسعة حق جلّ و علا شامل حال ما بندگان ضعیف است، به سعه رحمت خود ما بیچارگان را بار خدمت داده و اجازه ورود در یک همچو مقام مقدّس منزّه، که پشت کرویّین از قرب به آن خم است، مرحمت فرموده. و این از بزرگترین تفضّلات و ایادی ذات مقدّس ولیّ نعمت است بر بندگان خود، که اهل معرفت و اولیاء کمال و اهل الله قدر آن را به قدر معرفت خود می‌دانند، و ما محجوبان بازمانده از هر مقام و منزلت و محرومان دور افتاده از هر کمال و معرفت بکلی از آن غافلیم، و اوامر الهیه را، که فی الحقیقه بالاترین نعم بزرگ نامتناهی است، از تکلف و کلفت دانیم و با

انضجار و کسالت قیام به آن کنیم، و از این جهت از نورانیت آن بکلی محروم و محجوبیم.

و باید دانست که چون «تحمید» و «تهلیل» متضمن توحید فعلی است و در آن شائبه تحدید و تنقیص است، بلکه شائبه تشبیه و تخلیط است، عبد سالک برای تهیه ورود در آن لازم است در حصن حصین تسبیح و تنزیه خود را وارد کند و به باطن قلب خود بفهماند که حق جلّت عظمته منزّه از تعینات خلقیه و تلبّس بملابس کثرات است، تا ورود در تحمیدش از شائبه تکثیر تنزیه شود.

رکن دوم «تحمید» است.

و آن، مقام توحید فعلی است که مناسب حال قیام است و مناسب قرائت است نیز، و از این جهت، این تسبیحات در رکعات اخیره قائم مقام «حمد» است و مصلی مختار

است که «حمد» را نیز بخواند به جای آن. و توحید
فعلی را - چنانچه در «حمد» مذکور شد - از حصر

آداب الصلاة ص : ۳۷۲

حمد به حق تعالی استفاده کنیم و دست عبد را از
محمدتها بکلی کوتاه نماییم و هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ
وَالْبَاطِنُ ۵۷: ۳» را به سامعه قلب رسانیم، و حقیقت ما
رَمِيتَ اِذْ رَمِيتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ رَمٰی ۸: ۱۷» را به ذائقه روح
چشانیم، و خود بینی و خود خواهی را زیر پای سلوک
نهییم تا به مقام تحمید خود را رسانیم و دل را از زیر بار
مَنّت خلق بیرون کشانیم.

رکن سوم «تهلیل» است.

و از برای آن مقاماتی است:

یکی مقام نفی الوهیت فعلیه است که عبارت اخرای لا
مؤثّر فی الوجود الا الله است. و این مؤکّد حصر
«تحمید» بلکه موجب و مسبّب آن است. چون که

مراتب وجودات امکانیه ظلّ حقیقت وجود حق جلّت قدرته و ربط محض است و از برای هیچ یک از آنها به هیچ وجه استقلال و قیام به خود نیست، از این جهت، تاثیر ایجادى را به هیچ وجه به آنها نتوان نسبت داد، چه که در تأثیر استقلال ایجاد لازم و استقلال ایجاد مستلزم استقلال وجود است. و به عبارت اهل ذوق، حقیقت وجودات ظلّیه ظهور قدرت حق است در مرایى خلقیه، و معنی لا اله الا الله مشاهده فاعلیت و قدرت حق است در خلق و نفی تعینات خلقیه است، و افنای مقام فاعلیت آنها و تأثیر آنها است در حق.

و یکی مقام نفی معبود غیر حق است، و لا اله الا الله ای، لا معبود سوى الله. و بنابر این، مقام «تهلیل» نتیجه مقام «تحمید» است، زیرا که اگر محمّدت منحصر به ذات مقدّس حق شد، عبودیت نیز بار خود را در آن مقام مقدّس افکند، و جمیع عبودیتهایی که خلق از خلق می کند، که همه برای رؤیت محمّدت است، منتفی

شود، پس، گویی سالک چنین گوید که چون جمیع محامد منحصر در حق است، پس عبودیت نیز منحصر به او شود، و او معبود شود و بتها همه شکسته شود. و از برای «تهلیل» مقامات دیگری است که مناسب این مقام نیست.

آداب الصلاة ص : ۳۷۳

رکن چهارم «تکبیر» است.

و آن نیز تکبیر از توصیف است، گویی که عبد در اول ورود در «تحمید» و «تهلیل»، تنزیه از توصیف نموده، و پس از فراغ از آن نیز تنزیه و تکبیر از توصیف نماید، که تحمید و تهلیلش محفوف به اعتراف به تقصیر و تذلل باشد. و شاید که تکبیر در این مقام تکبیر از «تحمید» و «تهلیل» باشد، زیرا که در آن شائبه کثرت است، چنانچه مذکور شد. و شاید در «تسبیح» تنزیه از تکبیر، و در تکبیر از تنزیه نیز باشد، که دعاوی عبد بکلی ساقط شود

و به توحید فعلی متمکن گردد و مقام قیام به حقّ ملکه گردد در قلب، و از تلوین بیرون آید و حالت تمکین حاصل شود.

و عبد سالک باید در این اذکار شریفه که روح معارف است حال تبّتل و تضرّع و انقطاع و تذلّل را در قلب تحصیل کند، و به کثرت مداومت باطن قلب را صورت ذکر دهد و حقیقت ذکر را در باطن قلب متمکن سازد، تا قلب متلبّس به لباس ذکر شود و لباس خویش، که لباس بعد است، از تن بیرون آورد، پس، قلب الهی حقّانی شود و حقیقت و روح انّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم ۹: ۱۱۱ «در آن متحقّق گردد.

فصل دوم در آداب قلبیه قنوت است

بدان که «قنوت» یکی از مستحبات مؤکّده است که ترک آن شایسته نیست، بلکه احتیاط در اتیان به آن است، زیرا که بعضی از اصحاب قائل به وجوب شده‌اند،

و ظاهر بعض روایات نیز وجوب است، گرچه اقوی در
صناعت فقهی عدم وجوب است، چنانچه مشهور بین
علماء اعلام است. و آن به همین کیفیت خاصه که بین
امامیه رضوان الله علیهم متعارف است

آداب الصلاة ص : ۳۷۴

می باشد، یعنی، متقوم است به بلند نمودن دست را در
حذاء وجه، و بسط باطن کفها را طرف آسمان و خواندن
ادعیه مأثوره یا غیر مأثوره. و جایز است دعا نمودن به
هر زبان، عربی یا غیر آن. و عربی احوط و افضل است.
و فقها فرموده اند افضل ادعیه در آن، دعای «فرج»
است. «» و دلیل فقهی معتدّ بهی به نظر نویسنده نرسیده
بر افضلیت، ولی مضمون دعا دالّ بر فضیلت تامّه آن
است، زیرا که مشتمل بر «تهلیل» و «تسبیح» و «تحمید»
است که روح توحید است، چنانچه بیان آن شد. و نیز
مشتمل بر اسماء بزرگ الهی است از قبیل: «الله»،

«الحلیم»، «الکریم»، «العلی»، «العظیم»، «الرّب»، و نیز
مشمول بر ذکر رکوع و سجود است، و نیز مشمول بر
اسماء ذات و صفات و افعال است، و نیز مشمول است بر
مراتب تجلیات حق جلّ و علا، و نیز مشمول است بر سلام
بر مرسلین، گرچه احتیاط ترک آن است، ولی اقوی
جواز است، و نیز مشمول است بر صلوات بر پیغمبر و آل
او علیهم السلام. گویی این دعای شریف با این اختصار
مشمول به تمام وظایف ذکریه صلوه است.

و از گفته فقها رضوان الله علیهم نیز اثبات افضلیت توان
کرد، یا به واسطه تسامح در ادله سنن [۱]، گرچه نویسندگان
را در آن تأملی است. و یا به واسطه کشف دلیل معتبری،
که به نظر ما نرسیده، که مبنای اجماع در نظر متأخرین
است.

و از ادعیه شریفه که بسیار فضیلت دارد و نیز مشمول بر
آداب مناجات

[۱] - روایات متعددی - در حد استفاضه - وارد شده است که اگر به کسی خبر برسد (بشنود یا در جایی بخواند) که انجام عملی ثواب و پاداش دارد و او آن عمل را انجام بدهد، بدان عمل مثاب و مأجور خواهد بود اگر چه آن خبر صحیح نباشد. این روایات به «اخبار من بلغ» معروف است، و مفاد مضمون آنها را «تسامح در ادله سنن» گویند. رجوع شود به بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۵۶، «کتاب العلم»، باب ۳۰. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۹، «کتاب الایمان و الکفر»، «باب من بلغه ثواب من الله علی عمل».

آداب الصلاة ص : ۳۷۵

بنده با حق است و مشتمل بر تعداد عظیمی کامله الهیه است که با حال قنوت که حال مناجات و انقطاع به حق است تناسبی تام دارد و بعضی از مشایخ بزرگ رحمه الله بر آن تقریبا مواظبت داشت، دعای یا من اظهر الجمیل است که از کنوز عرش است، و تحفه حق برای

رسول خدا است، و برای هر یک از فقرات آن فضایل و ثوابهای بسیار است، چنانچه در توحید شیخ صدوق رحمه الله است. بهتر در ادب عبودیت آن است که در حال قنوت، که حال مناجات و انقطاع به حق است در خصوص صلوة، که همه‌اش اظهار عبودیت و ثنا جویی است، و در این حالت که ذات مقدس حق جلّ و علا بالخصوص فتح باب مناجات و دعا به روی عبد فرموده و او را به این تشریف شرافت داده، بنده سالک نیز ادب مقام مقدس ربوبیت را نگاه دارد، و از ادعیه خود مراقبت کند که مشتمل بر تسبیح و تنزیه حق تعالی و متضمن ذکر و یاد حق باشد، و چیزهایی که از حق در این حال شریف می‌خواهد از سنخ معارف الهیه و طلب فتح باب مناجات و انس و خلوت و انقطاع به سوی او باشد، و از طلب دنیا و امور خسیسه حیوانیه و شهوات نفسانیه احتراز کند، و خود را در محضر پاکان شرمسار نماید و در محفل ابرار بی‌مقدار نکند.

ای عزیز، قنوت دست شستن از غیر حق و اقبال تامّ به عزّ ربوبیت پیدا کردن است، و کف خالی و سؤال به جانب غنیّ مطلق دراز نمودن است، و در این حال انقطاع، از بطن و فرج سخن راندن و از دنیا یاد کردن کمال نقصان و تمام خسران است.

جانا، اکنون که از وطن خود دور افتادی و از مجاورت احرار محجور شدی و گرفتار این ظلمتکده پر رنج و محن گردیدی، خود چون کرم ابریشم بر خود متن.

عزیزا، خدای رحمن فطرت تو را به نور معرفت و نار عشق تخمیر

آداب الصلاة ص : ۳۷۶

نموده، و به انواری چون انبیاء و عشاقی مانند اولیاء مؤید فرموده، این نار را به خاک و خاکستر دنیای دنیّ منطفی نکن، و آن نور را به کدورت و ظلمت توجه به دنیا که دار غربت است مکدرّ نما، باشد که اگر توجهی

به وطن اصلی کنی و انقطاع به حق را از حق طلب کنی و حالت هجران و حرمان خود را با دلی دردناک به عرضش برسانی و احوال بیچارگی و بینوایی و گرفتاری خویش را اظهار کنی، مددی غیبی رسد و دستگیری باطنی شود و جبران نقایص گردد، از من عاده الاحسان و من شیمته التفضل. «اگر از فقرات مناجات «شعبانیّه» امام متّقین و امیر مؤمنین و اولاد معصومین او علیهم السلام، که امامان اهل معارف و حقایقند، در قنوت بخوانی، خصوصاً آن جا که عرض می کنند: الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»»

- الخ، ولی با حال اضطرار و تبّتل و تضرّع نه با دل مرده چون دل نویسنده، بسیار مناسب این حال است.

بالجمله، مقام «قنوت» در نظر نویسنده چون مقام «سجود» است: آن یک، توجه و اقبال به ذلّ عبودیت و تذکر مقام عزّ ربوبیت است، و این یک، اقبال به عزّ ربوبیت و تذکر عجز و ذلّ عبودیت است. و این به

حسب مقام متوسطین است. و اما به حسب مقام کمال، چنانچه «سجود» مقام فنای عبد و ترک غیر و غیریت است، «قنوت» مقام انقطاع به حق و ترک اعتماد به غیر است که روح مقام توکل است. و بالجمله، چون «قیام» مقام توحید افعالی است و این توحید در رکعت دوم تمکین شود، در قنوت اظهار نتیجه آن کند که کشکول گدایی را پیش حق برد و از خلق منقطع شود و گریزان گردد.

آداب الصلاة ص : ۳۷۷

فصل سوم در تعقیب است

و آن یکی از مستحبات مؤکده است و ترک آن نیز مکروه است و در نماز صبح و عصر تأکیدش بیشتر است. و تعقیبات مأثوره بسیار است، از آن جمله تکبیرات ثلاثه اختتامیه است.

و مشایخ عظام مواظبت دارند که مثل تکبیرات افتتاحیه، در هر تکبیری دست را تا حذای گوش بلند کنند و باطن کف را به حذای قبله مبسوط کنند. و اثبات آن مشکل است، گرچه ممکن است از بعضی روایات استفاده سه مرتبه رفع ید را نمود. و شاید دست را بلند نمودن و سه مرتبه تکبیر گفتن و بعد دعای لا اله الا الله وحده وحده...»

الخ را خواندن کفایت کند. و اگر رفع ید به آن طور که مشایخ مواظبند مستحب باشد، تمکین همان اسرار است که مذکور گردید. و شاید اشاره به طرد صلوة و عبادات خود باشد که مبادا عجب و خودبینی در قلب راه یابد.

و تکبیرات ثلاثه شاید اشاره باشد به تکبیر از توحیدات ثلاثه که مقوم روح تمام صلوة است. پس ادب قلبی این

تکبیرات آن است که در هر رفع یدی طرد توحیدی از توحیدات ثلاثه را کند، و تکبیر و تنزیه حق جل و علا را از توصیفات و توحیدات خود کند و عجز و ذلت و قصور و تقصیر خویش را در محضر مقدّس حق جل و علا عرضه دارد. و ما در رساله سرّ الصلوٰۃ اسرار روحیه این تکبیرات و رفع ید را به طور لطیفی، که مذکور در آن رساله است، ذکر نمودیم. و آن از الطاف حق تعالی است به این مسکین. و له الشکر و الحمد.

و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدّیقه طاهره سلام الله علیها

آداب الصلاه ص : ۳۷۸

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن معظّمه تعلیم فرمود. و آن افضل تعقیبات است. در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه علیها السلام عطا می فرمود. «»

و از حضرت صادق مروی است که این تسبیحات در هر روز در تعقیب هر نمازی پیش من محبوبتر است از هزار رکعت نماز در هر روز. «و معروف پیش اصحاب در ترتیب آن آن است که «تکبیر» سی و چهار مرتبه، و «تحمید» سی و سه مرتبه، و «تسبیح» سی و سه مرتبه، به همین ترتیب. و بعید نیست که این افضل باشد نه متعین، بلکه در تقدیم و تأخیر «تحمید» و «تسبیح» انسان مخیر باشد، بلکه شاید در تأخیر «تکبیر» و تقدیم «تسبیح» نیز مخیر باشد، ولی افضل و احوط همان ترتیب مشهور است.

و آداب قلبیه آن آن است که در «تسبیحات اربعه» مذکور شد. و زاید بر آن، آن که چون این اذکار شریفه بعد از نماز وارد شده است، و تسبیح آن، تکبیر و تنزیه از قیام به حق عبودیت است، و نیز تنزیه و تکبیر از لیاقت عبادت است برای محضر مقدّس او، و نیز تنزیه و تکبیر از معرفت است که غایت عبادت است، پس عبد سالک

باید در تعقیب نماز قدری تفکر کند در نقص خود و عبادت خویش و غفلهای در حال حضور، که خود گناهی است در مذهب عشق و محبت، و حرمان خود را از حظوظ حضور و محضر مقدّس حق جلّ جلاله به نظر آورد، و در تعقیبات، که خود فتح باب دیگری است از رحمت حق تبارک و تعالی، به اندازه میسور جبران کند، و این اذکار شریفه را به قلب برساند و دل را به آنها زنده کند، شاید خاتمه‌اش به حسن و سعادت مختوم شود. و در «تحمید» تسبیحات صدّیقه علیها الصلوٰة و السلام اثبات این محمّدت را که قیام به عبودیت است نیز برای هویت الهیه کند، و از توفیق و

آداب الصلاة ص : ۳۷۹

تأیید و حول و قوه آن ذات مقدّس بداند و بشمارد. و حقایق این امور را به سرّ قلب برساند و سرّ این لطایف را به ذائقه دل بچشاند تا قلب به ذکر حق زنده شود و دل حیاة جاوید به حق پیدا کند.

و چون صبح افتتاح اشتغال به کثرات و ورود در دنیا است و با مخاطره اشتغال به خلق و غفلت از حق انسان مواجه است، خوب است انسان سالک بیدار در این موقع باریک برای ورود در این ظلمتکده تاریک به حق تعالی متوسّل شود و به حضرتش منقطع گردد. و چون خود را در آن محضر شریف آبرومند نمی‌بیند، به اولیاء امر و خفرای زمان و شفعاء انس و جان، یعنی رسول ختمی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام، متوسّل گردد و آن ذوات شریفه را شفیع و واسطه قرار دهد. و چون برای هر روزی خفیر و مجیری است، پس روز شنبه به وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله، و روز یکشنبه به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، و روز دوشنبه به امامان همامان سبطان علیهما السلام، و روز سه شنبه به حضرات سجّاد و باقر و صادق علیهم السلام، و روز چهارشنبه به حضرات کاظم و رضا و تقی و نقی علیهم السلام، و روز پنجشنبه به

حضرت عسکری علیه السلام، و روز جمعه به ولیّ امر
عجل الله فرجه الشریف، متعلق است، «مناسب آن
است که در تعقیب نماز صبح برای ورود در این بحر
مهلک ظلمانی و دامگاه مهیب شیطانی، متوسّل به
خفّرای آن روز شود، و با شفاعت آنها، که مقربان بارگاه
قدس و محرمان سرا پرده انسند، از حق تعالی رفع شرّ
شیطان و نفس اماره بالسوء را طلب کند، و در اتمام و
قبول عبادات ناقصه و مناسک غیر لایقه، آن بزرگان را
واسطه قرار دهد. البته حق تعالی شانه چنانچه محمّد
صلی الله علیه و آله و دودمان او را وسایط هدایت و
راه نماهای ما مقرر فرموده و به برکات آنها امت را از
ضلالت و جهل نجات مرحمت فرموده، به وسیله و
شفاعت آنها قصور ما را ترمیم و نقص ما را تتمیم فرماید
و اطاعات و عبادات

آداب الصلاة ص : ۳۸۰

ناقابل ما را قبول می‌فرماید. اِنَّهٗ وَلِيّ الْفَضْلِ وَ الْاِنْعَامِ. و تعقیبات مأثوره در کتب ادعیه مذکور، و هر کس مناسب با حال خود انتخابی کند و این سفر شریف را به خیر و سعادت به اتمام رساند.

ختم و دعاء

مناسب بود که ما این رساله را تتمیم کنیم به ذکر موانع معنویّه صلوه از قبیل ریا و عجب و امثال آن، لکن به واسطه آن که در کتاب اربعین «» در شرح بعض احادیث، در این موضوعات شرحی مذکور داشتیم، و اینک به واسطه کثرت اشتغال و تشتت قوای فکریّه معذور از این خدمت می‌باشم، لهذا این اوراق را با اعتراف به نقص و تقصیر ختم، و از ارباب نظر پاک عفو خطا می‌طلبیم، و به دعای خیر آنان و نفس کریم آنها نیازمندم.

بار خداوندا که ما بندگان ضعیف را بی سابقه خدمت و طاعتی یا احتیاج به بندگی و عبادتی با تفضل و عنایت و محض رحمت و کرامت لباس هستی پوشانیدی، و به انواع نعمتهای روحانی و جسمانی و اصناف رحمتهای باطنی و ظاهری مفتخر فرمودی، بی آن که از نبود ما خللی در قدرت و قوّت تو راه یابد، یا از بود ما به عظمت و حشمت تو چیزی افزاید، اکنون که سرچشمه رحمانیت تو جوشید و چشم خورشید جمال جمیل تو درخشید و ما را به بحار رحمت مستغرق و به انوار جمال منور فرمود، نقایص و خطیئات و گناهان و تقصیرات ما را نیز به نور توفیق باطنی و دستگیری و هدایت سرّی جبران فرما، و دل سر تا پا تعلق ما را از تعلّقات دنیاویّه برهان و به تعلق به عزّ قدس خود آراسته نما.

بار الها، از طاعت ما ناچیزان بسطی در ملک تو حاصل نشود، و از سر پیچی ما نقصی در مملکت راه نیابد، و از

عذاب و شکنجه گناهکاران نفعی به تو عاید نگردد، و از بخشش و رحمت افتادگان نقصانی در قدرت تو

آداب الصلاة ص : ۳۸۱

حاصل نشود، عین ثابت خطاکاران طالب رحمت است و فطرت ناقصان طلبکار تمامیت، تو خود با لطف عمیم با ما رفتار فرما و به سوء استعداد ما نظر نفرما.

الهی، ان كنت غير مستأهل لرحمتك، فانت اهل ان تجود علیّ بفضل سعتك. الھی، قد سترت علیّ ذنوبا فی الدنیا، و انا احوج إلى سترها علیّ منك فی الاخری. الھی، هب لی کمال الانقطاع إلیک، و انر ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصار القلوب حجب النور، فتصل إلی معدن العظمة.»

تا این جا به تقدیر الھی جلّ و علا کلام ما ختم شد، حامدا شاکرا علی نعمائه، مصلیا علی محمد و آله

الطّاهرين. به تاريخ روز دوشنبه دوم ربيع الثانی هزار و
سیصد و شصت و یک (۱۳۶۱) قمری.»»

برای دانلود کتاب های بیشتر به وب سایت
www.i20.ir مراجعه کنید.

التماس دعای فرج اقا امام زمان عج

